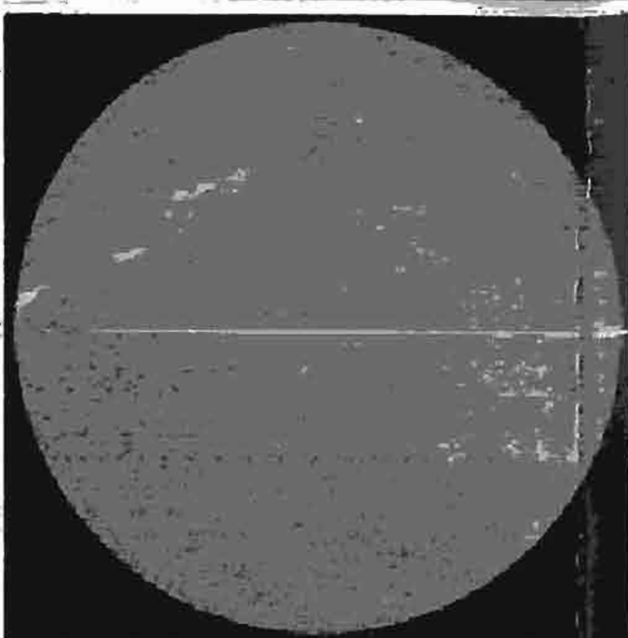
تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران

انقراض قاجاریه



ملک‌الشعراء بهار



تاریخ مختصر احزاب سیاسی

تاریخ مختصر

احزاب سیاسی ایران

جلد اول

انقراض قاجاریه

تألیف
ملک الشعراء بهار



تهران، ۱۳۵۷



شرکت سهامی کتابهای جیبی

با همکاری مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

بهار، محمدتقی

تاریخ مختصر احزاب سیاسی (جلد اول)

چاپ اول: ۱۳۲۱

چاپ دوم: ۱۳۵۷

چاپ سوم: ۱۳۵۷

چاپ وصحافی، چاپخانهٔ سپهر، تهران

فهرست مطالب

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

دیباچه

دور نمائی از سرگذشت مؤلف

یاری چو فسانه میشوی ای بخرد
افسانهٔ نیک شو نه افسانهٔ بد

از آغاز مشروطیت بسبب انس و آشنائی که پدرم با فکرهای تازه پیدا کرده بود بمشروطه دلبستگی پیدا کردم . دو سال بعد از رحلت پدرم میرزا محمدکاظم صبوری ملقب بملک‌الشعرا (۱۳۲۲ قمری هجری) باوجود آنکه منصب و لقب پدرم را طبق فرمان مرحوم مظفرالدینشاه بمن داده بودند و مستخدم دولت و آستانه هردو بودم و امر معاش من و خانواده‌ام از ممر مستمری دولتی میگذشت ، معذلک در ۱۳۲۴ قمری هجری بسن ۲۰ سالگی، در شمار مشروطه طلبان خراسان جای گزیدم .

پس از مرگ مظفرالدینشاه، کشاکش میانهٔ مجلسیان و محمدعلیشاه، در گرفت و تاریخی دراز دارد . بر اثر این کشاکش در بعضی شهرها پایداریها و ایستادگیهائی از طرف احرار و مشروطه خواهان بخلاف شاه مستبد ، بروز کرد که مرکز عمدهٔ آن اسلامبول ـ تبریز ـ رشت ـ اصفهان ـ مشهد ـ تربت حیدریه و نیریز فارس شمرده میشد .

در مشهد انجمنی بنام «سعادت» بوسیلهٔ ارتباط با انجمن «سعادت» اسلامبول و احرار یادکرده بوجود آمد و جمعی از تربیت شدگان مستخدم دولت و طلاب مدارس و تجار و کسبه در آن انجمن انباز شدند و لوای انقلاب را بلند کردند .

چون والی خراسان «رکن‌الدوله» مردی معتدل و خیرخواه و قوای محلی او هم بسیار کم و خزانهٔ مالیه هم تهی بود ، مقاومت دولتیان با قوای ملی و انجمن ایالتی آنطور شدید نبود که کار بخونریزی زیاد منجر گردد، با این وصف کشاکش و

زدو خوردهائی بین مجاهدان و سربازان و سایر هواخواهان دولت در گرفت و یك مرتبه هم قوای دولت روس مداخله کرده بسوی شهر و مسجد گوهرشاد، تیراندازی باتوپ و مسلسل بوقوع پیوست.

مسجد و بازار ها و تلگرافخانه در دست مردم و قلعهٔ ارك و قسمتی ازمحلهٔ سراب و ارك در دست دولتیان بود و همه روزه نطقهائی در مسجد و نقاط دیگر در ترویج مشروطه و تهییج مردم بحمایت از آزادی ایراد میشد و دولتیان قدرتی ابراز نمیداشتند.

من و رفقای دیگر درابتمدت عضو مراکز انقلابی بودیم و روزنامهٔ «خراسان» را بطریق پنهانی طبع و باسم «دلیس الطلاب» منتشر میکردیم و اولین آثار آدبی من در ترویج آزادی در آن روزنامه انتشار یافت.

مشهور ترین آنها قصیدهٔ مستزادیست که در ۱۳۲۵ در عهد استبداد صغیر محمدعلیشاه گفته شد و در حینی که مردم در سفارتخانها پناه جسته بودند درمشهد و تهران انتشار یافت و آن قصیده را پرفسور ادوارد براون، نیز در تاریخ ادبیات مشروطهٔ ایران نقل کرده است و ما عین آنرا اینجا نقل میکنیم.

کار ایران با خداست

باشه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست — کار ایران با خداست
مذهب شاهنشه ایران ز مذهبها جداست — کار ایران با خداست
شاه مست و میر مست و شحنه مست و شیخ مست — مملکت رفته ز دست
زین سیه مستان بهر سو فتنه و غوغا بپاست[1] — کار ایران با خداست
هر دم از دریای استبداد آید بر فراز — موجهای جانگداز
زین تلاطم کشتی ملت بگرداب بلاست — کار ایران با خداست
مملکت کشتی حوادث بحر استبداد خس — ناخدا عدلست و بس
کار پاس کشتی و کشتی نشین با نا خداست — کار ایران با خداست
پادشه خود را مسلمان خواند و سازد تباه — خون جمعی بی گناه
ای مسلمانان در اسلام این ستمها کی رواست — کار ایران با خداست
روز و شب خندد همی بر ریش تاجیز وزیر — سبلت تیز امیر

۱- این مصراع را مرحوم سید حسین اردبیلی باین شکل تغییر داده در روزنامه درج شد: هردم از دست مستان فتنه وغوغا بپاست.

کی شود زین ریشخند زشت کار ملك راست — کار ایران با خداست
شاه ایران گر عدالت را نخواهد باك نیست — زانکه طینت پاك نیست
دیدهٔ خفاش از خورشید در رنج و عناست — کار ایران با خداست
باش تا آگه کند شه را ازین تا بخردی — انتقام ایزدی
انتقام ایزدی برق است و نابخرد گیاست — کار ایران با خداست
سنگر شه چون به **دوشان‌تپه** رفت از بادشاه — تازه تر شد داغ شاه
روز دیگر سنگرش در سرحد ملك فناست — کار ایران با خداست
باش تا خود سوی ری تازد ز آذربایجان — **حضرت ستارخان**
آنکه توپش قلعه کوب و خنجرش کشور گشاست — کار ایران با خداست[1]
باش تا بیرون ز رشت آید **سپهدار** سترك — فرد ادار بزرگ
آنکه گیلان ز اهتمامش رشك اقلیم بقاست — کار ایران با خداست
باش تا از اصفهان **صمصام** حق گردد پدید — نام حق گردد پدید
تا به بینیم آنکه سرز احکام حق پیچد کجاست — کار ایران با خداست
خاك ایران بوم و برزن از تمدن خورد آب — جز خراسان خراب
هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست — کار ایران باخداست[2]

چندی بعد خبر آمد که نیروی دوگانهٔ مجاهد و بختیاری بسرداری **سپهدار تنکابنی** و **سردار اسعد** و **صمصام السلطنه** بختیاری و دیگر سرکردگان مسلمان و ارمنی وارد پایتخت شده‌اند و **شاه** بسفارت روس پناه برده و از سلطنت استعفا داده است (رجب ۱۳۲۷ قمری).

جشنهای ملی مثل برق و باد در برابر ادارات دولتی ازقبیل پست و تلگراف و مراکز ملی مانند مساجد و غیره در شبی که روز پیش خبر پیروزی مشروطه خواهان رسیده بود، برپا گردید، سرودهای ملی و خطابه‌ها خوانده شد و شادی عمومی نمودار گشت.

اشعار و سرودهائی که در آنشب خوانده شد و قصایدی که در جشن‌های ایام

---

۱ ـ این بیت از نسخه ادوارد براون ساقط شده است.

۲ ـ تاریخ چاپ و شعر در ایران جدید The press and Poetry of Modern Persia صفحه ۳۶۰ـ۳۶۱ تالیف ادوارد براون. این قصیده در یکی از تواریخ جدید ایران بنام «ضیاء» نامی نوشته است.

بعد سروده آمد - از من بود و ادارهٔ جشنها و گرمی بازار شادکامی ملی از شعر و خطابه بوسیلهٔ من و رفقای انجمنی‌ما فراهم آمد.

اغلب‌این قصاید در جراید آنزمان ودر کتاب مذکور پرفسور براون درجست، و یکی از مهمترین آثار شعری من که بعد از ایجاد اختلاف بین شاه و مجلس گفته شد مسدس ترکیبی است قرب دو هزار بیت ببحر رمل مثمن خطاب بشاه و ذکر تاریخ ایران از کیومرث تا زمان‌خود او و ازین قصیده نیز شطری در تاریخ ادبیات مشروطهٔ پرفسور براون نقل شده و باقی هنوز بچاپ نرسیده است.

در آن اوقات مرحوم میرزا سیدمحمدطباطبائی بزرگ با خانواده وفرزندان، در خراسان بحال تبعید بسر میبردند - در یکی ازجشنها که در دارالتولیه باحضور آنمرحوم انعقاد یافت‌قصیدهٔ بائیهٔ بدین مطلع ازطرف نویسنده خوانده شد:

غرهٔ عیش است و روز فتح و هنگام طرب
آخـــر ماه جمادی، اول مـاه رجب
در میان این دو مه فتحی عجیب آمد بکار
العجب ثم العجب بین الجمادی و الـرجب

و در سلام آستانه که در سیزدهم ماه رجب همان سال دایر گردید، و بعادت دیرین باید شعر و خطبه خوانده شود، قصیده‌ای در ستایش آزادی خواندم که مطلعش چنین بود:

بیـا ساقی که کردایزد قوی بنیان آزادی
نمود آبـاد از نـو خانـهٔ ویـران آزادی
فلک بگشود بر غمدیدگان ابـواب آسایش
جهان بر بست با دلخستگان پیمان آزادی

از سال فتح تهران بعد، بنویسندگی در جراید ملی شروع کردم و نخستین مقالات سیاسی و اجتماعی من در جریدهٔ «طوس» و بعضی بی امضا در حبـل‌المتین کلکته انتشار یافت.

فراموش نمیکنم کـه سالـی پیشتر ازین یك قصیده و مقالتـی بـرای حبل‌المتین فرستاده بودم، مرحوم سیدجلال‌الدین مدیر روزنامهٔ نامبرده نـامهٔ بمن نوشت و گفت: اشعار شما در کمال خوبی بود و درج شد، اما مقاله بسیار بد و غیر

قابل درج است !

علت واضح بود، تعلیم نثر در آن اوقات متداول نبود و در مدارس قدیم بتعلیم فارسی خاصه نثر زیاد اهتمام نمیشد و اگر توجهی میشد نسبت بمراسلات و اخوانیات بود نه نسبت بمعقولات یا خطابیات، و اساساً در ایران این نوع نوشتها وجود نداشت و تنها درسی که ما ازین نوع در آن اوقات یاد گرفته بودیم، مقالات جراید مشروطه بود که از حیث مدت و مادت برای تربیت جوانان کفایت نمینمود.

جواب مدیر روزنامه مرا دلسرد نساخت، بلکه بر جد و پشت کار من افزود وچنانکه گفتم در سال ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ مقالات سیاسی و اجتماعی و تاریخی من بامضای **م.بهار** در روزنامها توجه مردم را جلب کرد.

در ۱۳۲۸ روزنامهٔ نوبهار را که ناشر افکار حزب دموکرات ایران بود دایر کردم - و در همان سال حزب نامبرده بهدایت دوستان اداری و بازاری و با تعالیم **حیدرخان عمو اوغلی** که از پیشوایان احرار مرکز و بخراسان مسافرت جسته بود دایر گردید و من نیز بعضویت کمیتهٔ ایالتی اینحزب انتخاب شدم.

دولت تزار در ایران از مستبدان حمایت میکرد، و در خراسان قواتی وارد کرده بود و اسباب نارضائی احرار شده بود - دموکراتها هم منفور روس‌ها بودند، بنابراین روش من در روزنامهٔ **نوبهار** و بعد **تازه‌بهار** مخالفت با بقای قوای روسیه در ایران و مخاصمه با سیاست آن دولت بود.

اینکار خالی از مخاطرات عظیم نبود. اما آزادیخواهان آن عصر، مخاطرات را در راه مقصود مقدس خویش بجان خریدار بودند. تاریخ زندگانی آزادیخواهان قدیم خاصه **دموکراتها** پر است از این قبیل مخاطرات و فداکاریها و از جان گذشتگیها و تنها چیزی که ایران را تا حدی نجات داد، همین پاکی نیت و صفای عقیدت و ایمان کامل بحریت و استقلال بود.

بالجمله در سال ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ داستان **شوستر** و اولتیماتوم روس و قضایای تبریز و گیلان و بسته شدن مجلس دوم و دیکتاتوری **ناصرالملک** بمیان آمد.

دموکراتهای خراسان نیز برحسب تلگرافی که بامضای **سلیمان میرزا** از تهران رسید و دستور مقاومت بحزب داد - بازارها را بستند و اسلحه برداشتند، ولی اتفاقی افتاد که ما را از حوادث ناگزیری برکنار داشت، و آن پاره شدن سیم تلگراف بین

خراسان و تهران و آذربایجان و غیره بود.

میدانیم که **محمدعلی** میرزای مخلوع مصادف دست اندرکارشدن **شوستر** درمالیه، از خاك روس باقوائی که تهیه دیده بود بهمراهی **شعاع السلطنه** برادرش وارد گرگان شد و دو ستون لشکر یکی بسر کردگی **رشیدالسلطان** بسوی مازندران و دیگـر بریاست **ارشدالدوله** بسوی سمنان و دامغان فرستاد که وارد تهران شوند و ستون اخیر سیم تلگراف را در عقب نشینی، پاره و راه مخابرات مرکز و خراسان را بند آورده بود.

بنابراین من و رفقای ما ندانستیم که چه باید کرد و از راه سیم **عشقاباد-باکو** باتبریزارتباط بدست آوردیم که تکلیف خود و جریان حوادث را بدانیم اما جوابی که آنها بماداد ند ازراه داخل مخابره شدو بعد ازختم جانبازیهای احرار تبریز آن جواب بما رسید.

ما باسیم **عشقاباد** بخط لاتن این شعر عربی ناتمام را بروزنامهٔ **شفق** که بمدیریت آقای **دکتر رضازاده شفق** اداره میشد فرستادیم و برای آن چنین کردیم که ازتفتیش تلگرافچی **روس** ایمن بماند.

شعر اینست:

یا حافظین الدین و الناموس　　　ماحالکم و الحرب بین الر....

جوابی که داده شده بود و دو ماه بعد که سیم باز شد و آبها از آسیابها افتاد-بما رسید این بود:

ننتظر الامر من الکبار　　　القتل أولی من رکوب ال...

ضربتی که در این قیام و پایداری ساده بمن رسید **توقیف نوبهار** بود بامر صریح قونسول روس، و بلافاصله **تازه بهار** دایر گردید و مقالات شدیداللهجه برضد مداخلات دولت تزار درج کرد و چیزی نگذشت که در محرم ۱۳۳۰ بامر **وثوق الدوله** وزیرخارجه، از طرف حکومت خراسان اینروزنامه هم توقیف شد و بفشار قونسول مزبور من و نه نفر از افراد حزب دستگیر و بطرف تهران فرستاده شدیم!

مشروطهٔ دوم اینجا تمام میشود!

زندگی سیاسی ما هم باینجاختم میگردد که هرچه بافته بودیم پنبه شد، خودماهم از خانه و لانه رانده شدیم!... ازقضا در تهران هم رفقای ما را تبعید کردند!

***

بعد از یك سال از تهران باهزار زحمت بمشهد مراجعت کردم. حزب را دیدم در حال خمود، جراید در حال توقیف ورفقا بدون حرارت و امید درپی کسب و کار خود، ولی من خسته نبودم و اگر درسیاست بروی من بسته بود ابواب مبارزات اجتماعی و اخلاقی باز بود لذا **نوبهار** را بار دیگر باجلب مرحوم **نیرالدوله** والی دایر کردم و مقالات مسلسل «زن مسلمان» و مقالات اصلاحات دینی و اخلاقی را نوشتن گرفتم.

در بادی امر قونسول روس جلومرا بشدت گرفت اما باو فهمانیدم که من در سیاست چیزی نخواهم نوشت و دموکراتها قیامی نخواهند کرد و او متقاعد شد. من خوش‌قلب تر ومردم دوست‌تر از روس‌ها احدی را ندیده‌ام و صریح میگویم که روس‌ها در عین خشونت صوری که حتی در عمل هم این خشونت را بروز می دهند، در خوش قلبی و صداقت و مردم دوستی، بشرطی که از در حقیقت با آن ها درآئید نظیر ندارند.

یك سال کار کردم، تکفیرم کردند، آزارم دادند، خودیها و دموکرات ها بیشتر از دیگران بجرم حقگوئی با من پرخاش کردند و من بکار خود مشغول، تا جنك بین‌الملل افق جهان را با برق شلول یکنفر صربی قرمز رنك ساخت.

در همین احوال انتخابات دورهٔ سوم مجلس شورای ملی ۱۳۳۲ در خراسان آغاز و پایان یافت، و من از درجز وکلات و سرخس بوکالت مجلس انتخاب‌شدم.

روزنامه **نوبهار** باز از طرف دو قونسولخانه **روس و انگلیس** که هر دودر جنك شرکت داشتند، توقیف گردید و من بتهران از راه روسیه عزیمت کردم.

در تهران اعتبارنامهٔ من بجرم استشهادهای ملانمایان مشهد وخصومت‌آخوند-های مجلس در بغولهٔ مخالفت در افتاد و بعد از ششماه بزحمت از چاله در آمد و قبول گردید!

نوبهار در تهران دایر شد و بازارش رونق گرفت، ودر میجانهای ملی مؤثر افتاد ولی بسبب پیش آمد مهاجرت که شمه‌ای در این تاریخ خواهید خواند بار دیگر توقیف شد، و خود من هم از برابر نهیب جنبش‌سپاهیان‌ژنرال **باراتوف** سردار روسی، ناچار بقم افتادم و در واقعه ای دستم خرد شد و مرا بمرکز آوردند!

این قطعه آنوقت گفته شد:

قتل در راستی گواهم بس — راست گفتنم همین گناهم بس
گفتم از راستی بزرگ شوم — در جهان این یك اشتباهم بس
ترك سر کرده‌ام براه وطن — دست در آستین گواهم بس

خواهند گفت: صولی وار، بهار از خویشتن سخن میگوید و خود رامیستاید! ولی باید دوستان بدانند که عمرما بیچارگان جزمخاطرات و بلیات و استقبال شدایدو محن چیز دیگری نیست. یا نباید شرح حالی از مـا نوشته شود ویا هر چه این داستان را بفشارند و زوایدش را دور بریزند و بخواهند بکوتاهیش پردازند، باز ازین‌قبیل مسائل‌و ازین دست‌حالات از آن تراوش میکند!

ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست

عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد!

بالجمله با دست شکسته از تهران بخراسان تبعید شدم، و پس ازششماه بتهران احضارم کردند - انقلاب روسیه بر پا شد، حزب سازی رااز سر گرفتند و در کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات مدت دو سال دو بارانتخاب شدم.

از جمله کارهای ادبی که درین دوسال اخیر کردم دایر کردن انجمن ادبی «دانشکده» و مجله‌ای بهمین نام بود و مکتب تازهٔ در نظم و نثر بوجودآمد وغالب رجال بزرك ادب که مایهٔافتخار ایرانند در آن تاسیسات بامن بودند و افتخار همکاری ایشان را داشتم.

مدتی نوبهار را هم دایر کردم و حقایق روشن سیاسی واجتماعی را در آن نامه که مدتی هم باسم «زبان آزاد» دایر بود، نوشتم. آن اوقات دریافتم که‌بایدحکومت مرکزی‌را قدرت داد و برای حکومت، نقطهٔ اتکا بدست‌آورد و مملکت‌را دارای مرکز ثقل کرد.

آنروز دریافتم که‌حکومت مقتدرمرکزی از هر قیام و جنبشی که درایالات برای اصلاحات برپاشود صالح‌تر است و بـاید همواره بدولت مرکزی کومك کرد و هوچیگری و ضعیف ساختن‌دولت و فحاشی جراید، بیکدیگر و بدولت‌وتحریك مردم ایالات بطغیان و سرکشی برای آتیهٔ مشروطه و آزادی و حتی استقلال کشور

زهری کشنده است!

من آنروز و دیروز و امروز و همیشه صاحب همین عقیده‌ام که باید دولت مرکزی مقتدر باشد و شکی نیست دولت مقتدر مرکزی که با همراهی احزاب و مطبوعات آزادیخواه و بشرط عدالت بر سر کار آمده باشد میتواند همه‌کار برای مملکت بکند و از ضعیف کردن دولتها و تحریک اطراف بر ضد دولت جز مفسده چیزی حاصل نخواهد شد!

برحسب همین عقیده بود که من با تمام مرکشان و تهمت کنندگان اطراف و یا جز قسم فحاشی و دشمن ماجراتی نسبت بحکومت مرکزی بحکم تجربه مخالف بوده‌ام - به جنگلیها عقیده‌داشته‌ام نه با خیابانی همراه و هم سلیقه بوده‌ام و نه با قیام کلنل محمدتقی خان (بآن طریق) موافقت داشته ام، تمام این حرکات را حرکاتی خلاف مصالح کلیه ملک و ملت و بحال مردم این کشور و خود قیام کنندگان زیان بخش میدانسته‌ام. لکن نسبت بآنان عداوت و کینه ورزی هم نداشته‌ام، همواره بدین وقایع که بلاشک باسر انگشت تحریک استعمار طلبان بی رحم برای تهدید مرکز و اجرای مداخلات آنان صورت میبست بدیدهٔ تأسف و تفر مینگریستم!

° ° °

مجلس چهارم را با سخت‌ترین و بدقیافه ترین وضعها گذرانیدیم، چنانکه بتفصیل در این تاریخ خواهید دید.

از بدو افتتاح مجلس پنجم، اوضاع دیگرگون شد، تا عاقبت من از روزنامه نویسی دست برداشتم، پیش بینی هائیکه چندسال درباره آنها قلم و چانه‌زده بودم - یعنی مطرات هرج و مرج فکری و ضعیف کردن رجال مملکت و دولت مرکزی - آنروز بروز کرد، و مردی قوی باقوای کامل و وسایل خارجی و داخلی براوضاع کشور و بر آزادی و مجلس و برجان و مال همه مسلط شد، و یکباره دیدیم که حکومت مقتدر مرکزی که در آرزویش بودیم بقدری دیر آمد که قدرتی دو مرکز بوجود آمده بر حکومت و شاه و کشور مسلط گردیده است!

تصور کنید مردی که تادیروز بآرزوی ایجاد حکومت مقتدر مرکزی با مرکبی که احتمال مقدرتی در او میرفت همداستانی کرده بود، اینک باید با مقتدر ترین حکومتها مخالفت کند، چه‌ویرا خطرناک میدید!

حیات سیاسی من در این مرحله تقریباً بکوچهٔ بن بست رسیده بود.

بقدری در ایجاد قدرت ملی و حکومت صالح مرکزی دیر جنبیده بودند که همه سردستگان خسته شده و خودشان علی‌رغم یکدیگر دست بدامن «قوه مجریهٔ مزبور» زدند و او را بحکومت برداشتند.

همه کس و همه دسته‌ها خسته شده بودند، و تنها سردار سپه بود که خستگی نمیدانست، آمد و آمد و همه چیز و همه کس را در زیر بالهای «قدرت» خود - قدرتی که نسبت به‌آزادی و مشروطه و مطبوعات چندان خوش بین نبود - فرو گرفت!

من دربادی امر، باینمرد فعال نزدیك بودم، و نظر بآنکه تشنهٔ حکومت مقتدر مرکزی بودم، و از منفی بافی نیز خوشم نمی‌آمد، میل داشتم باین مرد خدمت کنم.

درین زمان پرده‌هائی بالا رفت و نقشهائی بازی شد که کاملا استادانه و با فکر و تعقل عادی رجال مملکت ما متغایر بود، و داستان جمهوری یکی از آن پرده ها محسوب میشد...

دربادی امر من نیز چون دیگران بحکم ظواهر، مفتون جمال جمهوری شدم. اما چیزی نگذشت که خطری بزرك از پشت این پرده چشم وابرو نشان داد و گروهی که بیشتر بتفکر معتاد بودند تا اینکه دستخوش احساسات وعواطف صوری شوند، از آن مسئله ترسیدند، زیرا سر و کلهٔ دیکتاتوری عظیمی را از پشت پرده دیدند!

همه سیاسیون آنروزی میدانند وجوانان نیز میتوانند از روی قیاس دریابند که آن روزها نفوذ وقدرت وثروت وفایده وترقی در کجا خزانه شده بود وچگونه عقل صرف - عقلی که متکی بوظیفه شناسی و وطن دوستی نباشد - حکم میکرد که مرد سیاسی دنبال چه کاری رابگیرد و باچه مقامی دمسازی کند. چنانکه اغلب رجال سیاسی همین کار را کردند.

ولی من ومعدودی انگشت شمار نتوانستیم طریق وظیفه شناسی را رها کنیم.

شاید بعضی بگویند که در مرکز قدرت جائی مناسب برای خودتان نیافتید وشما را درست ببازی نگرفتند، بنابراین نقش معکوس بازی کردید.

دیگران را خدا میداند - اما برای من جای هرگونه پذیرائی ومحبت وحسن برخورد، دراطراف سردار سپه باز بود و مکرر میگفت که: من ملك را دوست میدارم. و روزی که مقدمهٔ «چهار خطابه» را برای شاه سابق خواندم؛ درحضور گروهی که غالبا زنده اند فرمود که: «من ملك را خیلی دوست داشته ام ولی خود او نخواست ازمن استفاده کند».

هرچه بود خطری که کشور را در نتیجهٔ دوام هرج ومرج وغفلتهای دربار، تهدید میکرد وآزادی را بمرگ تهدید مینمود، درشرف بروز وظهور بود، واگر کسی اندک تجربه وتفکر بکار میبست آن خطر بزرگ راچشم میتوانست ببیند! و من و رفقای من آن خطر راچشم دیدیم!



مجلس پنجم بازشد،شاه فرار کرد،سردار سپه فرمانروای مملکت گردید،شهربانی وقشون وامنیه وحکام ودسته های سیاسی ومجلس همه دردست او مانند موم بودند - ولی افکار عامه و سواد جماعت واغلب محافظه کاران و خانواده های قدیم ورجال بزرگ ومعدودی هم آزادیخواه وتربیت شده ومتجدد باقیماندند وباتفوذ وقدرتی که مانند طوفان سهمگین غرش کنان بدر ودیوار وسنگ وچوب ودشت و کوه میخورد و پیش میآمد ،دم ازمخالفت زدند ودر نبرد نخستین پیروزی یافتند من هم که در این مجلس از ترشیز نمایندگی داشتم بامخالفان جمهوری همراه بودم.

چشم وابروی دیکتاتوری که در پردهٔ پیدین ازپس پرده نمایان بود وما راآن اندازه بیمناک ساخت ، اینک باتمام قد وقامت وسرو سنباط وهیبت وصولت درپیش پرده ایستاده با ماسخن میگوید، رعد وبرق میکند، نوید میدهد، تهدید مینماید وهرچه میخواهد میتواند کرد!

این بار نوبت جان بازیست، شوخی بردار نیست. همه یکی‌یکی میروند. تسلیم میشوند وعاقبت بیش ازدوسه‌نفر نمیماند، که یکی از آنها نویسندهٔاین یادداشتهااست.



مجلس موسسان افتتاح شد . مجلس پنجم رای خود را درنهم آبان ۱۳۰٤ داده وهنوز برسر پاست. غالب وکلای مجلس پنجم وسایر رجال وعلمای ایالات درمجلس موسسان عضویت دارند ، تنها ده پانزده تن ناجور وسرسخت وبیرحم بجان وزن وبچهٔ خود که یارای «نهم آبان» همداستان نبودند دراین موسسهٔ تاریخی دعوت نشده اند واگر میشدند نمیرفتند!

مجلس موسسان تمام شد - شاه نوآمد وبساط خاندان کهن برچیده شد وکشور را بروزهای سعادتی نوید داد!

مجلس ششم بازشد.

انتخابات تهران و حومه بالنسبه آزاد بود و رفقای ما غالبا انتخاب شدند. و من هم از تهران انتخاب شدم، درین مجلس پردهٔ دیکتاتوری علنی تر و بدون روپوش بالا رفت و قدرت شاه نو، با اقلیتی ضعیف ولی وطن دوست برابر افتاد.

ما دورهٔ ششم را بپایان بردیم و در دورهٔ بعد لایق آن نبودیم که دیگر باره قدم بمجلس شورای ملی بگذاریم - و چند تنی هم از رفقای ما که در دورهٔ هفتم انتخاب شدند از وکالت استعفا دادند و در خانه نشستند.. و حیات سیاسی من که بخلاف روح شاعرانه و نقیض حالات طبیعی و شخصیت واقعی من بود، پایان یافت.

من در تمام مدت عمر سیاسی خود متکی بجانب نگشته‌ام، و کمال مطلوب من جلب دینار و درهم نبوده است، ازاینروی بمن تاحدی عطوفت روا داشتند و امر شد که زیر نظر وزارت معارف بکارهای فنی بپردازم و ازآن تاریخ تا امروز مشغول آنکارم و آثاری بوجود آورده و خدمتهائی بادبیات و زبان فارسی و صرف و نحو و تاریخ ادبیات کرده ام.

درین مدت از ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ نه خود را بمرکز قدرت نزدیک ساختم و نه در صدد نزدیکی بآن منبع فیوضات بودم. بدین جرم و شاید بجرایم دیگر دو بار حبسم کردند و ماهها در زندان بسر بردم و سالی تمام در تبعید اصفهان گذرانیدم.

برای کومک بمعیشت خانواده‌ام و تدارک وسیلهٔ تربیت شش فرزندم، راهی بدست نیاوردم، زیرا آزادی عمل نداشتم، و حتی از مهاجرت بهندوستان هم منعم کرده بودند، ناچار خواستم دیوان شعرم را که خریداران بسیاری در ایران و هندوستان و فرنگ داشت بچاپ برسانم.

اینکار را کردم و بدیهی است که قصدم تجارت بود نه سیاست، چه دیگر خود را بانجام وظایف سیاسی مکلف نمی‌پنداشتم، بنابراین بارعایت تمامی مناسبات زمانی دیوان شعرم را بچاپخانه مجلس دادم و یکی از اهل کرم جوانمردی کرد و قیمت کاغذ و چاپ آنرا بعهده گرفت.

کتاب من تا دویست و هشت صحیفه بطبع رسید، ناگاه از مصدر جلال بشهربانی امر شد که آنرا تحت بازرسی و سانسور قرار دهند، ازاین سبب آن اوراق بالتمام ضبط شد و کار بمراجعه و رفت و آمد و بازرسی ادارهٔ سانسور شهربانی کشید، و درهمین حین

حبس پنجماهه و تبعید یك سالهٔ اصفهان پیش‌آمد و آن اوراق و مجموعهٔ کاغذهای چهار ورق و نیمی خریداری شده، در مطبعهٔ مجلس و در شهر بانی ضایع و نقله شد و بعداز شهریور ۱۳۲۰ جز صد و چهل صفحه ازآ نها بدست من نیامد ، قسمتهای طبع شده رانیز از بین برده بودند !

درحیات ادبی اخیر، این لطمه را نتوانستم جبران کنم. مزاج عصبی و شدیدالتأثر من انحراقی شدید یافت ، کثرت کار که لازم و ملزوم معیشت خانواده ام بود نیز بیشتر فرسوده‌ام کرد واز سن سی و نه سالگی تا پنجاه و چهارسالگی یعنی بهترین ایام جوانی من چنین هاوهدرشد، وازآنهمه زحمات طاقت‌فرسای فنی که چشم و اعصاب مرا ضعیف ساخته بود، جز قلیلی مانند تاریخ سیستان و مجمل التواریخ، و مجلدات سبك شناسی و چند جلد کتاب درسی ، که بطبع رسیده باقی در انبار وزارت فرهنك مفقود یا مندرس گشت .

° ° °

در بعض جراید اخیر که مزد خدمتگزاران دیرین را میدادند پیراهنی بر سر چوب کردند که من قصیده‌ای درمدح شاه سابق بنام «دیروز وامروز» گفته‌ام وحتی گفتند که من خطیب پرورش افکار بوده‌ام! چه گناه بزرك ؟

اینك کسانی که بازندگی مدت انزوای من آشنا نیستند بدانند که من مدیحه‌سرای نیستم و آثار چهل سالهٔ من گواهست ، ولی هرگاه خدای نکرده روزی یك قصیده مانند سایرین در وصف شاه سابق میگفتم و این عمل را بقصد حفظ جان و ناموس وبقای نفس وانجام وظیفهٔ پدری و شوهری نسبت بخانوادهٔ فقیرخود می کردم نبایستی مرا مورد ملامت قرار داد .

معهذا نظر بآنکه قصد نزدیکی بشاه را نداشتم درتمام مدت انزوا نه شعری گفتم و نه تقربی جستم و نه اظهار خدمتی کردم .

/ من درانجمن «پرورش افکار» عضویت نپذیرفتم، ازسخنرانیهای آن انجمن بیزار بودم و یکبار هم در جلسات سخنرانی و جشن پای ننهادم و در کتاب چاپی که سخنرانیها را طبع کرده است نامی ازمن نیست .

فقط در دو سال اخیر قبل از شهریور ۳۲۰ از طرف یکی ازبهترین دوستانم. اصرار زیادی چه مستقیم ، چه بوسیلهٔ شاگردان دانشسرا نمودند وازمن شعری خواستند.

من قصیدهٔ «باید مجنون وضیمران» را گفتم و توسط آقای فضلی که در آن روز نامه‌کار میکرد فرستادم.

آن قصیده را پس دادند و گفتند باید قصیدهٔ اجتماعی درمقایسهٔ امروز و دیروز بگوئی، بازمن یك سال طفره زدم، عاقبت جمعی ازدوستان وحتی بعض استادان عضو پرورش افکار را بجان من انداختند، وبالاخره صریح گفتند که :آقای «مختاری» رئیس شهربانی میفرمایند که من زیادتر ازین نمیتوانم درعالم دوستی ترا حفظ کنم، باید چیزی بگوئی و شرکتی از خود نشان دهی. اینرا هم یاد آور شوم که از روز بازگشت من ازمنفای اصفهان وسپری شدن هزارهٔ فردوسی ادارهٔ شهربانی که آنروز بریاست محمد حسین آیرم دایر بود بمن میپیچید که دست اندرکار نشر روزنامه شوم، وصریح میگفت که شاه را باید جلب کنی والا بادلتنگی که ازتو دارد بسیار برایت خطرناکست ومن از این واضحتر نمیتوانم صحبت کنم، از شهودی که دخیل درین کار بودند یکی آقای فضل‌الله بهرامی رئیس تامینات وقت ودیگر آقای احمد مقبل است که هردو ازاین‌قضایا آگاهند. تفصیل آن بود که آیرم میخواست روزنامهٔ ایران وغیره را ازبین ببرد، مکرر مرا خواست وتکلیف کرد که یك روزنامهٔ یومیه بایدراه بیندازی وتشکیلات آنرا صورت بدهی وبودجه اش‌را بنویسی که درزیر نظر ما و بقلم تو اداره شود و هرچه خرج دارد من خواهم پرداخت. ومیگفت که ما باید بین قدیم وجدید را ازروی دقت مقایسه کنیم واهمیت امروزرا بمردم خاطر نشان سازیم وضمنا از نویسندگان معاصر شکوه داشت که چیزی نمینویسند که مفید وحقیقی باشد وشاه بپسندد....

من هرچه ممکن بود معاذیرآوردم و ناتوانی خودرا دراینکار باز نمودم و نپذیرفت، حتی مبلغی وجه برای اینکار دراختیارآقای بهرامی ومقبل گذاشت.

معذلك زیر بار نرفته بهر صورت که بود شانه از کار خالی کردم تا آنکه خوشبختانه با دیگران کنار آمد وعاقبت خود او ازایران رفت وباز نیامد وگریبان‌ما خلاص شد ومدت ششماه اصرار او ومماطلهٔ من دوام داشت!

لکن‌درعهد پرورش افکار که خونبارترین ساعات عصر پهلوی بود، بقدری که مقدور بود ـ یعنی مدت یك‌سال تمام بمماطله برگذار کردم، اما ابرام رفقا مرا

بیچاره و ناگزیر کرد. و هول موقع هم عسر و حرجی پیش آورد که اگر مروت و انصاف باشد باید برمن آفرین فرستد. این بود راز گفته شدن قصیدهٔ «دیروز و امروز» و اینرا هم بگویم که من اشعاری غیر ازآن قصیده درآغاز پادشاهی پهلوی گفته‌ام و در «چهار خطابه» که مکرر بطبع رسیده است شاه را ستوده و اندرزها داده‌ام و آن اشعار هم مورد خاصی داشته و برای دفع ضرر آشکاری بوده است مربوط بعدلیه و بازی خطرناکی که منجر بتوقیف نویسنده درفاصلهٔ مجلس پنجم و ششم گردید و گفتن چهار خطابه آن مخاطره را مرتفع ساخت (هرچند عدلیه درنتیجهٔ آن داستان بکودتای داور دچار گشت!) و در هیچکدام ازاین دو مورد برای جلب نفع و حب جاه و مقام عملی مرتکب نشدم که مستحق بیمهری شوم...

ازقضا آنچه درآن اشعار گفته شده بیان واقع است و تملق و مداهنه‌ای در کار نیست. اگرهم چنین چیزی میبود بازکسی با دانستن آن اوضاع و آشنائی بوضع زندگانی من حق نداشت برمن اعتراضی روا دارد و خاك اعتساف در دیدهٔ مروت و انصاف زند!...

بقول خواجه:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نهٔ دلبرا خطا اینجاست!

من میدانم که این قبیل اعتراضات و انتقادات کودکانه و غیرموثر ازچه راه‌است، شکی نیست قلم من که درنشر حقایق هیچوقت ازخط صراحت و صداقت منحرف نشده است. پاداش دارد و پاداشش آنست که دشمنان حقیقت برمن بتازند و پیکر نحیف مرا آماج تیرهای ملامت سازند.

* * *

اما کیفیت تدوین این تاریخ:

من در وقایع شهریور دریافتم که بسیاری از جوانان ایران که بایستی هادیان افکار و پیشروان کاروان سیاست و اجتماع آینده شوند ازداستانهای گذشته هیچگونه آگاهی ندارند و برای رفع این نقیصه، چند فقره یادداشتها و تذکارهای محفوظ و مضبوط را زیر عنوان «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» بشکل مقالاتی در روزنامهٔ «مهر ایران» انتشار دادم.

انتشار این داستان که آنروز بسیار تازگی داشت جمعی قلیل را که مایل بنشر این وقایع نبوده گمان میکردند قضایا پنهان خواهد ماند ، نسبت بمن مکدر ورنجیده ساخت ، و یکی دو فقره حمله در جراید آنوقت ازناحیهٔ همان رنجیده خاطران نسبت بنویسنده وزیر و بالای تاریخ بعمل آمد. ولی اثری که مطلوب ایشان بود در اذهان نبخشید .

این بود که ازدر دیگر درآمدند وذهن مقامات عالی مملکت رانسبت بآن تاریخ مشوب ساختند؛ حتی گفتند که من دربارهٔ شاه سابق سوء ادب روا داشته‌ام ، این دسایس زیانهای بیشماری رابرای من موجب گردید واشخاص زیادی باسرمایه های کافی بآزار واضرار من برخاستند که هنوز هم ازپای ننشسته‌اند . برمن دروغها بستند وافتراها زدند واذهان ساده لوحان رامشوب ساختند ، ناراضیان دیگر نیز براین آتش ها دامن زدند !

ولی من خدای راباشهادت میطلبم که این تاریخ راتنها برای خدمت بافکار عامه وضبط وقایع کشور نوشته‌ام وذره‌ای قصد انتقام یاانتقاد درنوشتهای مزبور نداشته ام واز خوانندگان خواهش دارم، خود را ازاین پندار وخیال خالی کنند، سپس سراپای این تاریخ رابنظر بیطرفی درآورند، آنگاه بخوبی خواهند دید که مراد نویسنده تنها ضبط حوادثی بوده است که خود درآنها شرکت داشته وقصدش خودستائی یا مذمت دیگری نبوده ونیست وهمچنین درقضایای مربوط بسیاست خارجی باکمال بیطرفی هرچه راحقیقت میدانسته‌ام بدون ملاحظه وجانبداری نوشته ام، نه بااین یك سازشی دارم ونه ازآندیگر کدورت ورنجشی، همه رابدیدهٔ دوستی مینگرم وهیچوقت درگفتن حق ازطریق حقیقت پژوهی نمیگذرم .

° ° °

من باکمال صراحت اذعان دارم که مورخ نیستم. وفن من تاامروز تاریخ نویسی نبوده است وآن حوصله ومجال که مورخی باید درطلب مدارك واسناد مطلوبه تکاپو کند، درمن نیست واز حدود کتابخانهٔ خویش ومآخذ مربوط بفن مخصوص بخود که جمع کرده‌ام نمیخواهم خارج شوم .

اینکتاب نیز یادداشتهائی است که بامراجعه بدورهٔ جراید ومجلات واسناد مضبوطهٔ درمجلس شورای ملی واقوال مردم موثق وآنچه خود درجریان حوادث بوده ودیده‌ام ترکیب شده است وسعی کرده ام حتی الامکان سلسلهٔ وقایع عمده را بهم ربط بدهم .

معذلك اقرار دارم که بسیاری ازنقایص درآن وجود دارد وبسا ازمطالب ازنظر محو گردیده یاباایجاز ایراد شده ولایق آنست که تفصیلی درآنها قائل شویم.

این عیب اخیر را در پایان جلد دوم باگراورهای فراموش شده مانند صورت **عین الدوله - سعدالدوله - علاء السلطنه - فرمانفرما** وغیر هم جبران خواهم نمود وهر اصلاحی که بعد ازنشر این مجلدات ازطرف انتقاد کنندگان بدست من برسدنیز بر استدراکات منظوره درپایان همان جلد اضافه خواهم کرد.

* * *

افزایش یك مجلد بر یادداشتهای سابق.

آنچه درمقالات «**مهر ایران**» نگارش یافت بقدری مورد علاقه وستایش عامهٔ مردم قرارگرفت که مرا بتدوین جداگانهٔ آن تاریخچه ترغیب نمود.

ازاینروی باخود اندیشیدم اکنون که باید کتابی مدون شود، همان بهتر که فصولی نیز درمقدمهٔ کار **کودتا** و بیرون آمدن **سردارسپه** که پهلوان این داستان است بنویسم و کتابی درتاریخ مختصر پادشاهی **احمد شاه** قاجار که پراست ازوقایع گوناگون تاریخی ومرور آنها برای تجربت وعبرت نوجوانان بغایت مفید، بوجود آورم وباوجود نبودن فرصت ووقت کافی برآن شدم که بحکم: مالا یدرك کله لایترك کله، ترك جوشی نیمه خام بسازم وتمام کردن آنرا بخداوندان فرصت ومجال واگذارم.

این بود که مجلدنخستین را برآن یادداشتهاافزوده هردوجلدرا «**تاریخ انقراض قاجاریه**» نام نهادم.

هرچند گفته‌اند: من صنف فقد استهدف، ومن در نگارش این کتاب خود را هدف ناراضیان ورنجیدگان ازکشف حقایق قرار دادم، اما خدمتی کردم که در روی روزگار تادیرگاه باقی خواهد ماند، وهمعصران راتجربتی وآیندگان را درس عبرتی خواهد بود، واگر برخی ازرجال معاصر نیز ازمن رنجیده خاطر شوند وبخلاف انصاف ومردانگی مرا آماج سهام ملام قرار دهند، نظر باینکه وعادتی که من وامثال مرا باین قبیل بیمهریهاست، عداوت آنان رابمحبت تودهٔ مردم که بی‌تردید ازمن قدردانی خواهند کرد می‌بخشم، وپادفراه عاجل را پاداش آجل جبران خواهم نمود.

* * *

از کسانی که اینکتاب را میخوانند تمنی دارم هرانتقادی که بخاطرشان فراز

آیند بنویسند و در جراید انتشار دهند زیرا سوای آنچه خود بچشم دیده یا بگوش شنیده ام، بسا مسائل است که از قول دیگران یادداشت شده و محال نیست که در آنها خللی یا اختلافی روی داده باشد، پس من از عیبجوئی هائی که بنای آن بر اصلاح متن کتابست شکرگزار خواهم بود، ولی تکذیب صرف و رد مطلق بدون آنکه پایه‌اش بر شرح و استدلال باشد پسندیده نیست، و حق آنست که با دلی فارغ از حب و بغض، تکذیبی که باید کرد بشرح کرده شود تا در چاپ آینده که من یا دیگران ازین کتاب خواهند کرد لغزشهائی اگر باشد جبران شود.

اما با آنکس که بنایش بر مجادله و قصدش در آزار و خصومت است و بجای جرح و تعدیل در متن کتاب، وارد شخصیات میشود و بمولف و زندگی شخصی او ناسزا میگوید، ما را کاری نیست و باید باین قبیل مردم گفت هرچه میخواهد دل تنگت بگو، و خواجهٔ بزرگوار هم در این باره میفرماید:

حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم بر او
ور بحق گفت، جدل با سخن حق نکنیم

تهران تیر ماه ۱۳۲۳ — م. بهار



عکس سلطان احمد شاه - که در سفر سوم فرنگ، در یکی ازراهگذر ها از او برداشتند و برای اینکه نسبت باو دشمنی کرده باشند در یکی از جراید فارس انتشار دادند.

۱ – مقدمه

در آغاز مشروطه دو حزب در ایران پیدا شد: مشروطه خواه و مستبد. اعیان و طبقهٔ اول و طبقهٔ سوم یعنی تودهٔ مردم مستبد بودند و مشروطه خواهان را بیدین و انقلابی و هرج و مرج طلب میشمردند و مشروطه خواهان که عدهشان قلیل ولی بیشتر آنان از طبقهٔ باسواد و روشن فکر بودند، و میتوان آنان را طبقهٔ دوم نامید. مستبدان را جاهل و ظالم وارتجاعی و غارتگر میشمردند.

اکثریت مردم ایران ارتجاعی و اقلیت مردم انقلابی و متجدد بود و چون بعضی از علمای بزرگ با مشروطه و انقلاب موافقت کردند و سیاست انگلیس نیز محرمانه از مشروطه حمایت میکرد و مظفرالدین شاه نیز سیاستی عاقلانه و درباریانی دانا نداشت، در ۱۳۲٤ اقلیت بر اکثریت مسلط گردید و تجدد بر ارتجاع فایق آمد و قانون اساسی امضا شد.

آنروز هر کس برخلاف آزادی عقیده و آزادی قلم و مجلس و حکومت ملی و قانون دم میزد و این اصول را خلاف دیانت و مخالف مصلحت کشور میشمرد مرتجع و مستبد نامیده میشد، کمترین مجازاتش این بود که داخل کارهای مملکتی نشود و اگر بمصلحت خود میخواهد رفتار کند در خانهاش بتمرگد یا گورش را گم کند!

رفته رفته مرتجعین حس کردند که مقاومت در برابر این قوهٔ تازه و حزب نوظهور فایده ندارد. اول ساکت شدند، بعد خود را داخل مشروطه خواهان کردند یعنی باحزاب سیاسی پیوستند.

مجلس اول از ۱۸ شعبان ۱۳۲٤ تا ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲٦ دوام آورد، و مهمترین کارش اصلاحات مالی و تدوین قانون اساسی و متمم آن بود[1].

درسنهٔ ۱۳۲٦ محمدعلیشاه پسر مظفرالدین شاه بمساعدت معنوی دولت تزاری

---

۱ – قانون اساسی در ایران که قسمت اساسیش ترجمه از قانون اساسی دولت بلژیک است باسم نظامنامهٔ اساسی مشتمل بر ۵۱ اصل مورخه ۱۱ ذیالقعده ۱۳۲٤ و متمم قانون اساسی مشتمل بر ۱۰۵ ماده که در حقیقت اصول عمدهٔ قوانین اساسی در همین متمم مندرج است، در تاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ امضا شده است.

روس و سکوت دولت بریتانیا بتاریخ ۲۳ جمادی‌الاولی توسط قزاقها که یکدسته گارد مخصوص سلطانی و از یک بریگاد تشکیل شده بودند و رئیس آنها «لیاخف» نام داشت، مجلس شورای ملی را بتوپ بست و جمعی از وکلا را تبعید کرد و چند روزنامه نویس و ناطق را کشت و گروهی را حبس کرد و مشروطه راموقوف داشت.



۱ ـ محمد علی شاه

بلا فاصله فعالیت های سیاسی بین دول روس وانگلیس درمورد ایران آغاز شد و این فعالیتها بتفصیل درکتاب آبی ضبط است. چکیده کلام آنکه دولت روس مایل بود بدولت ایران قرضی داده شود وبا آن پول اصلاحات مالی و تأمینیه شروع گردد، ولی دولت بریتانیا از دادن این قرض بدربار بی بندوبار و رجال غیر امین و تشکیلات غلط آنروز ابا داشت ومعتقد بود که باید نخست تکلیف قانون اساسی ومجلس ایران معین گردد و این قرض بتصویب مجلس بشاه داده شود.

درآنروز ها مناسبات دولت بریتانیا بازعمای مردم طهران وآزادی خواهان ولایات وایرانیان خارج از مملکت بسیار دوستانه بود و در لندن نیز مرحوم پرفسور براون و عده ای از وکلای مجلس عوام وبعضی ازرجال انگلستان وجراید با مشروطه خواهان همراهی های زیاد داشتند واساساًهم بیخبر نیستیم که دولت بریتانیا با دربار قاجاریه بنظر خوب نگاه نمیکرد زیرا شاه بروسها بیشتر متمایل بود، و کشته شدن اتابک اعظم «میرزاعلی اصغرخان» رئیس الوزراء درمشروطهٔ صغیر نیز نتوانسته بود شاه رااز این خواب بیدار سازد.



۳ ـ عده‌ای از نمایندگان مجلس اول

از راست: مخبرالملک ـ صدیق حضرت ـ حاج میرزا آقا فرشی ـ حاج میرزا ابراهیم آقا ـ مرتضی‌قلیخان ـ وثوق الدوله ـ رئیس‌التجار آقارضا ـ مستشارالدوله صادق ـ نصرالملک ـ سیدحسن تقی‌زاده ودیگری

نتیجهٔ فعالیت های سیاسی این شد که پولی بدست شاه نرسید و مالیات مملکت درآنسال درست وصول نشد، زیرا هم اغتشاش زیاد بود، هم از طرف علمای نجف حکم شده بود که رعایا بشاه مالیات ندهند، بنابراین یکباره کلاه شاه و دربار پس معرکه ماند. بی پولی کار را بجائی کشانید که شاه ناچار شد قدری از جواهرات سلطنتی را توسط «کامران میرزا»، پدر زن و عموی خود، نزد بانک روس گرو بگذارد و پولی تدارک کند... از طرف دیگر در ولایات و ایالات طغیانها برخاست و در طهران جمعی در سفارتخانهای بریتانیا و عثمانی پناه بردند.

ستار و باقر دوتن از طبقات فرودین در تبریز علم طغیان برافراشتند و بقدری قوی شدند که تبریز و توابع را بدست آوردند و در تحت رایت «انجمن ایالتی» حکومت را در دست گرفتند و شاه ناچار شد «سلطان عبد المجید میرزا عین الدوله» را با سپاهی از نظامی و چریک و الوار بدفع طاغیان گسیل دارد، و عاقبت منجر بدخالت قوای نظامی روس گردید.

سید عبد الحسین نامی در لار و تبریز قیام کرد و رایت طغیان برافراشت ولی عاقبت بر قوای چریک محلی غالب نیامد.

خوانین بختیاری بریاست صمصام السلطنه و ضرغام السلطنه باصفهان تاختند و علیقلیخان سردار اسعد نیز از فرنگستان بآنان پیوست و اصفهان را گرفته بسوی مرکز حرکت کردند.

نصر الدوله ملقب بسپهدار هم در گیلان جمعیتی فراهم کرده بطهران رو آوردند و این دو قوه یعنی قوای بختیاری و مجاهدان گیلانی و ارمنی در اول ماه رجب ۱۳۲۷ هجری قمری طهران را فتح کردند. این قوی از روز حرکت تا روزی که خبر تحصن شاه بسفارت روس در زرگنده شایع شد، همواره از طرف رجال و آزادیخواهان بریتانیا و آزادیخواهان ایرانی در داخل و خارج از ایران مساعدتهای مادی و فکری میگرفتند.

۲ - پادشاهی سلطان احمد شاه

فاتحان پایتخت پس از خلع پدر فرزند خردسال او را که «سلطان احمد میرزا» نام داشت و ولیعهد رسمی بود بپادشاهی برداشتند و چون صغیر بود «عضد الملک» را که از معمرین

خاندان قاجاریه را ایلخانی عشیرهٔ مزبور بود به نیابت سلطنت برگماشتند.



۳ ـ احمد شاه در کودکی

شاه مخلوع از ایران رفت و دولت جدید باو بوساطت وشفاعت دولتین روس وانگلیس که درحمایت آنان پناه گرفته بود، قراری گذاشت که تا او در امور ایران دخالت نکرده است دولت ایران همه‌ساله باو حقوق کافی بدهد.

شاید اگر حمایت خاندان رمانف که بموجب معاهدهٔ ترکمان چائی تعهد کرده بودند از خاندان «عباس‌میرزا» نایب السلطنه حمایت کنند نمیبود این طفل بپادشاهی نمیرسید. کسی چه میداند، شاید اگرهمان روزها که رجال فاضل و قوای بالنسبه صالحتری زمام امور را در کف داشتند وهنوز مرتجعین واحرار مخلوط نشده بودند و درباریان فاسد قدیم درسایهٔ دربار کهنه خود را داخل صف انقلابیون نکرده بودند، کاک قاجاریه کنده شده بود وشاید دولت صالحتری ایجاد میشد؟ اما هرچه بود کاری بود و شد «احمدشاه» بپادشاهی برداشته شد، و مجلس دوم با انتخابات مخفی ودو دوجه از افراد انقلابی وفاضل انتخاب وتشکیل گردید[1]

---

۱ ـ نظامنامهٔ انتخابات بار اول در ۲۰ رجب ۱۳۲۴ قمری هجری توسط انجمنی از طرف دولت مرکب از تربیت شدگان مانند میرزاحسنخان مشیرالملک (مرحوم مشیرالدوله پیرنیا) و مرتضی قلیخان صنیع الدوله و مخبرالسلطنه و مخبرالملک و عدهٔ دیگر مبتنی برانتخاب طبقاتی تهیه شد وتهیدستان بفساد عقیده از انتخاب محروم بودند و رأی دهندگان بایستی ۲۵ سال داشته باشند وشروط سخت دیگر ـ و قرار شد که طهران ۶۴ نفر (بقیه در ذیل صفحهٔ ۷)

* * *

محمدعلی میرزا بروسیه رهسپار شد و آرام نگرفت و پولی راه انداخته سال بعد باتفاق برادرش شعاع السلطنه وارد استراباد گردید. گفته شد که روسهای تزاری تیز او را تشویق کرده بودند وعلت اصلی، آمدن مستشار مالیهٔ امریکائی موسوم به «مرگان شوستر» بود بایران که معروف بود این کار با موافقت دولت بریتانیا صورت گرفته است و دموکراتها هم ازو حمایت میکردند. باری شاه مخلوع وارد شد ولشکری از ترا که بهم بست و دوستون از دوطرف یکی بریاست «رشیدالسلطان» از راه مازندران و دیگر بسرداری «سردار ارشد» از راه شاهرود وسردرهٔ خوار بسوی طهران گسیل داشت. در همین حین شاهزادهٔ **سالارالدوله** برادر دیگرش هم بطمع بادشاهی از سمت غرب باتفاق عشایر کلهر بسوی مرکز حمله کرد و دولت جدید ملی این هر سه ستون خطرناك را درهم شکست و خرد ولاش کرد و **محمدعلی میرزا** بروسیه بازگشت و سالارالدوله نیز بار دیگر بدولت عثمانی پناه برد و سرداران این سپاهها: **داود کلهر ورشیدالسلطان و سردار ارشد** بدست مجاهدان بختیاری و قوای ملی کشته شدند.

[بقیه از ذیل صفحهٔ ٦]
وکلای پایتخت که حد نصاب بود ـ در مجلس حاضر شوند مجلس بتواند داخل مذاکره و رأی شود و مجموع عدهٔ نمایندگان ۱۶۲ تن بود.

در ۱۳ جمادی الاخری ۱۳۲۷ که دولت مرکزی مصمم گردیده بود برای اقناع و اسکات قیامهای ملی مشروطه بدعهد هیئتی مرکب از ۱۶ تن بامر دولت انتخاب شد و این هیئت بآراء عمومی مراجعه کرد یعنی در اصلاح قانون انتخابات بانجمن های ایالتی وولایتی که در بعضی ایالات دایر شده بود رجوع کرد و از آنها اجازه خواست وانجمن های نامبرده انجمن ایالتی تبریز را وکیل کردند و انجمن مذکور نیزاختیار را بهمان هیئت واگذار کرد و قانون انتخابات دو درجه و غیر مستقیم را تهیه دیدند و مجلس دوم با این قانون انتخاب گردید. دوین قانون اصلاحاتی بعمل آورده بودند منجمله عدهٔ وکلا ۱۲۰ نفر شد و شرط انتخاب کننده از ۲۵ سالگی به ۲۰ سالگی تنزل داده شد. علاقهٔ ملکی نمایندگان قید شد، داشتن سالیانه ۵۰ تومان عایدی یاپرداختن مالیاتی در سال بمبلغ ده تومان یا داشتن تحصیلات که ازین قیود معاف باشد و داشتن اتهام بفساد عقیده نیز چنین اصلاح شد که نزد حاکم شرع ارتدادش ثابت شده باشد.

مجلس دوم در تاریخ ۲۸ شوال ۱۳۲۹ قانون انتخابات را اصلاح و طبق مرامنامهٔ دموکراتها مستقیم ویکدرجه وعمومی کرد وعدهٔ وکلا ۱۳۶ تن گردید وعلت اینکه مجلس دوم توانست این کار را بکند آن بود که دولت قبل از انتخاب وکلا اعلام داشت که بایستی وکلای دورهٔ دوم باحق تغییر قانون انتخابات وکیل شوند.

۳ـ ناصر الملک

عضدالملک مردی معمر و متین و مقید بقیود کامل ملیت بود . او درین بینها



۱ ـ عضدالملک

مرحوم شد و این اتفاق در عصر مجلس دوم صورت گرفت. مجلس تصمیم گرفت برای نیابت سلطنت کسی را انتخاب کند .

نامزد دموکراتها « میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک » و نامزد « اعتدالیون » و بیطرفان مجلس که دارای اکثریت بودند ، ابوالقاسم خان ناصر الملک » بود .

علی قلی خان سردار اسعد هم داوطلب بود و هر گاه اعتدالیون از پیشرفت ناصرالملک نومید میشدند بسردار اسعد رأی میدادند . بدین سبب شاهزادگان متنفذ مانند فرمانفرما و عین‌الدوله نیز بانتخاب ناصر الملک راغب بودند که مبادا سردار اسعد انتخاب شود و درین باب مساعی و مصارف بکار بردند و عاقبت ناصرالملک به نیابت سلطنت انتخاب گردید واو بود که مجلس راملزم ساخت که و کلا هریك مسلك و عقیدهٔ سیاسی خود را معلوم سازد و در نتیجهٔ این اصرار ، دموکراتها و اعتدالیها و سایرین مرامنامهای خود را در مجلس اعلام داشتند .

٤ ـ احزاب سیاسی و مجلس دوم

در سال اول فتح تهران رجب ۱۳۲۷ قمری مطابق ۱۹۰۸ میلادی در ایران دو حزب پیدا شد : یکی انقلابی ، دیگر اعتدالی و درهمان سال بعد از افتتاح مجلس دوم این دو حزب باسم « دموکرات عامیون » و « اجتماعیون اعتدالیون » رسمی شد و خودشان را بمجلس معرفی کردند .

احزاب دیگر نیز مثل «اتفاق و ترقی» وجود داشت اما چون در مجلس نمایندهٔ حسابی نداشتند گل نکرده کاری از پیش نبردند.



۵ - ناصرالملک

دموکراتها که ۲۸ نفر بودند مخالفان خود یعنی اعتدالیون را که ۳۶ تن میشدند ارتجاعی مینامیدند، زیرا آن حزب هوادار روش ملایمتر و رعایت سیر تکامل بود و اعتقاد بکشتن واز میان بردن مستبدان و ارتجاعیها نداشت و ازینرو بیشتر اعیان بدان حزب پناه میبردند. سپهدار اعظم تنکابنی، سردار محیی، دولت آبادیها، سید عبدالله بزرگ بهبهانی، سید محمد بزرگ طباطبائی دو پیشوای مشروطه - وغالب متنفذین و ناصرالملک نایب السلطنه وفرمانفرما و غالب اعیان وروحانیان را کثریت مجلس دوم طرفدار یا عضو این حزب شدند. اینها دموکراتها را انقلابی و تندرو میخواندند و درجراید خود از آنان انتقاد میکردند واحیاناً از تهمت های دینی و تکفیر خود داری نداشتند. حزب اعتدال با ۲۴ نفر مؤتلفه و ٤ اتفاق وترقی و ۳ تن طراز اول و ۷ نفر بیطرف ائتلاف داشتند.

دموکراتها که یك بند مرامشان، انفکاک کامل قوهٔ سیاسی از قوهٔ روحانی، و بند دیگر «ایجاد نظام اجباری» و بند دیگر «تقسیم املاک بین رعایا» و دیگر «قانون منع احتکار» و «تعلیم اجباری» و «بانک فلاحتی» و «ترجیح مالیات غیرمستقیم برمستقیم» و «مخالفت بامجلس اعیان» وغیره وغیره بود، مورد هجوم علما وگروه انبوهی ازرعایا و توده قرار گرفتند. اما نظر باینکه افراد فعال وصاحب عقیده و با ایمان و حرف‌زن و چیزنویس درمیان آنها زیاد بود واساساً منتقد و تندزبان

بوده هوادار فقرا و رنجبران معرفی گردیده بودند ، موفق شدند که در مجلس فراکسیون ۲۸ نفری بوجود آورند و در خارج افراد کثیری از جوانان و غیرجوانان طبقهٔ دوم را بخود جلب نمایند و چند روزنامهٔ خوش قلم و موجه و مشهور مانند ایران نو در تهران - شفق در تبریز - نو بهار در خراسان منتشر سازند و مخالفان خود را بنام محافظه کار و ارتجاعی و آخوند و سرمایه دار و اشراف واعیان بباد انتقاد بگیرند .



۹ - سید عبدالله مجتهد بهبهانی طاب ثراه

* * *

رؤسای دموکرات «سید حسن تقی زاده» و «حسینقلی خان نواب» و «سلیمان میرزا» و «وحید الملک» و «سید محمد رضا مساوات» بودند ورؤسای اعتدالیون «میرزا محمد صادق طباطبائی» و «میرزا علی اکبر خان دهخدا» و «حاج میرزا علی محمد دولت آبادی» و «حاج آقای شیرازی» و «قوام الدوله شکرالله خان» بودند . علمای بزرگ مانند «سید عبدالله بهبهانی» و «سید محمد طباطبائی» و سایر ارباب نفوذ هوا دار حزب «اعتدالیون و اجتماعیون» شده و ناصرالملک نایب‌السلطنه وسپهدار اعظم نیز طرفدار این جمعیت بودند . خوانین بختیاری غیر از «مرتضی قلیخان» پسر صمصام‌السلطنه که در فراکسیون اعتدال عضو بود مابقی خصوصاً سردار اسعد باهردوطرف راه میرفتند زیرا مستوفی‌الممالک که نامزد نیابت وریاست وزرائی دموکراتها بود باخوانین بختیاری دوستی داشت .

* * *

ضدیت و دشمنی بین این دو حزب از آغاز فتح تهران بروز کرد ، کار بکشت و کشتار هم کشید و بالاخره سید عبدالله بهبهانی را کشتند و گفته شد که مجاهدین دموکرات اورا کشته‌اند ، نتیجه این شد که علما بخلاف تقی زاده بنجف چیزها نوشتند و از طرف مرحوم آخوند لایحه‌ای منتشر کردند که بحزب دموکرات توهین کرده بود ، بالاخره سید عبدالله کشته شد و تقی زاده با آنکه وکیل مجلس بود ولیدر جمعیت ، نتوانست در ایران بماند و از ایران خارج شد یا او را خارج کردند و تا زمان حکومت «پهلوی» بایران بازگشت نکرد .



۷ - مستر شوستر

* * *

مجلس دوم در نتیجهٔ اتمام حجت (اولتیماتوم) روسها در مورد مستر شوستر مستشار مالیه امریکائی واخراج او تشنجی سخت بخود گرفت و تیردعلیقی بین دموکرات واعتدال درکارشد ، عاقبت دموکراتها مغلوب گردیدند ومستر شوستر ازایران رخت بربست ومجلس هم در اواخر ۱۳۲۹ بسرآمد وناصر الملک دیگر انتخابات راتجدید نکرد .

بعد از بسته شدن مجلس از طرف دولت و نایب السلطنه تمام رؤسای حزب

دموکرات و جمعی از افراد اعتدالی بقم تبعید شدند . جراید بسته شد ، درایالات هم پس از قصابی روس‌های تزاری جراید دموکراترا بستند و مدیران آنها را بتهران و جاهای دیگر تبعید کردند . نویسنده هم یکی ازکسانی بودکه در خراسان بخلاف فشار و ظلم تزاریان مقالاتی مینوشت ودرین وهله روز نامه اش « نو بهار » و « تازه بهار » توقیف وخود با ٦ نه نفر از افراد حزب بتهران تبعید شد .

٤ ـ روابط سیاسی احزاب

حزب دموکرات باانگلیسها روابط خوبی داشت و مأمورین بریتانیا در ایالات باین حزب روی خوشی نشان میدادند و حزب اعتدال با روسها مناسبات خوب داشت . دولت تزاری با رجال متنفذ ایران و سرمایه داران دوست بود .

ناصرالملک خود روابط سیاسی دولت را با انگلیسها محکم کرده ، حزب دموکرات را برانداخت ودرین راه جلب توجه کامل دولت تزاری را بعمل آورد !

این حالت دوام داشت تا جنگ بین‌الملل برسر کار آمد .

پیش از طلوع جنگ بین الملل (رمضان ١٣٣٢ قمری) کار احزاب خاصه حزب دموکرات زار شده بود ، زیرا دولت انگلیس وروس هر دو برضد آلمان متحد شدند ، ودرایران باعداوتی که میان روسهای تزاری ودموکراتها بود هردو دولت شرکت کردند و ازینجا توجه دموکراتها که همهٔ امیدشان در مقابل مخاطرات روسیه بانگلستان بود از دولت مزبور منحرف گردیده بسوی متحدین اروپای مرکزی معطوف گشت .

٥ ـ سقوط ناصرالملک

بعد از تعطیل مجلس دوم سه سال و کسری ناصرالملک زمامدار مطلق بود و باکمال خشونت با احزاب و احرار رفتار میکرد . نفوذ روس در ایالات شمالی بیحد و روز افزون شده بود ، در امور داخلی مداخله میکردند و با دموکراتها که هنوز در بعضی ایالات خاصه خراسان کیته وتشکیلات داشتند مخالفت میورزیدند واتباع روسیه بررجال کشوربزرگی میفروختند . من درآن تاریخ در شمارهٔ ٥٥ نوبهارمورخه ٨ شعبان١٣٣٢ منطبعهٔ مشهد مقاله‌ای نوشتم که چندقسمت از آنرا نقل میکنم :

« آن دستی که انقلاب ایران را خشتی گذاشت ، آن دستی که زعما وقهرمانان انقلاب را نابود »
« و مضمحل ساخت ، آن دستی که سه سال مارا ازنعمت مشروطه محروم داشته وهنوزهم دارد ـ علی‌رغم »
« آرزو های سیاسیون ایران کارشکنی میکند . . . . . . »

« ساده لوحان وکوته نظران گمان میکنند که کار ایران بمظفریت یك سلسلهٔ سیاسی (مراد حزب »
« اعتدالیست) و معدوم شدن یك جمعیت سیاسی دیگر (دموکراتها) اصلاح شده و رو بطرف اصلاحات »
« خواهد رفت . اما خبر نداوند که همین مسئله یگانه سبب بدبختی و فلاکت ایران خواهد شد ! »

« بسته بودن متمادی پارلمان ، انفکاك قوای حریت خواه ایران ، تبعید عناصر فعال مشروطه »
« زمامداری ، مرنارد بلژیکی ، درخزانه داری ، تأخیر و اهمال درامر انتخابات ، عدم مداخله مستخدمین »
« سوئدی درشمال ، شناعت صمد خان در شمال غربی ، هجوم ونجبرانخارجه ازشمال‌بسرحدات ، آشکار »
« میسازد که آتیهٔ ایران سیاه خواهد بود . . . . . »



درین اوان شاه بحد بلوغ سیاسی رسید و در ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ قمری مطابق ۳۰ سرطان تاجگذاری کرد و ناصرالملک سقوط کرد و روز ۱۸ رمضان بدون اینکه نطقی بکند یا شرح کارهای دیرینهٔ خود را بنویسد مانند کسیکه میگریزد بفرنگستان گریخت !!

ناصرالملک قبل از سقوطش اعلان انتخابات را در ایران منتشر کرده بود و بعد از رفتنش انتخابات دوام داشت . اما اگر انتخابات در عهد او تمام میشد شاید اثری از حزب دموکرات در مجلس سوم مشهود نمیشد . معذلك باز اکثریت این مجلس تقریباً با حزب اعتدال شد .

۶ ـ جنگ بین الملل دموکراتها را نجات داد

درجنگ بین الملل احمد شاه بالغ بود و تازه بتخت نشسته و ناصرالملک رفته . مجلس سوم باز شد و دموکرات و اعتدال درمجلس عضو بودند[۱] وتشنجات سختی هم دراین مجلس بین‌دستجات رخ داد . گاه ائتلاف میکردند وگاهی بوسیلهٔ سازش با فراکسیون بیطرف اکثریتی بوجود میآوردند . دموکراتها این نوبت زیادتر بودند . اعتدالیون بدو

۱ ـ ناصرالملک درمدت دیکتاتوری سه ساله‌اش بمیل خود وبمیل دولتین بادموکراتها هرچه ممکن بود سخت میگرفت وحتی دولت بریتانیا که گفتیم بادموکراتها بد نبود درین مدت با روسها همداستان شد

(بقیه در ذیل صفحهٔ ۹۴)

دسته تقسیم شده بودند دسته‌ای آزادیخواه ودسته‌ای روحانی و گفتگو برسر سیاست خارجی بود ، تا اینکه فشار متفقین ازطرفی و تحریکات متحدین از طرف دیگر موجب شد که افکار بدوطبقه قسمت شود . هواداران متحدین وهواداران متفقین ، دموکراتها واغلب اعتدالی‌ها در نتیجهٔ این قضایا بهواداری متحدین « آلمان و دوستانش » از تهران مهجرت کردند و ازجلو هجوم دسته‌ای از سپاهیان روسی که ازقزوین بسوی تهران ببهانهٔ تأمین پایتخت میامد بطرف قم رهسپار شدند . مرحوم مستوفی الممالک رئیس دولت بود وشاه را میخواست از تهران حرکت بدهد ولی این واقعه صورت نگرفت . اما غالب وکلا چنانکه خواهیم دید ـ باشارهٔ دولت بقم رفتند و از آنجا مهاجرت نمودند .

۷ ـ برگردیم یک سال قبل

درین سال (۱۳۳٤ قمری هجری) انقلابات و تشنج عجیبی درایران پیدا شد . قبلا میدانستیم که حزب دموکرات و قسمتی از آزادیخواهان سایر احزاب در عهد ناصرالملک بفشار دولت روس گرفتار بودند و غالباً در حال تبعید و بازداشت بسر میبردند . جراید ملی « ایران نو » ارگان دموکرات وروزنامه « شوری » ارگان اعتدالیون وروزنامه « استقلال ایران » ارگان اتفاق و ترقی و « شرق » مستقل و بسیاری دیگر از جراید توقیف شدند . در ایالات نیز روزنامه های ملی « نوبهار » درمشهد و « شفق »

(بقیه ازذیل صفحهٔ ۱۳)
درانتخابات که در جمادی الاولی و رجب ۱۳۳۲ اعلان گردید انتظار میرفت که شکست قطعی دموکراتها صورت پذیرد و حتی در محافل سیاسی تهران گفته میشد که درین دوره از حزب دست چپ کسی انتخاب نخواهد شد و در انتخابات تهران هم یکنفر دموکرات انتخاب نشده بود . دموکراتها‌را ناصرالملک و روسها بزعم خود معدوم کرده بودند . سفیر انگلیس نارتلی بااطمینان وغرور درمتحدالمآل محرمانهٔ خود بقونسولهای انگلیس در ایران مورخه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۲ نوشت که « کار دموکراتها کنده شده است » اما درحقیقت دموکراتها درایالات ریشه دوانیده بودند . خاصه خراسان و اصفهان و فارس وکرمان و در همهٔ این ایالتها اکثریت با دموکراتها بود و در انتخابات ثانوی تهران که بعد از افتتاح مجلس برای هفت نفر وکلای تازه که بوزارت از مجلس بیرون شده بودند اعلان گردید اکثریت قاطع نصیب دموکراتها گردید . عدهٔ دموکراتها درمجلس سوم ۳۱ و اعتدالی ۲۹ ، هیئت علمیه ۱٤ و بیطرف که بادموکراتها ائتلاف کرده بود ۲۰ نفر بود و ناچار درین مجلس حزب اعتدال دو دسته شدند و یکدستهٔ آنها با دموکراتها ائتلاف نمود .

در تبریز از طرف دولت با بفشار روسها توقیف گردیدند.

بعد از افتتاح مجلس سوم حکومت مشروطه بار دیگر بوجود آمد.

جراید ملی از نو جان گرفتند، روزنامه «نوبهار» بمدیریت مؤلف در تهران بجای ایران نو دایر شد، روزنامه «شوری» بمدیریت ناصر الاسلام گیلانی بمساعدت حزب اعتدال دایر گشت، روزنامه «رعد» که از جرائد مستقل و متکی بحزبی نبود بمدیریت «سید ضیاء الدین طباطبائی» دایر گشت وجریدهٔ هفتگی بنام «عصر جدید» بریاست «معین السلطنه» راه افتاد، سوای اینها روزنامه های دیگر «ستارهٔ ایران» دموکرات و «بامداد روشن» هوا دار اتحاد اسلام و جراید دیگر بوجود آمد.

از همهٔ این جراید فقط «رعد» و «عصر جدید» بهواداری صریح متفقین یعنی روس و انگلیس چیز مینوشتند، ولی باقی جراید نظر بسوابق حزبی و تأثر شدیدی که از عملیات روسهای تزاری وسکوت عمیق انگلستان در برابر مظالم حضرات داشتند طوری از متفقین رنجیده بودند که میتوان گفت اکثریت افراد احزاب ومطلق روزنامه نگاران از همان بدوامر و طلوع ستارهٔ جنگ بهواداری متحدین دل بستند و این احساسات یکباره عمومی شد. و تدابیر مأمورین ترک و آلمان و اتریش نیز مزید علت گردیده بانقلاب فکری وقلمی وعاقبت بقیام حزبی و مهاجرت پیوست.

* * *

باید گفته شود که دولت تزاری بعد از عقد معاهدهٔ ۱۹۰۷ وتعیین مناطق نفوذ روس و انگلیس درایران تصمیم گرفت که در منطقهٔ نفوذ خویش دست بکار شود و بمداخلات مستقیم در امور داخلی ایران آغاز کند!

چنانکه دیدیم بعد از قیام ستارخان در تبریز ببهانهٔ آوردن آرد و حفظ اتباع روس، سالدات وارد آذربایجان کرد، وبعد ازقضیهٔ شوستر ودادن اولتیماتوم در ۱۳۲۹ نیز قوائی بقزوین و استراباد و خراسان وارد کرد و بتحریک مفسدین درخراسان آشوبی برپا نمود و سید محمد طالب الحق برادر سید علی آقای یزدی مجتهد و یوسف خان هراتی و جمعی دیگر را واداشت که در مسجد و صحن رضوی گرد آمده برضد حزب دموکرات و مشروطه خواهان و عاقبت بخلاف حکومت مرکزی و بهواداری محمد علی میرزا که در استراباد بود قیام کردند و گروهی بیگناه را کشتند

وجمعی مسلح دور خود جمع کردند و افکار عوام را زهر آگین ساختند و امنیت را از خراسان سلب نمودند بحدی که حاکم از خلع سلاح آنان عاجز شد و دموکراتها که میتوانستند از آنها جلوگیری کنند بفشار روسها قبلا تبعید شدند[1] و چون میدان خالی شد خود روسها برمفسدین تاختند وصحن ومسجد وحرم وگنبد را هدف توپ ساختند و بفجایع تاریخی دست زدند واز رؤسای اشرار یوسفخان را که اسناد در دست داشت درحین گریز فرستادند و کشتند و طالب الحق را بروسیه گریزانیدند؟[2]

روسها علاوه براین مفسدتها در امورداخلی نیز مداخله میکردند ومقدمات دست اندازی در منطقهٔ نفوذ خودرا فراهم میآوردند، خاصه که ناصرالملک وسایر رجال هم خودرا تسلیم آنان کرده ودر قبال تقاضاهای مأمورین روس ومستشاران بلژیکی (ازقبیل مسیو مرنارد خزانه دار وهمکاران دیگر او که باروسها متحد و همداستان بودند) مقاومتی بروز نمیدادند و ناصرالملک صریح میگفت که ایران رفته است و امیدی ببقای استقلال و تمامیت ملکیهٔ این کشور نمیتوان داشت! و حتی از این سخنان یأس آمیز و زهر دار باشاه جوان نیز گفته میشد و شاه را بجمع مال و نومیدی از مردم و مملکت تشویق و راهنمونی میکرد!

با این مقدمات در واقع کمتر کسی از عقلا بود که امیدی ببقای کشور داشته باشد و مداخلات دولت روس امید را در قلوب حساسترین فرد ایرانی میکشت وفقط معجزی میتوانست ایرانرا ازشر مداخلات روسیه وازریر بار یأس وسخنان زهرآگین زعمای بدبخت و مأیوس نجات دهد - واین معجز جنگ بین‌الملل بود!

آری جنگ بین‌الملل احساسات فشرده وفسردهٔ مذکوررا منبسط وگرم کرد وخبر فتوحات سربازان آلمان در روسیه ایرانیان حساس راکه ازروسها ناامید و ازانگلستان رنجه خاطر بودند بهواداری متحدین وادار کرد!

---

۱ ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۲ این کتاب.

۲ ـ طالب الحق بایك پسر ویك زن ازروسیه به بصره رفت وآرزوها جنگ شروع شده بود. وی ازبصره وارد کربلا شد و بجرم جاسوسی توسط خریهٔ عثمانی توقیف‌گردید و دربغداد بامر محاکم نظامی تیرباران شد وپسرش هم بیمار شد ومرد!

۸ - مهاجرت شروع شد

مجلس سوم که اکثریت و اقلیت نامعلومی داشت توسط شاه مفتوح شده بیطرفی ایران درجنگ اعلام گردید . مجلس مزبور از آغاز گشایش گرفتار این بحران فکری‌شد ، جراید نیز دچارحرارت وهیجان‌شدیدی‌شده بودند ، فعالیتهای‌سیاسی ازطرف سفارتخانها روز افزون شده بود . تقی زاده در برلن بود و از آنجا کسانی را بتهران فرستاده و باکمیتهٔ دموکرات مذاکراتی داشتند ، بالجمله معلوم شد کمیتهٔ دموکرات، درتهران با قسمتی ازافراد فراکسیون دموکرات متحد شده‌اند و باژاندارمری که بریاست معلمان سوئدی دایر بود نیز همدستی درکار است .

متفقین از بن قضایا خوشنان نمی‌آمد و اندیشناك بودند و اعتماد آنها از ادارهٔ ژاندارمری سلب شده بود وتهران در نظر آنها یکپارچه « بمب » بود که برخلاف آنان ممکن است منفجر شود ، چنانکه مرحوم مبین‌السلطنه مدیر « عصرجدید » در مقاله ای بتاریخ پنجشنبهٔ سوم محرم الحرام ۱۳۳۴ نوشت : « سالهای قبل در تهران پایتخت ایران هیئت های مسلح ازروسی ، آلمانی وعثمانی حرکت نمیکرد ، اسلحه و بمب از اطراف ما (بطوریکه میتوان گفت تمام ما در روی بمب حرکت میکنیم !) بتهران وارد نشده بود ! ... » باری معلوم است که این عبارات تاحدی اغراق آمیز بود وبرای رفع بهانهٔ حرکت قشون روس ازکرج بمرکز نوشته شده بود ، اما بی هیچ هم نبود[1] ! ...

این‌حالات موجب گردید که روزآخرماه ذیحجهٔ ۱۳۳۳ یکمدفه قشون روس که عدهٔ آنها بتفاوت ازیکهزار و هفتصد تادو هزار نفر بود ازقزوین بقصدتهران حرکت کرد و مستوفی‌الممالک رئیس الوزراء تصمیم گرفت که شاه را از پایتخت حرکت داده باصفهان ببرد وقبلا هم بکمیتهٔ دموکرات و بعضی وکلا عرمانه دستور داده بودکه ازتهران بقم رهسپار شوند واین دستوررا در قصر ابیض بمن و شاهزادهٔ سلیمان‌میرزا شخصاً داد و گفت : از تهران بروید - و بالاخره ژاندارمری بامهمات . وازسفرای‌دول

---

[1] - من یادداشتهائی دراین قضایا دارم ونیز تاریخی از روی اسناد ومدارك رسمی و کتاب سبز دولت ایران در قضایای سه سال‌ونیمهٔ جنگ ، یعنی تاسال ۱۹۱۸ نوشته وجز روزنامهٔ نوبهار همان سال چاپ شده است کهمجموع یادداشتها واین تاریخ انشاءالله‌درموقع‌فرصت بطبع خواهد رسید و ازروی آن اسناد معلوم میشود که گناه انقلابات ایران زیرسر دولت تزاری است .

متحده سفیر آلمان، و جمعی از نمایندگان مجلس و مردم متفرقه بسوی قم عزیمت کردند.

من در نوبهار بعد از دریافت خبر حرکت قشون روس بسمت تهران مقاله‌ای نوشتم که عنوانش «دشمن حمله کرد!» بود و یک شمارهٔ دیگر نیز بعد از آن منتشر شد و مقاله‌ای تحت عنوان «دوست هم حمله کرد!» در پاسخ مقالهٔ عصر جدید که بالاتر ذکر شد نگاشتم و این روزنامه بلافاصله توقیف گردید و بمن اشاره شد که از تهران خارج شوم!

۹ - حرکت و مهاجرت

اینک قسمتی است که از روی یادداشتهای تاریخی مفصلی که در همان اوقات نوشته‌ام نقل میکنیم:



۸ - مستوفی‌الممالک

«شب پنجم محرم ۱۳۳۴ رفتم در هیئت وزرا که در قصر ابیض تشکیل شده بود، مستوفی‌الممالک با چشم بیحالت خود نگاه میکرد، سپهدار اعظم فقط خود را حرکت میداد و با کلاهش بازی مینمود، چیزی که در آن جلسه نبود دو فکر موافق بود... من برخاستم و رفتم باطاق دیگر و برئیس‌الوزرا پیغام دادم که با شما کاری دارم ممکن است تشریف بیاورید این اطاق... عقابی از چوب نوفل جزء مبل این اطاق بود که بالهایش شکسته و لق شده و آویزان بود، دیعن این عقاب تق و لق مرا از دیدار قیافهٔ با جرأت کلنل ادوال رئیس تشکیلات ژاندارمری که میگفت، روز انتقام فرا رسید! منصرف کرده و بالهای اورا راست کردم. ادوال رفت، شاهزاده سلیمان میرزا لیدر حزب دموکرات و فراکسیون آمد و رئیس‌الوزرا هم تشریف آوردند، سه تن در گوشهٔ

اطاق نشستیم ، از حرکت سپاهیان روس بسوی تهران صحبت کردیم و بالاخره پرسیدیم : چه باید کرد ؟
فرمودند : باید شاه را برداشت و رفت !

و سپس هم بما توصیه کرد که شما باید بروید . فردا سلیمان میرزا و عدهٔ دیگر از وکلای دمکرات و بیطرف ومعاون وزارت داخله (میرزا سلیمان خان میکده) ومعدودی دیگراز افراد حزب بطرف قم عزیمت کردند و در واقع کمیتهٔ دمکرات و وکلائی که با آنها سر و سر یکی داشتند حرکت کردند ولی من چون درعملیات کمیته دخیل نبودم و از سروسر حضرات صورهٔ بیخبر وباصطلاح آنها (ولایتی و نامحرم) بودیم در تهران ماندم زیرا هنوز دولت رسماً تصمیم خودرا آشکار نساخته بود و مجلس منفصل نشده بود .

روز پنجم و ششم ماه بسرعت گذشت ومخاطرات ساعت بساعت نزدیکتر میشد . همه کس نمیدانست چه خبر است و بلکه تصور میرفت که اساسی درکارها هست که عنقریب آشکار خواهد شد ، شب هفتم محرم هوای محیط تهران رنگ دیگرداشت . من بازرفتم درهیئت وزرا ، آنجا ازدحامی بود . رئیس‌الوزرا را ملاقات کردم ، چیزی نمیگفت و نگاه میکرد ، در اطاق دیگری آقای وثوق‌الدوله وزیر مالیه را دیدار کردم ، گفت : دیروز شرحی ازطرف سفرای روس وانگلیس بما رسیده است که « نوبهار » را توقیف کنیم ومدیرش تبعید گردد . این بود اطلاعاتیکه درآنشب خطرناک من ازهیئت دیپلماسی ایران کسب کردم !

روز هفتم محرم ، شهر پراز غلغله بود ، ژاندارمری دسته دسته سواره وپیاده در تک و تاز بودند درشکه واسب نایاب ، خبر تصمیم دولت که باید امروز شاه باهیئت وزراء و دربار و ذخایر و دفاتر از تهران عزیمت کنند در شهر طنین انداز . دربار شاهی پراز ازدحام . کالسکهٔ شاه را بدو اسب قوی کالسکهٔ بسته و سواران مستحفظ ردیف صف زده ، آژان و ژاندارم از دراندرون تا درب دروازهٔ حضرت عبدالعظیم صف کشیده ، خلاصه اینکه شاه میخواهند بروند .

کجا میخواهند بروند ؟ به اصفهان !

این خبر برای من که سابقه داشتم چندان قرع سمع نمیکرد ، ولی یك شهر چهارصد هزار نفری را بوحشت و تکاپو انداخته بود ، چه معلوم بود که شاه برای این میرود که قشون روس میخواهد بیاید ! من قبل از ظهر پس از شنیدن این خبر رفتم بمجلس معلوم شد که قسمت دیگری هم از نمایندگان دربن دو روزه حرکت کرده اند و در قم اجتماعی است .

ماندیم ، ظهر شد ، نواب رئیس از هیئت وزرا بازگشته بودند . نمایندگانی که آنجا ولو بودیم برای کسب خبر تازه بحالت ازدحام آنهارا پیشباز کردیم . رئیس مجلس - مؤتمن‌الملك - گفته بود که شاه حرکت خواهند کرد . نمایندگان نیز تصمیمی گرفته تکلیف خود را بعمل بیاورند . آیا تکلیف قانونی نمایندگان که شاه وهیئت دولت ایشان عازم حرکت است (آنهم یك حرکت ونهضت سیاسی) چه خواهد بود ؟ بدیهی است رأی داده شد که وکلا نیز بروند .

چنین بود حقیقت و مقدمات یك تصمیمی . وبا این مقدمات بود که از دروازهٔ طهران تا دروازهٔ

ثم از کاروان مهاجر و بار وبنهٔ ژاندارم و احمال و اثقال ذخایر ومهمات وقورخانه واسب و درشکه و گاری و الاغ و حتی پیادگان بی نوا بشکل بازارچهٔ پر ازدحامی در آمده بود!

از جمله مسافران، پرنس‌رویس، سفیر آلمان بود که باعتماد قول رئیس الوزرا حرکت کرده و محل مأموریت خود را ترك گفته بود!

پایان رسید روز هفتم محرم ۱۳۳۴ و یکروز تاریخی که بسی مقدرات مهمگین را در زیر دقایق پرو حشت خود پنهان ساخته و آیهٔ نامعلومی را زمزمه میکرد!.

* * *

« شاه حرکت نکرد ». آری شاه روز هفتم محرم باوجود مقدمات مذکور حرکت نکرد. علت حرکت نکردن شاه بسیار است، آنچه معروف شد آمدن سپهسالار که آنوقت وزیرجنگ بود با کامران میرزا (پدر بزرگ شاه) وصمصام السلطنهٔ بختیاری وعدهٔ دیگر از معمرین رجال بدربار ومنصرف ساختن شاه را از حرکت بدلایلی که همه صحیح ومنطقی بود موجب عدم حرکت شاه گردید.

از طرف دیگر نمایندگان سیاسی روس و انگلیس بقصد ملاقات شاه بدربار رفتند ولی اول مرتبه شاه آنان را نپذیرفت اما بالاخره بحضور اعلیحضرت باریافته وتهدیدات ونصایح مذکوررا تجدید نمودند[1] وبار دیگر معمرین بحضور بار یافته گفته هارا تجدید کردند.

شاه متانت را از کف نداده مسئولیت را بعهدهٔ رئیس دولت واگذار کرد و حضرات را بدو رجوع داد و عاقبت دولت از تصمیم حرکت شاه منصرف گردید و قشون روس هم از آمدن بتهران خود داری کرد وبعد ازیکهفته خبر این تصمیم بوسیلهٔ تلگرافی که از مؤتمن‌الملك رئیس مجلس بنمایندگان مهاجر درقم بتاریخ ۲۰ عقرب بنمرهٔ ۱۵۰ محتوی رقعهٔ رئیس‌الوزرا واصل گردید دربین‌مهاجرین انتشار یافت

صورت تلگراف رئیس مجلس :

« آقایان نمایندگان محترم مجلس امروز رقعهٔ از ریاست وزراء رسیده که عیناً درج میشود : »

« ریاست مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه، روز دوشنبه هفتم ماه که بمناسبت تقرب قشون روس »

« بپایتخت، اعلیحضرت‌اقدس همایونی شاهنشاهی خلدالله ملکه ازطهران‌تصمیم‌حرکت فرموده بودند، جمعی »

« ازآقایان نمایندگان محترم حرکت‌فرموده بقم مشرف شده اند، حال که باجریان مذاکرات امید بخش »

« ارادهٔ مقدسهٔ ملوکانه ازحرکت منصرف شده‌است البته تصدیق خواهند فرمود که امتدادغیبت آقایان »

« معزی‌الیهم بیشترازاین اقتضا ندارد ولازم‌است درچنین موقع‌که دولت‌مشغول تصفیهٔ مهم‌ترین مشکلاتست »

« بامراجعت آقایان محترم مجلس شورای ملی دایر وبایفای تکالیف مقررهٔ خودمشغول باشند، انتهی. »

« عین این مطلب هم ازقرارمعلوم بخود آقایان ازطرف دولت مخابره شده‌است، معلوم‌است بارفع علت »

---

۱ ـ خلاصهٔ نصایح رجال ایران وسفرا این بود که اگر برود اورا خلع کرده دیگری را بتخت خواهند نشانید وتهدیدات دیگرکه دراصل یادداشت ما ثبت است وما ازبیم اطناب حذف کردیم.

«رفع معلول از نتایج طبیعی است. متمنی هستم عین این تلگراف را بسایر آقایان که در بلاد دیگر هستند، مخابره نمایند[1]. از طرف خود و عموم آقایان حاضر ـ حسین».

این تلگراف روز سه شنبهٔ ۱۵ محرم در قم در جلسه نمایندگان قرائت شد، بعضی بازگشته و برخی که احتمال داشت از طرف روس‌ها برای آنها مخاطراتی باشد برنگشتند!. یکهفته از قضیه گذشت در حالتی که تهران حالت وشکل دیگری بخود گرفته بود، مجلس منفصل، جراید ملی سوای «رعد» و «عصر جدید» توقیف یا تعطیل، سفیر آلمان وکلیهٔ طرفداران آلمان و ترک وهمهٔ رؤسای حزب دموکرات. و اعتدال و تمام قرائتی که ممکن بود در تهران روزی بر علیه روس و انگلیس نمایش بدهند از مرکز خارج شده و زمینه در نهایت ساختگی و پرداختگی برای اجرای اعمال متفقین و هواداران ایشان فراهم آمده بود[2]».

۱۰ ـ دموکرات و اعتدال منحل میشود

در قم کمیته‌ای بنام «کمیتهٔ دفاع ملی» از زعمای دموکرات تشکیل گردید واعضای برجسته‌اش چنین بودند: **سلیمان میرزا ـ میرزا سلیمان خان، میرزا محمد علی‌خان** کلوپ که بعد «فرزین» نامیده میشد، **وحیدالملک، حاج فطن‌الملک** (جلالی)، **ادیب‌السلطنه** (سمیعی) وعدهٔ دیگر که با مسیو **شونمان** آلمانی همکاری میکردند.

من از کسانی بودم که میل نداشتم بدون اجازهٔ رئیس مجلس، مجلس را ترک کنم. اما چه میتوانستم کرد، زیرا وزیر مالیه صریح گفته بود که نمایندگان متفقین تبعید ترا خواسته‌اند، بنابراین عزیمت بمهاجرت قطعی شد و در تحت لوای کمیتهٔ دفاع ملی قرار گرفتیم ولی بواسطهٔ شکستن دستم که در محکی از اسفار نزدیك واقع شد ناچار شدم دعوت ثانوی دولت را پذیرفته بتهران بازگردم و بمعالجهٔ دست بپردازم. بعداز توقف پنجماه در تهران که درینمدت با دست شکسته در خانهٔ آقای امیر مفخم بختیاری و مهمان مرحوم سردار جنگ بختیاری بودم بامر سپهسالار اعظم که آنوقت رئیس‌الوزرا بود بخراسان تبعید شدم ومدت ششماه در بجنورد متوقف گشتم وپس از تشکیل کابینهٔ آقای **وثوق الدوله** بمرکز احضار گردیدم.

احمد شهریور در تاریخ خود مینویسد:

«امروز (پنجشنبهٔ غرهٔ رجب ۱۳۳۴ مطابق ۱۴ ثور (مه ۱۹۱۶) **ملك‌الشعراء مدیر روزنامهٔ**

---

۱ ـ کمیتهٔ دفاع ملی قم تلگرافخانهٔ قم را ضبط کرده بود، از این رو میگویند بسایرین که در بلاد دیگرند مخابره شود.

۲ ـ چهار سال بعد، از مستر هاوارد انگلیسی شنیدم که از سیاست آنروز مرحوم مستوفی‌الممالك بطرزی واقعی وصمیمانه تمجید زیادی میکرد و حق هم همین است.

نوبهار که پس از افتادن مشارالیه از کالسکه (درشکه بوده است) موقع مهاجرت از تهران و بازگشتن او بتهران و دراین مدت بودن در منزل سردار جنگ بختیاری بموجب درخواست سفارت روس ادارهٔ نظمیه حسب الامر رئیس الوزرا مشارالیه را بموجب رقعه دعوت میکند باداره مزبور ؛ بمجرد ورود به نظمیه مشارالیه را گرفتار نموده و تحت الحفظ میرند بسمت مشهد. در مرکز هراقدامی که بعضی از علما کردند فقط این نتیجه را داد که رئیس الوزرا اطمینان داد درصورت ظاهر که جان مشارالیه محفوظ خواهد بود[۱].

تفصیل این بود که روزی باشارهٔ کمیتهٔ دفاع ملی باتفاق مرحوم مشارالدوله حکمت و آقای سید جلیل اردبیلی و جمعی دیگر از نمایندگان و رجال ملی مأمور شدیم که بقریهٔ «البرز» دو فرسنگی شهر برویم و ماشاء الله‌خان کاشی وپدرش که بادویست وپنجاه سوار بعزم قم و بقصد جهاد بامهاجین روس میامد ملاقات کنیم واو را از ورود بشهر مانع شویم ووادار یم که مستقیماً به «ساوه» برود وبقوای ملی که دربرابر هجوم قوای روس سنگر بسته وآمادهٔ دفاع هستند به پیوندد. در بازگشت ازین سفر شب تاریك و راه خراب درشکهٔ که من بادوتن ازدوستان درآن سوار بودیم برگشت و دست چپ من از آرنج شکست ودر رفت و مچ دست هم از جا دررفت و در قم بستری شدم، تامرحوم مستوفی‌الممالك آقایان دکتر امیر اعلم ولقمان الملك را جهة معالجه فرستادند و سپس مرحوم ارباب کیخسرو اتومبیل مرحوم سپهسالار اعظم را آورد ومرا بتهران برگردانید.

چیزی نگذشت قوای روس از دوطرف بقم هجوم کردند و قوای ژاندارم و چریك را شکست داده بطرف قم رهسپار شدند وکمیتهٔ دفاع ملی وروٌسای احزاب دیگر مانند مرحوم سید محمد طباطبائی طاب ثراه ومرحوم مدرس رضوان الله علیه و آقای میرزا محمد صادق طباطبائي و گروهی کثیر از احرار بسوی کاشان و اصفهان رهسپار گردیدند و از آنجا نیز بکرمانشاه شتافتند و در کرمانشاه مرحوم نظام السلطنه بایشان پیوست ودولت ملی بوجود آمد. رئیس‌الوزرا نظام‌السلطنه، وزیرعدلیه مدرس وآقایان فرزین وفطن‌الملك و صور وسالار لشکروغیره نیزوزرای دیگر بودند.

درکرمانشاه اختلاف نظرسیاسی بین هیئت دولت نظام‌السلطنه و بین شاهزادهٔ سلیمان‌میرزا و دموکراتها پیدا شد و بـا آنکه عده‌ای از زعمای دموکراتها داخل کابینه بودند میسر نشد این اختلاف حل شود ومنجر بدستگیری جمعی از دموکراتها و رنجش سلیمان میرزا گردید وعلت اختلاف این بود که ترکها باآلمانیها مدعی شدند که شما

---

۱ ـ نقل ازنسخهٔ خطی بخط مؤلف صفحهٔ ۹۷ ـ ۹۸ .

مستقیماً با ایرانیان مهاجر نباید همکاری کنید و بوسیلهٔ ما باید روابط سیاسی خود را با مهاجرین ترتیب دهید، ولی سلیمان ـ میرزا و جمعی زیربار این معنی نرفته میگفتند ما باعتماد مواعید دولت آلمان نهضت کرده‌ایم و ما اطمینان بصمیمیت ترکها نداریم و باید با آلمانها متعهد و همکار شویم ولی دولت معتقد بود که این رویه با عمل منطبق نمیشود، چه فعلا ما با ترکها همسایه‌ایم و آنها داخل جنگ هستند و اگر با ترکها روابط معین پیدا نکنیم تکلیف آمد و رفت و همکاری ما با آنها دشوار خواهد بود و بالاخره سلیمان میرزا شکست خورد و دولت موفق گردید.



۹ ـ سید محمد مجتهد طباطبائی طاب ثراه

معذلك در سرحد خانقین که مجبور شده بودند از جلو قشون روس عقب بنشینند هر دو حزب و زعمای دو فرقه اجتماعی کردند و با یکدیگر کنار آمدند و هر دو حزب را منحل ساخته یکی شدند و از آنروز حزب دموکرات و اعتدال منحل گردید. تا آنکه بار دیگر در تهران حزب دموکرات ـ چنانکه خواهیم دید ـ تشکیل میگردد.

۱۱ ـ انقلاب روسیه یا معجز سیاسی

بعد از رفتن مهاجرین بهانه‌هائی بدست قشون روس آمد که از طرفی تا اصفهان و از طرف دیگر تا همدان و کرمانشاه و نزدیك سرحد عراق بتازد. زد و خورد هائی که

ژاندارم وچریك و الوار و روستائیان دلیر اصفهان جای بجای باسپاهیان روس کرده‌اند خود داستانهای تاریخی وملی است که باید جداگانه نوشته شود.

اما بتهران ورود نکردند فقط صاحب منصبان روس وخانمهایشان و تک تک سرباز و سالدات وارد تهران میشدند ومراجعت میکردند.

کابینهٔ مستوفی‌الممالک پس ازاستقرار قوای روس درهمدان واصفهان سقوط کرد و فرمانفرما رئیس‌الوزرا شد، بزودی او نیز سقوط کرد. سپهدار اعظم تنکابنی که طرف اعتماد روس و انگلیس بود رئیس‌الوزرا شد.

درحین حکومت سپهدار روسها در مرکز همه‌کاره بودند. باواتف حکومت میکرد و در تاریخ احمدشهریور اطلاعات زیادی از وقایع این دورهٔ ۱۹۱۶ ثبت است، که خواندنی است، از آنجمله گوید:

«روزی چند نفر زن روسی بفرح‌آباد رفته بودند و میخواستند وارد اندرون سلطنتی شوند رنماشا کنند، مردی روسی مست که از شهر دنبال ژنان راگرفته بود رسیده و او نیز میخواهد وارد حرمسرای شاهی شود وکار بکشمکش کشیده وشاه رئیس‌الوزراء را احضار میکند و بفرمانده قشون روس خبرمیدهند و انمرد را میبرند!»

* * *

گفتیم که روسها مدتی بود که قصد مداخله در منطقهٔ نفوذ خود داشتند و بهمین علت حاضر نشدند بعد از جنگ قشون خود را از ایران بیرون ببرند وهمین معنی باعث تزلزل بیطرفی ایران وفریاد مردم وجراید ومداخلهٔ عثمانی وهزاران جنجال دیگر شده و کار بمهاجرت کشیده و موجب مهاجمات سپاه عثمانی بهمدان گردیده بود.

درکابینهٔ سپهدار موفق شدند سندی از دولت ایران تحصیل نمایند وبموجب آن سند دولتین درامور مالی ایران بالخاصه بوسیلهٔ کمیسیون مختلط حق مداخله یافتند وگفته میشد که این قرار دادرا تنها رئیس‌الوزرا و وزیرخارجه (صارم الدوله) امضا کرده و سایر وزرا موافق نبوده‌اند.

ریاست کمیسیون مختلط که معروف به «کمیسیون میکس» بود بامسیو همنس بلژیکی بود که ازخزانه داری مستعفی شد و ریاست این کمیسیونرا پذیرفت، خوشبختانه اتفاق تازهٔ افتاد و این قرار داد که صورت آنرا ذیلا مینگاریم عملی نشد:

صورت موافقت‌نامهٔ قرارداد ۱۹ ژوئیه و اول اوت ۱۹۱۶.

« نهایت توقیر واحترام از وصول یادداشت متحدالمآل سفارتین دولتین فخیمتین روس و انگلیس »
« مورخه ۲۹ ژوئیه و اول اوت ۱۹۱۶ راجع به پیشنهادهائیکه متضمن اصلاحات امور قشونی ومالی دولت »
« علیه است زحمت‌افزا گردید با نهایت شعف ومسرت واظهار امتنان قلبی از اینکه اولیاء دولتین فخیمتین »
« با حسن توجه و نظر مودت‌آمیز این اصلاحات‌را وجهه نظر خود قرار داده و اولیاء دولت علیه را در »
« اجرای این اصلاحات که متضمن ترقی و تعالی این مملکت و ترقی وبسط تجارت وثروت ایران است »
« کمک ومساعدت مینمایند جواباً استحضار خاطر محترم اولیای سفارتین فخیمتین میرساند که اولیای دولت »
« علیه با نظر توجه به پیشنهادهای مذکور نگریسته نظر باوضاع کنونی (فرس ماژور) قبول مینماید » .

« که قوای نظامی بعدهٔ بیست‌ودوهزار نفر درتحت تعلیم وتربیت عدهٔ کافی معلمین روس وانگلیس »
« در تحت اوامر وزارت جنگ دولت علیه ایران تشکیل گردیده درانتظام واستقرار امنیت عمومی بپردازند »
« واز حسن مساعدت اولیای دولتین فخیمتین روس وانگلیس در اعزام واستخدام این معلمین و پرداخت »
« مخارج لازمهٔ این تشکیلات که متضمن مساعدت مالی با این دولت است نیز مراتب مسرت قلبی خودرا »
« اظهار مینمایند ودرازای این موقع خاطر نشان مینماید که تشکیل‌یکعده نظامی بابودجه معادل ماهی بیست هزار »
« تومان بقیه ازقوای نظامی فوق الذکر درمرکز ترتیب و تشکیل خواهد یافت » .

« ۱ ـ راجع باصلاحات اموومالی دولت علیه ایران بوسیله بسط وتوسعه واختیارات کمیسیون مختلط » .

« ۲ ـ واینکه اولیای دولتین فخیمتین مساعدت و کمک مالی را پرداخت ماهی مبلغ دویست هزار »
« تومان برای مصارف لازمه جاریه تصویب و قبول فرموده‌اند منتهای خوشوقتی ومسرت حاصل گردیده »
« امیدواراست چنانکه مرقوم فرموده‌اند دراجرای پرداخت مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم اتباع خارجه »
« کمیسیون مختلط بزودی موفق گردد و از طرف سفارتین فخیمتین هم در این باب مساعدت های »
« لازمه بعمل آید » .

« اولیای دولت علیه ایران این بروزات مودت آمیزرا که حاکی از نیات صادقانه وتوجه قابل »
« تقدیر اولیای دولتین فخیمتین در ترقی و تعالی این مملکت است با نظر خوشوقتی و صمیمی مینگرند »
« و امید وارند که از این بذل موافقت ومساعدت معنوی ساعی وجاهد بوده وهمواره از مساعدت وکمک »
« در پیشرفت نیات حسنه اولیای این دولت دریغ نفرمایند » .

« درخاتمه از ذکر این نکته ناگزیر است که بارعایت مقررات قوانینی که اساس تشکیلات دولت »
« علیه ایران برآن است و نظر بمواد مقرره قانون اساسی این پیشنهادها در موقع افتتاح مجلس شورای »
« ملی وسنا بتصویب وتصدیق مجلسین خواهد رسید » .

من در بجنورد بودم که این خبر توسط جراید روسیه رسید که سپهدار اعظم چنین مقاوله را قبول کرده است ، در آن هنگام قصیدهٔ گفتم که مطلع آن چنین بود:

آنرا که نگونست رایتش   من هیچ نخواهم حمایتش

کابینهٔ سپهدار بواسطهٔ نزدیك شدن قشون عثمانی بهمدان بتاریخ ۱۲ شوال ۱۳۳۴ مطابق ۱۲ اوت ۱۹۱۶ سقوط کرد وکابینهٔ وثوق‌الدوله تشکیل گردید. روز ۱۹ همان ماه سفرای متفقین از بیم سقوط تهران و آمدن قوای ترك درصدد برآمدندکه شاه ودربار را همراه خود بمازندران ببرند یاخود ترك پایتخت کنند.

درین باب دعوتی در دربارصاحبقرانیه ازچهل تن رجال بعمل آمد واز آن جمله سی و پنج نفر حاضر شدند و پس از صحبت ازموضوع، رأی مخفی گرفته‌شدوازمجموع آراء سی و سه رأی بعدم حرکت شاه و دو رأی بحرکت استخراج گردید.... وتوسط دولت بسفرای‌متفقین‌نیز



۱۰ - سپهسالار اعظم تنکابنی

اطمینان داده شد که در پایتخت بمانند وحرکت نکنند ودولت نخواهدگذاشت قوای ترك باین حدود وارد شود.

* * *

بعد ازآنکه مهاجرت آغاز شد، چیزی نگذشت که انقلاب روسیه هم درگرفت و سپاهیان روس تزاری ایرانرا ترك گفتند و با آزادیخواهان ایران برادر شدند.

روزی در مسجد شاه جمعی از دموکراتها گرد آمده بودند و من برحسب اشارهٔ

انجمن مخفی حزب دموکرات برای آنها حرف میزدم . یکی ازسخنان من این بودکه گفتم:

« دو دشمن از دو سو ریسمانی بگلوی کسی انداختندکه او را خفه کنند هر کدام یک سر ریسمان را گرفته میکشیدند و آن بدبخت دم،بدم تقلا میکرد، آنگاه یکی از آندو خصم سر ریسمان را رها کرد و گفت ای بیچاره من بساتو برادرم و مرد بدبخت نجات یافت . آنمردکه ریسمان گلوی ما را رها کرده لنین است ! »

آری ما آزاد شدیم و حزب دموکرات آنهائی که در تهران مانده بودند و بمهاجرت نرفته و یا از سرحد باز آمده بودند ، حس کردند که میتوان ایرانرا نجات داد و روزیست که یکحزب ملی میتواند حکومت فاصله تشکیل دهد .

بنابراین موقع شناسی ، من وهیجده نفر از زعمای دموکرات تصمیم گرفتیم که تشکیلات برهم پاشیدۀ حزب را بهم پیوند دهیم وکمیتۀ از بین رفته را برطبق « نظامنامه » بوجود آوریم و شروع بکار کردیم ، این عمل در ۱۳۳۵ قمری رویداد .

کابینۀ اول آقای وثوق الدوله تشکیل شده بود ، سپهسالاراعظم تازه کنار کشیده بود ، دولت نیمه ملی و نیمچه آزادیخواه شمرده میشد ، نفوذ متفقین ومتحدین برابر بود ، روسیه انقلاب خودرا میپیمود و با سپاهیان کلچاك و دنیکین و ورانگل در نبرد بود . سپاه انگلیس بغداد را زیر فشار گذاشته بود ، سربازان عثمانی درجزر و مد خود یکبار تا همدان پیش آمده بودند وعقب نشسته .

دراینحال دموکراتها شروع بکار کردند وبرآن شدندکه ازانقلاب روسیه استفاده کرده قیافۀ سال قبل‌را عوض کنند و استقلالی درعین بیطرفی بوجود آورند ودور و بر پادشاه و رجال خود را گرفته از مداخلۀ اجانب هرکس باشد ممانعت بعمل آورند و حکومتی مقتدر که دیگر بمداخلۀ اجانب ناچار نشود ایجاد کنند .

درین حین عده‌ای از هم مسلکان که ازهرحیث باهم متجانس بودند دورمرحوم سید محمد کمرۀ جمع شده روزنامۀ ستاره ایرانرا ارگان خود ساخته برضدتشکیل حزب دموکرات حزب تازه‌ای تشکیل دادند ونام آنرا «تشکیلات دموکراتهای ضد تشکیلی» نهادند !

ما اکثریت داشتیم ، حوزه هارا تشکیل دادیم و کمیتۀ مخفی انتخاب شد وجراید ایران و نوبهار و زبان آزاد ارگان ما قرار گرفت و شروع بکار کردیم . اما با نهایت تأسف رفقای ضد تشکیل با دشنام وتهمت جلومارا سد کردند ! ما بادولت قرار گذاشته

بودیم که انتخابات دورهٔ چهارم را آغاز کند ، لیکن این دو دستگی واختلاف مانع انجام این مقصود گردید .

کابینهٔ وثوق الدوله نیز ساقط شد زیرا مقاوله نامهٔ ۹ ژوییه را که سپهسالار امضا کرده بود نپذیرفت ودولتین روس وانگلیس ازین معنی ناراضی شده بودند و در ظرف یکسال کابینهٔ علاء السلطنه و عین الدوله و مستوفی الممالک وصمصام السلطنه و وثوق ـ الدوله از شعبان ۱۳۳۵ تا شوال ۱۳۳۶ تشکیل گردید .

تنها انتخابات تهران درهمان اوقات بجریان افتاد وهردو دسته دموکرات بشرکت اکثریت بردند و اگر یکدسته میبودند و انتخابات را بتعویق نینداخته بودند ، مجلس چهارم در دست این حزب افتاده بود و دولتی که منظور بود بوجود میآمد ، نظیر دولتی که بدست آتاتورک و بعدها درآلمان بدست نازیها بوجود آمد .

دو دستگی ما را ضعیف کرد . انتخابات بواسطهٔ روی کار آمدن دولتهائی که مایل بحکومت اعیانی قدیم بودند و با احزاب شوخی میکردند وآنها را فریب میدادند ، مانند مرحوم مستوفی ، علاء السلطنه ، صمصام السلطنه متوقف ماند .

قحطی براثر نفله شدن خوار بار در جزر و مد سپاهیان اجانب وسهل انگاریهای یکی از وزرای مالیه در ایران آغاز گردید .

بدبختی ازهرطرف روی آورد ، بغداد سقوط کرد ، اسپیار «پلیس جنوب» بوجود آمد ، خراسان از طرف سپاه انگلیس اشغال گردید ، از اینسو هم طغیان مرحوم میرزا کوچك خان درگیلان ومرحوم خیابانی در آذربایجان وماشاء الله‌خان وسایر یاغیان درکاشان و اصفهان وعملیات واسموس و دشتستانیان دولت مرکزی را ضعیف ساخت !

ضد تشکیلی خود بخود از بین رفت ، اما دو دستگی زشتی بین حزب دموکرات انداخت که در ایالات و ولایاتهم نفوذ کرد و تصمیم عالی که افراد دانشمند حزب دموکرات در سال اول انقلاب روس درجلسه هیجده نفری گرفته بودند باطل شد ، هتاکی و فحاشی ودشمن کامی جای رقابت و اتحادرا گرفت وشکی نیست که این عمل یك دسیسه عمدهٔ سیاسی بود که نه‌تنها بعضی اعیان محافظه‌کار محرك آن بودند ، بلکه بیگانگانهم در اینکار بیشرکت نبودند ، بنای کارهم بروا داری لیدرهائی بود که در سرحد مملکت نشسته یا در اسلامبول و برلن مقیم گشته میل نداشتند دیگران در مرکز جای آنها را

بگیرند ، این شخص پرستی و خود خواهی اساس این اختلاف را فراهم کرد !

در بحبوحهٔ خرابی اوضاع وفقر خزانه ، علائم شکست متحدین و قوت متفقین در میدانهای جنگ نیز نمودار گردید . حزب دموکرات که اینک بدون منازع شده لیکن استخوانهایش خرد گردیده بود ، متحیر بود که چکند . مسیو «براوین» از طرف لنین بزرگ با مواعیدی بسیار دوستانه وارد تهران شد و از طرف ما و حزب ما وجراید ما پذیرائی گرمی از وی بعمل آمد ، جراید دموکرات از انقلاب لنین بسیار تمجید میکردند و بدوستی آندولت امیدوار بودند ، مأمورین دولت انگلیس نیز روی خوشی بما نشان میدادند . مخالفین ماهم از بس مارا بهوا داری انگلیس منسوب ساخته وازینراه خواسته بودند مارا منفور سازند وسیله‌ای در دست داشتیم که با دولت انگلیس کنار آئیم وخود وکشور را از شر دولتهای بیعرضه وعوام فریب که هردو ماه یکی رفته یکی دیگر بروی‌کار میآمد و برخرابیها می افزود نجات بخشیم . . . ولی چه میتوان کرد با ملتی که بمنفی بافی بیشتر راغب است تا بکار کردن و تصمیم گرفتن و مردانه با یك عقیدهٔ روشن پیش رفتن ؟ . . . بجای همه کار فقط این شد که کابینهٔ دوم آقای وثوق‌الدوله بروی کار آمد . کابینه‌ای که بایستی وقت‌راغنیمت شمرده زمام کارراطوری بدست بگیرد که با توبیم نشود ازو پس گرفت . . . اینجا بقدری اسرار تاریخی داریم که باید نا گفته بماند ، زیرا در صد مقاله هم از عهده نمیتوان برآمد . . . یکی از آن اسرار «شاه» است ، بله مرحوم احمدشاه یکی از موانعی بود که تا آنروز بواسطهٔ وجود وعقاید خاص او نتوانستیم دولتی که میخواستیم تشکیل دهیم . نه ما بلکه هیچکس باطرز افکار آنمرحوم نمیتوانست بطرزی غیر ازطرزهای عادی کار کند ، رئیس دولت ماهم نخواست یاجرأت‌نکرد که‌طرزکار آتاتورك یا موسولینی را پیش گیرد، واینکار بعدها صورت گرفت . . . ولی بدست عده‌ای قزاق نه بدست عده‌ای عالم و آزادیخواه !

دولت وثوق‌الدوله آمد . دو سال هم خوب کار کرد ، غائلهٔ گیلان و اصفهان وکاشان ختم شد ، غائلهٔ تبریز هم میرفت حل شود ، که دولت سقوط کرد ! ودولت مرحوم مشیرالدوله بروی کار آمد .

درین دو سال یکضربت دیگر هم بر پیکر حزب وارد آمد و بالاخره اختلاف جدیدیکه مربوط‌بعقاید افرادراجع بقرارداد ۱۹۱۹ بود بوجود آمد وهرج و مرج بحد

اعلای خود رسید و حزب دموکرات در مقبره‌ای که خود وافرادش کنده بودند بدون تشییع و تشریفاتی وبدون تذکر واحترامی دفن گردید !.......

علت اصلی چه بود ؟ عدم تشخیص درست و خود خواهی لیدر های قدیم وکمی جرأت ، بدتراز همه اینکه بعد از دایر شدن دولت وثوق الدوله دستهای ناپاکی که چون مرده اند نباید از آنها ببدی نام برد در انتخابات کمیتهٔ دموکرات دخالت یافت وکسانی که خود را جوانان خاص و الیق از ما میدانستند درکارهای ما شریک شدند وصاحبان ایمان کناره گرفتند...

قرارداد ۱۹۱۹ که آقای وثوق الدوله باانگلیس بشرط پذیرفته شدن درمجلس (بعد از نطق احمد شاه در مجلس ضیافت پادشاه انگلیس) بسته بود ، در ایران مورد بحث شد ، و هرطبقه وحزبی چه تندرو و چه کند رو بقرار داد مزبور حمله میکرد . قرار داد مزبور متکی بحزبی خاص نبود ، جمعی قلیل از دموکراتها روزی از آن قرار داد طرفداری کرده بودند وجمعی دیگر ازهمان حزب مخالفت نموده بودند . نمیشد این موضوع را پایه و بنیاد دوحزب قرارداد ، چنانکه قبل ازبازشدن مجلس چهارم از طرف جمعی که باز مختلط ازهرنوع وجنسی بودند لایحه‌ای منتشرشد که امضا کنندگان آن لایحه که نمایندهٔ مجلس چهارم و اکثریت مجلس را حائز بودند بخلاف قرار داد ۱۹۱۹ پیش از وقت رأی خود را اظهار کردند ، علت هم این بود که مردم و داوطلبان وکالت بهانهٔ وکلای قرار داد بهمشیرالدوله نخست وزیرفشارمیآوردند که انتخابات را برهم‌زند و از نو اعلان انتخابات بدهد ، این‌بود که وکلای انتخاب شده برای تبرئه خود آن لایحه را توسط روزنامهٔ رعد چنانکه خواهد آمد منتشر ساختند .

تا اینجا هنوز همه مخلوط‌اند ، صحبت از حزب درمیان نیست ، احزاب همه برهم خورده است . دموکرات و اعتدال و افرادیکه مهاجرت کرده بودند بتهران باز میگردند اما احزاب بحال اول باز نگشته اند .

۱۲ - قرار داد ۱۹۱۹ و احمد شاه

دولت وثوق‌الدوله بتاریخ ۲۷ شوال مطابق ۱۳ اسد ۱۳۳۶ و ۵ اوت ۱۹۱۸ تشکیل گردیده بود . توضیح آنکه قبل ازاو صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزرا بود ودرکابینهٔ

از تصویب نامه هائی امضا شده بود که اسباب کدورت شاه را فراهم میآورد و نیز بدگوئی نسبت به احمد شاه وشهرت پول دوستی او ازطرف بعضی افراد این کابینه شروع شده وبسمع شاه نیز رسیده بود،



۱۱ - صمصام السلطنه

بنا بر این روز یکشنبهٔ ۲۶ شوال شاه به صمصام السلطنه تغیر کرد که این تصویب نامها مضر بحال مملکت است واسباب زحمت خواهد شد، سپس باو تکلیف استعفا کرد. صمصام السلطنه گفت : ما استعفا نمیدهیم ، شما مارا معزول کنیدوازنزدشاه برگشته درهیئت وزراداستان را برفقا گفت،ازطرف وزرا بنظمیه و قزاقخانه دستور داده شد که حکومت نظامی موقوف وآمد و رفت شبها آزاد خواهد بود و در همان جلسه الغای کاپیتولاسیون و لغو امتیاز لیانازوف نیز تصویب شد...

این اخبار شاهرا متوحش کرد، از دربار به صمصام تلفون شد که شاه میفرمایند : شما وزیر نیستید و استقامت شما در مقابل ارادهٔ شاه عواقب وخیم دارد و همان ساعت از دربار بنظمیه تلفون شد که حکومت نظامی برقرار باشد تادولت جدید انتخاب شود و باداره روزنامهٔ ایران تلفون شد که روزنامهٔ فردارا منتشر نسازد واخباراخیرهیئت وزرا را چاپ نکند. شاه **وثوق الدوله** را احضار کرده ریاست وزرا را باو تکلیف کرد و او نیز در روزه وزیرانش را معرفی نمود، ولی دولت **صمصام السلطنه** هنوز خودرا غیرمستعفی میدانستند.

* * *

عمده کاری که **وثوق الدوله** شروع کرد دستگیری افراد کمیتهٔ مجازات بود[۱]، زیرا این اشخاص درکابینه های قبل بعنوان بیماری وغیره آزاد شده بودند وباتوسلات ودسته بندیهای سیاسی تقریباً از زیر بار مجازاتی که مستحق بودند گریخته و اینمعنی از لحاظ انتظامات اجتماعی موجب نگرانی بود.

---

۱ - کمیتهٔ مجازات در سال ۱۳۳٤ - ۱۳۳۵ در تهران بعضویت ابوالفتح زاده و منشی زاده و مشکوة و عمادالکتاب و میرزا علی‌اکبرخان اردافی و رشیدالسلطان پسرحسینقلی خان خلخالی و کریم دوات گر و احسان الله خان و حسین‌لله و سید مرتضی و اکبر خان وغیرهم تشکیل گردیده بود، این کمیته‌انجمنی‌بود سری وبدون آنکه مرام معینی وتکیه‌گاه حزبی داشته باشند، فقط باتکای قضاوت شخصی و حس وطن‌دوستی وعداوت با خائنان کشور که تشخیص آن نیز با خود ایشان بود، تشکیل شده ودر نهایت شهامت و شجاعت و کمال استتار دورهم گرد آمده وبکشتن افرادی ازهم‌وطنان که مورد سوءظن کمیته بودند عزم کردند، نخست بار میرزا اسمعیل‌خان رئیس انبار غله وزارت مالیه‌را که با مأمورین سفارت بریتانیا رفت و آمد داشت روز روشن بقتل آوردند وگفته شد که قتل این شخص بتحریک یکی ازاعضای مهم وزارت‌مالیه بود وقبل ازانعقاد کمیته توسط کریم ورشید السلطان و یکنفر سید مرتضی نام اورا کشته بودند و چون این قتل اثر سوئی در جامعه نبخشید وحریف شخص مقتول بمقام‌او منصوب شد تروریستها جرئت یافته ودیگرانرا که ازاوضاع ناراضی بودند با خود همدست کرده کمیته‌را بوجود آوردند ودومین قتلی که واقع‌شد‌قتل‌کریم دواتگرمؤسس این کمیته بود و احمد شهریور درتاریخ خود مینویسد که: «رشیدالسلطان قاتل‌کریم بود وگفته بودکه‌کریم سه هزار تومان مزد قتل اسمعیل خان را گرفته هزار تومان بمن و رفقیم داده باقی را خود برداشته» ونیز گفته شد که کریم درمقابل تصمیمات کمیته گردن کشی میکرد لهذا اورا از میان برداشتند. سومین مقتول کمیته مدیر روزنامهٔ عصر جدید متین السلطنه بود و چهارمین قتیل میرزا محسن برادر صدرالعلماء دوست وثوق‌الدوله بودوپنجمین‌کشته منتخب‌الدوله عضو وزارت مالیه بود ودرهریک ازاین قتلها بیانیه‌ای باعبارات متشیانه و ادبی باژلاتین بمهر کمیته منتشر میشد.

میتوان گفت‌که اگراین‌انجمن متکی بحزب ومرامی میبود ونقشهٔ اصلاح طلبانه و افراد فعال وفاضلی میداشتند بعد ازسقوط‌کابینهٔ اول وثوق‌الدوله میتوانستند دولتی بروی‌کاربیاورند، چه‌تاقبل ازقتل‌منتخب‌الدوله افکار عمومی پایتخت وحزب دموکرات بچشم رضایت باعمال آنان نگاه میکرد وشاه هم ازآنها وحشتی نداشت، ولی حضرات بمنافع کوچک اداری که بعضی از اعضا پای بند آن بودند قانع شده وباقتل منتخب‌الدوله که جوانی فاضل وفعال وخوش سابقه بود معلوم شد که آقایان آلت منافع این و آن میباشند، اتفاقاً خود آنها هم دربیانیهٔ مربوط باین قتل دلایل قانع کننده ومحسوس نیاورده بودند و نوشته بودند که اینجران

(بقیه درذیل صفحهٔ ۳۳)

احمد شهریور مینویسد: «۲۹ شوال افراد کمیتهٔ مجازات که بتدریج درکابینه‌های سابق بعلت کسالت مزاج بقید کفیل مستخلص شده بودند بحکم **وثوق‌الدوله** دستگیر شدند مگر «کمال‌الوزاره» که هنوز ناخوشی عصبانی مشارالیه رفع نشده بود. در روز ۱۸ ذیقعده دو نفر یکی رشیدالسلطان قاتل اسمعیل خان و دیگر حسین خان را جلو ادارهٔ نظمیه بدار آویختند. در موقع بدار آویختن رشیدالسلطان در پای دار با صدای بلند گفت: نیست باد انگلیس و انگلیس خواه... سپس گفت: شش هزار تومان بمن میدادند که صمصام‌السلطنهٔ بختیاری‌را بکشم ومن قبول نکردم.. و منشی‌زاده وابوالفتح زاده‌را حکم پانزده سال حبس مقید وتبعید بکلات دادند لیکن در بین راه سمنان ودامغان که میخواستند فرار کنند آنهارا تیر باران کردند. عمادالکتاب و میرزا علی‌اکبرخان را محکوم به پنج سال حبس مجرد کردند و سایر افراد کمیته هنوز در حبس نظمیه و تکلیف آنها معلوم نیست[1]...»

مؤلف گوید: من موفق شدم دو نفر از افراد بالنسبه بی تقصیر این کمیته را که دست بقتل نیالوده بودند بوسیله و همراهی مرحوم **نصرت‌الدوله** درنزد دولت شفاعت نمایم، و مرخص گشته با آنها خدماتی نیز ارجاع گردید و در تخفیف مجازات **رشیدالسلطان** که با پدرش دوستی داشتم واز دموکراتهای بامسلك بود نیز سعی کردم وحتی قبل ازتوقیف

(بقیه از ذیل صفحهٔ ۳۲)

درصدد برد که خیانتهائی بعمل‌آورد وحتی‌نگفته بودند خیانتی‌که مقتول بجرم‌آن قصاص قبل ازجنایت شده‌بود چه وازچه منبع بوده است! بنابرین من در روزنامهٔ نوبهار که ارکان کمیتهٔ دموکرات بود مقاله‌ای برضد کمیتهٔ مجازات که پشت همه از شنیدن نامش میلرزید نوشتم وآنهارا سخت ملامت وانتقاد کردم و حضراتهم درسایهٔ بالا که در اثبات گناه منتخب‌الدوله نشر دادند گفتند که «مدیر نوبهار جامهٔ دگرگون پوشیده است!» و بیش ازین جرئت حمله نکردند. بعد از حملهٔ نوبهار دولت وقت نیز جرئت یافت و شاه امر کرد که نظمیه آنانرا دستگیر سازد وچون افرادی ازآنها خودرا بتدریج برای‌جلب توجه دولت معرفی کرده بردند نظمیه توانست همه را دستگیر سازد، لیکن تشبثات و تهدیداتی که بوزرا وبازپرسان ورؤسای نظمیه بهواداری کمیته میشد مانع بود که درتحقیقات پیشرفت حسابی بعمل آید و درکابینهٔ صمصام‌السلطنه غالب آنها مرخص شده بودند. اما وثوق‌الدوله باردیگر همه را دستگیر کرد وازتحقیقات قبلی نتیجه‌گرفت وبعضی‌را اعدام وبرخی‌را حبس نمود.

۱ ـ نقل ازصفحهٔ ۸ جلد دوم تاریخ احمد شهریور نسخهٔ خطی.

او باو پیغام دادم که بیاید بخانهٔ من تا فکری برایش بکنیم ولی او از سوء قضا و خون گرفتگی توجهی باین پیام نکرد و پس از توقیف نیز ممکن نشد چاره‌ای اندیشید .

بعضی هم موفق بفرار شدند مانند احسان‌الله خان و سید مرتضی و غیر هم و این اقدام باب ترور ومردم کشی‌را که در آن اوقات رونق گرفته وجمعی بیگناه مانند « مرحوم استوار » و « صفا » بدست مردم کشان از بین رفته بودند و کاری دامنه دار میشد مسدود ساخت .

دیگر جلب و اعدام ماشاءالله خان و پدرش بود که در میدان توپخانه (سپه حالیه) بدار آویخته شدند ودیگرقلع مادهٔ رجبعلی و جعفرقلی دزد و رضای جوزانی طاغی بود که بدست مرحوم سردارجنگ در اصفهان صورت گرفت ، واین اقدامات موجب ایجاد امنیت و مقدمهٔ اصلاحاتی شد که هرگاه دوام کرده بود و تا امروز باقی میماند دچار مصائب تاریخی گذشته وحال نمیشدیم .

ولی گویا راست است که ایران نفرین کرده است !

این سخن خرافی وبی بنیاد وقتی که باسیر تاریخ مقابله میشود جای بجای بخاطر شخص متفکر خطور مینماید !

وثوق الدوله درسال دوم حکومت خود بـا تقاضا های جدید که زادهٔ انقلاب روسیه بود و اهل فکر میتوانند علت حقیقی آنرا در یابند ، مواجه گردید و آن تقاضاها همان بود که بصورت قرارداد بدولت ایران پیشنهاد گردید .

اوضاع ایران خطرناك بود ، هنوز جنگ بین الملل خاتمه نیافته بود ، عثمانیها وارد آذربایجان (قفقاز،ایروان وباکو) شده بودند ودولت بریتانیا نیزعلاوه بر پلیس جنوب قوائی ازهند به خراسان واز بین‌النهرین بهمدان وارد کرده ودرحدود زنجان وقفقاز باعثمانیها تماس پیدا کرده بودودربندر انزلی نیز مهمات گرد آورده بودند و از خراسان نیز قصد داشت بخاك ماوراء بحرخزر پیش روی کند ، جنگ بنفع متفقین روی بانجام یافتن بود وآتشی از نوبنام بولشویك درشمال ایران زبانه میزد ، بنا برین درذی‌القعده سال ۱۳۳۷ مطابق دسامبر ۱۹۱۹ بین دولت ایران ودولت بریتانیا قرار داد معروف بسته شد و نتیجه‌اش این بود که مالیه وقشون ایران زیر نظر معلمین و فرماندهان انگلیسی قرار گیرند و قشون متحدالشکل شدهٔ ژاندارم وقزاق بیکصورت درآیند ودو نفریکی «آرمیتاژ اسمیت» برای

ادارهٔ مالیه و دیگر «ژنرال دیکسن» برای ادارهٔ قشون وارد ایران شدند.

* * *

سلطان احمدشاه چندی بود درامور مملکتی خاصه درعزل ونصب حکام ایالات مداخله میکرد و فوائدی منظور مینمود و برسر این قبیل موضوعات شکرآبی بین شاه و وثوق الدوله پیدا شد، خاصه پس از آنکه شاه امر کرد که قوام السلطنه والی خراسان احضار شده وشاهزادهٔ نصرةالسلطنه بایالت خراسان نامزد و گسیل گردد، وثوق‌الدوله در این باب مقاومت بخرج داد، زیرا قوام السلطنه در خراسان اقدامات مفید و مؤثری در امنیت و قلع وقمع اشرار کرده و بعلاوه با آزادیخواهان وحزب دموکرات همفکر شده و آنها را بخویش متمایل ساخته بود. ولی شاه اصرار داشت، نتیجه این شد که دموکراتهای مرکز کنفرانسی بخلاف مداخلات بیرویهٔ شاه درمدرسهٔ «تدین» دادند



۱۲ - وثوق الدوله

و اعلامیهٔ هم درین خصوص منتشر کردند و دموکراتها و سایر طبقات علما و اصناف مشهد نیز تلگرافاتی دایر برابقای قوام السلطنه بمرکز مخابره کردند و جمعی

از علما و اعیان واحرار تهران را در تلگرافی حضوری خواستند و بالجمله شاه درین هنگامه شکست خورد وساکت شد ، اما کینهٔ وثوق الدوله را دردل گرفت .

بعداز انتشار مواد قرارداد درجراید تحریکات شدیدی برضد وثوق الدوله شد وجمعی از دموکراتهای ضد تشکیل وسایر آزادیخواهان که مرکزشان گاهی خانهٔ حاج امام‌جمعهٔ خوئی و گاهی منزل مرحوم سیدحسن مدرس بود شبنامه ها و مقالات شدیداللحنی برضددولت منتشرساختند و گفته شدکه سلطان احمدشاه نیز با آنها همداستانست،

روزی برای کاری بفرح آباد میرفتیم ، در دم دروازهٔ شمیران سرجادهٔ دوشان تپه قزاق قراولی مقصد ما را تحقیق کرد و در سر راه فرح آباد نیز قراول دیگر سد راه گردید و چون گفته شد با هیئت دولت کار داریم مانع نشدند و بعد از آن از رئیس دولت علترا سئوال کردم معلوم شد شاه افراد ناراضیرا بقصر خود طلبیده آنهارا بمخالفت دولت ترغیب میکند . ونیز گفته شد که برای امضای قرار داد حق‌الزحمه‌میخواهد و صریح‌میگوید که شماپول گرفته‌اید وامضا کرده‌اید ، من که پولی نگرفته‌ام‌چرا امضا کنم ؟!

این صحبتها در میان خواص و نزدیکان دولت گفته میشد و آنچه شک نداریم اینست که شاه مردم را بمخالفت وثوق الدوله ترغیب میکرده است !

دیگر آنکه وثوق الدوله خواست انتخابات دورهٔ چهارم راکه قسمت تهران درکابینه های قبل انجام شده بود بپایان آورد ولی شاه جداً مانع این امر بود ، حتی در کاشان شروع بانتخابات شده بود . شاه ماشاءالله‌خان را که هنوز احضار نشده بود مأمور کرد که انجمن نظار را بهم بزند و حاکم کاشان را نیز احضار نمود و یکی از درباریان را بحکومت کاشان منصوب کرد[1] .

دیگر مسئله قزاقخانه بود که بعد از انقلاب روسیه در سنهٔ ۱۳۳٦ در کابینهٔ مستوفی‌الممالک پس از آنکه رضاخان رئیس فوج تیر اندازان همدان بتحریک « استاراسلسکی » از صاحبمنصبان تزاری قزاقخانه‌را محاصره کرد و شرحش خواهد آمد ، وحرکات دیگر و شرارت قزاقان در کوچه وبازار ، دولت خواست اسم قزاق را عوض کندوفرم‌آنانرا تغییردهد وریاست‌قزاقخانه را بیکنفر شاهزادهٔ ایرانی،ظاهراً نصرة - الدوله بدهد ، شاه راضی نشد و دولت مستوفی سراین کار سقوط نمود ودرین وقتهم وثوق الدوله هرقدر میخواست دسته هائی از قزاق ببروجرد بفرستد و همراه حکام

---

۱ - نقل از تاریخ احمد شهریور صفحهٔ ٦ جلد دوم .

ولایات و ایالات بجاهای دیگر نیزقزاق مأمور کنند باز شاه زیربار نمیرفت و بصاحب منصبان‌قزاق دستور تمرد میداد!

همچنین وثوق الدوله میل نداشت مشاور الممالك وزیر خارجه را مأمور شرکت درمجلس صلح کند، اما شاه بقدری درین باب اصرار ورزید که ناچار مشارالیه بدین سمت مأمور شد و داستانهائی متعاقب آن درفرنگ رویداد که جایش دراین تاریخ نیست و کار بجائی کشید که روزنامهٔ نیمرسمی ایران سرمقاله ای برخلاف شاه بکنایه انتشار داد و ایران را «بد صاحب و بیچاره» خواند وهمین مقاله موجب شدکه چند روز روزنامهٔ مزبور که بمدیریت آقای ملکزاده برادر مؤلف اداره میگشت توقیف گردید، و نیز کسانی از دوستان وثوق الدوله باو پیشنهاد کردند که شاه را از میان بردارد، و مشارالیه جرأت چنین اقدامی نکرد یا صلاح ندانست و علی ای نحوکان جواب داده بودکه راه قانونی برای خلع شاه نداریم و وقایع بعد مدلل ساخت که هرگاه وثوق الدوله بـا آن دماغ کارکه داشت باین امر موفق شده بود بسیاری از فجایع بی‌مانند و بلیات تاریخی نصیب ایران بلا دیده نمیشد!...

باری درهمان اوقات اوایل سال۱۳۳۸ شاه مصمم شدکه بسفرفرنگستان برود و نصرة الدوله وزیرخارجه‌نیزبا او همراه شد وباسلامبول رفته با پدرش‌محمدعلی میرزا که بعد از انقلاب روسیه وارد اسلامبول شده و اقامت جسته بود ملاقات کرد و دربار خلافت ازو پذیرائی گرمی کرد و بتحریك احتشام السلطنه سفیرایران‌که با وثوق الدوله و نصرةالدوله بدبود ازوزیرخارجه پذیرائی بسیارزشتی کردندوحتی درروزی که‌شاه بنهار دعوت داشت ومهمان سلطان بود وزیرخارجه‌ویکنفرهمراه انگلیسی‌که جزءموکب شاه ازتهران عزیمت کرده بود دعوت نشدند و مقارن وقت نهار از قصر سلطان بازگشتند!

همچنین صمدخان ممتاز السلطنه سفیرپاریس‌خواست بازی احتشام السلطنه را تجدید کند و باروابط زیاد و خصوصیتی که شاه با صمدخان داشت احتمال دارد که از طرف شاه نیز انگشتی بشیر زده شده بود. ولی نصرة‌الدوله دست پیشکی زده صمد خان را ازسفارت کبری درپاریس عزل کرد و در مهمانخانه‌ای که منزل داشت سفارت ایران را باز کرد وبیرق ایران را برپا نمود، معذلك صمدخان دست ازتحریکات خود برنداشت وسیاسیون پاریس وجراید ملی را همدست کرده بوزیرخارجه وبدولت ایران حملاتی بعمل آورد وبیهانهٔ عقد قرارداد دولت را طرف تعرض ساختند وحتی نوشته شد

که دولت رسمی ایران صمصام‌السلطنه است که هنوز استعفا نداده است ! ودر نتیجهٔ این صحبتها ازشاه هم پذیرائی خوبی درپاریس بعمل نیامد ، ومأمورین مجلس صلح نیز بهمین دلایل کاری نکردند و رسوائی بررسوائی افزودند ، و یک کلمه از دعاوی ایران در باب خسارات واردهٔ ازجنگ و برهمزدن بیطرفی این مملکت پیش نرفت وکمی‌اعتنائی نکرد و اینهمه دنبالهٔ بد ادائی احمد شاه و نتیجهٔ اختلاف نظر بین او ورئیس‌الوزرا بود !

* * *

موکب شاه از پاریس بلندن رفت ، بدیهی است درلندن دیگراین بازیها و دسته بندیها ممکن نمیشد ، از رجال بزرگ ایران ناصر الملک آنجا بود ، شاه وموکب او که وزیرخارجه و نصرة‌السلطنه عموی شاه وسایر درباریان باشند درمهمانخانهٔ مجللی فرود آمدند ، اتفاقاً قبلاً اطاقیکه مقابل اطاق‌شاه واقع شده بوده از طرف مستر چرچیل وابستهٔ سفارت بریتانیا درتهران که آنروزها عوض شده و عضو وزارت خارجهٔ لندن بود اجاره رفته و مستر چرچیل در آن اطاق سکونت داشت !

من ازچند تن همراهان شاه شنیده‌ام‌که روزی که بنا بود شبش شاه ایران درمجلس ضیافت پادشاه انگلستان در باب قرار دادیکه بین دولتین منعقد شده است صحبت کند ، بعد ازآن که صورت نطق پادشاه انگلستان را برای شاه آوردند و قرار شد که جوابی تدارک نمایند ، شاه ازتصدیق قرارداد وحسن قبول آن سرباز زد و گفت : کسانیکه پول گرفته‌اند تصدیق کنند ، من هرگز تصدیق نخواهم کرد !

این جواب ، اسباب پریشانی حواس همراهان شد . به‌نصرة‌السلطنه متوسل شدند وفایده نبخشید ، عاقبت ناصر الملک را پیش کشیدند واو نیز هرچه دست وپا کردبجائی نرسید بالاخره جواب ساده ایکه درجراید منتشر شد تدارک گردید که مفادش این بود : « در باب قرار داد مملکت من کشوری دموکراسی است و باید این قرار داد بمجلس شورای ملی ارجاع‌شده بصحه برسد » آقای لقمان الدوله میگوید : من در سرمیز حاضر بودم که بعدازپادشاه انگلستان شاه نطق خودرابعبارت « مملکت دموکراسی » رسانید ، خانمی پهلوی من بود عصبانی شده بدموکراسی بد گفت !

گویند : بعد ازین شب ناصر الملک بشاه گفته بود : کارخودت‌را ضایع کردی !

معلوم نیست احمد شاه در اینمورد یا در مورد دیگر گفته است : **اگر در سویس کلم فروشی کنم بهتر است تا در چنین مملکتی پادشاه باشم !...**

۱۳ - سقوط وثوق الدوله

اختلاف بین شاه و دولت کوتاه نشد ، شاه از سفر بازگشت ، دولت هم در کار خود مستقر بود ، اما باریك بینان دریافتند که کار قرارداد سست شده است ، خاصه که دول متفقه مانند فرانسه و امریکا هم از قرارداد ایران و انگلیس ناراضی بودند ، من خود از وزیر مختار امریکا دریکی از ملاقاتها شنیدم که میگفت : «قرارداد را بهم بزنید و دولت انگلیس را جواب بگوئید ، آنوقت بدولت امریکا مراجعه کنید ، قول میدهم هرقدر پول بخواهید بشما خواهند داد و مستشار هم میفرستند و مالیه و نظام و معادن شما را اداره خواهند کرد » وزیر مختار این خطابه را موقعی که سید محمد کمرهٔ وجمعی از ناراضیان در سفارت خانهٔ امریکا بملاقات سفیر رفته بودند بیان کرد و من خود نزد او بودم .

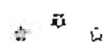
چنانکه گفتیم : آرمیتاژ اسمیت که یکی از رجال بزرگ و دانشمند انگلیس بود برای مطالعه درامور مالی ایران و تهیه وطرح وراندازها (پروژه)های مالی طلبیده شد و وارد ایران گردیدوطرحهای مفیدکه غالب آنها بعدها مورد پسند دکتر میلسپو قرار یافت نوشت و تهیه دید وکار معاملات نفت وحسابهای پیچیده وعقب افتاده واختلافات درهم و برهمی که با کمپانی نفت ایران و انگلیس در میان بود تحت مطالعهٔ او قرار گرفت وبا مسافرتیکه بعد بلندن کرد و کار بمحاکمه باکارکنان کمپانی نفت کشید ، آن اختلافاترا قطع وفصل نمود وتجدید نظری هم توسط آرمیتاژ اسمیت در تعرفهٔ گمرکی ایران بعمل آمد و روز ۱۹ جمادی الاخره ۱۳۳۸ تعرفه ای از تصویب کمیسیون مختلط انگلیس و ایران گذشت که بموجب آن تعرفه درسال تخمیناً پانزده کرور تومان وحداکثر بیست و پنج کرور عاید دولت ایران میشد .

در روز ۲۶ اینماه مطالعات کمیسیون مطالعه درامر نظام مرکب از افراد انگلیس وایرانی تحت ریاست ژنرال **دیکسن** تمام شد وبموجب مطالعات مذکور قشون ایران از این ببعد متحدالشکل خواهد بود وعدهٔ آن بهشتاد هزار نفر بالغ خواهد گردید ، **احمدشهریور**

گوید : که صاحبمنصبان انگلیس تصمیم داشتند که صاحبمنصبان قشون ایران از درجهٔ سلطانی ببالا باید انگلیسی باشند و ایرانیان تا رتبهٔ نایب اول بالاتر نباید ترفیع یابند ، و نتیجهٔ مطالعات مذکور در ورقه‌ای نوشته شد که تقدیم رئیس الوزرا شود بدون اینکه ذکری از وزیر جنگ بمیان آید و توسط او راپورت تقدیم دولت شود .

این مقدمات باعث شد که دو تن از صاحبمنصبان ژاندارم ایرانی عضو کمیسیون مختلط اعتراض کردند و راپورت کمیسیون را امضا نکردند و خارج شدند که یکی از آنها کلنل فضل‌الله خان از صاحبمنصبان تحصیل کرده و مجرب بود و در انگلستان تحصیل کرده و از ابتدای تأسیس ادارهٔ ژاندارم داخل آن اداره گردیده و بدرجهٔ کلنلی (سرهنگی) ارتقا یافته بود ، این جوان بسبب امضا نکردن ورقهٔ راپورت کمیسیون مورد اعتراض وزیرجنگ قرار گرفت و ازینرو روز اول حمل ۲۹ جمادی الاخره بعد از ظهر درخانه‌اش خودکشی کرد !

در اواخر این ماه صاحبمنصبان انگلیسی ادارهٔ ژاندارمری را ضبط کردند و خواستند ادارهٔ قزاقخانه را نیز ضبط کنند ، باآنکه دو سال بود حقوق قزاقخانه را بانك شاهنشاهی بحساب دولت ایران میپرداخت ـ ادارهٔ مزبور زیر بار نرفته و صاحب‌منصبان جواب دادند که بریگاد قزاق متعلق بشخص اعلیحضرت شاه است و بدون اجازهٔ شاه تحویل کسی نخواهیم داد .



حزب دموکرات بعد از عقد قرارداد مبتنی بر عقاید اساسی مملکتی بر دو فریق شده بودند .

علت اصلی آن بود که روزنامهٔ ایران در آن اوقات تحت نظر و بدستور مؤلف این تاریخ نوشته و اداره میشد و مرا عقیده آن بود که باید مردم را در نوشتن عقاید موافق و مخالف آزاد گذاشت و افکار را سانسور و حبس نکرد و در روزنامهٔ ایران نیز این سلیقه را مجری داشته بودم و مقالاتی برله و برعلیه قرارداد انتشار میدادم .

جمعی از اعضاء کمیتهٔ حزب دموکرات با این سلیقه مخالفت کردند و در روزنامهٔ رعد بیانیه‌ای مبنی برموافقت قطعی باقرارداد و تقریباً بمخالفت من که همکار آنها و عضو کمیته بودم انتشار دادند و ازینرو افتراقی در جمعیت تولید گردید و رئیس الوزرا خود علت

اصلی ایجاد این افتراق گردید و بالنتیجه از قوای حامیهٔ او کاسته شد.

احمد شهریور در تاریخ خود مینویسد:

« نمابین حزب دموکرات تفرقه حاصل است، یکدسته بسرکردگی ملک الشعراء مدیر روزنامهٔ ایران، اجتماع دارند ودستهٔ دیگر بسرکردگی میرزا محمد حسین صدر المعالی تاجر و سید محمد تدین، ورئیس الوزراء متمایل بدستهٔ اخیر است. علت تفرقه اززمان عقد قرارداد دولت ایران بادولت انگلیس ایجاد شد......»



دولت وثوق الدوله، آقاسید ضیاء الدین را با هیئتی بباکو فرستاده بود تا عقد قرار دادی با دولت آذربایجان قفقاز منعقد کند ودر باب حمل ونقل وتجارت وسایر امور اقتصادی ومناسبات سیاسی وعمل اتباع طرفین پیمانی ببندد.

درماه شعبان مطابق ۳۱ حمل (۱۳۳۷ – ۱۹۲۰) سید ضیاء الدین نظر باینکه قرار دادیرا که با دولت باکو و حزب مساوات بسته و بمرکز فرستاده بود امضا نشده و دیر کشیده بود، از باکو وارد انزلی شد که توسط تلگراف مقاصد خودرا حالی کند و انجام دهد، وزرا برای اینکه در بعضی مواد نظریاتی داشتند مشارالیه را بمرکز برای دادن توضیحاتی احضار کردند و دولت کمیسونی تشکیل داد که در امور پیمان خاصه مسئله کرایهٔ مال التجارهٔ عبوری از ایران باروپا که هفت مقابل کرایهٔ عادله تعیین شده بود گفتگو کنند وهمچنین در باب محاکمهٔ اتباع ایران، خلاصه سید ضیاء الدین میگفت که من اختیارات تامه داشته‌ام، علاوه براین همهٔ اقدامات خودرا برئیس الوزرا تلگرافاً اطلاع داده‌ام وایشان تصویب کرده‌اند دیگر تشکیل کمیسون برای چیست؟ ودرین حین بالشویکها وارد بادکوبه شدند وقرار داد مذکور کان لم یکن وزحمات چندماهه هدرشد!



درین حین واقعهٔ عمده و مهمی رویداد که بنیاد دولت متزلزلتر گردید و آن حملهٔ قشون سرخ بود بایران و ورود سرباز بانزلی، تفصیل آنستکه بعد از استقرار دولت ساویت مکرر از طرف لنین بزرگ توسط تروتسکی کمیسر خارجه تلگرافاتی و مواد عهد نامهائی بتهران بوساطت افراد و نمایندگانی ارسال شده بود، ولی چون سرداران روس سفید مانند کلچاك و دنیکین با دولت ساویت در محاربه و کشاکش

بودند و متفقین با آنها ظاهراً همراهی داشتند، دولت ایران نمایندگان ساویت را درست نپذیرفت و به پیشنهادات مزبور وقعی ننهاد، وفقط حزب دموکرات وروزنامهٔ «ایران» و «نوبهار» که هردو بقلم من نوشته میشد ازفرستادگان روس تقدیر کرده نسبت بآنها احتراماتی قائل شده بودند، امادولت ودولتیان محض رعایت جانب شاه ودولت بریتانیا روی خوشی نشان نمیدادند.

تا آنکه از راپورتهای واصله از باکو معلوم دولت شدکه کار دول قفقاز سست است و نیز شکست دنیکین و رفقایش محقق گردید و تانگهائی که دولت ساویت از آلمان دریافت کرده بود کار حریفانرا که تانگ نداشتند زار کرد و طلیعهٔ فراریان روس سفید درمیان امواج بحرخزر وشنزارهای ماوراء بحرخزر پدیدار گردید و نخستین کشتی فراری با مهمات بایران پناه آورد.

درین وقت دولت وثوق الدوله تلگرافی بمسکو مخابره کرده وتقاضا کرده بود که حاضر است، قراری با دولت ساویت بگذارد.

پس از این تلگرافی ازحکومت ساویت رسیده بود که صورت «یادداشت» داشت و مفادش این بود که: «دولت ساویت از دولت تقاضا داردکه قوای انگلیس را از خاك خود خارج کنند و الا قوای ساویت ناچار بایران حمله خواهد کرد». این خبر در ۲۰ شعبان ۱۳۳۸ در روزنامهٔ ایران منتشر گردید، درهمین احوال هم حکومت مساواتی[1] باکو سقوط یافت، و قوای سرخ قفقاز را تصرف کرده بسر وقت دولت «ایروان» شتافت.

ازین تاریخ تعرضات قوای سرخ بسواحل وسرحدات ایران آغاز شد، ودرین بین سایر کشتیها و مهمات و فراریان روسهای سفید از سرحدات و بنادر بحرخزر دسته دسته بایران پناهنده شدند وقوای انگلیس و بریگاد قزاق ایران نیز در رشت و انزلی وغازیان متمرکز گشته منتظر وقایع بودند.

روز ۲۹ شعبان ۱۳۳۷ صبح زود دوازده کشتی جنگی دولت ساویت بندر غازیانرا که محل توقف واستحکامات قوای انگلیس بود بمباران کردند ومقداری خسارات

---

۱ ـ حکومت آذربایجان قفقاز متکی بحزبی بود از سوسیال دموکراتها بنام حزب «مساوات» ولیدرآنان محمد امین رسولزاده سردبیر قدیم ایران نو بود.

با بنیهٔ آنجا وارد ساختند. پس از دوساعت مأمورین بندری ایران با بیرق سفید درقایقها نشسته بسوی ناوگان مهاجم شتافتند و علت بمبارانرا جویا شدند.

گاز انوف نام دریاسالار جواب داد که ما بطلب کشتیها و مهمات **دنیکین** و اتباع او آمده‌ایم و نیز میل داریم نیروی **انگلیس** خاك ایرانرا تخلیه کنند.

مأمورین تقاضای عدم تعرض کردند و مهلت خواستند تا با مرکز دراین‌باب گفتگو کنند و **دریاسالار** مهلت داد، ولی چیزی نگذشت که یکعده قوای سرخ دردوفرسنگی مشرق غازیان پیاده شدند و بسوی **غازیان** پیشرفتن گرفتند.

نیروی انگلیس که بسرکردگی ژنرال دنسترویل تا باکو پیشرفت کرده و اکنون برشت عقب نشسته بود، و صلاح نمیدانست با قوای سرخ در ایران بمجادله برخیزد وازحیث مهمات ونفرات نیز خودرا ضعیف‌تر ازحریف میدید و دولت ایران نیز چنین حقی باو نداده بود ـ ازغازیان واپس نشست و بشهر رشت باز گشت وآنچه روس سفید آنجا بود با هرقدر مهمات که توانست باخود برشت برد وقوای سرخ بر اثر وی پیش آمده انزلی و غازیان را بدست گرفت، وعاقبت نیروی انگلیس و قوای قزاق ایران گیلان‌را تخلیه کرده بمنجیل و قزوین واپس آمدند.

* * *

میرزا کوچک خان زعیم جنگلیان که در قریهٔ «پسیخان» پسخوکرده بود، فضا را خالی یافته وارد رشت گردید وباحزبیکه از بلشویکهای ایرانی و قفقازی وروسی سرانجام یافته بود اتحاد کرده ادارات را از مأمورین دولت خالی کرده خود متصرف گشت[1]، و بزودی مازندران را نیز تصرف کرد و اعلان حکومت جمهوری‌داد وبخش نامه‌ای بسفارتخانها غیر از سفارت انگلیس فرستاد و دولت ایران را نظر بعقد قرارداد غیر رسمی قلمداد کرد.

دولت ایران خودرا دچار مخمصهٔ بزرگی میدید، من دوسال بود بارئیس‌الوزرا درباره پیشرفت دولت شوروی بحثها داشتم و بعد ازوصول مواد ۱۸ گانه که از طرف

1 ـ بعد در زمان حکومت مشیرالدوله ۱۸ دقیقه میرزا کوچك خان با احسان‌الله خان دررشت زدوخوردی هم کرد و دستهٔ خودرا برگرفته بجنگل پناه برد.

لنین و تروتسکی بایران رسیده بود باو می تفیدم که هر طور هست باب معامله و مکاتبه با مسکو باز کند ویکبار هم این دمدمه اثر خود را بخشیده بود ، اکنون معلوم شد که



۱۳ ـ محمد حسن میرزا قاجار ولیعهد

درصف مقدم : طرف چپ فتح‌الله اکبر سپهدار وزیر جنگ ، طرف راست وثوق‌الدوله نخست‌وزیر ، منوچهرمیرزا وزیر دربار ، صارم‌الدوله وزیر خارجه ، مرحوم حاج فخرالملک اردلان و عدهٔ دیگر

دولت در این باب خیلی پس افتاده است ، دولت بعد از واقعهٔ انزلی توسط نصرة‌الدوله که هنوز با شاه در پاریس اقامت داشت اعتراض شدید و شکایت مفصلی بجامعهٔ ملل فرستاد ونیز دستور داد که بوسیلهٔ کپنهاك بدولت ساویت هم مراجعاتی بکنند .

روز ۷ شعبان از چچرین کمیسر خارجهٔ ساویت تلگرافی در جواب تلگراف ماه قبل دولت واصل شد و در آن تلگراف گفته بود که : همان قسم که در ۱۹۱۸ بوزیر مختار ایران گفته ایم حاضریم با دولت ایران باب مودت مفتوح سازیم ، وهم در روز ۱۰ همین ماه تلگراف مفصلتری از کمیساریای خارجه « چچرین » بدولت رسید و از

اقدام دریابالار دولت ساویت تقریباً عذر خواسته و گفته که این اقدام برای استرداد قوای خصم بوده است و رنه ما متوجه دوستی دولت ایران بوده وقبلا در ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ نیز بوسیلهٔ تروتسکی کمیساریای خارجهٔ آنعهد ۱۸ ماده بدولت ایران پیشنهاد کرده‌ایم و اکنونهم برسرآن پیمان ایستاده‌ایم و امیدواریم همین وقایع که پیش آمده است خود موجب افتتاح ابواب و داد گردد.

* * *

شاه در ۱۴ رمضان ازسفر فرنگستان بازگشت و با تجلیلات وتشریفات ملی‌وارد پایتخت شد و رئیس الوزرا باوی، مردم در دو طرف خیابانها صف بسته و گل افشانی میکردند و پیشباز کنندگان در قفای موکب شاه درخیابانها حرکت مینمودند، وازطرف مردم دردونوبت بدولت وقرارداد توهین وتعرض وارد آمد؛ میدانیم که شاه ازقرارداد دل خوشی ندارد، و بارئیس دولت نیز چندان سازگار نیست!

قسمت شمال تقریباً بهم ریخته وخطرکمونیزم ساعت بساعت نزدیک میشود، دولت ساویت قوای دنیکین و کالچاك وورانگل را بمساعدت سری آلمان درهم شکسته وخودرا بسرحدات ایران رسانیده است.

اکنون تکلیف دولت ایران چیست[1]؟

من اگر بجای بعضی از سیاستمداران آنروز میبودم وثوق الدوله را بجرم فکرایجاد روابط با دولت ساویت ازدست نمیدادم، اما سیاسیون و شاه بازهمان فریب وریا که شیوهٔ قدیم ایشان بود دست فرا بردند، بجای تقویت دولت بقصد این برآمدند که هرطور هست دولترا از ارتباط باروسیه باز دارند وگردنکشان داخلیرا قانع کنند، بدین خیال وثوق الدوله مستعفی شده مرحوم مشیرالدوله پیرنیا بریاست وزرا

---

۱ ـ قوای دنیکین روز ۱۳ رجب ۱۳۳۸ مطابق حمل ۱۲۹۹ و آوریل ۱۹۲۰ شکست قطعی خورد وروز بعد چهل کشتی مهمات متعلق بسردار مذکور وارد باکو شد که ۱۸ فروند آنها جنگی و دارای مهمات وذخائر و سازوبرگ جنگ بود و بدولت آذربایجان تسلیم کردند، و روز ۱۸ شانزده کشتی ازاتباع دنیکین وارد انزلی (بندر پهلوی حالیه) شد و بآنها اخطار کردند که بدون اجازه نمیتوانند وارد دهانه شوند مگرباخلع اسلحه و یکی ازکشتیها تمکین کرده مابقی در دریا باقی ماندند.

برگزیده شد، وعدهٔ همه قسم همراهی ومساعدترا نیز باو دادند، وثوق‌الدوله بفرنگستان مسافرت کرد وقصیدهٔ لامیهٔ معروف خودرا گفت.

۱۴ - سقوط دولتهای گرجستان و قفقاز و ارمنستان

نظر بآنکه سقوط این دولتها دراوضاع ایران تأثیر بیشماری داشت ضرر ندارد بطور مختصر اشاره‌ای بشود.

بعد از انقلاب روسیه وختم جنگ، درمیان‌دول فاتح چنین تصمیم گرفته شدکه دولتهائی که ملیت آنان باروس متباین است و تا بحال در تصرف روسیه بوده اند از دولت مذکور جدا شوند وهریك استقلالی داشته باشند.

بعضی ازین دولتها هم بدرك استقلال نایل آمدند مانند دولت مستقل گرجستان و دولت مستقل ارمنستان و دولت قفقاز که خودرا «آذربایجان» نامید و استقلال این دول در سال ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ عملی گردید و خصوصاً استقلال دولت قفقاز که پایتخت خودرا «باکو» قرار داده بود در تاریخ ۲٤ ربیع الثانی ۱۳۳۸ از طرف متفقین تصدیق شد و دولت ایران نیز اورا برسمیت شناخت و گفتیم که «سیدضیاءالدین» را بسمت هیئتی برای قرارداد تجارتی و ترانزیت بباکو فرستادند.

دولت انگلیس میل داشت در خوارزم و ترکستان و ماوراء النهر نیز دولتهائی مانند «ترکمنستان» درخوارزم و «تاجیکستان» در بخارا و «ازبکستان» درسمرقند بوجود آید.

بیاد دارم اوقاتی که در نتیجهٔ مراجعهٔ اهالی بلاد سرحدی مشرق بدولت ایران عده‌ای از قوای چریك خراسان (درکابینهٔ وثوق‌الدوله) سرخس روس‌را تصرف کرده بودند، من با «سرپرسی کاکس» وزیر مختار انگلیس ملاقات کردم، مشارالیه میگفت که دولت ایران بـاید سرخس‌را تخلیه کند و ابداً پیرامون تعرض بخاك همسایهٔ شرقی نگردد زیرا ما میخواهیم در آنجا دولتی بنام «ترکمنستان» ایجاد کنیم.

بالجمله دولت قفقـاز تشکیل شد و «زیادخان‌اوف» را هم بعنوان وزیر مختار

بایران فرستادند ، ولی عده‌ای از قوای انگلیس از ۱۳۳۶ از طریق رشت و انزلی وارد باکو شده بودند ، و دولت عثمانی هم ازهمان تاریخ دست و پاهائی میکرد و مردمی از هواداران « اتحاد اسلام » از ترکها وارد باکو شده بودند ، و در صفر ۱۳۳۸ عهد اتفاق دفاعی و هجومی بین دولت عثمانی و دولت قفقاز بسته شد ، و درهمان اوقات بازدسته هائی ازقوای ترك و افرادی مانند « انورپاشا » بسوی باکو درحرکت‌آمدند .

دولت انگلیس بعد ازقرارداد ۱۲ ذی‌القعدهٔ ۱۳۳۷ بادولت ایران بفوریت مستشاران مالی و نظامی بایران فرستاد و باصلاحات مالی و یك‌کاسه کردن قوای متفرق نظامی ایران که ذیلا نام میبریم پرداخت :

۱ ـ تفنگچیان پلیس جنوب مرکب از ۵۴۰۰ سرباز ایرانی و ۴۷ صاحبمنصب انگلیسی و ۱۹۰ صاحبمنصب ایرانی و ۲۵۶ صاحبمنصب جزو انگلیسی و هندی ، و مخارج ایندسته قشون سالیانه هفت کرور تومان معین شده بود .

۲ ـ دستهٔ قزاق که عبارت بود از۷۸۵۶ نفر قزاق ایرانی در تحت حکم ۵۶ صاحبمنصب روس و ۶۶ صاحبمنصب جزو روسی و ۲۰۲ صاحبمنصب ایرانی با یك مخارج ۱۰۹۱۵۰۰۰ تومان .

۳ ـ دستهٔ ژاندارم باصاحبمنصبان سویدی که عبارت بود از ۸۴۰۰ نفر ومخارج آن درسال هفت کرور تومان بود .

۴ ـ بریگاد مرکزی و نظامی ولایتی و امنیه و نظمیه وغیر هم . . . نقشهٔ هیئت مشاورهٔ ایران وانگلیس این بود که تمام دسته‌های قشونی مذکور درفوقرا باهم مخلوط ساخته قشون تازه‌ای بترتیب ذیل تشکیل بدهند :

۱ ـ یکدسته قشون ۳۶۰۰۰ نفری ، ۲ ـ یکدسته قراسورانی (امنیه) بعدهٔ ۱۲۰۰۰ نفر ، ۳ ـ ۸۰۰۰ نفر افراد نظمیه (شهربانی) ، ۴ ـ یکدسته قزاق ۴۰۰۰ نفری ـ مجموعاً این قشون ۶۰۰۰۰ نفر میشد و بودجهٔ آن سالیانه ۳۰ کرور تومان معین شده بود .

انگلیسها علاوه براین شروع باقدامات دیگریهم ازقبیل ساختن راهها مانند راه مستقیم ازخانقین بهمدان (از طرف کرمانشاه) و راه بوشهر بشیراز و راه زاهدان

یا «دزدآب» وغیره نموده بودند. و تجدید نظر در تعرفهٔ گمرکی‌را هم با حضور مأمورین ایرانی و چند تن بلژیکی چنانکه اشاره شد صورت دادند و تعرفهٔ جدید از ۱۲ رجب ۱۳۳۸ بموقع اجری درآمد ولی باز مدام از طرف روسها خاطرشان ناراحت بود، چنانکه روزنامهٔ «تایمس» در ۲۶ رجب همانسال دربارهٔ دستهٔ قزاقهای ایرانی نوشت:

«دستهٔ قزاق که در زیر فرمان صاحبمنصبان روسی است هنوز هم در تهران قویترین قوهٔ نظامی «است، عنصر مخلوطی از بلشویکها و طرفداران تزار باهم دست اتحاد داده‌اند که نفوذ روس را در ایران «تا وقتیکه باز یکروزی روسیه بر سرپا خیزد زنده نگاه دارند واشخاص ناراضی ایرانی هم از هر جنس چه «سفید و چه غیر سفید مدام در دام آنها می‌افتد و روسهای مذکور انگلستان‌را در نظر این ایرانیان حریص «و طماع و جهانگیر قلم میدهند. آن روزگاریکه روسیه دیوانه وار خدمتگزار انگلستان آزادبود گذشته و منظرهٔ «دموکراتهائی که با قزاقها شانه بشانه بر ضد دولت کنونی ایرانی کار میکنند بهیچوجه مطبوع خاطر نیست.»

و همین اضطراب و بیم انگلیسها موجب آن گردیده بود که در ۲۳ جمادی‌الاولی همانسال از راه بلوچستان و بغداد عدهٔ جدیدی قشون انگلیس وارد ایران شده بود و دسته‌ای بخراسان و دسته‌ای بهمدان و قزوین و رشت و انزلی رفته بودند.

قبلا اشاره کرده‌ایم که قوای ژنرال **دنیکین** و **کالچاك** و **ورانگل** که از روسهای سفید تشکیل شده بود چگونه از مقابل نیروی سرخ شکسته و پراکنده شدند و گفتیم که عده‌ای کشتی ومهمات و نفرات بایران از راه انزلی پناه آوردند.

آری روسهای سفید شکست خوردند، و دولت قفقاز از طرفی بیم آن داشت که دولت انگلیس باکو، آنشهر زرین‌را در تصرف خود نگاهدارد وازطرف دیگر بروسهای سفید امیدی در اینکه استقلال قفقاز را برسمیت بشناسند نداشت و از یکسو مواعید بلشویکها در هواداری وحمایت از دول و ملل صغیر وحقایقی که عثمانیهای ترك و هم کیش قفقاز از بلشویك مینمودند، این معانی او را بسوی دولت انقلابی روس متمایل ساخته بود. درین هنگام بتاریخ شعبان ۱۳۳۸ زمزمهٔ بالشویکی از داخلهٔ گرجستان و قفقاز شنیده شد وبتاریخ ۸ شعبان انقلاب برپا شد وحکومت «حزب مساوات» سقوط کرد و روز دیگر ۶۰۰۰ تن سپاهیان سرخ از راه دریا در باکو پیاده شدند. بلا فاصله ارمنستان در ۱۵ شعبان نماینده‌ای به ولادی قفقاز نزد بالشویکها فرستاد ودر ۱۳ رمضان حکومت بالشویکی در ایروان پایتخت ارمنستان نیز دایر گردید، همچنین گرجستان در ۱۹

شعبان بادولت ساویت عهدنامه ای درمسکو بست و متعهد شد که نگذارد درخاك خود توطئه‌ای برضد روس چیده شود ، دربن هنگام مصطفی کمال پاشا «آتاترك» هم تازه در ترکیه نفوذ یافته و با سیاست عاقلانه‌ای که داشت و تاآخر نفس آنرا حفظ کرد روسها را بخود متوجه ساخته و بامسکو روابط گرمی پیدا کرده بود .

دربن هنگام بود که درآذربایجان‌ما زمزمه برضد دولت مرکزی وعاقدقرارداد بلند گردید و در ۲۰ رجب ۱۳۳۸ صاحبمنصبان سویدی نظمیه را دموکراتهای تبریز بیرون کردند و بتدریج قیام مرحوم شیخ محمد خیابانی که از وکلای دورهٔ دوم مجلس و متمایل بدموکرات بود و رفقایش همه دموکراتهای معروف تبریز بودند ، علنی گردید ومنجر بآن‌شدکه نام‌آذربایجان را « آزادی‌ستان » نهادند و قونسول آلمان‌را محاصره کرده و بقتل آوردند و مجاهد ترتیب دادند و درصدد قطع علاقه با دولت مرکزی برآمدند ، و درحکومت « مشیرالدوله » چنانکه اشاره خواهیم کرد برافتادند .

در حین گرمی هنگامهٔ تبریز و ورود قوای بالشویك بانزلی و آستارا و اردبیل در تهران از طرف جراید فریادهای ضد قرار داد و تقاضای خروج انگلیس از ایران بلند گردید ، درهمین احوال نیز نیروی روس درانزلی برقوای انگلیس چیره شد و قشون انگلیس به منجیل عقب نشست و روسها درآخر شعبان ۱۳۳۸ انزلیرا گرفته وارد رشت شدند و غنایم ذیل علاوه برکشتیهای « دنیکین » بدست قوای روس افتاد :

۵۰عراده توپ - ۲۰۰۰۰ گلولهٔ توپ - ۲۰ دستگاه تلگراف بیسیم دریائی - ۳ دستگاه تلگراف بیسیم صحرائی - ٦ دستگاه هواپیمای دریائی - ٤ دستگاه هوا پیمای مسلح - ۸۰۰۰ خروار پنبه - ۱۰۱۵۰ خروارخط (ریل) آهن - ٤۰ اطاق راه‌آهن - ۳۵۰ خروارعسل . بالجمله در۱۷رمضان‌قریب ۳۰۰۰تن‌قشون روس واردرشت شدند ویکروز قبل از ورود این عده حکومت میرزا کوچکخان در رشت دایر گردید .

در ۲۰ رمضان سفیر تازهٔ انگلیس موسوم به «نرمان» وارد تهران شد ونیز در تهران انتظار ورود ژنرال «هالدن» فرمانده کل قشون انگلیس درعراق عربرا میبردند .

درابتدای ظهور این وقایع شاه هنوز وارد ایران نشده بود ، سلطان احمد شاه در ۹ شعبان ۱۳۳۸ با کشتی « نارگوندا » از « مارسیل » حرکت نمود که ازراه بصره و بغداد بایران بیاید ، و در ۲ رمضان ببصره رسید و قبل از ورود ببصره در محمره

«خرم شهر» ازطرف «شیخ خزعل خان» پذیرائی بسیار شایانی ازشاه بعمل آمد وشاه عصر همانروز وروود ببصره بسوی بغداد حرکت کرد و در ۵ رمضان در کربلا و درششم آنماه بنجف رفت و در دهم ماه از بغداد بطرف «خانقین» حرکت نمود و در ۱۵ رمضان وارد تهران شد .

جواب وسئوالهای دولت ایران با مسکو که قبلا شرح دادیم ازین تاریخ شروع شد وبالاخره بانجمن اتفاق ملل مراجعه گردید و انجمن مزبور در تاریخ ۲۶ و ۲۸ رمضان در لندن تشکیل شد ومسئلهٔ درخواست ایرانرا (که تقاضا کرده بود از انجمن اتفاق ملل که روسهارا بتخلیهٔ ایران وپرداخت غرامات وخسارات وارده وادارد ویادر بیرون کردن روسها ازایران بایران کمک نماید) باحضور وزیرخارجهٔ ایران مورد بحث قرارداد ولی نتیجه‌ای گرفته نشد و گفت چون خود دولت ایران مستقیماً بادولت روس داخل مذاکرات شده باید منتظر گردیده دید چه خواهد شد .

دربن احوال روزنامه‌های فرانسه که از چندی باینطرف مدام بسیاست انگلیس در ایران تاخت میآوردند ، اینموقع بیش از پیش جلو قلمرا رها نموده ویکصدا دوای درد را درنسخ عهدنامهٔ ۱۲ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ که بین ایران وانگلیس بسته شده بود میدیدند .

روزنامهٔ «ماتن» در ۱۳ رمضان ۱۳۳۸ (۲ ژوئن فرنگی) مقاله‌ای چاپ و باکمال سختی مسئلهٔ ملتجی شدن ایرانرا بانجمن ملل انتقاد نموده نوشت: «قبل از آنکه تقاضانامهٔ وی (وزیر امورخارجهٔ ایران) مورد توجه گردد هیئت مجریهٔ انجمن اتفاق ملل باید تحقیقات نمایند که وزیرخارجه تاچه اندازه نمایندهٔ دولت ایران است و دولت ایرانهم تا چه درجه نمایندهٔ عقاید عمومی ملت ایران است» .

روزنامه‌های دیگر هم خیلی هیاهو کردند وعموماً یکتا چاره را در آن دیدند که دولت انگلیس عهدنامه‌ایراکه تازه با ایران بسته است ابطال ونسخ کند .

درخود انگلستانهم عدم رضایت وانتقاد جراید ازسیاست دولت انگلیس درمسائل آسیای وسطی مشهود گردیده بود .

شاه وارد ایران شد وروزبروزخطر بالشویکک درقطرشمالی ایران قوت میپذیرفت ، و افکار عمومی ایران یکپارچه برضد قرارداد و برضد اقامت قشون انگلیس در ایران علنی‌تر وشدیدتر میشد و علمدار این جنبش سیدحسن مدرس بود .

چنانکه دیدیم درخارجه نیز افکار بخلاف ایفرویه ومخالف قرارداد بود ، و حتی در بارهٔ لشکر کشی انگلیس بایران خاصه درقسمت مشرق گفتگو هائی در مجلس ملی انگلستان شنیده شد ، وبهمین لحاظ قشون خراسانرا هرچه زودتر ازایران بیرون بردند ولی درتخلیهٔ منجیل و قزوین از بیم پیش آمدن قوای روس یا قوای « جنگلیان » صلاح ندیدند که قشونرا بیرون ببرند ، ودراجع بقوای جنوبهم وعده میدادند که آن قوی را بدولت ایران واگذار خواهند کرد ، ودرهمین احوال امیدیهم ببقای قراردادنمیتوانستند داشته باشند زیرا خود بقای این قرار داد بهانه ای بود که دولت روس وسایر آشوب طلبان وناراضیان سروصدا کرده و امنیت متزلزل گردد .

۱۵ - حکومت مشیرالدوله وسپهدار

دو محلل بودند

مشیرالدوله « میرزا حسنخان پیرنیا » در ۱۸ شوال ۱۳۳۸ بروی کار آمد و در ۲۸ همان ماه اعلام داشت که : قرارداد موقوف‌الاجری خواهد بود تا وقتیکه برای مجلس شورایعلی ایران عرضه شده تصویب گردد . و درغرهٔ ذی‌القعده هیئت مشاوران نظامی انگلیس باستثنای یکنفر (کلنل اسمایس یکی ازمؤسسان کودتا) ازتهران بیرون رفتند ، ومفتش مالی انگلیسیهم استعفا داد ، و درهمان ایام قوای انگلیس مشهد را ترك گفت وبهندوستان بازگشت و چند هزار قبضه تفنك و لوازم آنرا بدولت ایران فروخت که سرمایهٔ قوت ژاندارمری خراسان شد .

این اقدامات که ازطرف دولت‌انگلستان روی‌داد ، عاقلانه ترین کاری بودکه انگلیسها کردند و باشاه در واقع هم آواز شدند ، زیرا مشیرالدوله بواسطهٔ اینکه قرارداد نبسته و مردی موجه بود توانست مازندرانرا ازقوای جنگلی وبالشویك داخلی پاك کند ، تبریز را امنیت دهد ومردم تهرانرا هم تاحدی ساکت سازد .

مشیرالدوله وشاه دست بهم دادند وقوای قزاق را بکار انداختند . و در ماه ذی‌القعده ، مازندران چنانکه باید از متجاسرین پاك شد ودر ۲۶ همانماه قزاق بسوی رشت پیش رفت و درغرهٔ ذی الحجه « اسمعیل آباد » را که مرکز بالشویکهای ایرانی بود گرفتند . قشون انگلیس که با قزاق موافقت کرده بود درهمان تاریخ پس از زد

وخوردی «یوزباشی چای» را گرفته وبالشویکها (متجاسرین) برشت عقب نشستند ، در ۷ ذی الحجه قوای انگلیس «منجیل» راکه تخلیه کرده بود باز گرفت و قوای قزاق نیز که پیشاپیش قوای انگلیس درحرکت بود از رودبار گذشته متجاسرین را تا رشت براند وتانزدیکی انزلی آنهارا دنبال کرد ، و در ۱۰ ذی الحجه درجنگی که بین قزاق و متجاسرین در پهنهٔ بین رشت و انزلی وخمام روی داد روسها بکمک یاغیان ازدریا برآمده توپهای بزرگ بخشکی پیاده کردند و بدین جهة قشون قزاق شکست خورد و برشت عقب نشست ، و سپس رشترا نیز تخلیه کرد وچون قوای روس دررشت متوقف گردید قزاقها دست و پای خودرا جمع کرده درمیان امامزاده هاشم ورشت موضع گرفتند ، وبالاخره در جنگهای دیگر صاحبمنصبان روسی قزاق (بقراریکه شهرت کرد) درکار سستی کردند[1]. قوای قزاق یکباره بسوی قزوین عقب نشست و در قریهٔ «آقا بابا» متمرکز گردید وفراریان رشت که



۱۴ ـ مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله)

ازبیم غارت وتجاوز بالشویکها گریخته بودند درتهران سروصداهای زیاد براه انداختند واسباب بیم وهراس مردم شدند ا

۱ ـ انگلیسها مصمم شده بودند قوای قزاق را تحت اختیار خود قرار دهند و صاحبمنصبان روسی استنکاف داشتند و اختلاف از اینجا ناشی شده بود .

سردار سپه بمن میگفت که فرماندهان روسی در آخرین جنگ سستی کردند، من عدهٔ خود را از بیراهه درحالیکه گاهی تا گلو در لجن و مرداب فرو میرفتیم و گاه خارهای جنگل از کف پای قزاق زده کفش اورا دریده بپشت پا میرسید، از کوههای سخت عبور دادم و لخت و گرسنه بقزوین آوردم و طوری مأیوس بودم که قصد کردم تهران آمده دست زن و بچه خودرا گرفته بکوههای دور دست بروم و سر بصحرا گذارم!...

مخبرالسلطنه هدایت از رجال استخوان دار واخیراً رئیس کمیتهٔ محلی پایتخت حزب دموکرات ونامزد وزارت ووکالت اینحزب بود، وبواسطهٔ عضویت درکابینه‌های قبل از وثوق‌الدوله ومخالفت او با وثوق در انتخابات بعدی کمیته بعضویت نایل نیامد، ولی در انتخابات مجلس مبعوثان از تهران وکیل شده وصاحب وجههٔ خوبی بود.

مشیرالدوله این شخص را بایالت (استانداری) آذربایجان که آنروزها «آزادی‌ستان» نام یافته بود برگماشت، ومشارالیه وارد آذربایجان شد، چون خود دموکرات بود میدانست با دموکراتها چگونه باید معامله کرد، بنابراین موفق شد که جای خودرا گرم کند و مثل عین‌الدوله از ساعت اول زیر پایش را جاروب نکنند و نمک در کفشش نریزند، پس از آن بمعاونت دسته‌ای قزاق برحزب «قیامیون» تاخته وکار خیابانی را بساخت ونعش اورا که در زیرزمین خانه‌ای از طرف قزاقان تیرباران شده، و یا بقول مخبرالسلطنه خودکشی کرده بود، بیرون کشیدند!

غائلهٔ آذربایجان خوابید!

در جنوب نیز پلیس جنوب «اسپیار» با شیخ حسین‌خان چاکوتاهی، دوست و حامی شجاع وثابت قدم «واسموس» که ازرجال معروف وتاریخی‌است طرف شده و بعد از چند زد و خورد که با دلیران تنگستانی کردند توانستند آنغائله را نیز فرو خوابانند و شیخ حسین خان باپسرانش در نخلستانی محاصره شده بقتل رسیدند!

این دو اقدام که خبر هردو بفاصلهٔ نزدیکی در جراید پایتخت انتشار یافت، باعث رنجش و گفتگوهائی بین طبقات ملی گردید، و برضد دولت هنگامه‌ای برپا شد ونیز مشاورالممالک که در اسلامبول بود در روز غرهٔ ذیقعده ۱۳۳۸ از تهران تلگراف شد که بمسکو بسمت وزارت مختاری رفته و در ایجاد روابط دولتین سعی کند.

این اعمال **مشیرالدوله** بسیار مشعشع بود و هرچند اسباب رنجش متفقی بالفان و حتی یکعده از ملیون گردید، اما ازلحاظ مصالح اساسی دولت و ادای وظیفهٔ کشور داری محل تأمل نیست که طبق سیاست و صلاح عمل شده بود و شخصیت رئیس دولت بقدری بود که ازین معنی تزلزلی در آن راه نیافت و شکی نیست که شاه نیز با دولت مزبور روابط خوبی داشت، زیرا دولت توانسته بود در برابر متجاسرین فعالیت زیادی بخرج دهد. پس میتوان تصور کرد که اشکال کار او از طرف همسایگان بوده است.

٭ ٭ ٭

روز ۱۷ ذی قعدهٔ ۱۳۳۸ مطابق ۱٤ اسد ۱۲۹۹ تقریباً هفت ماه پیش از **کودتا** جلسهٔ وزرا بطورفوق العاده تشکیل گردید، زیرا در مجلس مبعوثان انگلیس بهیئت‌دولت اعتراض شده بود که بچه مناسبت بدولت ایران از طرف بانك مساعده داده میشود[1] در صورتیکه هیچگونه عهد و میثاق وقرار دادی دربین نیست و همچنین راجع بمصارف قوای نظامی که انگلستان در خراسان و گیلان نگاهداشته بود خاصه راجع بخراسان اعتراضات شدیدی بدولت مزبور شده بود، اینمعنی موجب شد که هیئت وزیران‌ایران جلسه کردند وعاقبت وعده‌ای در باب قرار داد بدولت انگلیس دادند و دولت مذکور قبول کرد که تا سه ماه دیگر مساعده ای را که قبلا به‌وثوق‌الدوله دادند بدولت جدید بپردازند و قشون انگلیس نیز از قزوین واپس نشینند، تاقوای دولت ایران جای آن را پر کند. ودر این روش دولت ایران مجبور بود، چه هرگاه دولت انگلیس پول نمیداد وازقزوین عقب میرفت بدون تردید قوای متجاسرین تاشهرقزوین وحتی تهران میتاختند!

علت این بازی چه بود؟ گفته میشد که اعزام **مشاورالممالك** بآن عجله‌بمسکو واصرار دولت در ایجاد روابط حسنه بادولت ساویت اسباب نگرانی دولت انگلیس شده بود، چه معلوم بود که ایجاد این روابط با وجود گذشتهائی که روسها نسبت بترك قروض ایران و لغو معاهدات جابرانه و غیره نموده اند - و مواد ۱۸گانهٔ ۲٦ ژون ۱۹۱۹ نمونهٔ آن بود - موجب جلب توجه مردم ایران بسوی روسیه خواهد شد و طبعاً بزیان اخلاقی و اجتماعی انگلستان تمام خواهد گردید و ممکن است برای اجرای

---

[1] - در هرماه مبلغی از طرف بانك شاهنشاهی بحساب دولت‌انگلیس بدولت‌ایران مساعده داده میشد وادارهٔ دولت ازین ممر می چرخید!

قرارداد نیز مصر واقع شود و تصویب آنرا متزلزل سازد!

بنابراین ته ترازوئی بزمین زدند، و نیروی خود را هم از منجیل عقب کشیده حتی دو فرسنگ از قزوین هم عقب رفتند، و عاقبت قرار شد که تا مدت سه ماه با مشیرالدوله همکاری و مساعدت کنند و این تعیین مدت ظاهراً مهلتی بود برای اجرای قرارداد، و بالجمله مشیرالدوله نیز بهمان گناه که سلف او افتاده بود سقوط کرد و افتاد!

۱۶ - حکومت سپهدار

بعد از استعفای مشیرالدوله، قرعهٔ فال بنام فتح‌الله خان اکبر سپهدار[۱] رشتی زده شد، و رئیس‌الوزرائیرا بدو تکلیف کردند.

سپهدار کابینه‌ای تشکیل داد و در همان اوایل تشکیل دولت، از مسکو نتیجهٔ مذاکرات و روابط و دادیه بروز کرد باینمعنی که پیمان نامه‌ای در ۲۶ ماده بدولت ایران مخابره گردید، و سپهدار جلسه‌ای از سیاسیون و رجال خبر کرد و قضیه را مطرح ساخت و با موافقت آنها در تاریخ ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ پذیرفتاری دولت را بمسکو اطلاع داد. و این عمل سپهدار اسباب زحمت او شد!

شیاطین انس شاه را از پذیرفتاری مواد مذکور ترساندند، از قضا در همان روزها از طرف مأمورین انگلیس اقدامی عجیب صورت گرفت، وشعبه‌های بانك شاهنشاهیرا از بعضی ولایات ایران برچیدند، و شایع شد که زن و کودك اتباع انگلیس از ایران خارج خواهند شد، وحتی ببعضی از اعضاء سفارتخانهٔ انگلیس مشغول حراج کردن اسباب خود شدند، و بانك انگلیس مقیم تهران در جراید آگهی داد که نظر باحتمال حرکت دادن بانك از ایران، هرکس در بانك شاهنشاهی امانتی دارد، آمده دریافت نماید، ومردم اسکناسها را آورده پول نقد بگیرند!

این کارها درشاه زیادتر از مردم مؤثرشد!

تجار که از انسداد راه تجارت با روسیه زیانها دیده بودند، چندان از فتح باب روابط دولتین بدشان نیامد، زیرا آنها هنوز مزهٔ تجارت آزاد عهد قدیم زیر دندانشان بود،

---

۱ - لقب محمد ولیخان تنکابنی «سپهدار» بود ولی در ضمن جنگ بین‌الملل لقب «سپهسالار اعظم» یافت ولقب «سپهدار» به فتح‌الله اکبر «سردار منصور» رشتی داده شد.

سایر خلق هم تابع احساسات سیاسیون بودند که در ارتباط ایران و روس خطری فرض نمی نمودند .

اما شاه را از تزلزل تخت و تاج بیم داده بودند ! او میترسید ! او از هر چیز میترسید ، اکنونهم از « بلشویک » میترسد !

شاه مصمم شد برود ! ، برود بجنوب یا برود باروپا ، ولی رجال و سیاسیون و تجار مانع شدند و شاهرا ازین خیال کودکانه مانع آمدند و در ملاقاتیکه اعیان با شاه کردند از سپهدار هم چندان تعریف نکردند . بنا برایر رئیس دولت استعفا داد وبحران آغاز شد .

این بازی بعد از سقوط وثوق الدوله و پیرنیا سومین نقشی است که برای ضعیف کردن و ازبین بردن احمدشاه بازی میشود و اتفاقاً بازیگر بزرگ و عمدهٔ این نقش نیز درهرسه نوبت خود شاه است !

ازطرفی سعد الدوله وممتاز الملک برادرش بامید تشکیل دولت شروع بکار کردند، و ازطرف دیگر مطرودین کاشان : حاج محتشم السلطنه و مستشار الدوله (صادق) و ممتاز الدوله وارد تهران شدند وخانه شان مجمع ازدحام مردم بازاری وماجراجویان سیاسی گردید ، و زمزمهٔ مخالفت عمومی با افتتاح مجلس و ضدیت با قرار داد و تجدید انتخابات آغاز شد .

جراید بجان هم افتادند ، آقاسید ضیاءالدین مدیریت روزنامهٔ «رعد» را بآقای میرزا علی حق نویس واگذار کرده بود ، ولی در سیاست عصر کاملا دخالت داشت واداره کردن اسیران متجاسریترا که دربیرون دروازهٔ قزوین جا داده بودند بعهده داشت و سیاست موافقت با انگلستانرا پیش گرفته بود .

روزنامهٔ « ایران » باردیگر بمؤلف واگذار شده بود ، من با دولت و با افتتاح مجلس وثبات دولت موافق بودم .

ولی از قیافهٔ شهر پیدا بود که رشته‌ها دارد از یکدگر گسسته میشود ودوسیاست مغایر سختی بایکدگردرکار اصطکاک است ، و برق انقلاب واغتشاش ازاین میانه میجهد !

تشکیل کابینه بار دیگر به سپهدار تکلیف شد ، زیرا مشیرالدوله و مستوفی ر فرمانفرما یکان یکان از تشکیل دولت سرباز زده بودند .

مازندران بدست قوای دولتی بود، میرزا کوچکخان قهر کرده و از احسان‌الله خان و خالو قربان و بالشویکها جدا شده بود، حملات روسها که بحمایت بالشویکها بر گیلان تاخته بودند قوای قزاقرا عقب رانده بود، انگلیسها از مقاومت در برابر مهاجمین وحتی از پول دادن بقزاقخانه خودداری میکردند، قزاقها در فاصلهٔ بین منجیل تا قزوین با ساز و برگی بی اندازه مندرس و حالی خراب درمانده، و دولت درحال بحران، و شاه درخیال فرار، و رجال سیاسی درصدد کسب مقام وزارت، وسیاسیون درصدد وکالت، وهنگامه طلبان باحربهٔ قرارداد مشغول قتل‌عام وکلای دورهٔ چهارم شده بودند. این بود روح اوضاع آنعصر.......

انجمن آذربایجان و یازده نفر از وکلا، بشاه نامه نوشتند که افتتاح مجلس بتأخیر افتد تا وکلای آذربایجان نیز انتخاب شوند!

ازطرف دیگر سی و نه تن از نمایندگان که نخبه و تقریباً اکثریت مجلس آتیه را نشان میداد لایحه‌ای بجریدهٔ رعد دادند و عدم موافقت خودرا با قرارداد ایران و انگلیس اعلام داشتند ودرهمین حال نمایندگان اینعده درمنزل ییلاقی مرحوم تیمور تاش بامستر نرمان وزیرمختار جدید انگلستان ملاقات کردند وباو اطمینان دادند که قرارداد قابل اجرا نیست و طوری تکان خورده ولق شده است که نمیتوان آنرا راست نگاهداشت بعلاوه با بازشدن سرحدات ایران بروی دولت ساویت وایجاد روابط سیاسی بین‌ایران و روسیه وسقوط آذربایجان قفقاز ممکن‌نیست و مصلحت هم نیست که دیگر ازین قرارداد صحبتی بمیان آید، لیکن باافتتاح مجلس‌چهارم میتوان مطمئن بودکه اکثریت‌مجلس بااقتدار دولت مشروطه وحفظ منافع سیاسی انگلستان و ثبات دولت مقتدر مرکزی وهمه‌گونه اصلاحات ضروری از مالی و نظامی همراه خواهد بود و فکر کمونیزم هیچوقت در ساحت‌این‌کشورراه پیدانخواهدکرد، اماناچار بایدروابط سیاسی ما باروسیه نیزروشن ودوستانه باشد تابتوانیم ازعهدهٔ دفع‌متجاسرین وانقلابیون مرکزوخارج مرکزبرآئیم.

این‌ملاقات روزی شدکه فردای آنروز لایحهٔ ۳۹نفر از وکلا مبنی برهمین اصول درجریدهٔ رعد انتشار یافت.

اینعده ازوکلا عبارت بودند ازباقیماندهٔ حزب دموکرات تشکیلی واعتدالیون وجمعی ازسیاسیون جوان مانند تیمورتاش وفیروز وبعد نیزمرحوم سیدحسن‌مدرس وارد مجلس‌شده حزب«اصلاح طلبان»را بوجودآوردوا کثریت‌مجلس‌چهارم‌غالباً باایشان‌بود.

حزبی دیگر نیز درین اوقات داشت تشکیل میشد که بعدها بحزب «سوسیالیست»



۱۵ ـ یکدسته از وکلای دورهٔ چهارم

صف اول دست راست: ۱ ـ امین‌التجار ۲ ـ ناظم‌العلماء ملایری ۳ ـ المر ۴ ـ سلطانی (؟) ۵ ـ مدرس
۶ ـ مؤتمن‌الملک ۷ ـ آشتیانی ۸ ـ حاج میرزا مرتضی ۹ ـ سید حسن کاشانی ۱۰ ـ شیخ ابراهیم
زنجانی ۱۱ ـ حاج میرزا عبدالوهاب ۱۲ ـ سیدمحمد تقی تبریزی ۱۳ معدالاسلام خمسهٔ ۱۴ ـ سعادت
۱۵ ـ سید حسن بلورچ ۱۶ ـ ذوالقدر ۱۷ ـ شیخ‌الاسلام ملایری ۱۸ ـ شیخ محمد حسن گروسی
۱۹ ـ میرزامحمد صادق طباطبائی ۲۰ ـ انوار ۲۱ ـ سید کاظم یزدی ۲۲ ـ رئیس‌التجار ۲۳ ـ حایری‌زاده
۲۴ ـ بهار ۲۵ ـ سید فاضل ۲۶ ـ میرزا شهاب ۲۷ ـ نجات ۲۸ ـ گلزرولی

معروف گردید ولیدرهای دموکرات قدیم واعتدالی که درمهاجرت احزاب خودرا منحل کرده بودند این حزب را میساختند .

اینحزب قدری متمایل بروسها بود و حزب دست چپ را تشکیل میداد و اقلیت مجلس چهارم بااین دسته و مؤتلفین آنها بود و ما از هریك صحبت خواهیم کرد .

مؤسسان حزب « سوسیالیست » آقایان میرزا محمدصادق طباطبائی و شاهزادهٔ سلیمان «میرزا » دوپیشوای دموکرات و اعتدالیون قدیم بودند و هردو از آزادیخواهان معروف و پیشوایان مشروطیت ایران محسوب میشدند[1] .

* * *

درین وقت از طرف جنرال « آیرن ساید » انگلیسی که آنروز برای سرکشی بقوای ایران از عراق آمده بود ، بدولت پیشنهادی شد که قوای قزاق ایرانی باید جزو قوای بریتانیا و در تحت اطاعت و فرمان ارکان حرب ما قرار گیرد و این پیشنهاد را سپهدار درمجلسی مرکب از نمایندگان حاضرواعیان وتجارطرح کرد ونتیجه حاصل نشد .

بالاخره مأمورین انگلیسی در صدد بر آمدند که شاه را بطرفی حرکت دهند و خود شهرت جمع آوری بانکهای خود را دادند چنانکه گذشت ولی این اقدامات نه شاه را مرعوب کرد ، نه مردم را ، و احساسات کماکان برضد انگلیس و قوای او در ایران هیجان داشت .

درین موقع در شهر ، آشوبهائی برپا و اجتماعات و هنگامه هائی دیده میشدکه نه مربوط بدموکراتها بود و نه زیر سر اعتدالیون ، ومعلوم نبود از کجا آب میخورد ؟!

* * *

سپهدار برای تشکیل دولت به تبعید شدگان کاشان که مورد توجه ناراضیان و مخالفان قرار داد و مجلس واقع شده بودند مراجعه کرد و قرار بود هرسه چهار تن را داخل کابینه کنند و قول داد که افتتاح مجلس را نیز بتأخیر بیندازد تا حضرات بتوانند درین فاصله سیاست خارجی را بطریقی (بقول خودشان) روشن سازند . با این تعهد بحضور شاه رفتند ، ولی فراکسیون مجلس که بعدها به « اصلاح طلبان » معروف شد هیئتی را قبلا نزد شاه فرستاده شاه را بخلاف دولت و نیات او آماده ساخته بود .

---

۱ ـ اینحزب اکنون که سال ۱۳۲۱ شمسی است منحل گردیده است .

وزرا در ملاقات شاه تصمیم خود را که دایر بتأخیر افتتاح مجلس بود عرضه داشتند وشاه نپذیرفت واین اختلاف نظر باعث شد که هیئت دولت معرفی نشده سقوط کرد.

بحران بار دیگر یازده روز طول کشید!

عاقبت عقلا موفق شدند بعضی از مرغان بهشتی را از همگنان جدا سازند و بین سردستگان ناراضی اختلاف ایجاد کنند!

بنابراین روز ۷ ماه جمادی الاخری ۱۳۳۹ دولت بطریق ذیل تشکیل شد:

سپهدار اعظم رئیس الوزرا (نخست وزیر) و وزیر داخله.

حاج محتشم السلطنه وزیر خارجه.

سالار لشکر وزیر عدلیه.

سردار معتمد وزیر پست و تلگراف.

امین الملك وزیر معارف و اوقاف.

نصر الملك وزیر تجارت و فواید عامه.

امیر نظام وزیر جنگ.

میرزا عیسی خان کفیل وزارت مالیه.



۱۶ ـ سپهدار اعظم فتح‌الله اکبر

* * *

پنج روز از عمر این دولت گذشته بود که روزی شنیده شد که عده‌ای مسلح بسمت تهران پیش میآیند.

نزدیك غروب یکشنبهٔ ۱۱ ج ۲ و ۲ اسفند مخبر روزنامهٔ ایران برای کسب خبر رفته ساعت ۹ شب باز آمد و خبر آورد که: **رضاخان میرپنجه** مقیم قزوین با دو هزار نفر قزاق برای آمدن بتهران و رفتن سرخانه و زندگی خود میآیند و خطری در بین نیست.

و این خبر در شمارهٔ فردای روزنامهٔ ایران منتشر گردید!

۱۷ - مقدمات کودتای ۱۲۹۹

شاه میترسید!

اگرچه شاه کاملا پیرو افکار عمومی بود و افکار عمومی هم ازطرف روسیه خطری فرض نمیکرد، زیرا آنها تازه سواد قراردادی که بسیار مفید مینمود برای سپهدار فرستاده بودند و خود را با اقامت قوای انگلیس در ایران مخالف معرفی میکردند واین یکنوع همدردی بود که با مردم ایران داشتند. اما در حقیقت شاه از بالشویك میترسید، و از آشوبهای کوچك کوچك شهر تهران که گفتیم اساس حزبی وبنا وبنیاد درستی نداشت و همه مصنوعی بود خوف داشت، نه مایل بود خود را در آغوش انگلیسها بیندازد و مطیع ارادهٔ آنها باشد، و نه جرأت داشت آرام و آسوده بنشیند، تنها اعتماد و پشت گرمی او نیز بقوهٔ قزاقها بود و قزاقهاهم در حدود قزوین لخت و بیچاره و بی فرمانده (زیرا دراین موقع صاحبمنصبان روسی را بیرون کرده بودند!) و بی حقوق و بی تکلیف درمانده بودند. چه مدتی بود که بودجهٔ قزاقخانه را انگلیسها بحساب دولت ایران میپرداختند ودرین موقع درپرداخت بودجهٔ مذکورمدتی بود تاخیرافتاده وبآنها دیناری نرسیده بود!

مردم بفکر کودتا افتاده بودند!

در این گیر ودار و بی تکلیفی، مرحوم سیدحسن مدرس بخیال کودتا افتاد، سالار جنگ یکی ازپسران بانوی عظمی در ورامین مقداری تفنگ راه انداخته وعده‌ای تفنگچی دور خود جمع کرد و قرار بود از اصفهان نیز عده ای از الوار مسلح آمده بمشار الیه ملحق شوند و بقراری که میگفتند قصد کودتا و گرفتن طهران را داشتند.

مرحوم مدرس بخود من بعدها میگفت: در آن اوقات «رضاخان» نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق‌الدوله هم صحبت کردم و او بمن توجهی نکرد، حاضرم با شما کار کنم و همدست شویم و باین اوضاع خراب خاتمه دهیم چه میترسم ایران بالشویك شود[۱]!

---

۱ - این مصاحبه درست مصادف وقتی است که اینمرد بی آرام وتیزهوش نومیدشده و بقول خود میخواست سر بصحرا گذارد وپریشانی اوضاع را خوب احساس کرده بوده است.

میگویند که: شاهزاده نصرة الدوله وزیرخارجهٔ حکومت وثوق‌الدوله که‌از هنگام مسافرت پادشاه در فرنگستان مانده بود، از فرنگستان با شتاب و تعجیل برای اداره کردن کودتائی که در اروپا مقدمات آنرا فراهم آورده بود بایران تاخته وتاهمدان رسید، ولی بسته شدن جادهٔ همدان - قزوین بسبب بارش برف مانع گردید که شهزاده بموقع خود را بمرکز برساند وسیدضیاءالدین بمساعدت مسترهاوارد کونسول انگلیس در تهران ،که مردی صاحب نفوذ و با نصرة الدوله نیز مناسبات خوبی نداشت[1]، پیش افتاده کودتا را اداره کرد و شاهزاده روزی وارد پایتخت شد که پدر و برادرش سالار لشکر دستگیر شده و حبس بودند و مشارالیه را با اتومبیل او ضبط کردند و نزد پدر و برادرش بردند!

هرگاه روابط فیروز (نصرةالدوله) با مسترهاوارد خوب بود یاسرپرسی کاکس در تهران میبود، شکی نیست که کودتا بدست او انجام شده بود و این واقعه یعنی واقعهٔ بارش برف وعداوت مسترهاوارد در سر دوراهی تاریخ باعث خیلی آثار گردید.

---

۱ - در سفارت انگلیس زمان « سرپرسی کاکس » وزیر مختار دانشمند و مجرب انگلستان دو دستگی و اختلاف نظری پیدا شده بود، علت آن بود که مسترهاوارد که فارسی را خوب حرف میزد ومردی صاحب نفوذ بود میل داشت غالب کارها بوساطت او انجام گیرد ولی دولتیان مستقیماً با وزیر مختار سرو کار داشتند وشاید کارهائی بخلاف میل واطلاع مسترهاوارد انجام میگرفت، ازینرو هاوارد بانصرةالدوله و صارم‌الدوله که همه کارهٔ کابینه و رابط بین سفارت و دولت بودند سرو سری نداشت و برخلاف با سیدضیاءالدین دوست و رفیق بود و سید جزودستهٔ هاوارد محسوب میشد و این مخالفت تا ورود مستر نرمان و سرپرسی‌لرن وبعدها تاعهد سلطنت رضاشاه که اوهم مستقیماً از دوستان هاوارد بود دوام‌یافت، ومسترهاوارد دراین مدت با نصرةالدوله وتیمورتاش ودوستان ایشان میانهٔ خوشی نداشت، وعاقبت هم تیمور وفیروز موفق شدند زیر پای آقای هاوارد را جاروب کنند وبانگلستان ازاو شکایت کردند واحضار شد وبسمت ماموریت سوریه نامزد گردید. روزی که مسترهاوارد میخواست از ایران برود با آنکه من خانه‌نشین بودم بعنوان وداع بخانهٔ من آمد و در ضمن صحبتها گفت: «تیمورتاش بمسافرت بلندن میرود و گمان ندارم دراین سفر زیاد بمشارالیه خوش بگذرد، واتفاقاً این همان سفریست که بعدازمراجعت‌ازآن سفر مورد خشم شاه واقع وتابود گردید! . . . ونیز شنیده‌ام که این دیپلومات با فراست گفته بود که می‌بینم فیروز وتیمور بدار آویخته شده اند. ومیگویند مقالاتی که درشرق نزدیک در تمجید از فعالیت تیمور واینکه همه کاره اوست وپهلوی آلتی دردست تیمور بیش نیست وغیره. بقلم مسترهاوارد بوده‌است ولی قسمت اخیراین اخبار را باید باقید احتیاط نگریست!

جمعی دیگر نیز بر آن بودند که بوسیله رؤسای ژاندارم اقدامی بنمایند وماژور فضل‌الله خان را درنظر گرفته بودند که با او مذاکره کنند.

روزی آقای سیدضیاءالدین وقتی که از نزد سپهدار برمیگشتیم وهنوزهیئت وزرایش ترمیم نشده بود بمن گفت: اینهاداخل آدم نیستند، باید خود ما فکری کنیم و سروصورتی بکارها بدهیم.

خبری شنیدم که شاه در اسلامبول باپدرش محمدعلی صحبت کرده بود و پدر باو نصیحت کرده که «بوسیلهٔ قزاق ها میتوانی حکومتی مقتدر و موافق خود ایجاد کنی و جلو هرج و مرج را بگیری»، ولی من نمیدانم این خبر تا چه حد راست است.

احمدشهریور معتقد است که: مستر نرمان وزیرمختار انگلیس بعد از آنکه از قصد حرکت دادن شاه و جمع آوری بانکها منصرف شد و پیشنهاد های نظامیان انگلیس نیز توسط سپهدار پذیرفته نیامد - با شاه ملاقات کرد و در باب کودتا و ایجاد حکومت مقتدر وثـابتی که بتواند از هرج و مرج تهران که پیشاهنگ نشر مسلک کمونیزم است ممانعت کند و دولتی قوی و نظامی بوجود آورد. با احمد شاه صحبت کرد - شاه این فکررا پسندید. و نیز میگوید موثق الدوله مغرور میرزا وزیر دربار با این نقشه موافق نبود بنابراین استعفا داد و مشارالملك وزیر دربارشد و نیز میگوید: شهاب‌الدوله هم از قرار مسموع بدین عمل راضی نبود، و معین الملك بجای شهاب الـدوله داخل دربار گردید و منشی مخصوص شد.

میگوید: معین الملك مردی متین و با نقشهٔ کـودتا موافق بوده است و او درآن اوقات بین شاه و سفارت انگلیس رابط بود.

اتفاقاً، درهمان اوقات مستر اسمارت از اعضاء سفارت روزی بخانهٔ مؤلف آمد و با من در ایجاد حکومتی مقتدرکه بتواند هر صاحب داعیه و صاحب صوتی را سرکوب دهد و ایجاد دولت ثابت و نیمه دیکتاتوری بنماید - مذاکره کرد و من هم با او در لزوم چنین دولتی بطور کلی موافق بودم - ولی در انتخاب افراد و اعضاء آندولت سلیقهٔ ماراست نیامد و هر اشکالی که من داشتم دربن مسئله بود و قرار شد بازهم فکر و صحبت کنیم ولی بعد معلوم شد که فرصت فوت میشده است و وقت مذاکرهٔ طولانی نبوده است!

احمدشهریور میگوید: باشاه قرار دادند که دولتی قوی تشکیل شود وکارهای او بقرار زیر باشد:

۱ ـ قرارداد ۱۲ ذی‌القعدهٔ ۱۳۳۷ مطابق اوت ۱۹۱۹ را با نزاکت لغو کنند و روابط جدیدی با دولت بریتانیا ایجاد نمایند.

۲ ـ دولت ایران با دولت روس تا حدی نزدیک شود که هم از خطر مداخلات قشونی آنان ممانعت شود و هم بمنافع بریتانیا ضرر وارد نیاید.

۳ ـ دوایر نظامی را متحدالشکل کنند و تا حدود چهل هزار نفر سرباز ترتیب بدهند و مواد دیگر . . . این خبر را احمد شهریور نوشته است و نمیدانم تا چه اندازه تحقیق صحیح کرده و شایان اعتماد است.

درین خبر که مینویسم علاوه برآنکه در تاریخ احمدشهریور موجود است از چندین نفر مطلع نیز شنیده‌ام که: شاه در آن اوقات برئیس الوزرا پیشنهاد کرد که پانصد نفر قزاق علاوه بر گارد سلطنتی لازم است که در تهران باشند و امر شود این عده فوراً از قزوین بتهران روانه شوند . . . .

* * *

من و آقا سید ضیاء الدین ، این اوقات زیاد تر از ایام پیش با یکدیگر ملاقات داشتیم ، و من همیشه باین جوان هوشیار و شجاع و نافذ علاقه داشتم وباوجود دوربودن افق حزبی و موجود شدن موارد اختلاف سلیقه ، همواره سعی داشتم که بین ما نقاری روی ندهد.

درین روزها اختلافات فیمابین ما نیز بر طرف گردیده بود و هر دو اوضاع را یك شکل و یك رنگ میدیدیم.

روزی که دولت اول سپهدار تشکیل شد ، من سید را ناراضی یافتم و گفت: هیچکدام اینها چیزی نیستند ، ما خودمان باید کار کنیم . . .

چیزی نگذشت در صدد برآمدم که بین دوستان خودم‌یعنی‌فامیل فیروز (خوداو تهران نبود) و تیمور تاش و بین سیدضیاءالدین ارتباطی صمیمانه ایجادکنم . قسمت تیمورتاش سهل بود ، اما بین فیروزیان و سید الفت بصعوبت دست میداد ، فیروز نمیخواست شخصیت جوانانی که خود را بپای کار رسانیده‌اند اذعان کند . این یکی از بدترین صفات کهنهٔ اشراف و اعیان ایرانست ، که گمان میکنند کسی که پدرش وزیر نبوده‌است حق ندارد وزیر شود!

بهمین اصل سالها **سردار معظم** (تیمورتاش) واشخاصی مانندا ورا سر میگردانیدند و عجب اینست که اگر بر حسب صدفه شخصی از طبقهٔ دوم وزیر میشد بفور خود را در صف اعیان قرار داده همین اصل قدیم را پرورش میداد!

یکی از علل عمدهٔ تربیت نشدن رجال و مردان کافی در عصر مشروطه و منحصر شدن کار ها بده دوازده نفر پیر و جوان همین حس محافظه کاری شوم بود. هر کس را که لایق میدیدند پی درنگ باصطلاح خود: «نوك او را میچیدند!» که بخودی خود نتواند دانه برچیند و محتاج دست آنها باشد! وسید ضیاءالدین از آنهائی نبود که بتواند با نوك چیده زندگی کند...

سید به **تیمور** نزدیك میشد، چه تیمور آنروز ها اهمیت زیادی نداشت، خود او هم از آنها بود که نوك او را مکرر چیده بودند، اما باز نوك بیرون میآورد! **سیدضیاءالدین**، زیاد می‌جنبید.

با مستر هاوارد که مدتی بود جای مستر چرچیل را گرفته و درعهد **سرپرسی کاکس** باسیدزیاد گرم گرفته بود دمخور بود. درین اوقات دیپلومات دیگری بنام **مستر اسمارت** که در آغاز مشروطه با دموکراتهادوستی داشت و در ایران و لندن بمشروطه خواهان کمك زیاد کرده بود نیز وارد تهران شده بود و با من خصوصیت داشت.

مستر **اسمارت** معتقد بود که باید مامورین انگلیس با احرار وآزادیخواهان و افرادی که وجههٔ ملی دارند همکاری کنند، ولی مستر هاوارد بخلاف میل داشت دوستان تازه و فعال خود را بلند کند و جلو بیندازد.

بالاخره فکر کودتا در یك هفته بوجود آمد.

شاه چه میکرد؟

اطلاع داریم که‌شاه در اسلامبول‌وقتی پدرش را‌ملاقات‌کرده بود، طرح کودتائی بدست بریگاد قزاق برضد مشروطه خواهان و هنگامه جویان کشیده و پدرش باو ثابت کرده بود که بهمراهی این قوه که هنوز شاه پرست و دست نخورده باقی‌مانده‌اند میتوانی دیکتاتوری کنی! ازین روی بود که چنانکه گفتیم شاه میل نداشت قوای قزاق متفرق شود و حتی مانع شد که این قوه بـا قوهٔ ژاندارم متحد الشکل شده در تحت ادارهٔ واحدی در آید.

پس خوانندهٔ عزیز ملاحظه کرد که فکر تغییر وضع در هر سری دور میزده است و از شاه تا شهزاده و از عالم تا عامی همه دریافته بودند که با این وضع شرب الیهود و اصول ریاکاری و پوشانیدن لباس ملی بر اغراض فرومایهٔ شخصی نمیتوان کار کرد و همه در صدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای متشتت و تمرکز آنها میتوان بسر منزل مقصود رسید ، منتهی رفیق مـا که زودتر از همه کامیاب شد بدین بیت « لسان الغیب » رطب-اللسان بود که میفرماید:

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم !

* * *

۱۸ - کودتای سوم حوت علم شد

آقا سید ضیاءالدین یك سفر بقزوین رفت و باز گشت .

من حس کردم که مشارالیه این روزها زیاد تر از ایام عادی درجنبش و کار است، لذا روزی که پس فردا قوای قزاق وارد تهران شد یعنی اول حوت ۱۲۹۹ باوی بطور صریح و قطعی گفتم که اگر نقشه و فکری دارید که مربوط باوضاع باشد ، من با شما موافقت خواهم کرد . . . . .

* * *

بقزوین گفته شد که پانصد نفر قزاق حرکت کنند ، و این امر در نتیجهٔ اشاره و فرمان شاه بود . بعد شنیدند که دوهزار نفر حرکت کرده است ، معلوم نشد دوهزار نفرهم بدستور دولت بوده است یا بدستور کسانی که نقشهٔ کودتا را قبلا کشیده بودند از قبیل صاحب منصبان انگلیسی مانند جنرال آیرنساید و کلنل اسمایس و غیره ویا بدستور شاه . وچنانکه خواهیم دید این عده از ینگی امام که بطرف کرج حرکت کردند شاه شقید و متوحش گردید ، و بسردار همایون امر کرد که تلگراف کنید این عده بقزوین بازگردد . ولی عده بقزوین باز نگشت و بسر کردگی « رضاخان میرپنجه » بتهران آمد و تصمیم گرفتند که اگر سئوال شد بکجا میآئید بگویند برای رفتن بخانها ودیدن زن

و بچه میرویم و اگر لازم شد باز بفرونت بر میگردیم و علاوه بگویند مدتی است مواجب بما نداده اند و مواجب میخواهیم . . .

بارؤسای ، ژاندارم ، قبلا صحبت کرده بودند که هنگام ورود قوی پایتخت دست در نیاورند و با قزاقها برادر وار رفتار کنند . احمد شهریور میگوید که این عمل را هم شاه کرد و او بود که دستور داد ژاندارم و بریگاد مرکزی درقبال قزاق دست در نیاورند . امامن اینمعنی را باور نمیکنم و حق آنست که شاه از حرکت دو هزار قزاق بتهران ترسید و امر کرد باز گردند و آنها اطاعت نکردند و شاه در برابر عمل واقع شده قرار گرفت .

قزاق که در قزوین لباس در بر نداشت با لباس نو و کفش و ساز و برگ حسابی حرکت کرد ، بین راه پولی هم بین آنها قسمت شد . در یکی از منازل صاحب منصبان قزاق نطقها کردند ، و از خدمات خود سخن گفتند و بتهرانیان حمله کردند و بار دیگر سردار تازهٔ خود را که در همان روزها سرتیپ سوم شده بود سردست بلند نمودند و خود را خدمتگزار شاه شمردند و سیدضیاءالدین هم در آن جلسه حاضر بود .

راپورت بتهران رسید که قزاقها میآیند !

رئیس دولت ، قاسمخان سردارهمایون رئیس بریگاد قزاقرا فرستادکه ازقزاق پرسد کجا میآئید . مشارالیه رفت وچنانکه خواهیم دیدتوهین شده بازگشت واستعفادادا

دولت ششصد نفر ژاندارم که حاضر مرکز بودند برای ممانعت قزاق بخارج شهر و حدود باغشاه گسیل داشت سپس سرباز بریگاد مرکزی را برای نگاهداری خندق و همراهی با ژاندارم مأمور ساخت و اول شب پاسبانهای شهربانی نیز اسلحه دادندکه در مرکز وکلانتریها مواظب باشند .

ژاندارم مقارن غروب از شهر خارج و در باغشاه ویوسف آباد که مقر آنها بود مستعد شدند ولی بآنها تفنگ بی فشنگ داده شده بود[1] . رؤسای سوئدی با کودتا همراه بودند ، ورنه ژاندارم بدون شك باتکیه بشهر میتوانست قوای خستهٔ قزاق را در ساعت متفرق کند ، خاصه که بریگاد مرکزی نیز پشتیبان آنان قرار میگرفت .

---

۱ ـ احمد شهریور ، ج ۳ ص : ۳۰ .

سپهدار، ادیب‌السلطنه سمیعی معاون رئیس الوزرا و دو نفر کارمند سفارت انگلیس را که یکی مستر هاوارد بود جلو آنها فرستاد و معین‌الملک منشی مخصوص شاه نیز با آنها بود. از این عده تنها ظاهراً ادیب‌السلطنه داخل نقشه نبوده است، این عده رفتند و جواب سربالا شنیده باز گشتند.

مخبر روزنامهٔ ایران را من قریب بنصف شب فرستادم - زیرا در شهر شهرت یافته بود که عده ای بالشویك بتهران حمله کرده اند - و برای اطمینان مردم خواستم جزئیات واقعه را دریابم - مخبر ما درچندمیلی شهر بآنها رسید ولی قزاقان اورا راه ندادند که کسی را به بیند و باو گفتند که: رضاخان میرپنجه با آتریاد تهران بخانه‌های خود میروند...

* * *

قزاق وارد شهر شد ! ژاندارم دست در نیاورد. بریگاد مرکزی باتفاق قزاق وارد شهر شدند. نزدیك سحر یك تیر توپ ازمیدان مشق قدیم باداره شهربانی شلیك کردند و یکی از اطاقهای تأمینات خورد و قزاق باتفاق جمعی از بریگاد مرکزی که باقزاقها همداستان‌شده بودند بنظمیه (شهربانی) ریختند و شلیك با تفنگ دراداره نظمیه و کلانتریها آغاز شد و مدتی دوام داشت.



۱۷ - عبدالله‌خان امیرطهماسبی

نظمیه تسلیم شد - محبوسین نظمیه بگمان اینکه بلشویك بشهر ریخته است، از محبس بیرون ریختند و فریاد زدند «زنده باد بلشویك» و یکی از آنها به تیر قزاق کشته شد.

ذخیرهٔ نظمیه و امانات غارت شد !

یك محبوس فراری و یك پاسبان در مرکز شهربانی کشته شد - دو پاسبان هم در

کلانتریها بقتل رسیدند وهفت تن مجروح شدند که آنهاهم بتدریج مردند.

احمدشهریور میگوید: این هنگامه وشلیک توپ مردم را بیمناک ساخت وزنان سقط جنین کردند وبقول خود آنها، روی خون افتادند!...

عبدالله‌خان امیرطهماسبی گفته‌است که: من رئیس گارد مخصوص **احمدشاه** بودم، وبا آنکه **احمدشاه** تقریباً از نقشهٔ کودتا مسبوق بود بعد از شنیدن وضع شبانهٔ شهر خواست از فرح آباد فرار کند، من او را مانع شدم.

چنین بود طرح یك دسیسهٔ سیاسی بزرگ، وپایتخت باقوانی که در او بود اینطور بتصرف جماعتی که خود را فروخته بودند در آمد!

۱۹ - رضاخان میرپنجه که بود؟

رضاخان میرپنجه پسر «داداش بیك» افسرسوادکوهی ازایل «پالانی» بود، نام این طایفه در تاریخ «خانی» طبع‌پتروگراد برده شده‌است و تاجائی که بیاد دارم غیراز آن تاریخ‌که وقایع حکام گیلان ولاهیجان و ظهورشاه‌اسمعیل و حالات خان‌احمد گیلانی‌را مینویسد نامی ازاین طایفه درتاریخ دیگر برده نشده است.

در بارفروش (بابل) ازمرحوم میرزا **محمودرئیس** که مردی معمر و فاضل و درویش بود، شنیدم که میگفت: شاه (یعنی **رضاشاه**) از ایل «پالانی» است، و از قضا بین «پالانی» و «پهلوی» قرابت‌لفظی عجیبی موجود است، اما گمان‌ندارم خود شاه ملتفت نام عشیرهٔ خود بوده واین اسم خانوادگی یعنی «پهلوی» [۱] را بدین مناسبت انتخاب کرده باشد.

خودشاه سابق روزی میفرمود: آقا **محمدخان** که از شیراز فرار کرد در حدود سوادکوه آمد و خانوادهٔ مارافریب داده باخودهمراه کرد ونیزمیگفت: من طفل شیرخوار دوماهه بودم‌که بامادرم ازسوادکوه بتهران روانه شده بودیم. در سر گدوك **فیروزکوه** من‌ازسرماوبرف‌سیاه شدم، ومادرم بخیال‌آنکه‌من‌مرده‌ام مرا بچاروادار سپرد که مرا

۱ - پهلوی قبلا اسم خانوادهٔ «میرزا محمود خان» عضو وزارت پست که از فضلا و آزادیخواهان معروف است بود ونیز عنوان تذکرهٔ بانك شاهنشاهی «پهلوی» بود.

دفن کنند و حرکت کنند ، چاروادار مرا در آخور یکی از طویله‌ها باقنداق بر جا گذاشت و خود و قافله براه افتاده بفیروزکوه رفتند . ساعتی دیگر قافلهٔ دیگر میرسند و در قهوه‌خانهٔ گدوک منزل میگیرند یکی از آنها آواز گریهٔ طفل را میشنود میرود و کودکی را در آخور میبیند ، اورا برده گرم میکنند و شیر میدهند و جائی میگیرد و در فیروزکوه بمادرش تسلیم مینمایند !

ازصد هزار طفل کشان رد کند پدر — سیمرغ زال را بسوی آشیان برد

پدرش مرد ، مادرش که از اهل محل نبود با طفل صغیر شیرخوار از سواد کوه چنانکه گفتیم بتهران آمد . این خانم برادری داشت **ابوالقاسم بیک** نام که خیاط قزاقخانه بود و بعد بدرجهٔ سرهنگی رسید و پس از کودتا مرحوم شد، خانم نامبرده نزد برادر خود رفت و طفل را نیز باخود برد و این کودك در خانهٔ دائی خود بزرگ شد .

از روزی که بحد رشد رسید آثار گردن فرازی و سرکشی در او پیدا آمد و تا پانزده سالگی آزاد و راست راست راه میرفت ، در آن هنگام دائی او وی را بعنوان پیاده قزاق بفوج اول قزاقخانه سپرد و رئیس این فوج **غلامرضا خان میر پنجه** بود و در آن فوج قرار گذاشتند هر سواری که بیمار شود یا غایب باشد این پیاده قزاق به نیابت او سوار شده وارد صف گردد .

مظفرالدین شاه چند عدد « شصت تیر » وارد کرد بود از آنجمله یکی بقزاقخانه داد ـ عبدالله خان معروف به « **ماژور سرهنگ** » که پدرش روزی ماژور فوج اتریشی بوده است فرمانده گروهان شصت تیر شد و رضای قزاق پیاده بسمت وکیلباشی این گروهان انتخاب گردید [1] و بالاخره فرمانده گروهان شد و رفته رفته در قسمت اداره

---

۱ ـ طبق تحقیقی که کرده‌ایم درقزاقخانه مدرسه‌ای بود که اطاقهای بالاخانه ویژهٔ اولاد صاحب منصبان قزاق وسایر محترمین واطاقهای پائین خاص اطفال افراد قزاق و اولاد فقرا بود ، درآن اوقات از روسیه معلمی برای ورزش جدید بایران آمد که شاگردان قزاق را مشق ورزش بدهد و گروهانی که رضاخان وکیل باشی آنجا بود و شصت تیر داشتند و ریاست آن با عبدالله‌خان سرهنگ بود ، از شاگردان پائین بودند و این

(بقیه در ذیل صفحه ۷۱)

کردن شصت تیر ترقی کرد و به «رضاخان شصت تیر» نامبردار شد و در سفرهای عدهٔ جنگی از قبیل جنگ با «رحیم‌خان چلبیانلو» در اردبیل که عده‌ای بریاست جعفر قلیخان سردار بهادر پسر بزرگ «سردار اسعد» بختیاری از چریک و قزاق فرستاده شده بودند و «یفرم خان ارمنی» رئیس شهربانی هم با آنها بود ـ رضا خان نیز شرکت داشت.

شبی در مدرسهٔ ارامنه نمایش بود ـ «سردار سپه» وزیر جنگ و سردار بهادر که آنوقت «سردار اسعد» لقب یافته بود و جمعی دیگر از رجال نیز دعوت داشتند ـ منهم بودم.

در یکی از فواصل پرده های نمایش در اطاقی هدایت شدیم که مخصوص مهمان محترم تهیه و چیده شده بود، سردار سپه مرا نیز دعوت کرد ودر آن اطاق سرمیز نشسته بودیم و صحبت های متفرق بمیان آمد، منجمله سردار اسعد اشاره بسفر اردبیل کرده گفت: درسفری که ما دررکاب حضرت اشرف باردبیل رفتیم .... سردارسپه نگذاشت سخنش تمام شود و گفت: خیر من در رکاب شما بودم...... و بعد از آن گفت:

من در آنسفر «یفرم» را از مرگ نجات دادم زیرا اشرار دره‌ای را از دو طرف گرفته و تا نیمه دره وکوهها را در دست داشتند، و ما درجلگهٔ مقابل آن دره اردو زده بودیم ومیدان جنگ فاصلهٔ زیادی نداشت و بدرهٔ مزبور نزدیك بود.

روزی از دشمن خبری نشد، یفرم سوار شده برای تحقیق از مواضع مقدم دشمن تنها پیشرفت ومن ملتفت خبط او شدم، و نگران بودم، یفرم رفت و داخل دره شد و بلافاصله صدای شلیك تفنگ شنیده شد و یفرم برنگشت.

من بعجله سوار شده بسوی دره راندم، بدهنهٔ دره که رسیدم دیدم اشرار در دوطرف دره پشت سنگها موضع گرفته‌اند، یفرم غفلت کرده مسافتی بداخل تنگه رانده است، واز دو سو هدف قرار گرفته واسبش را زده اند و خود او بخاکریز سرقناتی پناه برده و با تفنگ داشته است از خود دفاع کرده

(بقیه از ذیل صفحهٔ ۷۰)

شاگردان در ورزش بهتر ازشاگردان مدرسهٔ بالا از کار بیرون میآمدند و همهٔ آنها از بچه های شیطان و ورزیده و تابین های رضاخان بودند. اول صاحب منصبان مشق ورزش میکردند و سپس بتابین های خود تعلیم میدادند و رضاخان نیز از جملهٔ آنها بود و بدین لحاظ که در ورزش خوب از کار درآمد و بتابین ها خوب تعلیم داد ودرکار شصت تیر امتحانهای بسیار خوب داد ترقی کرد. درعهد «بارن مایدل» عبدالله خان ماژور سرهنگ مرد و رضاخان فرمانده گروهان شد.

وسپس باماوزر بدفاع پرداخته رفشنگ دو لولهٔ ماوزرش گیر کرده است ، و چند نفر پشت‌خم بطرف او کشاله کرده‌اند و او بالولهٔ ماوزر مأیوسانه بآنها نهیب میدهد ! ...

من پیاده شدم و با تفنگ چند تیر باطراف وجوانب تیراندازی کرده یفرم را از آن مخمصه نجات دادم ... وآنروز کاری مهم صورت دادیم .

درسفر جنگی بزرگ و مشهور سالارالدوله که باطوایف کلهر قریب چهل هزار سوار بقصد گرفتن تهران تاساوه پیش آمده بود ، ودولت خوانین بختیاری را بدفاع او فرستاد نیز رضاخان و شصت تیرش شرکت داشت .

وباز بعد از آن محاربه درسفر جنگی دیگری که بریاست شاهزاده «عبدالحسین میرزای فرمانفرما» بدفع سالار-الدوله‌عده‌ای مأمورغرب گردید و یفرم در جنگ معروف به ، جنگ شورجه ، بقتل رسید ، رضاخان باشصت تیرش شرکت‌داشت واز کسانی که درآن جنگ بوده اند



۱۸ ـ یفرم خان ارمنی از سرداران بزرگ عهد مشروطه

شنیدم که میگفتند رضاخان کمال شهامت و جلادت را بخرج داده بود ، ویکی از عوامل عمدهٔ شکست اشرار و عشایر، توپخانه و مقاومت رضاخان بود .

در خراسان و قسمتهای جنوبی و حدود جام و باخرز نیز مأموریتهای مکرر

داشته است وخود ایشان میگفتند که: «من درحدود جام یك اطاق برای خودم ساختم که هنوز هم آن اطاق کاه گلی برسرپاست».

چندی در شهر مشهد در ردیف قزاقهای مستحفظ بانك استقراضی قرار داشته است، که احیاناً موجب شکایت تجار ومردم بازار نیز میشدند ومن خود روزی درنزد والی خراسان بودم که جمعی تجار آمده بودند و از گردنکشی قزاقهای مستحفظ بانك و تعرضات ایشان بمردم شکوه داشتند!

در اوقات جنگ بین الملل و اوان مهاجرت، رضاخان را درهمدان جزء دستهٔ تیراندازان همدان میبینیم که مصلای همدان را در دست دارند، و با ماژور محمد تقی خان صاحبمنصب ژاندارم در ۱٤ محرم ۱۳۳٤ در جنگ است و از آنجا شکست خورده بمرکز میآید و درمرکز کودتائی میکنند و این وقتی بود که سرهنگ رضاخان فرمانده گردان پیاده آتریاد همدان بود و بعد از آن در نتیجهٔ این کودتا رئیس فوج تیر اندازان همدان گردید، سندی بدست داریم که مربوط است باوقاتیکه رضاخان فرمانده فوج تیرانداز همدان بوده ویکی ازصاحبمنصبان راپورتی بمشارالیه میدهد ورئیس فوج جوابی بامداد بطور چلیپا درپشت راپورت بخط خود مینویسد، این راپورت وجواب عیناً موجود است وسندی است که از آن مسائلی مستفاد میشود ومدرك قابل توجهی است:

اینست راپورت:

راپورت نمرهٔ ٦٥ ظهر پنجشنبه ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۸.

ازقصر قاجار:

«حضور مبارك فرمانده فوج تیرانداز همدان دام اقباله،

«حسب الحکم حضرت عالی در قصر حاضر شدم فوق العادهٔ نیاوران را دادم پس و چهار نفر قزاقهای «آتریاد گیلان پنجاه و یك نفر ازاین قزاقان مأمورقزوین هستند، باابوالحسنخان معین نایب - آقای تقی «خان فرمانده ایشان میگویند که مهر خودشان را بصورت فوق‌العاده زده پولرا دریافت دارند - چون «بنده ازحضرتعالی اجازه ندارم هنوز نداده ومنتظر حکم هستم چه میفرمائید - الساعه حرکت کرده میروم «نیاوران - در مراجعت بقصر حکم حضرتعالی را دریافت بنمایم، هرنوع فرمائید اطاعت میشود.

فرمانده باطالیان دوم یاور (ح)

جواب بخط خود فرمانده فوج:

«آقای ح.. یاور - قزاقهائی که مممور قزوین هستند هم اسم انها را ممکنست پیدا کرد ومهر

« آنهارا به ژنید به سورت والا یك مهر ممکن نیست (اینجا امضا کرده و بعد خط زده شده است) بعد از »
« مهر کردن ورد کردن پول به آقای تقی‌خان قبض دریافت دارید » «رضای سرتیپ»

* * *

اینک یادداشتی که یکنفر صاحبمنصب قزاق راجع بکودتای اول سردارسپه بتاریخ ٤ جمادی الاولی ۱۳۳٦ – مطابق دلو ۱۲۹٦ درحالی که سرهنگ وفرمانده گردان پیادهٔ آتریاد همدان بوده است و سپس راجع بکودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ معزی الیه نوشته و باختیار ما نهاده‌است – برای روشن شدن قسمتی از سرگذشت شخصی ایشان وداستان کودتای دوم نقل میشود [1].

این یادداشتهارا نویسنده که خود از افسران قزاق ودرغالب وقایع هردو کودتا شرکت داشته است ؛ نوشته و بدیهی است نمیتوان انتظار داشت که خصوصاً درقسمت اخیر یعنی کودتای۳حوت تمام جنبه‌ها ونکات تاریخی رعایت شده باشد ، وفقط قسمتهائی درآن مهم است که خود نویسنده شرکت کرده وبچشم دیده است یا باآن تماس داشته است . واهمیت آنها هم ازهمین راه میباشد ووقتی که باسایر قسمتهای تاریخ جفت شود موجب تکمیل معلومات خواننده خواهد گردید :

۲۰ – دو کودتا

درسال ۱۲۹٦ (۱۹۱۷ میلادی) انقلاب روسیه برپا وحکومت تزاری از میان رفت . دراین هنگام فرماندهی لشکر قزاق ایران باسرلشکر بارن مایدل روسی بود ، از طرف حکومت موقتی روسیه که بریاست کرنسکی تشکیل شده بود سرهنگی بنام کلرژه بفرماندهی لشکر قزاق معلوم و بایران آمد و معاونت لشکر باسرهنگ ستاروسلسکی بود .

ملت روسیه که از جنگ خسته شده بود ازتصمیم حکومت موقتی کرنسکی دایر برادامهٔ جنگ ناراضی ومعلوم بود که حکومت کرنسکی جای خودرا بدولت افراطی‌تری خواهد داد تااینکه باآلمانها پیمان صلح انفرادی ببندند . حزب بلشویک برای اینکار

---

۱ – نویسنده سرهنگ قهرمانی از افسران فاضل و برادر مرحوم عمیدالدوله است .

تبلیغات بسیاری میکرد وانتظار میرفت دیر یا زود لنین پیشوای حزب بلشویک دراین کار کامیاب شود ، انگلیسها که میخواستند جنگ را تا شکست آلمان دنبال کنند از بیم اینکه مبادا لشکر قزاق ایران بفرماندهی افسران روسی دستخوش افکار انقلابی روسیه شده و دامنهٔ انقلاب بایران (که از اوضاع متفقین ناراضی بود) کشیده بشود صلاح دیدند هرطور شده سرهنگ کلرژه فرمانده لشکر قزاقرا که هواخواه حکومت روسیه بود ازکار برکنار دارند[1]. برای انجام این منظور با سرهنگ ستاروسلسکی معاون فرماندهی لشکر قزاق که درگراندهتل سابق منزل داشت مذاکره کردند واو صلاح کاررا چنان دید که با کمك یکی از افسران دیگر روس این منظور را انجام دهد وخود او بجای سرهنگ کلرژه فرمانده لشکر قزاق ایران شود ، افسری که برای کمك درنظر گرفته شد از دوستان صمیمی سرهنگ ستاروسلسکی و فرمانده آتریاد همدان لشکر قزاق سرهنگ فیلارتف بود .

دراینموقع سربازخانهٔ آتریاد همدان بیرون دروازهٔ قزوین و «سرهنگ رضاخان» فرمانده گردان پیادهٔ آتریاد بود ، سرهنگ فیلارتف بمناسبت گفتگوئی که با سرهنگ ستاروسلسکی کرده بود ، سرهنگ رضاخان را بدفتر خود خوانده او را متقاعد کرد که دراجرای نقشه با او همکاری کند و صریحاً باو گفته بود که من فرمانده تو هستم ومسئولیت هرپیشآمدی بعهدهٔ من خواهد بود .

روزی نزدیک ساعت هشت صبح سرهنگ فیلارتف بعمارت قزاقخانه رفته بود ، اتفاقاً قرار بود آنروز ساعت ۹ درقصر قاجار مانوری باشد . سرهنگ کلرژه هنوز دررختخواب بود ، استوار ذبیح‌الله پیشخدمت او خبر میدهد که سرهنگ فیلارتف میخواهد شما را ببیند ، او پاسخ میدهد «بگو بقصر قاجار برود ومن هم برای ساعت ۹ میآیم» . سرهنگ فیلارتف میگوید باو بگو این مانور دیگر نیست «و یادداشتی نوشته بذبیح‌الله میدهد و درآن نوشته بود که پاسداران از آتریاد همدان هستند وشما هم باید بروید . سرهنگ کلرژه از جا برخاسته ، مذاکرات آنها بطول میانجامد . تا نزدیک ساعت یازده گردان پیادهٔ آتریاد همدان که گاهی برای مشق وعملیات بمیدان مشق سابق میآمد برحسب معمول بمیدان مشق آمده بدرنگ پهلوی هریک قزاق نگهبان

---

۱ ـ رجوع شود بصفحهٔ ۳۶ و ۸۱ اینکتاب .

آتریاد تهران درقزاقخانه یك نگهبان گذاشت وهمچنین روبروی پاسدارخانهٔ عده عده‌ای گمارد وروی پشت بامهاهم عده‌ای فرستادند ودستور دادند که اگر کسی خواست دست درآورد اورا بزنند .

قزاقهای آتریاد تهران که از این پیش آمد چیزی نمی فهمیدند مبهوت مانده بودند . سرهنگ رضاخان بدستور سرهنگ فیلارتف بعمارت فرمانده لشکر قزاق (محل ستاد ارتش کنونی) رفت (سرهنگ فیلارتف بمن میگفت چند بار بسرهنگ رضاخان گفتم کلرژه تقریباً بازداشت شده و نمیتواند بیرون برود در اطاقرا باز کن و داخل شو و او تردید داشت و میترسید و در فکرم کسی که در آن موقع این اندازه شهامت نداشت چگونه تغییر اخلاق داده و اینك پادشاهی میکند!) .



۱۹ - رضاخان(×) و صاحبمنصبان روسی

سرهنگ فیلارتف در را باز کرده بدرون دفترسرهنگ کلرژه رفته باصدای بلند سرهنگ رضاخان را بدرون خوانده و اوهم ناچار باطاق رفته است .

سرهنگ فیلارتف بسرهنگ کلرژه گفت افسران ایرانی ازفرماندهی شما ناراضی هستند و میگویند دولت ایران با دولت تزاری روس پیمانی داشته و اینک که دولت تزاری ازمیان رفته و دولت ایران نیز باحکومت موقتی و انقلابی روسیه کاری ندارد دلیل ندارد که شما یعنی نمایندهٔ حکومت موقتی و انقلابی روسیه فرماندهی لشکر قزاق ایرانرا داشته باشید، درهمین موقع فیلارتف موضوع را بسفارت انگلیس اطلاع داده بود وازآنجا هم نمایندگانی بقزاقخانه آمده بودند. سرهنگ فیلارتف به کلرژه گفته بود من برای حفظ حیثیت افسران روسی در لشکر قزاق بشما پیشنهاد میکنم بمرخصی رفته سرهنگ ستاروسلسکی معاون خودرا بفرماندهی لشکر قزاق بگمارید.

سرهنگ کلرژه پاسخ داده بود اینکار بشما مربوط نیست ودولت ایران وروس باید آنرا تصویب کنند.

سرهنگ فیلارتف گفته بود آتریاد همدان همهٔ قزاقخانه را گرفته ومن بشما دستور میدهم برای نجات خود اینکاررا انجام دهید، پس از انجام کار دولت ایرانهم تصویب خواهد کرد و انگلیسها دربن کار همراهی میکنند و سرهنگ رضاخان مأمور است شمارا بانجام اینکار وادار نماید.

سرهنگ کلرژه ناچار استعفای خودرا نوشت و سرهنگ ستاروسلسکی را بجای خود معین کرد، دربن موقع با تلفون بسرهنگ ستاروسلسکی خبر دادند که کار تمام شده واو بعمارت فرماندهی که ستاد لشکرهم درهمانجا بود آمد وکاررا بدست گرفت و افسران دیگر روسی نیز که ازعلت اینکار آگاه شده بودند همه تمکین کردند و دولت ایران نیز سرهنگ ستاروسلسکی را بفرماندهی لشکر قزاق ایران پذیرفت و بدین ترتیب اولین کودتای نخستین پادشاه دودمان پهلوی انجام گرفت[1].

---

۱ - این واقعه بتاریخ ۵ جمادی‌الاولی ۱۳۳۶ مطابق ۲۸ دلو ۱۲۹۶ قبل ازظهردرتهران اتفاق افتاد، ازچندی قبل که کلرژه وارد شده بود زمزمه‌هائی ازطرف مأمورین انگلیس درشهر افتاد رنگری تازه دربین منفکرین نشر شد که خویست دولت ایران قزاقخانه را که دولت انقلابی روس هم بدان علاقه ندارد ضبط نماید،

و مؤلف هم درشمارهٔ ۹۷ نوبهار مورخه ۲۹ ربیع‌الثانی همان سال زیر عنوان « بریگاد شاهنشاهی » شرحی در تشویق دولت بضبط قزاقخانه و موتیسیون (مهمات وساز وبرگ) آن نوشتم ،

درشمارهٔ ۹۹ همان روزنامه خبر کودتای رضاخان را تحت عنوان « صف آرائی درقزاقخانه » و استاروسلسکی

(بقیه درذیل صفحهٔ ۷۸)

سرهنگ ستاروسلسکی بترتیبی که گفته شد بفرماندهی لشکر قزاق رسید.

در روسیه حکومت موقتی کرنسکی جای خودرا بحکومت انقلابی بلشویک سپرد و ملت روسیه بدو دستهٔ بلشویک یا روس‌های سرخ و منشویک یا روسهای سفید تقسیم شد.

در سال ۱۲۹۷ (۱۹۱۸ میلادی) جنگ بزرگ جهانگیر باپیروزی متفقین بپایان رسید و انگلیسها و فرانسویها برعلیه بلشویزم بروسهای سفید ولهستانیها که برای باز گرفتن استقلال خود میجنگیدند کمک کردند.

ژنرال دنیکین ازسمت اوکرائی و ژنرال یودنیچ ازسوی پتروگراد و دریاسالار کولچاک ازسوی سیبری برای خاموش کردن انقلاب با بلشویکها بجنگ افتادند و هر سه تا ۱۲۹۹ شکست خوردند.

نیروهای متفقین (انگلیس، فرانسه و ایتالی) نیز که از بندر آرخانگلسک بخاك روسیه آمده بود برگشت، متفقین برای آنکه بازهم درشکست بلشویزم وجلوگیری

(بقیه از ذیل صفحهٔ ۷۷)

و کلرژه، شرح دادم ودرخاتمه این عبارت‌را نوشته ام:

« چیزیکه مایهٔ تعجب است آنکه قبل ازین عملیات (استاروسلسکی) رابرد‌تی بوزارت متبوعهٔ خود نداده بود »

« و آنوزارتخانه از سابقهٔ این مطلب اظهار بی‌اطلاعی کرده‌است.... »

« این قضیه چون درموقعی غیر بحرانی وبدون سابقهٔ دولت بشکل یك خودسری جابرانه انجام میابد ما از »

« تعجب خود داری نکرده وباقی اطلاعات و نظریات خودمارا برای بعد وتکمیل درك حقیقت قضیه میگذاریم »

« وبا یك تعجب اندیشناك فقط درین شماره بمطلب نگاه کرده ومقالهٔ روز سه شنبهٔ خودرا یاد آور میشویم! »

«نو بهار»

ولی دولت ایران بدون مقاومتی این کودتارا پذیرفت و اطلاعیکه دولت بروزنامهٔ مرداد بقرار ذیل است:

« خبر اخذ استعفای کلنل کلرژه‌را بتوسط بالکونیك استاروسلسکی معاون ادارهٔ قزاقخانه درشمارهٔ قبل »

« اشاعه دادیم، بطوریکه اطلاع رسیده ازطرف دولت، مشارالیه موقتاً بمعاونت آن اداره منصوب است تا »

« قرار قاطعی ازطرف دولت راجع بموضوع اساس ادارهٔ قزاقخانه تصمیم شود، قسمت قزاقهای مرسوم »

« به ده آتریاد همدان را همانروز بشهرنو ومحل اردکانحرب آنها اعاده داده فقط از آن عده ۲۰ نفر برای »

« قراولی در انبار ذخایر ومخازن باقی مانده امور اداری بحال طبیعی است. »

درهمان شماره خبرحرکت قوای دولت انگلیس ازهمدان وقزوین بسمت قفقاز انتشار یافت. ورضاخان ازین تاریخ در دستگاه انگلیسها شناخته شده بود.

ازسرایت آن باروپای باختری اقدامی کرده باشند باقیمانده نیروی ژنرال دنیکین که زیر فرمان ژنرال ورانگل گرد آمده بود کمک کرد، بدین‌ترتیب بولشویکها در۱۲۹۹ تنها با لهستانیها و اهالی کشورهای بالتیک وعدهٔ ژنرال ورانگل جنگ داشتند.

من در۱۲۹۸ افسر شدم و باسمت فرماندهی دستهٔ سوار همراه یك اسواران بمأموریت گرگان رفتم، آتریاد خراسان هم که تازه از لرستان برگشته بود مأمور گرگان شد.

جنگلیها که از حکومت مرکزی وکابینهٔ آقای حسن وثوق (**وثوق الدوله**) ناراضی بودندرشمال، حکومت جداگانه‌ای تشکیل دادند وعده‌ای‌هم برای اشغال بندرهای شمالی (بندرهای کرانهٔ دریای خزر) فرستادند، عده‌ای که ببندرگز آمد وآنجارا گرفت زیر فرمان شخصی بنام صفر **لتکاچی** بود، دربنزمان عدهٔ منشویکها درترکستان روس از بلشویکها شکست خورده وافسران آنها فراری بگرگان آمده ازآنجا بشاهرود رفته بودند.

صفر لتکاچی عمارت گمرك بندرگزرا کمیتهٔ خود کرده بود.

عده‌ای **از** آتریاد خراسان بسوی بندرگز حرکت کرد. آتریاد مازندران که ساخلو بندرگز بود همینکه خبر شده بود عدهٔ **جنگلیها** ازراه دریا برای گرفتن بندرگز میآید بندررا بی زد و خورد تخلیه و از راه کوهها یکسره بدامغان رفته بود.

آتریاد خراسان با استفادهٔ ازجنگل بیسر و صدا به بندرگز نزدیك شده ناگهانی بدانجا وارد وپس از اندك زد و خوردی آنجارا اشغال و **صفرلتکاچی** و همراهانش کشته شدند.

آتریاد مازندران پس از گرفتن این خبر دوباره ببندرگز برگشت.

در این هنگام بلشویکها بقفقاز وارد وعدهٔ انگلیسها که بفرماندهی ژنرال **دنسترویل** ببادکوبه رفته بود ببندر پهلوی برگشته وبلشویکها بادکوبه را گرفتند.

جنگلیها برای بیرون کردن انگلیسها از **بلشویکها کمك** خواستند و از بادکوبه عده‌ای بسوی ایران آمد، در همین موقع مازندران نیز از طرف **جنگلیها** اشغال و انگلیسها هم گیلان را تخلیه کرده بقزوین پس نشستند.

کابینهٔ آقای حسن **وثوق** براثر این پیشآمد مستعفی و مرحوم حسن پیرنیا (**مشیر الدوله**) کابینهٔ تازه را تشکیل داد.

انگلیسها ازعدم تمکین سرهنگ ستاروسلسکی که ازطرف اعلیحضرت پادشاه وقت مرحوم سلطان احمدشاه قاجار بدرجهٔ سرداری رسیده بود ناراضی بودند زیرا او حاضر نشده بود لشکر قزاقرا تحت نظر آنها قرار دهد درصورتیکه بموجب پیمان ۱۹۱۹ ایران و انگلیس که بعد هم عملی نشد باید ارتش ایران تحت نظر انگلیسها قرار میگرفت.

کابینهٔ مرحوم حسن‌پیرنیا بلشکر قزاق دستور داد نخست مازندران و سپس گیلانرا ازعناصر نامطلوب پاك کنند.

لشکر قزاق مرکب از آتریاد های تهران و مازندران و همدان و گردان عراق بمازندران حرکت کرد وپس ازچند روز زد وخورد جنگلیهارا ازمازندران بیرون واز راه تهران بسوی گیلان روانه شد، دولت اعلام کرد که عده‌ای متجاسر بخاك گیلان آمده‌اند و دولت آنها را سرکوبی خواهد کرد، متجاسرین به‌آقابابا نزدیك قزوین آمده بودند که لشکر قزاق رسید و نخستین زد و خورد درآقابابا رخ داد، متجاسرین شکست سختی خورده عقب نشینی کردند، دنبال کردن آنها ادامه یافت و هنگ سوار بتعاقب آنها تارشت رفت و پس از گرفتن رشت تا حسن رود تاخت و غنیمت جنگی بسیاری بچنگ لشکر قزاق افتاد.

بررسی این جنگ ازموضوع یادداشتهای من بیرون است وهمین اندازه یادآوری میشود که دراینموقع سرتیپ رضاخان فرماندهی پیادهٔ آتریاد تهرانرا داشت.

کابینهٔ مرحوم حسن پیرنیا مستعفی ومرحوم فتح‌الله‌اکبر (سپهداراعظم رشتی) کابینه‌را تشکیل داد وچون روسهای قزاقخانه‌نمیخواستند این‌جنگ ادامه پیدا کند نسبت بآنهابد بین شدند.

سردار ستاروسلسکی شخصاً بتهران رفت ودستور عقب نشینی داد و لشکر قزاق از راههای مختلف عقب نشینی کرد، درآنموقع من‌به‌آتریادگیلان مأموربودم وآتریاد گیلان از راه سیاهکل و دیلمان بسوی قزوین عقب نشینی نمود، هنگ سوار قزاق نیز از راه لاهیجان عقب نشینی کرد.

فرمانده آتریاد گیلان در ده کبکستان مرا مأمور کرد بقزوین رفته برای آتریاد گیلان پول، ونعل ومیخ برای‌اسبان بفرستم. برسیدن قزوین‌شنیدم هنگ گاردسوارقزاق

در نجف آباد بوده و یك اسواران هندی رفته و آنها را بقزوین آورده است ، دو روز درقزوین ماندم دیدم هیچکس تکلیف خودرا نمیداند .

انگلیسها همهٔ دروازه‌های شهر را گرفته بودند وهیچیك از قزاقان نمیتوانستند بی اجازه بسوی تهران بروند ، من بر آن شدم هرطور شده بتهران بروم ، عصری بود اسب خودرا سوار شده بسوی دروازهٔ رشت رفتم ، سرباز هندی مأمور دروازه پرسید کجامیروید ، پاسخ دادم باردوگاه آقابابا[1] میروم ، چون رفتن بسوی رشت مانعی نداشت توانستم از شهر بیرون روم ، پس از بیرون رفتن از شهر براه تهران برگشته شب را در قهوه خانهٔ حصار ماندم ، صبح زود سوار شده حرکت کردم ، دیدم چند اتومبیل پشت سرهم بسوی قزوین میرود ، دریکی ازآنها سردار ستار وساسکی و امیرتومان امیرموثق (سرلشکر محمد نخجوان) ودر دیگری چند افسر سوئدی ودریکی سردار همایون و دو سه نفر دیگر نشسته بودند .

اندکی از حصار گذشته بودم اتوموبیلی رسید وشاهزادهٔ محمدبیک گرجی در آن بود ، از من پرسید بکجا میروی گفتم بتهران میروم ، گفت برو و بکوش خودرا بمحمد حسین درخشانی برسانی ، باو بگو بیدرنگ با دو توپی که همراه دارد بتهران برگردد و هیچ جا درنگ نکند .

من براه افتادم ، عصری به ینگی امام رسیدم ، محمدطاهرخان امیرپنجه دژبان آنجا بود ، گفتم بتهران میروم ، گفت پروانه داری یا نه ، گفتم مأموریت ویژه‌ای دارم و موضوع توپهارا باو گفتم ، گفت درست است درخشانی باینجا رسید ومن اورا برگرداندم ـ بمن سپرده بودند ، خودرا زود باو برسان ، باین ترتیب بتهران رسیدم .

سردار همایون (مرحوم سرلشکرقاسم والی) فرمانده لشکر قزاق شده بود وروسها بدستور هیئت دولت وقت بایدکارها را تحویل میدادند ومیرفتند ، امیرتومان امیرموثق هم فرمانده اردوی قزوین بود ، انگلیسها بمنجیل رفته بودند تاجلومتجاسرین را بگیرند .

دو ماه در تهران سرگردان بودم و هیچکس با افسران کاری نداشت ، خسته شدم

---

[1] ـ اردوگاه « آقابابا » نزدیك قزوین سرراه منجیل است ، مرکز قزاقهائی بود که ازرشت عقب نشینی کرده بودند ، رجال انگلیس که مقدمات کودتای ۱۲۹۹ را فراهم میکردند دراین محل با رضاخان میرپنجه صاحبمنصب قزاق دیدار نمودند واورا برای خیالات آینده پسندیدند وباو سخن گفتند .

ودر ۱۲ بهمن ماه ۱۲۹۹ با اسب بسوی قزوین روانه شدم ، عصر ۱۶ بهمن بقزوین رسیدم و بامداد ۱۷ بهمن خودرا بهنگ گارد سوار قزاق معرفی کردم ، یکهفته درآنجا بودم ، رضاخان امیرپنجه فرماندار آتریاد تهران شد وبرای افسران نطق مفصلی کرد .

سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامهٔ رعد بقزوین آمد و بامیر تومان امیر موثق ضمن صحبت پیشنهاد کرده بود که کودتا را انجام دهد و قاجاریه را براندازد ولی او زیربار نرفته گفته بود : پدران من بخانوادهٔ قاجاریه خدمت کرده وخود من نیز سوگند یاد کرده‌ام که درنوکری پادشاه خود خیانت نکنم واینکار ازمن ساخته نیست ، وقتی از او مأیوس شدند به سردار همایون رئیس دیویزیون قزاق دستور دادند آتریاد تهران را بتهران بخوانند ، اونیز بی‌آنکه بشاه بگوید بقزوین تلگراف کرد که ساخلو تهران بپایتخت بیایند . امیرتومان امیر موثق فرمانده قوای قزوین بمنظور اجرای امر به رضا خان امیر پنجه دستور حرکت بتهران داد .

روز ۲۶ بهمن سرتیپ احمدآقاخان که فرمانده هنگ گارد سوار قزاق شده بود مرا فرا خواند ودستور داد که تافردا باید پرچمی تهیه کنم برنگ سبز وباشیروخورشید که زیر آن نوشته شده باشد « فرمانده قوای اعزامی تهران » . پرچم تهیه شد وروز ۲۸ بهمن ماه ۱۲۹۹ همهٔ آتریاد تهران ازقزوین حرکت کرد وبیرون دروازهٔ تهران کنار راه صف کشید . رضاخان امیر پنجه فرمانده آتریاد آمد وعده را بازدید کرد وبکناری رفت ، دراین هنگام امیر تومان امیرموثق باکلنل اسمایس فرمانده عدهٔ انگلیس در قزوین سوار اسب آمدند ، سرتیپ احمدآقاخان (سپهبد احمدی) فرمان خبردار داد وجلو رفت وگزارش داد ، آنها عده را بازدید کردند ودستور حرکت داده شد .

سرتیپ احمدآقاخان مرا فرا خواند و دستور داد از سروان رضا قلی خان (سرتیپ امیر خسروی) شانزده هزار تومان پول بگیرم وپس از آنکه محاسب هنگ بتهران آمد حسابش را باو بدهم .

شب بقشلاق رسیدیم و همه گمان میکردند آتریاد تهران مأمور شده اشرار سیاه کوهرا که درسمت سمنان خیلی شرارت میکردند سرکوبی بنماید .

بامداد ۲۹ از قشلاق بسوی ینگی امام روانه شدیم ، هنگ گارد سوار قزاق در جلو حرکت میکرد ، من با اجازه پیشتر رفتم وپیش از رسیدن عده‌ها به ینگی امام

آمدم، خواستم بمادرم خبر دهم که تا دو روز دیگر بتهران خواهم آمد و نگران نباشد، سیم مرکز گفتگو میکرد، از اینرو بمرکز قزاقخانه گفتم: پس از آنکه سیم مرکز آزاد شد بخانهٔ من تلفن کن و بمادرم بگو که من با همهٔ آتریاد تهران امروز به ینگی امام رسیده و تا دو روز دیگر بتهران خواهیم آمد.

اندکی بعد قزاقی آمد و بمن گفت سرتیپ احمدآقاخان فرمودند تلفن‌را توقیف کنید و اجازه ندهید کسی با آن گفتگو کند، من ازاین دستور چیزی نفهمیدم و کورکورانه اجرا کردم.

غروبی سرتیپ احمدآقاخان مرا فرا خواند، در آنجا برای نخستین بار یک سروان ژاندارم نزد او دیدم و بعد فهمیدم‌این‌شخص کاظمخان[1] نام‌دارد، سرتیپ‌ازمن پرسید امروز شما بتهران تلفن کردید، پاسخ دادم بلی، او نگاهی به‌کاظمخان کرده بمن گفت چه گفتید، من پیغام خودرا که بمرکز تلفن خانه قزاقخانه داده بودم باو گفتم، سرتیپ پرسید چرا تلفن کردید؟ پاسخ دادم بمن نفرموده بودید که تلفن مکن و تا کنونهم اطلاعی از وضعیت ندارم تا خود باتوجه بدان میفهمیدم‌که نباید بتهران تلفن کنم و پس از رسیدن قزاق و ابلاغ دستور توقیف تلفن فهمیدم که نباید تلفن کرده باشم ولی موقع گذشته بود.

شاه از دستوری‌که سردارهمایون برای آتریاد تهران داده بود آگاه شده امر کرده بود قزاقان بقزوین برگردند.

بامداد ۳۰ بهمن عده ازینگی امام بکرج آمد، اول شب بافسران گفتند انتشار بدهید که فردا بامداد بقزوین برمیگردیم، معلوم بود از تهران بآنها تلفن شده و علت حرکت خودسرانهٔ آتریادرا بتهران پرسیده اند و دستور داده‌اند عده بقزوین برگردد، همینطور بقزوین هم تلگراف کرده بودند که عده‌را برگردانند ولی کلنل اسمایس به امیرموثق گفته بود تیری است رها شده و بر نمیگردد.

بامداد یکم اسفند همهٔ عدهٔ هنگ سوار آمادهٔ حرکت شد وفرمان حرکت بسوی تهران دادند، دسته هائی‌ازهنگ مأمورشد یکسره بزاه قم، شهریار وخراسان بروند،

---

[1] - کلنل کاظم خان از جوانان وطن خواه و از دوستان سیدضیاءالدین بود وبعداز کودتا حاکم نظامی‌شد، بعد ریاست ارکان‌حربرا سردار سپه باو واگذار ساخت.

البته اینها نباید بشهر تهران میرفتند و بایستی آنجارا دور میزدند.

پیش از ظهر بشاه آباد رسیدیم، اسواران تبریز بقهوه خانهٔ قلعهٔ سلیمانخان رفت و هنگ گارد سوار در ده ورداورد منزل گرفت، یکدسته مسلسل سبک در شاه آباد ماند و مسلسل را پیاده کرده کنار راه رو بتهران گذاشتند. عصری سردار همایون با اتومبیل آمد، پاسداران اورا نگاهداشتند و سرتیپ احمد آقاخان بملاقات او رفت، سردار همایون پرسید رضاخان امیر پنجه کجا هستند؟ سرتیپ پاسخ داد خدمت رئیس دیویزیون (لشکر قزاق را دیویزیون قزاق میگفتند) در «کلاک» تشریف دارند، سردار همایون پیش خود اندیشید که اگر من رئیس دیویزیون قزاق هستم پس آنکس که درکلاک میباشد کیست واگر او رئیس دیویزیون قزاق است من چکاره هستم، درهر صورت پرسید که میشود بخدمت ایشان رفت؟

سرتیپ پاسخ داد، مانعی ندارد بهکلاک تشریف ببرید.

سردار همایون بسوی کلاک روانه شد ولی بآنجا نرفت و بقراری که میگفتند از زیر «ورداورد» بتهران برگشته بود، همانوقت سرهنگ امان‌الله میرزا جهانبانی (سرلشکر امان‌الله جهانبانی) باچند اتومبیل سواری وچند نفر از گماشتگان نصرت‌الدوله که از اروپا برمیگشتند بشاه آباد رسیدند و آنها را در همانجا نگاهداشتند، سید ضیاءالدین طباطبائی باچند نفر دیگرهم بشاه آباد آمدند ومدتی باسرتیپ احمدآقا خان و کاظم خان صحبت کردند و برگشتند.

نزدیك نیمه‌شب سرتیپ احمدآقاخان مرا خواست ودستورداد چهارهزار تومان پول برداشته در اتومبیل ایشان بگذارم وخود نیز همراه باشم.

دستور را انجام دادم وهمراه ایشان وسروان کاظم خان بقهوه خانهٔ قلعهٔ سلیمان خان رفتیم، در آنجا سرتیپ برای‌افسران وقزاقان اسواران تبریز نطقی کرد که مضمون آن چنین بود:

«ما کسانی هستیم که برای دفاع از آب و خاك و خانهٔ خود فداکاری هائی کرده در جنگلهای «رشت و مازندران گرسنه وبرهنه درزیرسیل بارانهای دریای خزر سینه های خودرا سپرگلوله ساختیم «و منافع مشتی خائنان مرکز را حفظ کردیم. در عوض این گروه بیعاطفه وقتی ما را در پنجهٔ خیانت «افسران روسی درقزوین دیدند حاضر نشدند باما همراهی کنند، اینها نمیخواهند ما آسایش داشته باشیم «وقتی تقاضای مرخصی میکردیم که برای‌دیدن زن وبچهٔ خود بتهران برویم ازقبول آن خودداری میکردند،

« این خائنین کسانی هستند که تاکنون خون ملت را مکیده و بکشور خود و ماها هم خیانت کرده اند »
« اینك ما میرویم تا انتقام خود را از آنها بازستانیم[۱] و برای اینکه هنگام ورود بتهران پیش زن و بچهٔ »
« خود دست خالی و شرمنده نباشیم همین امشب باستواران سی تومان و قزاقان بیست تومان انعام »
« داده میشود » .

سپس بمن دستور داد روی کاغذ سفیدی که همراه برده بودم مهر آنها را گرفته بزنم و وجه را پرداخت کنم ، و بعد نام آنهارا بنویسم و تا اینکار را بپایان برسانم اتومبیل او برای برگرداندن من خواهد آمد .

بامداد روز دوم اسفند باسرتیپ احمد آقاخان وسروان کاظمخان بده ورداورد رفته کار شب پیش را تکرار کردیم و بقزاقان هنگ گارد سوار نیز انعام داده شد ، عصری عده ها بسوی تهران روانه شدند ، هنگام حرکت سرهنگ امان الله میرزا جهانبانی بمن گفت اتومبیل مرا گرفتند وهرچه گفتم من ازقضایا بیخبرم وبیگانه هم نیستم و افسر همین قزاقخانه هستم اگر کاری دارید بمن هم رجوع کنید بگفتهٔ من کسی گوش نداد ومن درا ینجا میمانم وخواهش میکنم برسیدن تهران بسروان منصور میرزا برادرم بگوئید فوراً یك اتومبیل برای من بفرستد که بتهران بیایم .

اول شب بود بحوالی تهران رسیدیم و در آنجا راحت باشی دادند ، پس از مدتی سرود خوانان وارد شهر شدیم ویکسره بقزاقخانه رفتیم ، بیدرنگ عده‌ای پشت بامها

---

۱ - اساس خطابها وشیوهٔ کلی نطقهای تحریك آمیز سرکردگان مؤسس کودتا که بعدهم دربیانیه های سردار سپه وبیانیهٔ سید ضیاء الدین نیزمنعکس گردید این بود که : جمعی خائن درتهران پیداشده‌اند که نمیگذارند مملکت اصلاح شود واینها باشاه همعهد هستند وبا قوای فدا کار قزاق نیز عداوت دارند ، مامطابق میل اعلیحضرت و طبق مصلحت کشور باید رفته این خائنان را بکیفر اعمالشان برسانیم و مملکت و پادشاه را نجات بدهیم . . . . این موضوع تقریباً همان مضامینی است که در روزنامهٔ رعد بارها نوشته میشدو اتفاقاً درجراید خارجی هم از چندی قبل همواره یکعده خائن و مفسد که در مرکز بفساد مشغولند اشاره می شد - و سرکردگان و مؤسسان کودتا نیز همین مضمون رادردست گرفتند و بعد از ورود بمرکز بنابر همین مضمون بودکه تمام رجال مشروطه رستبد و خوب وبد وصالح و طالح راکه درواقع نخبهٔ روشن فکران وطبقهٔ تربیت شدهٔ مملکت بودند دستگیر ساختند . و عاقبت هم در مدت بیست سال همین مضمون خطابی که سرلوح مرام شاه قرار گرفته بود خرد خرد اجرا گردید و رجال مفید و تربیت شده‌از بین برده شدند وجمعی از همکاران و تازه چرخان جای رجال مزبور را گرفتند !

رفتند که ناگهان صدای تیر اندازی تفنگ ومسلسل بلند شد و چندین گلولهٔ توپ هم انداختند ، رفته رفته تیراندازی کم شد و پایان یافت .

بامداد سوم اسفند درهمهٔ خیابانها قزاقان بپاسداری مشغول بودند ، و جلو عمارت قزاقخانه هم یکتوپ شنیدر صحرائی گذاشته بودند ومسلسلها هم در برجهای پیرامون میدان مشق دیده میشد .

آگهی بدیوارها با امضای « رضا » چسبانده شده بود که بالای آن نوشته شده بود « حکم میکنم » و تا اندازه‌ای که بیاد دارم مضمون آن بشرح زیر بود :

« مشتی مردمان خائن زمام کشور را بدست گرفته وآنرا تا کنون بلب پرتگاه نیستی کشانیده‌اند »
« وما قزاقان نمیتوانیم بگوئیم جسارت کرده در پایتخت کشور خود که شاهنشاه معظم محبوب ما در آنجا »
« مقر دارند شمشیر خودرا بلند کرده آنجارا تصرف کرده‌ایم ، خیر ماها فداکاران حقیقی کشور هستیم »
« وبرای پایان دادن باین اوضاع ناگوار کمر همت بسته وآمده‌ایم تا تاج وتخت را بسزای خود برسانیم وپشتیبان »
« حکومت نیرومندی درخور شئون و عظمت کشور شاهنشاهی باشیم ، لذا حکم میکنم که مردم فقط صلاح »
« کشور ووطن‌را درنظر گرفته خودرا برای خدمتگزاری آماده کنند ، کاظمخان‌را بحکومت نظامی تهران »
« معین میکنم ، متخلفین سخت مجازات میشوند ... ومطالب دیگر »

* * *

بدین ترتیب کودتای دوم انجام گرفت و رضاخان امیرپنجه از طرف سلطان احمدشاه قاجار بدرجهٔ سرداری ولقب سردارسپه وفرماندهی لشکر قزاق وکل قوای ایران سرافراز گردید ، کاظمخان فرمانده نظامی تهران که همان سروان کاظم خان ژاندارمری بود بدرجهٔ سرهنگ دومی رسید و آقای سید ضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامهٔ « رعد » بنخست وزیری انتخاب شد ، ازینروز ستارهٔ بخت سردارسپه درخشیدن گرفت و درمدت بیست سال وهفت ماه زمامداری او در کشور ایران تغییرات بسیاری واقع شد ونام او در تاریخ ایران برای همیشه بیادداشت گردید .

رضاخان سردارسپه در تاریخ سوم اسفند ۱۲۹۹ با در دست گرفتن فرماندهی لشکر قزاق بعرصهٔ تاریخ ایران پا گذاشت واعلیحضرت رضاشاه پهلوی در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ بااستعفای خود ازمقام شاهنشاهی ایران بفعالیت خوددرتاریخ ایران خاتمه داد وانگلیسها اورا از بندرعباس بعنوان بردن بامریکای جنوبی بجزیرهٔ موریس دراقیانوس هند وسپس بافریقای جنوبی بردندودرآنجا نگاهداشتند ، اینک برای اینکه روحیه و عقیدهٔ او

دراوایل کودتاسنجیده شود ، حکم رسمي آرتش‌را درپائین مینگارم‌تاخوانندگان دریابندکه چگونه‌درنتیجهٔ سیاست شخص تغییر عقیده میدهد :

حکم

دیویزیون قزاق اعلیحضرت همایون شاهنشاهی .

نمرهٔ ۱۹ مورخهٔ ۸ برج حوت ۱۲۹۹ .

ماده ۱ :

« اینجانب ازطرف قرین‌الشرف اعلیحضرت شاهنشاهی بمنصب سرداری ولقب »
« سردار سپه مفتخر وسرافراز گردیده ، تشکرات غلامانهٔ خودرا بخاکپای مهر اعتلای »
« ملوکانه تقدیم و از درگاه حضرت احدیت توفیق و استمداد میجویم که باتمام قوی از »
« عهدهٔ هرگونه خدمتگزاري وجانفشاني برآمده پاس حقشناسیرا بجای آورم رضا »

بطوریکه ازمطلب آخر اینحکم دیده میشود شاه سابق ازدرگاه پروردگار خواستار شده بود که از عهدهٔ خدمتگزاری برآید و بدینوسیله پاس حقشناسی را بجای آورد .

« انتهی یادداشتهای یک افسر »

۲۱ - حکومت سید ضیاء الدین

صبح یکشنبه سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ مطابق ۱۱ جمادی‌الاخری ۱۳۳۹ هوای آفتابی وروشن تهران وصول فصل بهاررا ازیکماه قبل آگهی میداد . بعضی مردم بیشتر از سروصدای شب گذشته ترسیده بودند وبعضی کمتر ، وجمعی نیزهیچ نترسیده ولی عواقب وخیمی را در نتیجهٔ این پیشآمد انتظار میبردند و جماعتي نیز بودند که میدانستند چه خبر است و بزندگانی بهتری امیدوار بودند .

قسمت بزرگ مردم شهر ازآنهائي بودند که هراسان و دلواپس ازخانها بیرون شتافته و ازیکدیگر خبر میپرسیدند .

تنها روزنامه‌ایکه خبرورود عده‌ای از قزاقها را بریاست رضاخان میرپنجه منتشر

کرده بود ، روزنامه من (ایران یومیه) بود و این خبر جز عده‌ای در برنداشت ، فقط معلوم مینمود که خبریست ......

از آغاز صبح بفرمان بازیگران کودتا مطابق نقشهٔ منظم بگیر بگیر شروع شد ، مامورین تامینات (کار آگاهی) باتفاق یکدسته قزاق بحال نظام براه افتاده بودند ، مامور پیشاپیش و دستهٔ قزاق درقفای او ، لباس قزاقان پارچهٔ پشمی بخور پررنگ و ساز و برگ آنها نو نوار و قیافه هاشان مطمئن بود .



۲۰ ـ کابینه سیدضیاءالدین

هردسته از این دستجات مأمورخانهٔ یکنفر از رجال کشور بود ، که وارد خانهٔ او شده اورا دستگیر واثاث البیت اورا اگر از اعیان بزرگ بود وارسی و مهر موم کرده خود او را باسیری میبردند ، واحدی نمیدانست او را کجا خواهند برد و چه برسرش خواهند آورد !

هرکس که سرش بکلاهش می‌ارزید آنروز گرفتارشد ، مگرکسی که امید همفکری باو میرفت ویا ازدستگیر کردن او خائف بودند و نمیشداورا بعقیدهٔ حضرات درعداد خائنان قرار داد و این قبیل اشخاص انگشت شمار بوده‌اند از قبیل صمصام السلطنه و خوانین

بختیاری و **مستوفی‌الممالک** و **مشیرالدوله** و **مؤتمن‌الملک** وامثال آنها ... وبالجمله دریک هفته قرب هشتاد نفر ناجور واز هردست و هرطبقه‌وصنف بمحبس افتادند وغالب آنهارا درعمارات قزاقخانه مشرف بمیدان مشق قدیم حبس کرده وازتنگی مکان هردسته را دراطاقی جای داده بودند.

تلگرافخانه وتلفونخانه، شبانه مانند شهربانی بتصرف درآمد و بازارها باز نشد و مردم حیرت زده ومبهوت باهم صحبت میکردند.

غروب دوشنبه ملتفت شدند که تلفونخانهٔ خط قم وساوه وعراق آزاداست واخبار مرکز بدان نواحی داده شده است وباشکال مبهم وگوناگون درآن ولایات شهرت یافته.

منجمله بقم خبر داده شد که قزاقها بالشویک شده‌اند و تهران را گرفته وغارت کرده اند، مردم قم ازین خبر وحشت اثر اجناس مغازه ها و دکاکین را بخانها برده وپنهان کرده وخود درصحن حضرت معصومه اجتماع نموده بودند.

تا روز سه شنبه بعضی دوایر دولتی باز بود ومابقی بحال تعطیل باقی مانده بود، عصر سه شنبه پستخانه را هم تعطیل کردند وبسایر دوایر نیز حکم تعطیل داده شد، و در همین روز شهرت یافت که سیدضیاءالدین رئیس الوزرا شده است، و مشارالیه لباس خودرا تبدیل کرده باکلاه وسرداری بدربار فرح آباد رفته دستخط رئیس‌الوزرائی خودرا ازشاه گرفت وشاه درآن دستخط اشاره به «غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دورهای گذشته» کرده بود. غروب امروز دستخط شاه راجع بریاست‌وزرائی سیدضیاءالدین بولایات ایران مخابره گردید و در همان روز دو ورقه بامضای «رضامیرپنجه رئیس دیویزیون قزاق» منتشر شد: یکی دارای دوصفحه مشتمل بر تملق از شاه و دیگری که عنوانش «حکم میکنم» بود وپس از انتشار چون بدعنوانی داشت بفوریت جمع آوری شد، قریب باینمضمون بود که: حکم میکنم ادارات تعطیل شود حتی ادارهٔ پست وتلگراف مگر ادارهٔ ارزاق، و از ساعت هشت بعد از ظهر احدی نباید از خانه بیرون بیاید و از سه نفر زیادتر نبایستی اجتماع کنند وهرکس مخل آسایش باشد یابنظامی و آژان (پاسبان) تیر خالی کند بیدترین مجازاتها گرفتار خواهد شد؛ اجتماعات سیاسی بکلی ممنوع است، تآتر وسینما وعرق فروشیها وقمارخانها هم ممنوع است[۱].

۱ - قسمتی از این اعلامیه درصفحه ۸۶ ضمن یادداشتهای خصوصی یك صاحب‌منصب ذکر گردید، این قسمت هم درضمن یادداشتهای احمد شهریور موجود بود.

چهارشنبه صورت دستخط شاه راجع بریاست وزرائی سید ضیاءالدین طبع و در شهر منتشر گردید.

هشتاد هزار تومان از خزانهٔ دولتی و بانک شاهنشاهی دریافت شده بین افسران کودتا و قزاقان برسم انعام قسمت شد، و پاسبانان شهربانی نیز نفری دو تومان ازین پول انعام داده شد.

شب چهارشنبه ۱۴ جمادی الاخری مطابق ٦ حوت، مصادف باشب جشن اعطای مشروطیت بود، وهنوز قانون ماههای شمسی وجود نداشت وجشن مشروطه را بحساب ماههای قمری برپا میکردند.

دولت ازین معنی غفلت کرد، ودر صدد انعقاد جشن برنیامد و اسباب حرف و پاره‌ای توهمات گردید، ولی شب بعد جشن گرفته شد، وباحترام آنشب حکومت نظامی که باکلنل کاظم خان بود یکساعت دیرتر متعرض مردم شد واز سه و نیم بعد از غروب مزاحم مردم شدند.

* * *

روز پنجشنبه ۱۵ مطابق ۷ حوت، از دفتر رئیس الوزرا بمن تلفون شد ومرا بعمارت «گالاری» احضار کردند(در صفحهٔ ۹۱هم باینمعنی اشاره کرده‌ام) رئیس الوزرا باکلاه پوست ترکی مانند، و سرداری در آخرین اطاق جنوبی مرا پذیرفت، هنوز دولتی انتخاب نکرده بود.

در ملاقات با ایشان «دست خوش !» گفته شد، رئیس دولت اظهار داشت: «اگر من کودتا نکرده بودم، مطمئن باشید که «مدرس» کودتا کرده همهٔ مارا بدار می‌آویخت!»

سپس بیانیهٔ طولانی خودرا که روز شنبه منتشر ساخت، برای من از اول تا آخر خواند و درین بیانیه فقط یکنوبت اشاره بقانون ورژیم کشور شده بود و آن درمورد «بلدیه» بود که نوشته بود «بلدیهٔ قانونی» ولی در نسخهٔ چاپی بجای لفظ «قانونی» لفظ «معاصر» نوشت!

پس از قرائت بیانیه اشاره بجشن مشروطیت کرد وگفت مخصوصاً اول کاری که کردم ارباب کیخسرو را خواستم وقرار انعقاد جشن مشروطیت را دادم، بعد از آن

گفت : ازفردای ورود ما بتهران همهٔ مأمورین خارجه مرا ملاقات کردند وهمه حاضرند که هرچه پول بخواهم بمن بدهند وهمه قسم وعدهٔ مساعدت بمن داده‌اند .

☆ ☆ ☆

(سه روز بکودتامانده روزی مستر اسمارت انگلیسی مستشارسفارت ، نزد من آمد و پس از آنکه شرحی در وخامت اوضـاع صحبت کرد ، از من پرسید که : بعقیدهٔ تو چه حکومتی درایران ضرورت دارد ؟

گفته شد : حکومت مقتدر و توانائیکه از عمروزید اندیشه نکند و اصلاحاترا ازریشه شروع کند،وازمداخلات شماو روسها علی السویه جلوگیری نماید وبزرگترازهر کاری بفکرامنیت وتجارت وامور اقتصادی باشد و قرارشدیاردیگردراین‌باب‌صحبت کنیم .

عصر آنروز با آقا سید ضیاء الدین نیز نظیر همین صحبتها بمیان آمد ، و من بایشان اطمینان دادم که اگر شما نقشهٔ منظم و پخته ای داشته باشید من باشما صد در صد موافقم ، دو روز دیگرهم کودتا شد !)

☆ ☆ ☆

سپس گفت خیال دارم همهٔ روزنامها حتی روزنامهٔ رعدرا توقیف کنم و تنهـا روزنامهٔ ایران‌را دایر نگاه دارم وماهی هزار تومان بعنوان کومك خرج باین‌روزنامه خواهم داد ، و تو بـاید بامن همدست وهمکار شوی و برطبق قولی که باهم داده‌ایم باهم کار کنیم .

من از ایشان گله کردم وگفتم : بنا بود قبلا در نقشهٔ کارها بامن صحبت کنید و مرا ازاصل نقشه ومراد حقیقی خود مستحضر فرمائید، شما بدون سابقه کاری کرده‌اید ومن کورکورانه نمیتوانم باشماهمکاری کنم ، بعلاوه میدانید که چند سال است علی‌التوالی کار میکنم وبسیار خسته وفرسوده شده‌ام و احتیاج باستراحت دارم، اجازه بدهید حالا که شما مسئولیت اصلاحات را شخصاً وبدون شور دوستانتان بعهده گرفته‌اید من هـم استفاده کرده قدری استراحت کنم وباموز شخصی وجمع آوری آثار ادبی خود وکارهای علمی بپردازم و امیدوارم درپیشرفت کارهایتان احتیاج مبرمی بمساعدت من و امثـال من نداشته باشـد . . . .

من از روی واقع و کمال خلوص نیت این صحبت را طرح کردم و یك احساس قلبی و نکتهٔ روحی نیز بالبداهه مؤید این گفتار بود و پیشنهاد ایشان ازینراه از طرف من رد شد ، و خود من میرزا علی اکبرخان خراسانی را که سردبیر روزنامهٔ «ایران» بود بمدیریت آنروزنامه بآقای رئیس الوزرا معرفی کردم و رئیس الوزرا نیز بیدرنگ وبدون اینکه چانه بزند نظر مرا پذیرفت . . .

ازفردا جمعیت زیادی هر روز درخانهٔ من گرد میآمدند ، و از آنجا برخی بیرون آمده در دفترخانهٔ ریاست وزرا رفته وقت ملاقات از رئیس الوزرا خواسته داستانهائی ازخانهٔ من و صحبتهای آنجا نقل مینمودند !

این قضایارا رئیس کابینهٔ ایشان « سلطانمحمد خان نائینی » بمن اظهار داشت ، و گفت : خوبست کسیرا نپذیرید ، گفته شد ممکن نیست ، مگر دولت قزاق بگذارد و مانع ورود مردم شود ، وحقیقت این بود و سوء قصدی نسبت بدولت سید ضیاءالدین دراندیشهٔ من خطور نکرده بود و باصلاحاتی که وعده داده شده بود امیدوار بودم ، اما فساد اخلاق همگنان برکسی پوشیده نیست ، و بهمین علت مراهم توقیف کردند و پس از ده روز توقیف درشهربانی بدزاشوب فرستادند . و تا رفتن سید در آنجا بودم و از انزوائی که دیری بود طالب آن بودم استفاده کردم وتصدیق دارم که سید نسبت بمن بد نمیخواست ومنظور بدی نداشت ولی پیش آمد چنین پیش آورد . . .

حاق مطلب این بود من با رژیمیکه او درنظر داشت نمیتوانستم همکاری کنم ، از بین بردن همهٔ رجال تربیت شدهٔ ایران از خوب و بد ، یعنی همان کاریکه بعدها باصبر و حوصله طبق نقشهٔ محافظه کارانه تری صورت گرفت و آنروز با شیوهٔ انقلابی میرفت صورت گیرد اگرهم عملی ومفید مینمود موافق سلیقهٔ اجتماعی من نبود ، و نیز نکتهٔ قلبی و احساس روحی که شرحش دشوار است ، مرا از پیشنهادهای دوستانهٔ ایشان منصرف داشت .

* * *

روز دوشنبه ۱۹ جمادی الآخره مطابق دهم حوت ، رئیس الوزرا هیئت دولت را بطریق ذیل بحضور شاه معرفی کرد :

سید ضیاء الدین : رئیس الوزرا و وزیر داخله .
ماژور مسعودخان (کیهان) : وزیر جنگ[1] .
نیرالملک (هدایت) : معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه .
مدیرالملک (جم) : وزیر خارجه[2] .
میرزا عیسی‌خان : وزیر مالیه .
دکتر مؤدب‌الدوله (نفیسی) : صحیه و خیرات عمومی .
مشیرمعظم (خواجوی) : پست و تلگراف .
موقرالدوله : تجارت و فواید عامه .
عدل الملک (دادگر) : کفیل وزارت داخله .
منصورالسلطنه عدل : کفیل وزارت عدلیه .

سید ضیاء الدین عضو حزب و جمعیت نبود که افراد علاقه مند و آزموده داشته باشد و خود او بعد از گله‌ایکه از او کردم و گفتم : چرا قبلا از نقشهٔ خود مسبوقم نکرده‌اید بمن گفت و قسم خورد که تا آنساعتیکه بطرف قزوین حرکت کردم از این نقشه خبر نداشتم. مستر اسمارت مستشار سفارت انگلیس روزی بامن در خصوص خرابی اوضاع تهران وچگونگی حکومتی که باید در ایران بروی کار آید صحبت کرده بود و معلوم میشود سایر افراد سفارت نیز باسید از این قبیل مذاکرات کرده ، اما نقشه را با او در میان نگذاشته بودند ، و الا بایستی تدارکات بیشتری دیده باشد و در باب وزرا و جراید و دسته بندیهای دیگر که بی‌اندازه در پیرامون دولتی انقلابی ضرورت دارد قبلا فکر ها کرده و باصطلاح دارو دسته را طوری جور کند که یکروز قبل از تشکیل دولت آنطور باحال تردید یا بیخبری با من مذاکره نکرده باشد ، و از آن قبیل وزرائی تهیه کند که

۱ ـ مسعود خان کیهان در هفتم برج حمل بواسطهٔ اشکالاتی که در کار وزارتی خود باوجود قدرت ومداخلات بعد سردار سپه درامور نظام میدید مستعفی گردید ولی استعفای او پذیرفته نشد و سپس گفتگوهائی وفعل و انفعالاتی پیش‌آمد که باردیگر ناچار باستعفا شد و عاقبت در۷ برج ثور (اردیبهشت ۱۳۰۰) ازکار کناره جست وسردارسپه که تا آنروز رئیس دیویزیون قزاق بود بعد ازانجام جشن سلام نیمهٔ شعبان بسمت وزارت جنگ بحضور شاه معرفی گردید ، ومسعود خان بسمت وزیر مشاور در کابینه باقی ماند .

۲ ـ روز ۲۲ ثور بمناسبت اینکه میرزا عیسی‌خان کسالت داشته بفرنگ رهسپار شده بود ، مدیرالملک وزیر مالیه شد ومعززالدوله (نبوی) بوزارت امور خارجه بحضور شاه معرفی گردید .

بتوانند از توطئه‌ای بدان سادگی برضد رئیس خود مانع شوند ، و در بارهٔ محبوسان آن اندازه تردید ننماید که گاهی از آنها پول بخواهد ، گاهی تهدید بقتل کند وگاهی اجازه دهد رضاخان رئیس دیویزیون خانمان پسربانوی عظمی وغیره را آنطور غارت کند !

سید ضیاء الدین دوستانی برای خود انتخاب کرده بود که هیچکدام از حیث شهامت در عرض او نبودند ودرکارهای اجتماعی زبردستی و تجربه و شهامت لازمه را که خود او دارا بود نداشتند ، بنا بر این همینکه سید در چنگال « کار » آنهم « عمل قرطاس » دچار شدودر بین کاغذها مستغرق گردید ، کسیرا نداشت که اولا از حیث صلاحیت ملی و ثانیاً از لحاظ تجربه و شهامت بقدر خود مشار الیه مقدرت داشته لایق اداره کردن افکار عمومی باشد وبدین سبب بعد از سه ماه ازمیان رفت !

سید ضیاء الدین طبعاً مردی انقلابی وباشهامت بود ، اما باصول ثابت انقلاب و اقسام تشکیلات از سوسیالیزم وکمونیزم ، یا فاشیزم طبق رویهٔ علمی و از روی منطق وکتاب احاطه نداشت . و چنانکه دیدیم در حزب و دسته بندیها هم کار نکرده بود ، و در امور اجتماعی (طبق قاعدهٔ هرمصنف و نویسنده‌ای) بیشتر بامور نظری متوجه بود نه امور عملی و باصول رفیقبازی بیش ازاصول فرقه بازی وکمیته‌چیگری اعتقادداشت !

لذا پس از آنکه با عده‌ای قزاق پایتخت‌را تصرف کرد ، زیادتر خیالات دیرینه در دماغش خلجان میکرد ، و ازقزوین تا تهران نیز صاحبمنصبان قزاقرا که تا آنروز سخنانی جدی و مهیج نشنیده بودند ، بسخنان هیجان آمیز آمادهٔ کار کرد وآنها را برای انتقام جوئی ازرجال تهران خواه اعیان وخواه تهیدست وفقیرحاضرساخت ، وبعد حکم کرد همه را بگیرند وگرفتند ، تا اینجا در دنبال « خیالات » و ورزشهای فکری دیرینهٔ خود عمل کرد . آنوقت ماند معطل که چه بکند ؟!

چه اصل معینی نداشت ، نه کمونیست بود که همه را بکشد ، نه‌فاشیست بود که با اعیان همکاری کند و تند روان وکمونیستهارا خاموش سازد ونه‌حزبی داشت که هم مسلکانرا کار بدهد وباقیرا بیکار سازد ، نه ایل وعشیره‌ای داشت که اقوام خودرا که طبعاً بستهٔ او باشند بر مردم دیگر مسلط کند ، و نه هم قبلا طبق اظهار خود مشارالیه تدارک دیده شده بود که لااقل صد نفر دوست مناسب اوضاع با خود همدست سازد که بعد از سه ماه سردار سپه نتواند زیر پایشرا جاروب نماید !

اولا اشخاصیرا بدون تناسب توقیف کرد، مدرس و شیخ حسین یزدی، حاج مجد الدوله، و فرمانفرما، وتیمورتاش و رهنما و دشتی وفرخی و فدائی ومین و سیدهاشم وکیل وجماعتی کثیر از این قبیل همه حبس شدند، من درمجبس نمرهٔ دو که شبانه بآنجا وارد شدم هنگامهٔ عجیب و غوغای تماشائی دیدم، از پیر هشتاد ساله تا پسر بچهٔ چهارده ساله که او را با زیر شلواری از خانه کشیده و آورده بودند درآنجا یافتم و مشغول سخنرانی برای آنها شدم، چه بقدری جمعیت درآنجا زیاد بود که بصحن مسجدی شبیه‌تر بود تا محبسی و پلیس کافی نبود که مراقبت ومواظبت کند وفقط نجابت ایرانی مانع بود که پاسبانان و آقای پاشاخان را که آمد و رفت داشتند گرفته همه را خفه کنند و بیرون بیایند!...

بالجمله رئیس دولت نظریاتی داشت، ولی جرئت نمیکرد آن نظریاترا بصورت عمل درآورد، میگویند چون اعتماد قوی بخود نداشت و لااقل باصلی و مسلکی ثابت ایمان نیاورده بود کاری نتوانست بکند وجرئت نکرد مردمیرا که در واقع ونفس‌الامر در چشم خلق معلوم نبود ازو بدتر باشند بقتل برساند و ازبین ببرد!

جواز خروج ازشهر که تا این اواخر دوام کرد وسانسور درتلگرافخانه وفرمان موقوف شدن عرق فروشی و فرمان تعطیل جمعه ها و اذان گفتن وهزاران فرامین دیگر کاری صورت داد، اما ریشهٔ کار دولت‌را نتوانست ثابت و استوار سازد.

سید ضیاء‌الدین درسخن ماهر بود، او ظاهراً فاشیست بود اما با اصول فاشیزم آشنا نبود! آنروز ها مرض دیکتاتوری برای جلوگیری از کمونیزم در دنیا مد شده بود!

سید ضیاء‌الدین برای ضدیت با کمونیزم بوجود آمده بود، وطبق مد و مرسوم عمومی دنیا سید یکنفر فاشیست بود، لکن دوستانی که برای اینکار ذخیره کرده باشد نداشت یا ازانتخاب آنان غفلت کرد، بنابراین درکارخویش فروماند، واتفاقاً خود مشارالیه درمصاحبه‌ای که پس‌ازبیرون شدنش از ایران در فرنگستان با یکنفر کرد ودرمطبوعات همان وقت منتشر گردید باینمعنی اعتراف کرده و گفته است که: رفیق‌وهمکار نداشته.

احمد شهریور در اینمورد چنین مینویسد:

«بعد از ده روز تلگرافخانه و پستخانه بکار افتاد اما باسانسور وگماشتهٔ قزاق ومأمورین خاص که مخابرات مضر واقع نشود».

«درین ده روز رئیس دولت در قصر ابیض مشغول نظم مهام ولایات و مخابره با مأمورین خارج

بود و دستور العمل میداد . حکومتهای قم وکاشان و سمنان ودامغان وشاهرود و قزوین و زنجان و عراق را منفصل کرد ، حکومت نظامی تحت امر ادارات ژاندارمری بر قرار کرد ، همهٔ عدلیه های ایران را منفصل کرد و مردم مانند عهد قدیم بحکام مراجعه میکردند » .

« بتدریج مردم شروع بزمزمه کردند ونفرت عمومی برضد سید آغاز شد » .

« مردم آهسته آهسته ازبهت زدگی وحیرانی خارج شدند و بعلت «راحت» حکومت نظامی از ساعت دو و نیم از شب (هشت و نیم) درکمال سختی بسر میبردند ، مخصوصاً کسبه لاسیما قهوه‌چی وخیاط وارسی دوز واشخاصیکه درین شب عیدی با صنایع و دست رنج خود تا ساعت چهار و پنج از شب در کارخانه و دکاکین خود برای فروش باید جنس تهیه نمایند ، شبی نیست که دویست سیصد نفر در کمیساریاها از کسبه و بازاری بسر نبرند درحالیکه ثلث آنها یکدست دیزی آبگوشت و زیر بغل نان برای زن و بچهٔ خود تهیه نموده اند ، اینها تاصبح درسرما دراطاقهای کمیساریاها بیخوابی میکشند وصبح ازبیست وپنج قران تا سه تومان بر حسب ظاهر حال از اشخاص جریمه دریافت میشود و سید روزنامه چی روی تخت خواب در اطاق ابیض عمارت سلطنتی براحتی غنوده است » .

ولی ما اطلاع داریم که آقای سید ضیاءالدین هم شبها براحتی نغنوده بود وشب وروز درآشیانه‌خود بین‌اوراق تلگراف‌ودوسیه‌ومراسلات لول‌میزد وکارمیکرد وبقدری گرفتار بود که ازدسایس اطرافیان بیخبر ماند و بزودی او را از رصدخانه و آشیانه‌اش صدا زده گفتند بروید بیرون ...

۲۲ ـ شمه‌ای ازکارهای سیدضیاءالدین

الکسندرخان مدیر تجارتخانهٔ تومانیاس مأمور شد بانک استقراضی‌را بموجب معاهدهٔ دولتین ایران وروس تحویل بگیرد .

درهمین ماه ۲۱ حوت ۱۲۹۹ غره رجب ۱۳۳۹-۱۱ مارس ۱۹۲۱ تصویب نامه‌ای از هیئت دولت گذشت که اصلاحاتی دراصول محاکمات شده بود .

روز دوشنبه ۱۱ رجب ـ اول‌فروردین ، شاه درشهر بسلام‌عام نشست ، دربن‌سلام غیرازافراد نظامی وپلیس ودولت کسی ازرجال واعیان وجود نداشت ومستوفی‌الممالک ومشیرالدوله وسپهدار وموتمن‌الملک وغیره که آزاد بودند هیچکدام بسلام حاضر نشدند .

سردار معظم خراسانی با وزیر مختار انگلیس مستر نرمان‌در باب کودتا و سید صحبتی کرده بود وظاهراً بسید خبر بردند و اورا توقیف کرد .

احمدشهریور میگوید :

« از فرمانفرما هشت کرور تومان پول نقد خواستند و چون‌نداد تضییقاتی در

حق او کردند و درغذا و فرش واسباب خواب سخت گرفتند و بازهم نم پس نداد، بنا براین درصدد برآمدند که دوسیهٔ خیانت برایش مرتب کرده محاکمه‌اش کنند، ولی قبل از اینها سید رفتنی شد!...

در آغاز سال جدید بعد از آنکه قرارداد ۱۳۳۸ - ۱۹۱۹ ازطرف دولت ایران و انگلیس هر دو لغو شد قرار شد مستشار از دول متفرقه برای وزارتخانها بیاورند و انگلستان پلیس جنوبرا بدولت ایران واگذار کند و قوای قزوین را هم مراجعت بدهد و قوای خراسان نیز دیری بود بازگشته بود و روز ۱۹ رجب مطابق ۹ فروردین ۱۳۰۰ شمسی ماژور مسعودخان وزیرجنگ بسوی قزوین حرکت کرد برای اینکه قزاقانی که در تحت سرپرستی انگلیسها بودند تحویل بگیرند و بعضی مهمات هم قرار بود از طرف نیروی جنگی انگلستان به وزیرجنگ تحویل داده شود و گفته شد که روز ۲۲ دیماه اوایل آوریل نیروی انگلیس ایران را تخلیه خواهند کرد و بعد قرار شد تا نیمهٔ ماه آوریل حرکت کنند، وقرار شد ۲۵ هزار قبضه تفنگ وقدری توپ دربین النهرین بدولت بفروشند ولی اینمعامله صورت نگرفت.

دراین‌ماه‌آقای‌دکتر مصدق‌السلطنه والی فارس مورد سوء ظن دولت قرار گرفته تلگرافاتی میانهٔ او و رئیس دولت مخابره شده بود و احتمال میداد که نسبت باو سوء قصدی شود استعفا داد و از فارس عزیمت کرده وارد خاک بختیاری شد و درآنجا پناه گرفت و دست دولت باو نرسید.

اما قوام‌السلطنه والی خراسان تلگرافی بسید مخابره کرده بود که از مفاد بیانیهٔ رئیس‌الوزرا معلوم نمیشود که دولت ایران دارای چه اصول و رژیمی است. و راست هم گفته بود، بعلاوه چند روز قبل از اینکه اورا توقیف کنند جمعی ازمعاریف شهررا جمع کرده گفته بود که محتمل است بالشویکها مانند گیلان بار دیگر بخراسان روی آورند و خداوردی درخاک روسیه آرام ننشسته است وقوای موجودهٔ خراسان کافی نیست ولازم است قوائی ملی تهیه شود و در آن مجلس صورتی تهیه شد که پولی برای تهیهٔ ذخیره و تفنگ و لباس سرباز جمع آوری گردد و بدولت پیشنهاد کرد که قوای موجود کافی نیست و اگر دولت‌اجازه دهد اهالی حاضرند‌درحدود ۱۰۰۰ سرباز بخرج خود آماده نمایند.

روز ۱۳ نوروز والی وجمعی از رجال بقریهٔ ملك‌آباد سه کیلومتری شهر مهمان بودند، عصر که درکالسکه‌ای بشهر برمیگشتند حسب الامر رئیس الوزرا مرحوم کلنل محمدتقی‌خان رئیس ژاندارم خراسان (که قبلا باقوام‌السلطنه عهد وپیمان یگانگی بسته بودند و قوام‌السلطنه کمال اعتماد را بمشارالیه داشت) مصمم بدستگیری والی شد و اسمعیل بهادر صاحبمنصب ژاندارم را مأمور کرد که والیرا دستگیر کند.

همین که کالسکهٔ والی ازدروازهٔ ارك داخل ومحاذات سربازخانه یعنی کاروانسرائی که ژاندارمها درآنجا منزل داشتند رسید، جمعی ژاندارم را امر داد جلو کالسکه را گرفتند وخود جلو رفته مطلب را بوالی حالی کرد و اورا پیاده کرده بداخل کاروانسرا برده در اطاقی توقیف نمود، وبلافاصله خانهٔ او را محاصره کرد واسبها وفرشهای او وسایر اسبابهایشرا ضبط کردند، وهرکس از اعیان که همراه او بود و از دنبال او وارد شهر شدند گرفتار گشتند و درظرف یکهفته جماعتی از رجال شهر را دستگیر کردند و روزنامهٔ تازه بهار که تحت مدیریت آقای ملك‌زاده برادر مؤلف دایر بود نیزتوقیف وخود او حبس شد، وگروهی از تجار و آزادیخواهان ودموکراتهارا هم حبس کردند وبعینه همان نقشه‌ای که رئیس دولت درمرکز پیش گرفته بود او نیز درخراسان اجرا کرد والحق که این رویه خلاف سیاست وخلاف منطق بود چه کلنل محمد تقیخان غیر از سید ضیاءالدین بود وسوابق و لواحق ساده و وجههٔ روشن محمد تقیخان و ایمانی که او داشت ضرورت اجرای این نقشه‌را برای او وسیاست شخصی او مدلل نمیداشت، ولازم بود که محمد تقیخان ازساعت اول بعد از توقیف والی برنجانیدن سایر طبقات مشهد طبق نقشهٔ تهران دست نزند، اینحرکت او موجب شد که سیاست او بعدها درمشهد باافکار عمومی ملایم نیفتاد و نتوانست افکار خراسانرا متوجه خود نماید و در قیامیکه بخلاف حکومت و مجلس چهارم کرد تنها ماند و موفق باداره کردن خراسان نگردید.

باری والی حبس شد و بزودی او را تحت الحفظ بتهران فرستادند و در تهران بامر شاه و دولت حبس شد، و بعد از رفتن سید ضیاءالدین حکم ریاست وزرائی او را درمحبس باو دادند!

روابط خارجی سید بعد از تصمیم (خواستن مستشار از دول اروپا و امریکا)

خوب شده بود و درمجلس شام شب شنبه سلخ شعبان در وزارت خارجه که از سفرای دول متحابه بعمل آمد وبجای مشروب دوغ ، سر سفره آورده بودند نطقهای خوبی ازطرف سفرا بعمل آمد مخصوصاً مسیو کالدول سفیر امریکا که شیخ السفرا بود نطق مهم وعارفانه‌ای کرد و وعده های خوب داد.

روزشنبه سلخ رجب رضاخان درقصر قاجار مانوری داد وشاه وسفرا ودرباریان حضورداشتند و شاه ازرضاخان که سردار سپه لقب گرفته بود اظهار رضایت کرد.

۲۳ حمل اکبر میرزا صارم الدوله والی غرب دستگیر شد و در حین دستگیری زد و خوردی از روی اشتباه بین سواران کلهر که در دستگیری والی با ژاندارم متحد بودند درعمارت حکومتی رویداد ومعلوم نشد علت فرمان شلیك کردن ژاندارم بکلهرها مبنی برچه بوده است ، و خلاصه چند نفر از خانزادگان و افراد کلهر در شلیک‌ژاندارم بقتل رسیدند و شهرت کرد که کلهرها بحمایت صارم الدوله باژاندارم طرف شده‌اند ولی حقیقت غیر ازین‌است وآنها پارتیس خود بحمایت ژاندارم و برای دستگیری والی بعمارت حکومتی آمده بودند ووالی را رئیس کلهر دستگیر کرده ویخهٔ اورا ازپشت گرفته وکشیده بود معذلك ژاندارم دو صحن عمارت بطرف سواران کلهر که در دالانی گرد آمده بودند شلیك کرد وآنها خواستند ازدرب دیگر بیرون بروند ازآنطرف هم یکدسته ژاندارم حمله کرده وازکلهرها هشت نفر کشته پانزده نفر مجروح شدند!

صارم الدوله هم توقیف و بمرکز اعزام گردید.

روز ۸ شعبان اعلامیهٔ دولت‌دایر برتخلیه قزوین ازقوای انگلیس منتشر گردید، و جای آنها را ژاندارم وقزاق گرفته ومنجیلرا سنگر بستند.

سردار معزز حاکم بجنورد خدا وردی کردرابا ۲۸ تن‌اتباعش‌که امان داده واز کلنل محمدتقیخان برای آنها امان گرفته بود خلع اسلحه کرد و بقوچان بپست ژاندارم تحویل داد.

روز ۱۵ شعبان درسلام عید میلاد صاحب‌الزمان رضا خان سردار سپه بسمت وزارت جنگ معرفی شد.

سه‌شنبه ۱۶ خبرانفصال رئیس دولت معلوم و فرصت برای اشخاص ناراضی که مترصدقیام بودندرسید ، من هم که در درآشوب متوقف بودم‌این‌خبرراشنیدم و خبررفتن

سید و ریاست وزرائی قوام السلطنه محقق گردید.

صبح ۱۶ جمع کثیری از حبس‌شدگان در مسجد شاه و صحن بهارستان میتینگ‌ها برضد سید دادند، وعاظ و پیشنمازها نطق کردند.

سید یعقوب شیرازی و شکوه السادات (حضرتی) و حسین‌زاده سر دستهٔ ناطقین بودند، مردم در شهر بسید بد میگفتند و برضد ارامنه که سید هوادار ایشان معرفی شده بود گفتگو ها میشد. جمعی هم بسوی خانهٔ سید رفتند و نسبت بدو سوء قصد داشتند قوای دولتی آنها را متفرق کرد، فردای آنروز هم باز جماعتی از جمله آقای تدین در صحن بهارستان گرد آمدند ونطقها کردند، انقلابی نیمه طبیعی و نیمه عمومی برضد سید بوجود آمد که تحریکات شاه و وزیر جنگ و محبوسین وقسمتی ازمردم موجد آن بود، وعوام فریبیهای دولت فایدهٔ نبخشید!

سید ضیاءالدین روزچهارشنبه ۱۷ رمضان مطابق ۴ جوزا ۱۳۰۰ چهارساعت بظهر باتفاق ایپکیان ارمنی که‌مردی نویسنده و هوشمند و ازدوستان‌سید بودوریاست‌تشکیلات بلدیه را بعهده داشت و ماژور مسعودخان وزیر مشاور و وزیر جنگ سابق و کلنل کاظم‌خان که حاکم نظامی تهران بود و اخیراً رئیس ارکانحرب شده بود باعده‌ای مستحفظ قزاق درسه اتومبیل بسوی قزوین حرکت کردند که از راه بغداد باروپا بروند.

* * *

دستخط شاه روز ۴ جوزا ۱۳۰۰ دایر بعزل سید ضیاءالدین بعموم ایالات وحکام مخابره گردید:

«نظر بمصالح مملکتی میرزا سید ضیاءالدین‌را ازریاست وزراء منفصل فرمودیم»

«ومشغول تشکیل هیئت وزراء جدید هستیم، باید کمال مراقبت را درحفظ انتظامات»

«بعمل آورید ومطالب مهمه‌را مستقیماً بعرض برسانید». «شاه»

علت سقوط سید ضیاءالدین از تاریخ احمد شهریور:

۱ - نداشتن حزب وجمعیتی که فوراً وزارتخانها‌ودوایررا دردست بگیردو مجلسرا راه بیندازد.

۲ - نداشتن سابقهٔ وجاهت ملی که لااقل هواداران قوی در میان صلحا ازو

حمایت کنند (من درین قسمت تردید دارم که وجاهت ملی عامل واقعی پیشرفت قائدی تواند شد - چه بمحض ریاست وجاهت متزلزل میشود پس نمی توان اینمعنی را اصلی کلی پنداشت - مؤلف) .

۳ - سوء انتخاب ، جماعتی را انتخاب کردو بتجربه معلوم شد که چندان پای بند باخلاق نبودند و باز درمیان آنها کسیرا برگزید که درسیاست و پیشرفت مقصود خود بهیچ مانع ورادعی پای بند نمیکرد ، معلوم‌است چگونه مرد فاضل میتواند با این قبیل دوستان کار کند ؟

۴ - حبس کردن همهٔ معاریف و زنده گذاشتن آنها . . که اگر آنها را کشته بود باز امید ماندن وبقا برایش نبود زیرا سایر قسمتهای کارش خراب بود و برای قتل اینهمه مردم که نه عموماً سرمایه دار و نه عموماً کمونیست و نه عموماً دموکرات و نه عموماً آخوند بودند و مطابق هیچ مسلك و مرامی ممکن نبود آنها را یکدفعه از بین برد عذری نداشت .

۵ - رنجانیدن رضاخان ، فی المثل چنانکه احمد شهریور مینویسد :

« سید گاهگاهی از دَر سمت شمس العماره وارد دربار شهری میشد و دَر مخصوصرا برای خود انتخاب کرده بود برای دخول . . . و قدغن کرده بود بدربان که کسیرا از این دَر راه ندهد ، اتفاقاً روزی رضاخان میل میکند ازهمان دَر وارد شود دربان دَر را باز نمیکند وعذر خودرا هم میگوید ، این کار برضاخان برمیخورد و امر میکند از دَر دیگر جماعتی رفته دربانرا کتك مفصلی زده دَر را باز میکنند و فحش زیادی بسید میدهد .

رضاخان بعد از آنکه وزیرجنگ شد ، وزارت جنگی اوهم زورکی بود ودر هیئت وزرا بماژورمسعودخان تندی کرده بود وحتی میگویند صندلی اورا تصاحب کرده بود[1] ، و پس از وزارت جنگ دیگر بهیئت وزرا حاضر نشد و همواره در قصر قاجار میان سربازان زندگی میکرد ، فرمانفرمارا هم مرخص کرد که برود بفرمانیه و ملك شمیران خودش ، و روزیکه درقصر قاجار مانوری داده وشاه را مهمان کرده بود ، قزاقها بسید احترام نکردند و من خود (مؤلف اینکتاب) از یکتن ازشاهزادگان شنیدم که

---

۱ - آقای کیهان این اخبار را تکذیب میکنند .

گفت : شاه که رد شد قزاقها مارا هم که نوکر شاه بودیم راه دادند ولی سید ووزرایش عقب ماندند و ازلای صف قزاقها خودرا بدنبال شاه انداختند و ابداً کسی بآنها اعتنائی نکرد !

معلوم میشود که رضاخان خودرا بشاه چسبانیده بود و بسید اعتنائی نمیکرد ، بدیهی است مردم وکسان محبوسین وسیاسیون همه بسید بد میگفتند ، درباریان‌هم بسید بدگوئی میکردند واو در دربار مدافعی نداشت ، واین بدگوئیها در دماغ سادهٔ رضاخان که ذاتاً خود خواه وساده لوح وزود باور بود چه تأثیری میبخشیده است ؟

۲۳ - شاه از سید رنجیده وازو میترسید

یکی از اصلاحاتی که سید دست زد تعدیل بودجهٔ مملکتی بود ، چنانکه حقوق شهریه بگیرها تاآنوقت بالغ بر چهل و سه هزار تومان درماه بود ، وسید آنرا به بیست هزار و ششصد تومان تنزل داد ، همچنین حقوق ماهیانهٔ دربار مصوبه مجلس سوم ، سی هزار تومان بود وناصرالملک در غیاب مجلس آنرا چهل هزارتومان کرده بود ، سید ده هزار تومان اضافیرا کسر کرد وشاه بدش آمد واصرار کرد که همان مبلغ چهل هزار تومانرادریافت دارد ،سیدحاضر شداماددرعوض حقوق شاهزادگانرا ببودجهٔ دربار احاله داد ازینعمل که بسیار وطن خواهانه بود هم شاه رنجید وهم شاهزادگان و هم درباریان ، دیگر شاهزاده خانمها و سایر شاهزادگان که برای استخلاص فرمانفرما وعین‌الدوله نزد شاه میرفتند ، طبعاً از سید بدگوئی میکردند واین بدگوئیها در دماغ شاه تأثیر میبخشید ، شاه راجع باستخلاص بعضی وآسودگی بعضی دیگر بسید توصیه کرد وسید زیر بار نرفت وشاه رنجید .

نقشه کودتای دیگر :

سید ازشاه نمیتوانست راضی باشد ، زیرا قبلا گفته‌ایم که طرز فکر وعمل‌شاه طرزی جدی وسریع وفعالیت اثر نبود وبهمین سبب با دولتهای فعال نمیساخت بلکه باهیچ دولتی نمیساخت ، خاصه با دولتی انقلابی چون دولت سید ضیاءالدین ، بنابراین بعد از دو ماه شکرآب درمیانه حاصل شد ، اینجا احمد شهریور اطلاعی داده است که

ما باعتماد آنمرحوم که مردی مدقق و با اطلاع بوده و قضایا را در موقع خود یادداشت کرده است باختصار مینویسیم :

« سید ازحرکات رضاخان جاهل ، و بی میلی شاه ، ازدوام حیات سیاسی خود ،
« مأیوس شد و چون میل نداشت استعفا کند درفکر چاره برآمد که شاه را بردارد ، »
« درین باب محمدحسن میرزای ولیعهد را انتخاب کرد و بااو وارد این تدبیر شد ، »
« ملاقاتهائی با ولیعهد کرد ، راپورت این ملاقاتها به شاه و رضاخان رسید. شاه بسید امر »
« کرد که استعفا کند ، سید از قبول استعفا سرباز زد و تمارض کرد ، وزیر مختار »
« انگلیس باشاه ملاقات کرد ولی نتوانست شاه را راضی ببقای سید سازد ، حتی باشارات »
« حالی کرده بود که اگر سید برود از برای سلطنت شاه مخاطراتی خواهد بود ، معهذا »
« شاه ایستادگی کرد » ، انتهی یادداشت شهریور .

مؤلف گوید : درهمان اوقات شنیدم که روابط سید با ولیعهد بشکلی غیر عادی پیش آمده است . و نیز شنیدم که شاه بولیعهد تغیر کرده وحتی گفته شد که احمد شاه سیلی بصورت ولیعهد زده است ، که راست یا دروغ میرساند که در دربار کشا کش و معارضه‌ای بین دو برادر پیدا شده بود که در اطراف آن معارضه این اخبار تراوش میکرد و همان اوقات شهرت کرد که ولیعهد را میخواهند تبعید کنند ، و اتفاقاً پس از سقوط سید چیزی نگذشت که ولیعهد عازم فرنگستان شد و ازطریق بغداد وبصره عزیمت کرد و در محمره (خرم شهر) مهمان سردار اقدس (خزعل) گردید ، و در همینوقت سید ضیاء الدین نیز دربصره در مهمانخانه‌ای منزل داشت .

شاهزادهٔ یمین الدوله داستانی نقل میکند[1] :

« ولیعهد بقصر خزعل در فیلیه وارد شد و هوا بسیار گرم بود ، ولیعهد از گرما بیتابی مینمود ، شبی شیخ را درباغ قصر ملاقات کردم . شیخ نسبت بولیعهد وبیتابی وعدم متانت وصبر او قیافهٔ مأیوسانه نشان داد ، گفت میخواهم با ایشان درموضوع مهمی صحبت کنم و از من خواست که وسیلهٔ این ملاقات شوم ، من با ولیعهد درین باب گفتگو کردم ، ولیعهد میترسید که با شیخ محرمانه ملاقات کند ، بهرقسم بود شبی را دریکی از حیاط خلوتها بدون آوردن چراغ میعاد نهادند ، ولیعهد آنجا رفت منهم درخدمت او

---

۱ - حسنعلی میرزا کوچکترین پسران ناصرالدین شاه است ، وی درانگلیس تحصیل کرده است واز همراهان ولیعهد بود .

رفتم ، چیزی نگذشت شیخ باعبا وقبای دراز در تاریکی نمودار گردید ، خلاصهٔ مذاکرات این بود که : « والاحضرت اینقدر از گرما متألم نباشند ، وسیلهٔ دفع گرما فراهم میآید و هوا خوب میشود ؛ بهتر اینست بفکر اوضاع مملکت باشند ، من چشمم از سردار سپه آب نمیخورد ، شاه خوب نکرد سید ضیاء الدین را بیرون کرد. اگر والاحضرت حاضر باشند من حاضرم از عرب و لر وپشتکوه قوهٔ معتبر فراهم آورم ، سید ضیاء الدین هم در بصره است ، بفرستید بیاید و قوای خود را حاضر ساخته میرویم تهران را تصرف میکنیم ، آنوقت میل میل مبارکست خواستید شاه را ابقا میکنید نخواستید خودت شاه میشوی » .

آنشب در این مهم بسی گفتگو شد، و بالاخره مرا مأمور کردند که باتفاق دیگری از اجزای دربار برویم و من در بصره با سید گفتگو کنم واورا با این خیال همراه سازم ...
من ببصره رفتم ، سید در اطاقی ساده وحقر مرا پذیرائی کرد در حالیکه هندوانه‌ای پاره کرده وبخوردن آن مشغول بود . صحبت کردیم و نقشه را باو گفتیم ، سید سری تکان داد و گفت : شیخ راست میگوید و میتواند کاری صورت بدهد ، اما من برفیق شما یعنی (ولیعهد) ابداً اعتماد ندارم . او مرد کار نیست ، ونخواهد آمد ، و اگر بماند و بیاید کار مارا خراب خواهد کرد ، او همهٔ خیالاتش متوجه خانمهای پاریس است ، وعجله دارد که هرچه زودتر خودرا از ایران ومشرق بفرنگ برساند، من اورا آزموده‌ام بدرد اینکارها نمیخورد، وازین قبیل خیلی صحبت کرد ، من دفاع کردم ، اما سید اقناع نشد .

ظاهراً سید ضیاء الدین در مختصر سازشی که در بالا اشاره کردیم که با ولیعهد برای کودتای دیگر کرده بود اورا بمحک امتحان زده و عیار این شاهزاده جوان را سنجیده بود ، و از قضا بزودی شیخ خزعل هم از ولیعهد مأیوس شد و عجله‌ای که ولیعهد در حرکت داشت و حرارت هوا را بهانه میکرد میفهمانید که کمال مطلوب او چیز دیگر است !

* * *

بالجمله سیاستمداران تهران نتوانستند شاه سرسخت را نسبت بسید نرم کنند واطلاع داریم که رقبای شمالی آنها هم باشاه درطرد سید همدست بوده‌اند ویادداشتهائی هم دراینباب دیده شده است که مناسبات سید ضیاءالدین بارفیق « روتشتین » وزیر مختار جدیدالورود

دولت ساویت خوب نبوده است ، ازجمله دریاد داشت « انصاری » چنین نوشته‌است :

« پس ازورود « روتشتین » بتهران مشارالیه از رئیس‌الوزرا خواهش میکند که « نادرمیرزا » (کارگذار عشق‌آباد ومهماندار وزیرمختار که از سرحد خراسان تاتهران همراه مشارالیه بوده‌است) چند روز دیگر در معیت او باشد ، ولی آقای سید ضیاءالدین در پاسخ میگوید که : شما منشیان خوبی در سفارتخانه دارید ، خوبست کارهایتانرا بآنها مراجعه کنید ، این اظهار موجب سوء ظن وزیر دولت شوروی شده دستور میدهد که فوراً عذر دو منشیان ایرانیرا بخواهند »[1] .

این رنجش بعدها بیشتر میگردد[2] ، ودرهمان یادداشتها ثبت‌است که از طرف سفارت شوروی روزی از دولت سئوال‌شدکه : رژیم مملکت ایران مبتنی بر چه اساسی است ؟ و نیز میگوید که : وزیرمختار مذکور نزد شاه نیز رفته از رئیس‌الوزرا اظهار نگرانی وعدم رضایت کرده بود .

در اینصورت ممکن است که تهدید های وزیر مختار انگلستان (اگر چنانکه احمد شهریورمینویسد اساس حقیقی داشته باشد) بشاه بی‌اثر مانده وعدم‌رضایت روسها از سید باتمایل انگلیسها نسبت بمشارالیه تکافو کرده باشد ؛ و میل باطنی شاه دربن‌میانه بر میل وزیر مختار انگلیس چربیده باشد . بنا بر این چنانکه گفتیم شاه در اواخر اردیبهشت (ثور ۱۳۰۰) بسید تکلیف استعفا نمود .

سیدضیاء الدین مردی نبود که بسهولت دست ازکار بردارد ، وجز وزیرجنگ باقی اعضاء دولت ازهرحیث با او وفادار بودند .

چنانکه گفتیم (یعنی‌احمد شهریورنوشت) سیدازمجرای سیاست خارجی‌نیزموفق باسترضای شاه نشد وغیر ممکن بود که بتوانند شاه را با هرنوع تهدیدی ازسید مطمئن کنند ، و چنانکه دیدیم شاه بسید تکلیف کرد که استعفا کند .

روز ۲۸ ثور سید ازدوام زندگانی سیاسی خود در ایران نومید گردید و مطابق

---

۱ ـ نقل ازتاریخ « کودتای ۱۲۹۹ » حسین مکی در روزنامهٔ مهر ایران .

۲ ـ سید ضیاء مصادف ورود وزیرمختار شوروی در تهران من و جماعتی از دموکراتها و آزادیخواهان را دستگیر کرد و گفته میشدکه این جماعت را از خوف آنکه مبادا باستقبال وزیر مختار شوروی بروند ویا با او روز ورود ملاقات کنند دستگیر کرده است . . . .

اطلاعاتیکه یافته‌ایم دست بکار شد تا بوسایل دیگر مگر کودتائی از نو راه بیندازد واز جمله میگویند که با ارامنهٔ داشنا کسیون کنار آمد که جمعی مسلح شوند وهمچنین با بعضی صاحب منصبان‌ایرانی ژاندارم داخل مذاکره میشود وبرخی از پستهای ژاندارم نیز تلگرافاتی مخابره مینماید که بطرف تهران حرکت کنند ، اما همهٔ این فعالیتها درنتیجهٔ مقاومت‌شاه ووفاداری سردارسپه و صاحب منصبان قزاقخانه با احمد شاه بی اثر ماند و سید سقوط کرد (رجوع شود بمراسلهٔ آقای اردافی ـ تاریخ حسین مکی) .

بدیهی است اسناد مربوط باینقسمت از تاریخ تا آندرجه زیاد وطرف اعتماد کامل نمیتواند باشد واگر روزی این اسناد ازطرف دول همجوار ما انتشار یابد یاتاریخی صحیح بقلم خود آقا سیدضیاءالدین نوشته شود میتوان بکم وکیف جزئیات پی برد[1] .

بالجمله بعد از سه ماه وچند روز در ۴ جوزا ۱۳۰۰ دولت سیدضیاءالدین ساقط گردید و بشرحی که اشاره کردیم تاسرحد مشایعت شد و از آنجا از راه بصره باروپا رفت و در « منترو » از شهرهای سویس متوقف گشت .

۲۴ ـ اسناد پراکنده

۱ـ بیانیهٔ رئیس‌دیویزیون قزاق که درروز دوم کودتا منتشر گردید وشرحش گذشته

هموطنان :

وظائف مقدسهٔ فداکاری نسبت بشاه ووطن ما را بمیدانهای جنگ هولناک گیلان اعزام نمود ، همان میدانهای خونین مرگباری که قشون دشمن برای تسخیر ایران و تهدید پایتخت با قوای فزونتر واسلحه مکمل‌تر تشکیل نموده بود .

افراد دلاور قزاق این وظیفه مقدسه را باجان ودل استقبال نمودند ، زیرا تنها قوهٔ منظم ایرانی که میتوانست وظیفه مدافعه وطن را ایفاء نماید همین قوه وافراد آن بودند که بدون لباس ، بدون کفش ، بدون غذا ، بدون اسلحهٔ کافی سینه وپیکر خودرا

---

۱ ـ درین روزها اواسط بهمن ماه ۱۳۲۱ لایحه ای توسط مظفر فیروز ، منسوب به بیانات سید ضیاء در تهران منتشرشد که هیچگونه استفادهٔ تاریخی از آن بعمل نمی‌آمد و سراسرعبتی بردقایق سیاست روز و غالباً مخالف باواقع بود و برای جلب استرضای دولت شوروی و عوام تهیه شده بود !

سپر توپهای آتش فشان نمودند، غیرت وحمیت ایرانیرا ثابت و دستجات انبوه متجاسرین را ازپشت دروازهٔ قزوین تاساحل دریا راندند.

اگر فداکاری وخدمات جانبازانهٔ اردوی قزاق نتیجهٔ مطلوب را حاصل نکرد و نتوانستیم خاك مقدس وطن و عصمت برادران گیلانی خودرا از دست دشمن نجات دهیم تقصیری متوجه ما نبود بلکه خیانتکاری صاحبمنصبان، کسانیکه سرپرستی واداره امور بآنها محول شده بود موجب عقیم ماندن نتیجهٔ خدمات ما گردید ولی باز افتخار میکنیم که فوران خون قزاق دلیر توانست پایتخت وطن مقدس مارا از استیلای دشمن نجات دهد، اگر خیانتکاران خارجی توانستند نتیجهٔ فداکاریهای اولاد ایرانرا خنثی نمایند برای این بودکه خیانتکاران داخلی مارا بازیچهٔ دست وآلت شهوت خود ودیگران قرار میدادند.

هنگام عقب نشینی از باطلاقهای گیلان در زیر آتش توپ دشمنان احساس نمودیم که منشاء و مبداء تمام بدبختیهای ایران، ذلت وفلاکت قشون، خیانتکاران داخلی هستند، درهمان هنگامی که خون خودرا در مقابل دشمن مهاجم میریختیم بحرمت همان خونهای پاك ومقدس قسم خوردیم که دراولین موقع فرصت خون خودرا نثار نمائیم تاریشهٔ خیانت-کاران خود خواه تن پرور داخلی را برانداخته ملت ایرانرا از سلسلهٔ رقیت مشتی دزد و خیانتکار آزاد نمائیم.

مشیت کردگاری وخواست حضرت خداوندی این فرصت‌را برای ما تدارك دیده اینك درتهران هستیم.

ماپایتخت‌را تسخیر نکرده ایم، زیرا نمیتوانستیم اسلحهٔ خودرا درجائی بلند کنیم که شهریار مقدس و تاجدار ما(؟) حضور دارد.

فقط بتهران آمدیم که معنی حقیقی سرپرستی مملکت و مرکزیت حکومت بدان اطلاق گردد.

حکومتی که در فکر ایران باشد، حکومتی که فقط تماشاچی بدبختیها و فلاکت ملت خود واقع نگردد، حکومتی که تجلیل و تنظیم قشون را از اولین شرایط سعادت مملکت بشمار آورد، نیرو و راحتی قشونرا یگانه راه نجات مملکت بداند.

حکومتی که بیت المال مسلمین را وسیلهٔ شهوترانی مفتخواران تنبل و تن پروران بی حمیت(؟) قرارندهد.

حکومتی که سواد اعظم مسلمین‌را مرکز شقاوتها ، کانون مظالم وقساوت نسازد .

حکومتی که در اقطار سرزمین آن هزارهـا اولاد مملکت از گرسنگی و بدبختی حیات را بدرود نگویند .

حکومتی که ناموس وعصمت گیلانی، تبریزی،کرمانیرا باخواهرخود فرق نگذارد .

حکومتی که برای زینت وتجمل معدودی بدبختی مملکتی‌را تجویز ننماید .

حکومتی که بازیچهٔ دست سیاسیون خارجی (؟) نباشد .

حکومتی که برای چند صدهزارتومان قرض هرروز آبروی ایرانرا نریزد ومملکت خودرا زیربار فروتنی نبرد .

مـا سرباز هستیم وفداکار ، حاضر شده‌ایم برای انجام این آمال خون خودرا نثار نمـائیم و غیر از قوت و عظمت قشون برای حفظ شهریار و وطن مقدس آرزوئی نداریم ، هرلحظه چنان حکومتی تشکیل شود وموجبات شرافت وطن ، آزادی ، آسایش وترقی ملت را عملا نمودار سازد و با ملت نه مثل گوسفند زبان بسته رفتار نماید ، بلکه بمعنی واقعی ملت بنگرد (؟) آن لحظه است که ما خواهیم توانست بآتیه امیدوار بوده و چنانچه نشان داده‌ایم وظیفهٔ مدافعهٔ وطنرا ایفاء نمائیم . باتمام برادران نظامی خود ژاندارم، افواج پلیس که آنهاهم با دلهای دردناك شریك فداکاری اردوی قزاق بودند کمـال صمیمیت را داشته و اجـازه نخواهیم داد که دشمنان سعادت قشون ، بین ماها تفرقه و نفاق بیافکنند .

همه شاه پرست وفداکار وطن ، همه اولاد ایران ، همه خدمتگذار مملکت هستیم .

زنده باد شاهنشاه ایران .

زنده باد ملت ایران ، پاینده باد ملت ایران ،

قوی وباعظمت باد قشون دلاور ایران ،

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهریاری

و فرمانده کل قوا ، رضا ،

این بیانیه بقلم سحر آمیزیکه ظاهراً قلم خود آقاسید ضیاءالدین است نوشته شده بود ، اما چندان تأثیری در قلوب ایرانیان نبخشید ، زیرا پیشروان این فکر وگویندگان

این ترانه «قزاقان» بودند وهنوز قزاق ایران درست یك قوهٔ ساخته شدهٔ اجنبی و مطیع اجنبی شناخته میشد، نه یك قوهٔ پاك و فداکار ایرانی، وشکی نیست که این قوه درگیلان ومازندران فداکاریها کرده بود اما آنهمه درتحت نظر ومصالح سیاست خارجی بود، واگرهم میبایست قوای قزاق ازین ببعد یك قوهٔ ملی ومؤسس کودتاشخصی صالح و فداکارمعرفی شود بدرد آنروز نمیخورد... فردارا هم کسی نمیدانست، ومانیزکه ماندیم وفردا رادیدیم چندان چیزی ازین دلیران میدان نبرد نفهمیدیم!

برما معلوم بود و بردیگران هم معلوم شد که هرجا سروصدا و رنك و بوی و جلوهٔ ظاهری فراوانتراست، حقیقت کمتر است!

* * *

۲ - دوسند راجع بکودتای سوم اسفند:

این دو سند بعد از طبع کتاب تااین صفحات، بدست ما آمد.

الف - مرد موثقی اظهار داشت:

درکابینهٔ مرحوم سپهدار اعظم نزدیك ایام کودتا شخصی از مردم انگلستان موسوم به «دکتر فرتسکیو» که در نظام بریتانیا دارای پایهٔ سرهنگی نیز بود، وارد تهران شده بود.

آن اوقات دربین رجال سیاسی ونظامی انگلستان که درسفارت بودند صحبت ازخرابی اوضاع تهران ومخاطرات احتمالی هجوم قوای بلشویك بسواحل بحرخزر وفتنهٔ جنگلیها وهرج ومرج مرکز وضعف دولت رد و بدل میشد وهمه براین عقیده بودند که باید دولتی قوی و مقتدر بروی کار آید واز طرف دولت انگلیس باآندولت مساعدت شود، لیکن درچگونگی آندولت حرف بود. برخی معتقد بودند که باید کودتا بوسیلهٔ یکی از شاهزادگان صورت گیرد، بعضی هوادار دموکراتها و آزادیخواهان وصلحا بودند، گروهی طرفدار این بودند که باید باژاندارمری کار کرد و جمعی معتقد بودند که قزاقهای ایرانی برای اینکار بهتر ازهرکس هستند، ازمخالفان این فکر اخیر یکی ژنرال «دیکسن» انگلیسی بود که بعد از قرارداد ۱۹۱۹ بریاست کمیسیون نظام وارد ایران شده بود و او بود که بعد از کودتا بابدبینی شدید از ایران خارج شد واین عمل را خیانتی فرض میکرد وبدان معتقد نبود.

مخالف دیگر مستر اسمارت مستشار سفارت انگلیس بود که گفتم مکرر بامن در چگونگی ایجاد حکومت مقتدری در ایران صحبت کرده بود، ومخالفان دیگری هم بودند و شاید بتوان گفت همهٔ کارمندان سفارت با کودتائی که بدست سید ضیاء الدین وقزاقخانه صورت بگیرد موافق نبودند واین عمل باموافقت صاحبمنصبان مقیم قزوین و ژنرال‌ایرنساید وکلنل اسمایس ومستر هاوارد کونسول انگلیس که طرفداران جدی این فکر بودند انجام گرفت.

دکتر فرتیکیو، سابق الذکر نیز با این نظر یعنی اینکه این کار توسط قزاقخانه صورت بذیرد موافق بوده است.

شخصی موثق چنین میگوید: شبی در تهران مجلس ضیافتی از آقای دکتر و جمعی صاحبمنصب و افراد ایرانی تشکیل گردید وکلنل اسمایس نیز حاضر بود، درآن مجلس رضاخان سرتیپ هم حضور داشت.

صحبت ازفساد مرکز وخرابی اوضاع مکرر شد ومخاطرات روسها و جنگلیها را طرح کرده بودند و در صدد چاره جوئی برآمده، پس از مذاکرات طولانی دکتر فرتسکیو پیشنهاد میکند که باید کودتائی بدست قوای قزاق صورت بندد وحکومتی قوی تشکیل گردد وبهرج ومرج خاتمه داده شود. ودراین باب ازسرتیپ رضاخان که حاضر مجلس بوده‌است عقیده میخواهند، مشارالیه میگوید: من اهل سیاست نیستم، شما هــا هر تصمیمی بگیرید من حاضرم آنرا اجرا کنم!

ب ـ شخصی ازرجال که درزمان سپهدار اعظم مدیرکل و رئیس ذخیرهٔ وزارت جنگ بود، روزی بملاقات ژنرال دیکسن میرود، ژنرال از او میپرسد که شنیده‌ام قزاقان ازقزوین بسمت مرکز حرکت کردند، علتش چیست؟

ـ بی اطلاعم، شاید بمرخصی یا تغییر مأموریت میایند.

ـ چرا دو مرتبه سیدضیاءالدین دربن اواخر بقزوین رفته است، مگر آنجا علاقهٔ ملکی دارد؟

ـ شاید برای رسیدگی بفراریان گیلان باشد[1].

---

۱ ـ قبلا هم اشاره کردیم که دربن اوقات جمعی فراری ازگیلان و رودبار وانزلی بتهران آمده بودند و جمعی هم از اسرای متجاسرین درتهران بودند و سپهدار مبلغی پول برای اداره کردن آنها از خود داده و سید ضیاءالدین جمع آوری ونگاهداری آنهارا تقبل کرده بود.

آقای رئیس ذخیره همان شب بمنزل رئیس الوزرا میرود ، و داستان مذاکرات خود را با ژنرال و صحبت ژنرال را میگوید ، سپهدار میگوید : خدا عاقبتش را بخیر بگذراند ! ولی از شنیدن واقعه تعجب نمیکند و معلوم بوده است که بقضایا کاملا واقف بوده است .

سومین شب (شب دوشنبه سوم اسفند) کمیسونی در وزارت جنگ خبر میکنند ، این کمیسون بی سابقه بود . امیر نظام وزیر جنگ و سالار لشکر وزیر عدلیه (دادگستری) در آن کمیسون حضور پیدا میکنند ، آنشخص میگوید : من وارد کمیسون شدم ، سالار لشکر روی نیمکت بکوری لم داده بود ورنگش پریده بود ، کلنل گلروپ رئیس ژاندارم هم آنجا بود ، پورلینگ کفیل شهربانی هم آمد ، بعد ازقدری صحبت وزیرجنگ برئیس ذخیره امر میکند ، فوری ۱۰۰۰ قبضه تفنگ تحویل بریگاد مرکزی بدهید و دستور بدهید نانوائیهای قشون پخت نان روزانه را دو برابر کنند ، واین کار صورت میگیرد .

سپس وزیرجنگ بکلنل گلروپ اظهار میکند که : قوای خودرا در باغشاه (آنجا مرکز ادارهٔ ژاندارم وسربازخانه بود) مجهز کنید و آماده باشید ، قزاقها که میآیند هرگاه بشما تیراندازی نکردند شما هم بآنها تیر نیندازید ودوستانه رفتار کنید .

گوید : ازآنجا باتفاق وزیرجنگ بقزاقخانه رفتیم ، وزیرجنگ محمدخان امیر تومان را خواست وگفت الساعه میروی بمهرآباد وبقوای قزاق میگوئی که امشب وارد شهر نشوند وفردا وارد شوند .

سپس باتفاق آمدیم منزل رئیس الوزرا ، دراینموقع تلفون صدا کرد وگفتند از فرح آباد است وشاه میخواهد بارئیس الوزرا صحبت کند ، سپهدار گوشیرا برداشت ، ما از صحبت شاه چیزی ملتفت نشدیم ، ولی سپهدار در جواب گفت : قزاقها هیچ منظوری ندارند وفقط برای دریافت حقوق ولباس بتهران میآیند ! ...

بفاصلهٔ کمی آقای معین الملك منشی مخصوص شاه رآقای سمیعی و کلنل هیك و ژنرال دیکسن نزد سپهدار آمدند ، وسپس این هیئت بمهرآباد رفتند وقرارشدباردوی قزاق ازطرف شاه ودولت بگویند که : همانجا متوقف باشند و بشهر نیایند.

آنها رفتند . . . . وقایعی رخ داد ، و بالاخره معلوم شد در مهرآباد کسیکه زمام امور را در دست دارد آقا سید ضیاء الدین است که کلاه بسر نهاده و لباسش را عوض کرده است ، ابلاغ امر شاهانه و رئیس الوزرا را برای عدم حرکت بشهر تذکر دادند ، فرمانده قوی گفته بود تصمیمی است گرفته شده میآئیم اما مزاحم کسی نخواهیم شد ، درین حین باز از فرح آباد تلفون شد ، سپهدار درضمن مذاکرات گفت : **سردار همایون هشتصد پنجهزاری از رضاخان میرپنج رشوه گرفت و فرماندهی این فوج را باو داد ، تقصیر بنده چیست؟**

* * *

این اسناد مندرجات گذشتهٔ تاریخ مارا تأیید میکند ومیرساند که شاه و دولت ووزیر جنگ همه از حرکت اینعده مطلع بوده‌اند ، خصوصاً وزیرجنگ داخل درکار بوده و زیادتر از باقی وزرا اطلاع داشته است .

و اما شاه ، عقیدهٔ نویسنده براینست که احمدشاه ابتدا باحرکت قوی موافقت کرده و شاید فرامینی هم داده باشد ، ولی بعد از آنکه میشنود سید ضیاء‌الدین دست اندرکار است ، پشیمان میشود ومیخواهد آنها را باز گرداند ممکن نمیشود ، وحدس میزنیم که بعدازتمرد قزاقها ازامراخیر شاه و دولت که از مهرآباد پیشتر نیایند ، شاه ازسپهدار توسط تلفون پرسیده‌است که : این صاحبمنصب کیست که اینطور تمرد میکند؟ وکی اورا فرمانده این فوج کرده است؟ ، سپهدار آنجواب را داده که : سردار همایون رشوه گرفته و اورا فرمانده کرده است .

* * *

از ناحیهٔ موثقی خبرداریم که کلنل هیئت انگلیسی در عدم هجوم قزاقان بشهر جدیت بخرج نمیداده است و رضاخان برخلاف روایت سوم در جواب معین الملك گفته‌است : کسی ملتفت خدمات قزاق نیست وقدر نمیداند وما باید بشهر بیائیم !

۴ـ روایت ازقول آقا سید ضیاء الدین :

اخیراً مؤسس کودتای سوم اسفند خود در فلسطین با یکنفر از ایرانیان چنین گفته‌است ـ واین روایت جز بعض قسمتها باتحقیقاتی که ازآقای سیمی شده منطبق‌است

، بیست هزار تومان پول نقد درمیان قزاقان که زیرامر رضاخان بودند قسمت شد، و دو هزار تومان بخود رضاخان دادم، زیرا بین راه حس کردم که در سرعت حرکت متأنی است و تردید دارد!

شب سوم حوت درمهرآباد بودیم، شیپورچی آماده بود که شیپور حرکت بزند، ناگاه خبردادند که ازطرف شاه ودولت جمعی برای ملاقات فرمانده دستهٔ قزاق آمده‌اند ومعلوم شد معین‌الملک ازطرف شاه وادیب‌السلطنه ازطرف سپهدار وکلنل هیگ وژنرال دیکسن ازطرف سفارت انگلیس باتفاق آمده میخواهند رضاخان‌را ملاقات نمایند.

من با رضاخان تبانی کردم که چطور صحبت کند و نیز قرار شد اگر لازم شد که من با او مشورت کنم بعنوان اتاماژور مشارالیه را احضار خواهم کرد.

من پشت در اطاق دیگر پنهان شدم ومواظب حضرات بودم.

حضرات وارد شدند ونشستند، و ازقول دولت و شاه وسفارت انگلیس پیغام دادند که نباید اینعده وارد شهر شوند دیدم رضاخان گفت: اطاعت میکنم!...

من بی اندازه متوحش شدم، زیراکار بکلی خراب شده بود ودیدم مشارالیه پاك خودرا باخته ویکباره تسلیم شده است!

فوراً رضا قلیخان (امیرخسروی) را فرستادم که برود و یاریاب بگوید: اتاماژور شما را میخواهند.

رفت و گفت.

کسی ازحضار گفت ـ اتاماژور کیست؟

شنیدم که رضاخان هم گفت: بله اتا ماژور دیگر کیست؟!

ناچار من خود وارد اطاق شدم گفتم: سلام علیکم! بشیپورچی‌هم دستوردادم که بمحض اینکه من وارد اطاق آقایان شدم شیپور حرکترا بزند، ووارد شدم.

صدای شیپور حرکت، حضرات‌را دستپاچه کرد و گفتند: ما ازطرف دولت آمده‌ایم وفرمان شاه است که نباید قوی حرکت کند.

من گفتم ـ ماهم از طرف ملت آمده‌ایم و باید امشب این عده بشهر بروند، وبرضاخان گفتم بیا برویم!

حضرات گفتند ـ کجا !

گفتم ـ تهران !

آقایان که برخاسته بودند بنای چرخ خوردن را گذاشتند و بالاخره گفتند آقا چرا میخواهید بتهران بروید ؟ گفتم : میرویم که تهران جنایتکاررا بتوپ ببندیم ، گفتند ژاندارم و سرباز آنجا است و خونریزی میشود.

گفتم : امر میدهم ژاندارم و سرباز را بتوپ ببندند !

گفتند : آقا دولت است امر بتوقف عده داده است ، گفتم : دولت تاحالا کجا بود ، وامر کردم حضرات را توقیف کردند !

رضاخان همه جا همراه من بود ولی متزلزل و مردد بود و من باوامر میدادم واورا باخود هرطرف میکشیدم که : بیا برویم !

رضا خان گفت : آخر ژاندارم دم دروازه است ، گفتم : اهمیت ندارد آنها را بتوپ میبندیم ![1]

عده راه افتاد .

من در اتومبیل نشسته بودم ، دستور دادم توقیف شدگان‌را در اتومبیل دیگر مواظب باشند و ازعقب من آنها را بیاورند .

وارد شهر شدیم ، کسی دست درنیاورد ، وارد میدان مشق شدیم ، توقیفی‌ها را در اطاقی نگاهداشتند ، و بعد از شلیک توپ و تصرف نظمیه و کمیساریا ها بقزاقان که مأمور شهر شدند امر کردم مواظب باشند کسی بسفارتخانها پناه نبرد .

بعد از نصف شب بود ، بارضاخان نشسته بودیم، ناگاه سربازی وارد شد و برضا خان گفت : شاهزادهٔ فرمانفرما میخواهند با شما ملاقات کنند .

دیدم رضاخان فوراً گفت : شاهزادهٔ فرمانفرما ، وازجا برخاست ! . . یافتم که باز خود را باخته است و الان کار خراب میشود . . . اورا نشاندم و بقزاق گفتم ، بگو چند دقیقه آنجا تشریف داشته باشند .

رضاخان با تردید نشست !

---

۱ ـ خواننده میداند که سید ضیاءالدین ازحرکت ژاندارم با توطئهٔ قبلی وعملیاتی که کرده بودند و موافقت اولیای وزارت جنگ وغیره اطلاع داشت ومیدانست که آنها تیراندازی نخواهند کرد.

معلوم شد که فرمانفرما بعد از ورود قزاق بشهر بقصد پناه بردن بسفارتخانهٔ انگلیس ازخانه حرکت کرده وقزاقها اورا جلو گرفته‌اند، او گفته است صاحب‌منصب این عده کیست، گفته اند: رضاخان میرپنج است، دید که با این شخص آشنائی دارد بقزاقخانه آمد که اورا ملاقات کند و اگر میگذاشتم شاهزاده رضاخان‌را ملاقات کند، کارخراب بود! چه دیدم رضاخان خیلی بشاهزادهٔ فرمانفرما اهمیت میدهد، وهر دقیقه میخواهد که اورا احضار کند، لذا دستور دادم شاهزاده را توقیف کردند!

سید ضیاء الدین گفته بود که من نمیخواستم کسی را توقیف کنم، اما بعد از توقیف فرمانفرما ناچار شدم باقی اعیان ورجال را هم توقیف نمایم! اما این ادعا تا چه اندازه مقرون بصحت است، معلوم نیست!

بعد از نصف شب بود ادیب السلطنه ومعین‌الملک را که توقیف کرده بودند آوردند گفتم حالتان چطور است، دیدم میخواهند چیزی بگویند ولی نمیگویند وتجمج میکنند.

معین‌الملک بسیمی گفت: چرا نمیگوئی؟

بعد معلوم شد قزاقها آنهارا لخت کرده اند وهرچه در جیب و بغل آنها بوده ربوده اند!

بصاحب‌منصب گفتم: بگوئید هرچه برده‌اند بیاورند وبآقایان پس بدهند والا تیرباران میشوند، اوهم امر کرد پول واسبابهای آقایان راآوردند ورد کردند، بعد گفتم بسلامتی تشریف ببرید و از آنها عذرخواهی کردم وگفتم ناچاربودیم با شما اینمعامله را بکنیم، حالا آزادید.

میگوید: تاسه‌روز بانتظام امورمشغول بودم ودستور جشن مشروطه را دادم، بعد شاه مرا احضار کرد ودرضمن صحبت اظهار کرد که ارکان دولت مرا توقیف کرده‌اید!

گفتم: دولت شما ارکان نداشت، اگر ارکان میداشت من سید روزنامه نویس با عدهٔ قزاق درشهر تهران چکار میکنم؟،

سپس قرارشد ریاست وزرارا بمن واگذار کنند، گفتم بشرطی قبول میکنم که‌در فرمان‌ریاست‌وزرائی (حضرت‌اشرف) ننویسیدو نیزاختیارات تامه بمن داده‌شود! انتهی

* * *

بالجمله سوء اداره و رشوه خواری وفتی در کشوری ازدربار تا ادارات مادون

رسوخ کند. نظایر این بازیهای سیاسی و توطئه ها و مداخلات بیرویه و انقلابات و انحطاط و تیره روزی که منجر بانقراض خاندانها میگردد بسهولت روی میدهد وهیچکس از هیچکس حق گله وشکوه ندارد. ولامرد لقضاء الله!...

۲۵ - مجلس چهارم باز میشود

انتخابات این دوره چنانکه بارها اشاره کرده‌ایم صحبتش از رجب ۱۳۳۵ آغاز شد و پس از سقوط کابینهٔ اول **وثوق الدوله** در بوتهٔ تعویق ماند، تا در شوال ۱۳۳۵ قمری در زمان نخست وزیری مرحوم **علاءالسلطنه** که از شعبان همانسال تا محرم ۱۳۳۶ طول کشید انتخابات تهران در حکومت تهران مرحوم **دبیرالملک** اعلان گردید.
قبلا اشاره کرده‌ایم که با وجود اعلام انحلال احزاب درقصرشیرین ازطرف اعضاء کمیته‌های سابق تهران، نظر بلزوم فعالیت حزبی وافتتاح مجلس و بردن اکثریت وایجاد حکومت مقتدر از طرف **حزب دموکرات**، بعد از انقلاب روسیه در صدد برآمدیم که جمعیت مزبور را بکار وجنبش جدیدی وادار سازیم، ودراینمعنی من پیشقدم بودم ودوستانرا تشویق کردم و باوجود دسایسی که از همه طرف بر خلاف این نیت مفید شروع شد، وحتی افرادی از فعالترین دوستان ما را بنام «**ضد تشکیل**» بروی ما واداشتند، و مارا توسط «**حسین صبا**» مدیر ستارهٔ ایران که مردی هتاک و بی پرنسیب بود بیاد فحش وهتاکی گرفتند، باز ما بتشکیل جمعیت موفق آمدیم و لیتهٔ محلی تهرانرا انتخاب کردیم، و در برابر «**ضد تشکیل**» تا توانستیم بردباری ومتانت رفتار نمودیم تا آن دسته خود بخود منحل گردید.

قبل از انحلال قطعی دستهٔ مزبور انتخابات تهران اعلان شد.

دولت مرحوم **علاءالسلطنه** دموکرات نبود ولی ما باانتخابات موافق بودیم، و «**ضد تشکیل**» مخالف با انتخابات بود، وبرسرانتخابات بدولت اعتراض میکرد و میل داشت روزی انتخابات شروع شود که مهاجرین از اسلامبول و غیره بایران باز گردند و درحقیقت مخالفت با ما نیز مبتنی برهمین مسئله بود که بهواداری مهاجرین مانع از همهٔ کارها شده بودند و ازفرط تعصب و بی فکری متوقع بودند که چرخ گردش روزگار را نیز بتوانند بنفع رفقای مهاجر ازحرکت باز دارند!...

انتخابات آغاز شد، کمیته جمعی‌را نامزد وکالت تهران کرد وضد تشکیل هم جمعیرا از مهاجرین نامزد نمود که عده‌ای از آنهارا ما نیز نامزد کرده بودیم.

حزب اجتماعیون اعتدالیون نیز نامزدهائی منتشر کردند، ولی باموجود بودن اختلافی بزرگ میان دموکراتها باز اعتدالیون از بردن انتخابات نومید بودند، ودرتاریخ ۱۸ ذیقعده ۱۳۳۵ اعلامیه‌ای درروزنامهٔ من نشردادند[1] وکناره جوئی خودرا ازشرکت درانتخابات بقریبی نشان دادند.

نتیجهٔ انتخابات این شد که دوازده نفر وکیل تهران بین ما ورقیب ما ، ضد تشکیل، تقسیم شد و اعتدالیون غیر از آقای مؤتمن‌الملک که ما نیز بایشان رأی داده بودیم کسی نبردند و بعدها که چند تن از نمایندگان تهران یا مرده یا مستعفی شدند و من نیز وکالت شهر بجنورد را پذیرفتم مرحوم سیدحسن مدرس که چهاردهمی بود دوازدهمی شد وداخل مجلس چهارم گردید.

این دومین مرتبه ای بود (پس از انتخابات دفعهٔ ثانی تهران درمجلس سوم) که دموکراتها پیش برده بودند و وکلای تهران صد درصد از دموکراتها انتخاب شده بود، اگر دنبالهٔ نفاق ضد تشکیلی وهتاکی یکی دو روزنامه که بنای آنان برحسد و تحریکات اغیار بود نمیبود، و انتخابات سایر نقاط ایران نیز همانوقت دنبال میشد، بدون شبهه دولت ومجلس در پنجهٔ قدرت اینحزب درمیآمد، و چون مناسبات ما با شاه نیز بد نبود شاید دولت دموکرات حقیقی بوجود آمده و این دولت میتوانست بـا پشتیبانی دولت انگلیس که درجنگ عمومی بسوی پیروزی نزدیك میشد ایرانرا بطوردلخواه اداره کند، زیرا رجالی مانند مستوفی‌الممالك ومشیرالدوله ومخبرالسلطنه وصمصام‌السلطنه که آنوقت نـامزد حزب دموکرات بودند نیز باما متحد میشدند، و در ایران همه جا خاصه آذربایجان وخراسان وکرمانشاه واصفهان وشیراز وکرمان اکثریت اهـالی عضو حزب دموکرات بودند وکمیته‌ها همه‌جا دایر بود وناگزیر فعالیت جدید ومرکزیت صالحی درایران بوجود میآمد. اما دشمن ما متنفذ بود ودرپنهان عمل میکرد!

اولا انتخابات را دنبال نکردند، ثانیاً تزلزل در ارکان حکومتها انداختند، ثالثاً چنانکه گفتیم اختلافات میان حزب را دامن زدند، وباوجود انحلال جمعیت ضد تشکیل

---

۱ ـ جمعیت اجتماعیون اعتدالیون از تشکیلات حزبی غفلت کرده بودند و روزنامه نداشتند!

باز گروهی نقاد و تهمت زن پیدا شدند که زهر اختلاف را در مرکز و ایالات در قلوب ساده



۲۱ - عده‌ای از وکلای دورهٔ چهارم

از چپ : نجات - ذوالقدر - سید یعقوب - ملک‌الشعراء بهار
صف دوم : سید حسن خان باوج - شیخ اسدالله ممقانی - سید
محمدتقی تبریزی - سید محمد صادق طباطبائی - صدرالاسلام رفسنجانی
ایستاده : سید هدی الملک رکن‌الملک صدری - شیخ الدوله علی آبادی

لوحان پراکندند ، و عاقبت نمخورد شان کاری کردند - چه منفی باف نمیتواند کاری بکند -

و نه گذاشتند ما کاری صورت بدهیم ، و بدترین کاری که شد ، تعویق انتخابات ولایات بود چنانیکه اشاره کردیم .

نتیجه این شد که کابینهٔ آقای وثوق‌الدوله چنانکه گذشت تشکیل شد و دموکراتهای تشکیلی از آن دولت بناچار هواداری کردند و مرحوم مدرس که متمایل باعتدال بود وافراد منفی باقی حزب دموکرات که هنوز بحال خود باقی مانده بودند بخلاف دولت مزبور قیام کردند ، تا قرارداد بسته شد و گذشت آنچه گذشت .

قسمتی از انتخابات در زمان این کابینه جریان یافت ، و دولت تاحدی درین انتخابات دخالت کرد و ازین رو میگفتند که : وکلای مزبور وکلای قراردادند !

هرچه بود بارفتن وسقوط دولت وثوق بازتشکیل مجلس عقب افتاد ، زیرا جمعی از وطنخواهان مجلس‌را تصویب کنندهٔ قرارداد معرفی میکردند ، تا آنکه سی و نه نفر وکیل مخالفت خودرا با قرارداد اعلام داشتند ، از آنروز مخالف تشکیل مجلس یکی بود و دو تا شد !!!

تا کودتا آمد وچنانکه دیدیم رفت ومجلس چهارم بتاریخ غرهٔ سرطان ۱۳۰۰ دایر گردید ، وآقای احمدقوام بریاست وزرا نامزد شد وسردارسپه وزیرجنگ او گردید .

۲۶ - چرا حزب دموکرات تشکیل نشد ؟

درمجلس چهارم سی نفر از دموکراتها وجود داشتند ، و میتوانستند فراکسیونی تشکیل دهند و دوازده نفر نیز از افراد منفرد درمجلس موجود بود که متمایل بدموکراتها بودند ، و اگر این عده باهم ائتلاف کرده بودند اکثریت مجلس چهارم بدست حزب دموکرات افتاده بود .

عده‌ای ازوکلا درعهد آقای وثوق‌الدوله وقسمتی دیگرهم بتدریج درعهد سپهدار بمرکز دعوت شده بودند ، ومدت دوسال اینعده که قریب چهل و هفت هشت تن میشدند با یکدیگردربرابر مخالفان داخلی وخارجی مقاومت ورزیده و باهم آمیزش کرده ومأنوس بودند ، و تا گذشتن اعتبارنامه ها نیز اتفاقی داشتند ، اما بعد از گذشتن اعتبارنامه این ائتلاف بهم خورد و کمیسیونی از مرحوم مدرس و آشتیانی و مرحوم سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) و مرحوم نصیرالسلطنه اسفندیاری و مرحوم نصرت‌الدوله

فیروز تشکیل شد و در حقیقت ائتلاف سابق را بهم زدند تا از نو اکثریت متناسب و متجانسی بوجود آورند و هستهٔ «جمعیت اصلاح طلب» درین انجمن بعد از بیرون رفتن مرحوم نصیرالسلطنه بسته شد.

درین موقع من با آقای **حکیم‌الملك** و آقای تدین و مرحوم شیخ ابراهیم زنجانی و شاهزادهٔ **سلیمان میرزا** و جمعی دیگر صحبت کرده پیشنهاد کردم که بیایند و فراکسیون «**دموکرات**» را تشکیل بدهند، خصوصاً این پیشنهاد چقدر بنفع رفقای ما که دراقلیت مانده بودند و بعد حزب «**سوسیالیست**» را بامساعدت آقای «**طباطبائی**» تشکیل دادند، تمام میشد.

متاسفانه موفق نشدم بقایای عداوت و افترائیرا که بین افراد تشکیلی و دیگران متراکم در نفوس شده بود برطرف سازم، و حتی بصراحت مطلب دیگری گفتند که بعذر بیشتر شبیه بود تا بحقیقت و آن این بود که رفقا گفتند که ما صلاح خود را در این نمیدانیم که ازحالا اکثریت مجلس را در دست بگیریم و زمامدار مملکت شویم، و مصلحت ما در آنستکه فعلا منتقد باشیم تا در آخر مجلس و نزدیك بدورهٔ تجدید انتخابات اکثریت را بدست آوریم وهمین کارراهم کردند.ولی نتیجهٔ مطلوبه را بدست نیاوردند. یعنی نتیجه‌ای که بایستی مملکت را از دیکتاتوری نجات دهد!

باچنین منطق چه میتوانستیم کرد؟

من این داستانرا درهمان اوقات درروزنامهٔ «نوبهار هفتگی» بعبارت موجزتر نوشته‌ام و این جمله درپایان آنست:

«... ولی بعلل و جهاتی که شرح آن لازم نیست این آرزو وامید لذت حصول نبخشید و این دعوت بلانتیجه وعقیم ماند وفرصت بزرگی ازدست دموکراتهای مجلس بیرون رفت ...»[۱].

بنا بر این دوستان هریك بامیدی و اکثر فقط برای احتراز از قبول مسئولیت و علاقه بانتقاد صرف و عوام فریبی زمام حکومت وکشور را بسهولت ازدست دادند وخود را باقلیت افکندند و چند تن از رفقای ما را هم باخود کشیدند و بردند مانند آقای تدین و آقای حاج امین‌التجار اصفهانی وآقای حایری زاده وغیره...

---

۱ رجوع کنید بنوبهار هفتگی شمارهٔ اول ص ۱۲ ـ ۱۵.

فعالیت کمیسیون پنجنفری و ناامیدی من از اینکه برای بار آخر دموکراتها گرد آمده لیاقت اداره کردن یك سیاست مثبت وایجاد دولت مقتدر حزبی را از خود بروز دهند، باعث گردید که اکثریتی از دموکرات و اعتدال و بیمسلکها و منفرد گرد آمده وجمعیت «اصلاح طلب» را که انعقاد هسته‌اش را درانجمن پنجنفری شرح دادیم رسمیت واکثریت بخشند، و درحقیقت کسانی زمامدار اکثریت شدند که بعد از مرحوم مدرس ومعدودی، مابقی بعدها خود ازعوامل عمدهٔ سقوط قوام السلطنه وقدرت سردارسپه شناخته شدند و مردمی نبودند که بنیهٔ اجتماعی و وجههٔ ملی حسابی داشته باشند و بازهم میگویم که گناه زیرسر عده‌ای ازدموکراتها و سوسیالیستهای عوام فریب بود که قدرت اداره کردن یك اکثریت قاطع و ایجاد دولتی مقتدر وراندن سیاستی مثبت را درخویش نمیدیدند، ومیخواستند بگذارند اکثریت‌را دیگران بربایند واین آقایان ازبرکت منفی بافی آبروی جدیدی درجامعه کسب کنند ودر اواخر مجلس اکثریت را بدست گیرند وکاری که ازحالا میتوانند بکنند آنروز بکنند!

۲۷ - هیئت دولت آقای قوام‌السلطنه

بعد از ظهر روز ۱٤ جوزا (خرداد ۱۳۰۰) شمسی مطابق ۲۷ رمضان ۱۳۳۹ ده روز بعد از سقوط دولت نود روزهٔ سید، قوام السلطنه هیئت دولت خود را بقصر فرح‌آباد برده بشاه معرفی کرد:

قوام السلطنه : رئیس الوزرا و وزیرداخله.

محتشم السلطنه : وزیر امورخارجه.

سردار سپه : وزیر جنگ.

مستشار الدوله : وزیرمشاور.

ممتاز الدوله : وزیرمعارف واوقاف.

دکتر مصدق السلطنه[1] : وزیر مالیه.

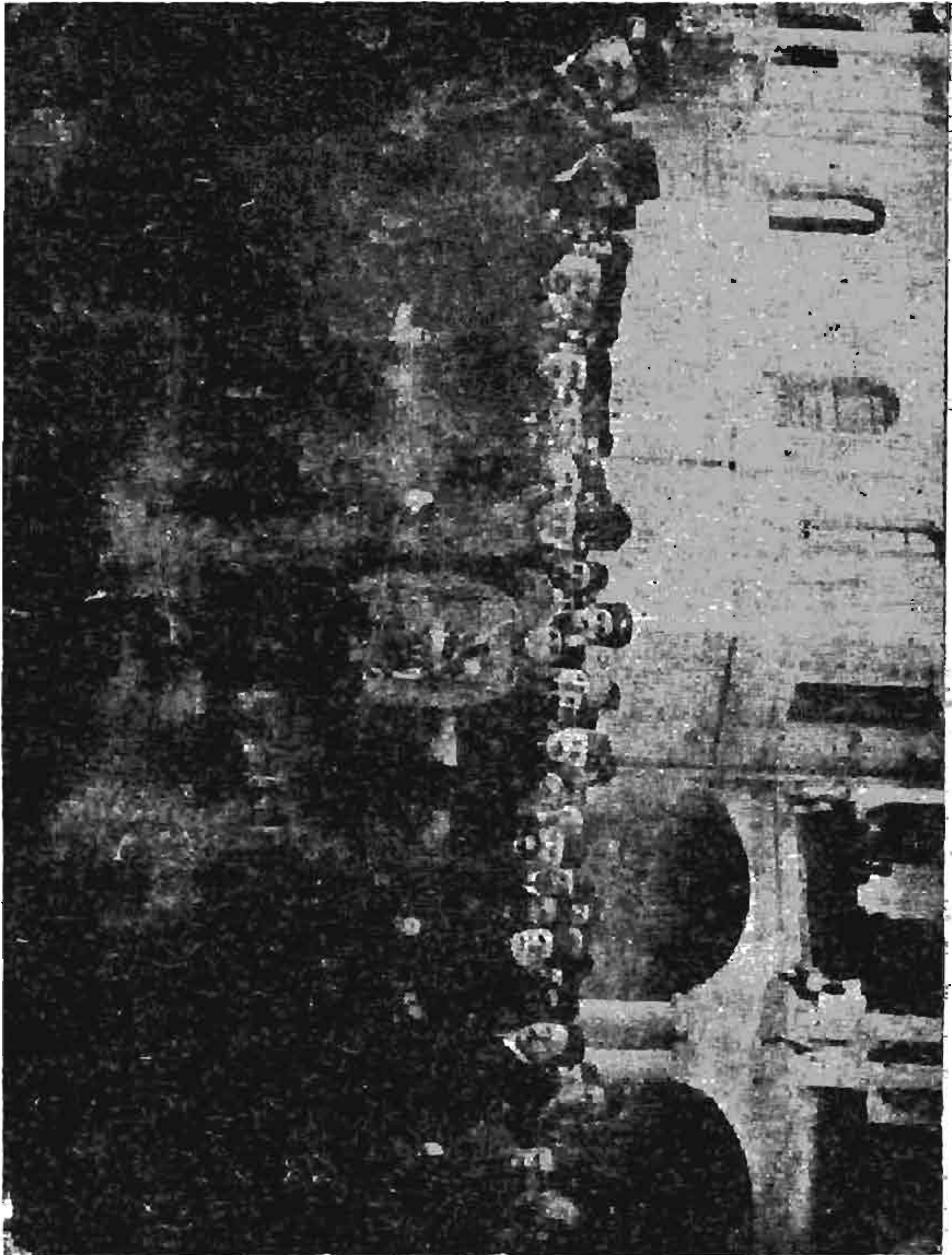
مشار السلطنه : وزیرپست وتلگراف.

عمید السلطنه : وزیر عدلیه.

۱- درآن تاریخ دکتر مصدق درخاك چهار محال میهمان میرزا مرتضی قلیخان بختیاری بود وبطهران احضار شده اما هنوز نیامده بود.

ادیب السلطنه (سمیعی) : وزیر فواید عامه وفلاحت وتجارت .

حکیم الدوله : وزیر صحیه وامور خیریه .



۲۲ ـ عکس هیئت دولت قوام السلطنه واحمد شاه

* * *

دولت روز بعداز معرفی بیانیه‌ای که حاوی یک قسمت از برنامهٔ او بود انتشار داد ، و رمقدمه بسرعت افتتاح مجلس و لزوم توسعهٔ قوای نظامی اشاره کرد و روح برنامه چنین بود :

۱ ـ توجه برفاه طبقهٔ سوم و رفع بیکاری و اصلاح حال زارع و توجه به بهبود امر فلاحت .

۲ ـ براه انداختن بانک استقراضی (بانکی که دولت شوروی آنرا باکلیهٔ عاسباتش بایران واگذار کرده بود ، بموجب معاهده) وکلیهٔ شعب آن در مرکز و ایالات بعنوان بانک دولتی ایران وتهیهٔ سرمایه ازمنابع داخلی .

۳ ـ بکار انداختن معادن و سایر منابع ثروت بوسیلهٔ تأسیس شرکتها وتحصیل کار برای کارگران وسایر بیکاران .

٤ ـ تهیهٔ منابع واعتباراتی برای استقراض داخلی وتحصیل سرمایه‌های کافی برای تأسیسات ضروریهٔ مملکت .

٥ ـ حذف مخارج غیر ضروری برای افزایش مصارف جدید ، تکمیل قوای نظامی و ایجاد موازنه وتعادل در بودجهٔ جمع و خرج مملکتی ، که حتی‌الامکان کسر بودجهٔ مملکترا ازمنابع واستقراضات داخلی تأمین نماید .

٦ ـ توسعهٔ معارف بوسیلهٔ دولت وتوانگران که بمعارف کمک کنند .

۷ ـ اصلاح عدلیه وفسخ کاپیتولاسیون .

۸ ـ ایجادتأسیسات صحی در ایالات وولایات که فواید آن بطبقهٔ زارعین برسد .

۲۸ ـ هجوم بسید ضیاءالدین

بعدازسقوط سید ضیاءالدین محبوسین آزادشدند ، وچنانکه گفتیم در مسجد شاه و مجلس متینگها دادند ، ویکی ازین متینگ ها روزی بود که هنوز سند عزل او منتشر نشده بود ، من دردزاشوب بودم که شنیدم حضرات درمجلس جمع شده‌اند ، ویکی دونفر راهم نزد من فرستادند که بشهر بیایم ، لیکن دل و دماغ حضور در آن جمع برایم نبود و نیامدم ، شب بعد شنیدم که **قوام‌السلطنه** از حبس آزاد شده وفرمان ریاست وزرائی او نشرمیشود ، و**فرماتفرما** ازفرمانیه فرستادکه نزد او بروم ، اوهم خبر **قوام‌السلطنه**

را تأیید کرد واصرار کرد که بشهر بروم وبا آقای قوام‌السلطنه ملاقات کنم ، درشهر آقای نخست وزیررا در عمارت شخصی ایشان دیدار کردم ، وحرکت سریع و عجیبی از فردا در شهر پدیدار گردید ، و احساسات عمومی شدیداً بر ضد سید همه جا دیده میشد ، خاصه در خانواده‌های محبوسین که خود اشرافیت را بوجود میآورد وحاجت بتبلیغات تازه نبود .



۲۳ ـ آقای سید ضیاءالدین ۱

مردم از آزادی و رهائی سید ناراضی بودند ، ومعتقد بودند که باید شاه ودولت مسببین کودتا را وسید را محاکمه کنند ، و وجوهیرا که بحوالهٔ سید در بمدت از بانک اخذ شده وخرج گردیده (مبالغی ازین بابت صورت میدادند که اغراق بنظر میآمد) تحت دقت ورسیدگی قرار گیرد وسند خرج ازو مطالبه شود ، وبیحد عصبانی بودند که چرا درحین رفتن مشارالیه بیست و پنج هزار تومان پول دستی از محل عایدات بلدیه باو داده شده است !

ولی ظاهراً شاه نمیتوانسته است این خواهشهای عمومی را صورت بدهد ، و در جواب جمعی از رجال گفته بود که : آقایان بگذارید برود و تا همین حدهم راضی باشید که او رفت ! مستر بالفور نام انگلیسی که کتابی دراوضاع سیاسی آن ایام تألیف کرده بود ، درین باره چنین گفته است : « فاتح این جنگ چون چنان دید حکم داد او

---

۱ ـ وثوق‌الدوله راجع باین کتاب در قسمت مربوط بخود با مستر بالفور در لندن محاکمه کرد و رویتر بتاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۲۲ اینطور خبر داد که : بالفور محکوم شد و بخلاف گفتار خویش اعتراف کرد .

(سید) را در قزوین نگاهدارند، ولی پس از مطالعهٔ اطراف قضیه[1] راضی شد حکم مزبور را الغا سازد».

* * *

در تاریخ سه‌شنبهٔ ۱۴ شهرشوال ۱۳۳۹ مطابق اول سرطان (خورداد) بیانیه‌ای بامضای جمعی از رجال و اعیان و علما از نمایندگان مجلس چهارم تحت عنوان (بیان حقیقت) انتشار یافت که مستقیماً بسیاست آنروز دولت انگلیس حمله میکرد و ما برای تکمیل تاریخ، قسمتی از آنرا نقل میکنیم[2].

بیان حقیقت:

«وقایع غیرمترقبهٔ نود روزهٔ اخیر ایران، یعنی دورهٔ حکومت نامشروع سید ضیاء بدرجه‌ای غیرمکشوف و مورد اشتباه واقع شده و باندازه‌ای سیاست خارجی ذینفع درین وقایع، افکار و جرایدرا مشوب نموده است که کشف حقایق برای اعادهٔ حیثیات وحفظ شرافت ملی ایران لازم آمده ورفع شبهه و موکول کردن حکمیت وقایع بافکار عمومی دنیا و جمهور ملل متمدنه از وظایف اولیهٔ ایرانیان شمرده میشود!

«بملاحظهٔ اینکه مبادا بوسیلهٔ نیرنگ دیگری باز آزادی شکایت ازدست ایرانیان برود (چنانکه رفت واین آزادی طول نکشید! - مؤلف) اعلام میداریم.........
که ایران درچه حال تأسف آوری واقع شده و بانهایت نفرتی که ازمداخلات اجنبی درکارهای داخلی خود دارد بواسطه ابراز همین نفرت چگونه مورد تضییقات و سختیهای گوناگون واقع میگردد!

درک این حقیقت و پی بردن بعلل اصلی فجایع حکومت سیدضیاء محتاج بذکر تاریخچهٔ مختصری است.

چندی پس از سقوط کابینهٔ آقای مشیرالدوله که بواسطه درخواست سفارت انگلیس راجع بخارج کردن صاحبمنصبان روسی ازدیویزیون قزاق اعلیحضرت همایونی واقع شد وتعیین آقای سپهدار اعظم بریاست وزراء که این مقصود سفارت انگلیس‌را

---

۱ - اینکتاب ترجمه اش در شماره‌های ریز نامهٔ کوشش بطبع رسیده است، حسین مکی میگوید: سردار سپه خدایارخانرا فرستاد که سید را ازقزوین برگرداند ولی احمد شاه مانع این عمل گردید (مهر ایران مورخه ۱۴ آبان).

۲ - این بیانیه بقلم مرحوم فیروز نصرةالدوله نوشته شده است.

انجام داد سفارت مزبور درشهر ربیع‌الاول ۱۳۳۹ هجری دریک یادداشت مشروحیکه بدولت ایران داد رفتن قشون خودرا ازایران دربهار وعده کرد، ضمناً تکلیف نمود که دولت‌ایران ازحضور قشون انگلیس استفاده کرده یکدیویزیون قشون ایرانی درتحت‌ریاست صاحبمنصبان انگلیسی درحدود قزوین که مرکز توقف قشون دولت بریتانیا بود تشکیل دهد درصورت تخلف‌ازاین تکلیف ایرانرا مخاطرات اقلابی وزوال ملیت‌تهدید میمناید.

حکومت وقت حل قضیه‌را بمجمعی مرکب ازوجوه علما ومحترمین ووکلاء وسایر سیاسیین مملکت محول نمود.

مجلس مزبور درتاریخ ۱۶ ربیع‌الاول درعمارت سلطنتی منعقد گردید و همانطوری که قبلا هم پیش بینی میشد حضار رد وقبول تقاضای سفارت انگلیس‌را ازحدصلاحیت خود خارج دیده وموکول باراده مجلس شورایملی نمودند.

باوجود مسامحه‌ای که ازطرف حکومت وقت دراقتتاح مجلس بعمل میآمد متدرجاً عدهٔ وکلا که برای افتتاح مجلس لازم بود درتهران گرد آمده و قانوناً افتتاح مجلس ایجاب میتمود.

دراینموقع اکثریت نمایندگان حاضر در مرکز درضمن پروگرام آتیهٔ خود الغای قرارداد انگلیس و ایران را گنجانده و آن پروگرام را طبع و منتشر نمودند وبالنتیجه قراردادیکه اعتبار آن فقط منوط بتصویب مجلس بود و زمامداران ایران و انگلستان بالسویه درتمام عالم این مطلب را اعلان و بعموم خاطر نشان نموده بودند باتفاق کلمهٔ وکلای حاضر درتهران ملغی شده وخالی ازهرنوع اعتباری گردید.

ازهمین اوقات یعنی پس‌ازیأس ازاسارت ایران بوسیلهٔ‌سیاس عادیه نقشهٔ کودتای سیدضیاء و توسل بجبر و مشت قطعی شد. این بود که درشب دوازدهم جمادی‌الثانی (۳۰ فوریهٔ ۱۹۲۱) درتحت حمایت تاریکی ومسامحه‌کاری عمدی و یاسهوی حکومت وقت، دست‌جنایتکارفرزند ناخلف ایران سیدضیاء مدیر روزنامه رعد برای سرقت دراز گردید، یکعده ازدیویزیون قزاق شاهنشاهیرا که درقزوین متوقف وموقتاً درتحت ادارهٔ یکنفرصاحبمنصب انگلیسی (اسمایس) بودند بعنوان احضار ازطرف اعلیحضرت مشتبه نموده بطرف تهران حرکت، درنزدیکی پایتخت روزنامه‌نویس مزبورکه معروف بمزدوری .... است. باین قوه‌الحاق، و اداره کردن سیاست آنرا عهده‌دار گردید.

فرمانده ایرانی این قره - قوهٔ خود را برای اجرای اوامر سید ضیاء حاضر نمود و سید ضیاء بوسیله دسیسه و فشار موفق بتحصیل فرمان ریاست وزرائی خود گردید. در پایتخت وسایر نقاط حکومت نظامیرا با نهایت شدت برقرار نمود، مخابرات تلگرافی وپستی بین پایتخت وسایر ولایات مدتی مقطوع و بعلاوه تحت سانسور شدید واقع گردید.

عدهٔ کثیری از محترمین وروحانیون و وکلاء وآزادیخواهان که گناه آنها هواخواهی استقلال ایران وتنفر از سلطهٔ اجنبی ومزاحمت درپیشرفت نقشهٔ نامشروع او بود توقیف و درپایتخت و ولایات در زوایای تاریك حبس افتادند، قوانین اساسی مملکتی پایمال و مجلس شورای ملی که باید مفتوح میشد تعطیل گردید، خیانتکاران داخلی بهمدستی عده‌ای ارمنی وغیره ودستیاران خارجی آنها طوری گلوی ایرانرا فشردند که حق قدرت بلند کردن صدای پروتست از ایرانیان سلب گردید و درهرموقعی هم که صدای ضعیف مخالفتی درگوشه‌ای بلند میشد فوراً عدهٔ دیگری برمحبوسین وتبعید شدگان اضافه میشدند.

باینروبه درایران سکوت قبرستان، خاموشی مرگ و بهت عمومی برقرار گردید و مسببین خارجی این قضایا این سکوت و خاموشی ایران را در اروپا بعنوان رضایت از استقرار حکومت مزدور اجنبی جلوه دادند و جرائدرا پر از اشتباه کاریهای گوناگون نمودند!....

برای مزید اغفال افکار عامه وپوشانیدن عقاید باطنی خود و تقلیل سوء ظن و عدم اعتماد ملت ایران که از دیرگاهی وی را اجیر و خریده شدهٔ اجنبی میدانست، سید ضیاء شروع بانتشار بیانیه‌های دروغین خود نموده درصدد برآمد که بحکومت خود رنگ حکومت اصلاح طلب، حکومت انقلابی ملی، حکومت حامی رعایا بدهد، در بیانیه‌های خود مینوشت که ایرانرا ازشر مداخلات اجانب خلاص خواهد کرد، دشمنان خارجی وداخلی‌را بحساب دعوت خواهد کرد.

قرار داد انگلیس و ایران را که عملا از درجه اعتبار ساقط شده بود صورة الغاء نمود ولی دیری نگذشت که حقایق عمل غالب برتلفیق عبارات و الفاظ گردیده نیات سوء باطنی و تصمیمات خیانتکارانهٔ او هویدا ومواد مضرهٔ قرارداد مزبور عملا اجرا گردید.

(اینجا شرحی انتقاد از حکومت سید و اشاراتی بسردارسپه و شاه دارد)

اینست حالت ایران در قرن بیستم که ملل عالم برای حفظ آزادی و حقوق نوع بشر

از بذل انواع مجاهدت خودداری نمینمایند. این رفتاریکه با ایرانیان روا میدارند در صفحه



۲۴ ـ جمعی از وکلای دورهٔ چهارم مجلس شورای ملی

از راست ، صف نشسته : ۱ – احتشام الدوله ۲ – رکن الملک ۳ – مستشار السلطنه ۴ – قوام الدوله ۵ – سردار اقبال ۶ – معتمد التجار ۷ – امیر ناصر خلج
صف دوم : ۱ – عدل السلطنه ۲ – آصف الممالک ۳ – منتصر الملک ۴ – ملک آراء ۵ – سدید الملک ۶ – سردار فاخر حکمت
صف سوم : ۱ – محمد ولی میرزا ۲ – سردار معظم قزوینی ۳ – صدرائی ۴ – میرزا کیخسرو ۵ – سهام السلطان بیات
صف چهارم : ۱ – وکیل الملک ۲ – سلیمان میرزا ۳ – نصرة الدوله ۴ – نصیر السلطنه ۵ – معتمد السلطنه

تاریخ مدنیت دنیا لکهٔ بدنامی است که باقی و برقرار خواهد بود ، ما میخواهیم که در سایه عدالت دنیا حق حیات خودرا حفظ کنیم ، ما میخواهیم که زیر بار مداخلات اجنبی نرفته در وطن خودمان بمیل خود زندگانی بکنیم ، ما منافع کسیرا تهدید نمیکنیم و با کسی کاری نداریم ولی میخواهیم که ما را خفه نکنند و برای سلب آزادی ما ترویج خیانت وحمایت از خیانتکاران ننمایند ، ما میخواهیم سید ضیاء و همدستان اورا در تأسیس این خیانت ایران بر باد ده محاکمه و مجازات بنمائیم ونقط میخواهیم که نسبت بقضایای داخلی ما بیطرفی محفوظ مانده حمایتهای غیرمشروع ازمیان برود . . . . »

بعدازانتشار این بیانیه ، وافتتاح مجلس وآزادی جراید مهاجمات صریح وزننده‌ای برضد عمال کودتا ومسببین آن و برضد سید ضیاءالدین در جراید پایتخت آغاز گردید ، ودرمجلس شورایملی نیز زمزمهٔ رد کردن اعوان وانصار مشارالیه بین اکثریت شنیده شد ودرنتیجه عده‌ای ازنمایندگان از مجلس رد شدند !

مرحوم میرزا علی اکبرخان خراسانی که من مدیری او را بروزنامهٔ ایران بسید پیشنهاد کرده وخود از کار اداره کردن آنروزنامه کناره گرفته بودم ، پس از رفتن سید بیمناک شده از تهران بحدود عراق گریخت ودرآن سامان بدرود حیات گفت ، وقرار شد که بار دیگر روزنامهٔ ایران بمن واگذار شود ، ولی نظر باینکه من درمجلس بودم وخیال داشتم روزنامهٔ ادبی هفتگی دایر کنم زیر بار نرفتم ودوستان آقای رهنما را که روزی صاحب این روزنامه‌بود ودولت ازاو منتزع‌داشته و ببرادر من سپرده بود ، نامزد ریاست روزنامهٔ ایران کردند .

بیمناسبت نیست گفته شود که مرحوم علی اکبرخان مدیر سابق این روزنامه بتقلید سرلوحهٔ «رعد» ، که بخط کوفی بود ، سرلوحهٔ «ایران» را کوفی کرده بود و آقای رهنما مجال نکرد که سرلوحه را تغییر دهد ، مرحوم شاهزادهٔ افسر نمایندهٔ مجلس چهارم که مردی ظریف وبذله گوی وازاعداء پرحرارت کابینهٔ سیاه[1] بود ، دربن بساب شعر ظریفی گفت که درمراعات النظیر خالی از لطف نیست :

عراقی زاده‌را برگو که تا درویش ناصوفی
ضیا بگذشت از بصره چرا ایران بود کوفی

---

۱ ـ بعد از رفتن سید نام کابینهٔ اورا « کابینهٔ سیاه » نهادند . و عارف بدین مناسبت گفته : «قربان کابینهٔ سیاهت بازآ» .



درپایان این فصل عیب ندارد اشاره کنیم که هجوم بسید وبکودتا دوام یافت تا آنکه سردارسپه از بهت خارج شد وجای پای خودرا بعد از افتتاح مجلس دروزارت جنگ مستحکم ساخت ، سپس معاملاتی باجراید کرد که بچوب بستن ودندان شکستن وحبس ودشنام ، سلام و تعارف مقدماتی بود ، وبالاخره ازطرف وزیرجنگ اعلام شد که : « عجب است بابودن من مردم درصددانند که مسبب کودتا را بدست آورند ، مسبب کودتا منم ... » و بالاخره حالی کرد که کسی من بعد حق ندارد درباب کودتا وعلل واسباب وموجبات آن هرزه درائی کند ! ورفته‌رفته چنانکه باید فریادها خاموش گردید وخصمان حرون رام شدند ! ...

۲۹ - حزب سوسیالیست

درین بین حزب جدیدی از مؤتلفین قصر شیرین یعنی دموکرات و اعتدال قدیم درتهران چنانکه گفتیم موجود شد و نام خودرا « سوسیالیست » نهاد. انقلابیهای قدیم و اعتدالیهای پیشین باهم گرد آمدند و جوانانی متجدد نیز باآنها یکی شدند واین حزب تقریباً جای دموکرات قدیم را گرفت زیرا دموکرات قدیم بدست خودش خفه شده و دفن گردیده بود و این آقایان روی آن خاك ریخته بودند !

اینجا دوحزب طبعاً پیداشد : ۱- سوسیالیزم متمایل بمسلك وسیاست کمونیزم روسیه، ۲- باقی افرادیکه بعنوان نمایندگی مجلس چهارم در تهران گردآمده بودند و بسیاست خارجی وشمول درطرفداری روس یا انگلیس بنظر احتیاط نگاه میکردند، وغالب رجال سیاسی و بسیاری از نویسندگان و دموکراتها و اعتدالیهای قدیم درین دسته بودند و اکثریت مجلس‌را چنانکه دیدیم بنام « اصلاح طلبان » بوجود آورده و درخارج مجلس هم نفوذ حقیقی وکاملی پیدا کرده بودند .



اقلیت مجلس را عناصری از حزب تازهٔ سوسیالیست و عده‌ای از رفقای قدیم من بوجود آورده ، و اکثریت مجلس را اصلاح طلبان در دست گرفته بودند . و این

اکثریت و اقلیت هم چون پایه اش برمسلك و مرام نبود بعد از یکسال گاهی بهم میخورد ، یعنی اقلیت با دستهٔ دیگری سازش میکرد و از آنها ثمر میزد و از ناراضیان استفاده کرده دولت را میانداخت ، باز افراد اکثریت قدیم دست و پا کرده رفقای ثمر زدهٔ سابق را جلب کرده و از افراد موتلف یا اقلیت هم چندتائی ربوده دولت افتاده را بروی کار میآوردند .

تشنجی عظیم پس از یکسال درمجلس چهارم از این راه پیدا شد ، نامزد اصلاح طلبان آقای قوام‌السلطنه و مرحوم حسن پیرنیا بود و نامزد سوسیالیستها مرحوم مستوفی الممالك یعنی لیدر حقیقی دموکراتهای قدیم ورقیب ناصر الملك بود .

خلاصه ، درمجلس چهارم سال ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ حزبی بنام «سوسیالیست» ازجمعی لیدرهای دو حزب دموکرات و اعتدال بوجود آمد ، ائتلافی که درمهاجرت (با کمال عداوتی که ایندو حزب باهم داشتند) بین آنها منعقد گردید ، دراین تاریخ منجر بایجاد این حزب شد .

اما چنان نبود که تمام آزادیخواهان شامل اینحزب شوند ، چه درآنوقت بعضی از عناصر عاقل و درس خواندهٔ ملی طالب اصلاحات فوری اداری از قبیل قشون ومالیه ومعارف شده بودند واصول حزب سازی وفرقه بازی وجار وجنجال لیدرها وپادوها و هتاکی جراید که ببدترین وضعی باشارهٔ حزب سوسیالیست براه افتاد همه را خسته کرده بود ، ایجاد مرکز ثقلی برای مملکت وبوجود آوردن حکومت نافذ الکلمهٔ مقتدر و بسط امنیت وروتق تجارت و کشاورزی منتهای آمال ومرام وطنخواهان قرار داشت .

بنا بر این آزادیخواهان بطور عموم توجهی بحزب جدید بروز ندادند وحتی سزاوار ندانستند که در قبال آنحزب یکحزب دیگری بسازند ، چه اکثریت مجلس و اکثریت مردم از تجار وکسبه وطلاب ومعلمان مدارس وحتی رنجبران متمایل برجالی بودند که برای اصلاحات مذکور آماده میشدند و مردم از حرکتها و ظاهر سازیهای مرامی خسته شده بودند .

اما این حقایق مانع از آن نیامد که حزب سوسیالیست تشکیل شود ، جمعی از رفقا نشسته آنحزب را ساختند و سیاست خارجی خودرا هم برطبق مرامنامهٔ مزبور تعیین کردند وبروسها نزدیك شدند وجرایدی هم راه انداختند ودرمجلس نظر باینکه

در اقلیت بودند شروع بانتقاد نمودند وبدیهی است که پایهٔ انتقاداتشان بمناسبت حزبی که ساخته بودند برخلاف «اشرافیت» بود و بدین نغمه بمخالفان خود حمله میکردند و بار دیگر ازین رو بازار جنجال وهجوم جراید گرم گردید!

در واقع دوباره دوحزب قدیم دموکرات واعتدال پیدا شد، ولی اینداغمه طبیعی نبود، زیرا انقلاب ایندو حزبرا بوجود نیاورده بود بلکه انقلاب روسیه موجب تغییر عقیدهٔ عده ای از حزب بازان قدیم شده بود و از طرف دیگر سایر ملیون از اعتدال و دموکرات هم دست ازخصومت قدیم برداشته وچنانکه گفتیم بنام اصلاحات فوری که خیلی هم دیر شده بود گرد هم جمع گردیده همکاری میکردند، بهمین سبب حزب مزبور تنها ماند و درقبال او حزبی درست نشد، فقط سوسیالیست مؤسس دعوائی گشته بود که مدعی علیه واقعی نداشت، زیرا هم خود آنحزب وهم دیگران میدانستند که مطلب از چه قرار است وچه کسی گلوی مملکت را گرفته است، شاید اگر این آقایان آن روز هائیکه دموکراتهارا نگذاشتند کاری صورت بدهند، (۱۳۳۵-۱۳۳۶) در تهران اینحزب را تشکیل داده بودند بجائی میرسید وهمهٔ احرار باآنها همدست میشدند، اما قدری دیر بود و در واقع اسباب وابزار کار برای سردارسپه درست میشد . . .



روابط علمای روحانی و طبقهٔ بازاری باحزب «سوسیالیست» بهم خورد و دو دستگی بزرگی درشهر بوجود آمد و پیداست که «اصلاح طلبان» ازاینوضع بنفع خودشان و برزیان «سوسیالیستها» استفاده میکردند.

اینجا باید اقرار کرد که فاصلهٔ بین یك نهضت مرتجعانه (روحانی) و «اصلاح طلبی» بسیار قلیل مینمود، استعداد قسمتی ازافراد اکثریت برای قبول حلهٔ «فاناتیزم» واستعمال این سلاح قدیمی برضد حریف خیلی شدت داشت وسهلترین وسیله‌ای برای خردکردن حریف بود، امامرحوم مدرس اعلی الله مقامه که جزء سردستگان حزب «اصلاح طلب» قرار داشت اهل اینحرفهـا نبود، وسعت مشرب او در سیاست اورا از طبقهٔ «فاناتیک» بکلی جدا ساخته بود، مدرس خودرا مرد سیاسی و عالم برموز تمدن میدانست، بنا براین یکبار هم اجازه نداد که رفقای او این اسلحهٔ کهنه را بکار برند، نطقهای مدرس در آرشیو مجلس ملی موجوداست، او میتوانست متوسل بحربهٔ

دین و سلاح مذهب نگردید، و کمال ملاحظه را دراین باره مبذول میداشت خاصه که اعتماد او در مجلس چهارم و در میان افراد اکثریت یکسانی بود که باانفکاک قوهٔ سیاسی از روحانی موافق بودند و نمیتوانست بخلاف عقیده آنها سیاستی بدست گیرد وخودش هم چنان که گذشت اینکاره نبود. یعنی از مجلس سوم مزهٔ مضار این سیاست را درك کرده بود[1]...



۲۵ ـ سید حسن مدرس اعلی‌الله مقامه

معهذا رفقای ما «سوسیالیستها» مضایقه نداشتند که باحربهٔ «آزادی» برضد «ارتجاع» مبارزه کنند و جراید آنها هم ببهانهٔ هجوم به «آخوند بازی» و «کهنه پرستی» باکثریت نیش بزنند، یا آنها را انگلوفیل بخوانند[2].

* * *

باری دو حزب «سوسیالیست» و «اصلاح طلب» که نخستین، ترکیبی از لیدرهای دموکرات قدیم و اعتدال، و ثانی هم از دموکراتها و باقی ماندهٔ اعتدالی ها

---

۱ ـ مرحوم مدرس در نجف اشرف و اصفهان تحصیل کرده بود، و درآغاز مشروطیت در اصفهان توقف داشت و بهواداری مشروطه مشهور بود وازطرف علمای نجف جزء «طراز اول» معین شده بود. روزیکه وکلای مجلس از اصفهان بطرف تهران برای شرکت در مجلس دوم حرکت میکردند، دیده شد که سیدی ضعیف اسبابهای ساده ومختصر خودرا درگاری تك اسبه نهاده وخودهم برآن مرکب ساده سوار شده بطرف تهران برای شرکت درمجلس حرکت کرد!

این مرد عجیب «سید حسن مدرس» بود!

بتهران آمد و درمجلس دوم جزء حزب اعتدال بود، و در بین مجلس دوم و سوم در دیکتاتوری

«بقیه درذیل صفحهٔ ۱۳۴»

و بیطرفها بودند ، درمجلس چهارم مشغول کار شدند و اکثریت مجلس با «اصلاح طلبان» بود که اشخاص فعال ومهمی که بعدها دیدیم مانند مرحوم « مدرس » و « آشتیانی » و « بهبهانی » و « تیمورتاش » و « فیروز » و « داور » وغیره درمیانشان یافت میشد .

مرام ایندو حزب چه بود ؟

چنانکه گفته شد « اصلاح طلبان » نظرشان روشن ساختن روابط ایران با روسیهٔ شوروی وسایر دول متحابه و آوردن مستشار برای وزارت دارائی از امریکا و حفظ بیت‌المال از دستبرد هـای احتمالی و وضع قانون استخدام و نظام اجباری بود وبدین مسائل نیز موفق شدند .

این جمعیت بدون تشکیلات منظم حزبی و بدون تناسب مسلکی از افراد متفرق

«بقیه از ذیل صفحهٔ ۱۴۲»

ناصرالملك دریکی ازمجالس‌عمومی‌که دولت ونایب‌السلطنه بمنظور سیاسی تشکیل‌داده بودند سیدحسن مدرس نطقی‌کرد که مجلس بآن‌بزرگی برهم‌خورد وخلق او بهواداری قانون اساسی وبرضد خیال ناصرالملك بود ، مرحوم سپهسالار تنکابنی درمجلس به مدرس حمله کرد و مدرس بعرض از مجلس برخاست و مجلس تق ولق شد ، وخواستند اورا توقیف کنند ومیسر نشد .

ازینروز شهرت سیاسی مدرس شروع شد و درانتخابات تهران وکیل شد ووارد مجلس سوم گردید ، درمجلس سوم بااعتبار نامهٔ من بجرم هواداری‌من ازتربیت‌وتعلیم نسوان وبانکای لایحه‌ای‌که ازطرف جمعی از ملاهای درجهٔ دوم مشهد ازضد من بمجلس رسیده بود مخالفت کرد ومدت ششماه اعتبار نامهٔ مرا معطل کرد لیکن در روز رأی نظر بمقاومت اعتدالیون ودموکراتها وبیطرفان در برابر تکفیر وحملات‌دینی، با آنکه رأی مخفی گرفته شد اعتبار نامهٔ من قبول شد ومخالفان شکست خوردند !

۲ ـ درآغاز‌ـ‌ترمط قاجاریه که مدرس ومن دراقلیت بودیم ونفوذاً سیاست‌رجال تهران میرفت روشن بشود من باوزیر مختار دولت شوروی رفیق « داوتیان » ملاقاتهای زیاد میکردم ، وبااعضای سفارت وافراد مهم آن زمان مانند آقا بکوف وآقای چایکین و وابستهٔ نظامی و غیر هم روابط دوستانه داشتم ، شبی از سید حسن مدرس صحبت بمیان آوردیم ، ومن از رویهٔ او تمجید میکردم ، آقای وزیرمختار گفت : « مدرس نوکر انگلیس است ! » گفتم شما دراشتباهید ، و دلایلی آوردم که مدرس نه آخوند است نه اجنبی‌پرست . وزیرمختار گفت ، هرکس که نوکر ما نباشد ما اورا نوکر انگلیس میشناسیم !

این سخن پرمعنی فقط وفقط یکی ازنتایج سوء هتاکی و تهمت زدن جراید بود که اعضاء مفید مملکترا درنظر اجانب خوار کرده بودند !

و بقایای احزاب قدیم بوجود آمده بود ، در مرکز و ایالات تشکیلاتی نداشت ، ولی در مجلس و در تهران باکمال عقل خود را اداره کرده بود .

۳۰ - فکر قشون متحد الشکل

در کتاب قابوسنامه تألیف کیکاوس عنصر المعالی نبیرهٔ شمس المعالی قابوس وشمگیر در باب چهل و دوم در آئین پادشاهی چنین آمده است : « لشکر همه از یك جنس مدار که هر پادشاه که لشکر همه از یك جنس دارد، همیشه اسیر لشکر خویش بود و دایم زبون بود . از آنکه یك جنس متفق یکدگر باشند ، ایشانرا بیکدیگر نتوان مالیدن ، و چون از هر جنسی بود این جنس را بدان جنس مالیده توان داشت و آنقوم از بیم این قوم و اینقوم از بیم آنقوم نافرمانی نکنند ، و فرمان تو بر لشکر تو روان باشد ، و جد تو سلطان محمود [۱] ، چهار هزار غلام ترك داشتی سرائی ، و چهار هزار هندو و رای سرائی داشتی ، و دایم هندوانرا بترکان ترسانیدی و ترکانرا بهندوان ، تا از بیم یکدیگر هر دو جنس اطاعت کردندی ... » [۲] .

این فکر فکریست قدیمی و در ایران همه وقت لشکریان باقسام بوده اند . در عهد هخامنشی لشکر جاویدان از سایر سپاهیان مجزی بوده است ، و در عهد اشکانیان هفت خانوادهٔ قدیمی هفت قسم لشکر داشته اند و در تحت فرمان هفت خانواده اداره میشدند . و در زمان ساسانیان نیز علاوه بر خانواده ها چهار سپهبد (عهد خسرو اول) در چهار ایالت ایران چهار صنف لشکر داشته‌اند که عند الحاجه یکی یا دوتا از آن سپهبدان ولشکریان او با جمع ایشان در پایتخت حاضر میشده اند ، و رقابت شدیدی بین آنان وجود داشته است ، منجمله رقابت فارسیان و پهلویان در عهد « بوران » را « طبری » نقل کرده است [۳] .

صفویه نیز وقتیکه دیدند طوایف وایلات ممکن است با یکدیگر گاهی بر ضد شاه اتفاق کنند ، در عهد شاه عباس اول ، بار نخست عشیرهٔ یا بعبارت صحیح‌تر لشکری بنام « شاهسون » از اهالی و افراد متفرق تشکیل گردید و بتدریج بآنهم اکتفا نکرده قشون

---

۱ - مراد سلطان محمود بن سبکتکین است که دخترش درحکم عنصر المعالی بود .

۲ - قابوسنامه طبع تهران صفحه ۲۰۸ - ۲۰۹ .

۳ - رجوع شود بمقالهٔ « بوران ملکهٔ ایران » درشمارهٔ اول و دوم مهر ایران سال اخیر (بقلم نگارنده) .

منظم ومشق دیده‌ای مطابق اصول جدید آن عصر بوجود آورد .

همچنین نادرشاه در سالهای اخیر باین خیال افتاد و قشون خاصی از افغانان تحت ریاست احمدخان ابدالی تشبیت داد و سعی داشت که بین ایرانیان و افغانان رقابتی ایجاد کند ، معروفست که روزی بصاحبمنصبان بزرگ ایرانی گفت : افغانها مثل شمشیرهای خود راستند وشما مانند شمشیرهای خود کجید !

یکی از صاحبمنصبان درجواب عرض کرد : قربان شمشیرهای کج ما افغانهارا راست کرد !

و ظاهراً نادر دیر باین خیال افتاده بود ، چه درهمان شبی که روزش چنان گفته بود ، بدست همان صاحبمنصبان شمشیر کج ، بقتل رسید !

قاجاریه نیز دوصنف لشکر داشتند : یکی قشون « نیچه » ومشق دیده ومنظم ، دیگرقوای چریك و سواران پایتختی و یا رکابی وسواران‌صاحب تیول‌درایالات‌وولایات وسرحدات ، بعلاوه قوای ایلیاتیکه درنقاط مختلف بارعایت احتیاطات لازمه جایگزین بودند ، وهرایلیرا بایل دیگر که درجوار او بود میترسانیدند !

بعد از مشروطیت نیز احمدشاه مرحوم قزاقرا مقابل ژاندارم نگاهداشته بود ، وعلاوه براین سواران چریك از عشایر بختیاری وغیره نیز درپایتخت نگاه میداشت ، و از زمان مهاجرت ببعد تا وقتیکه محبوبیت او پس از سال قحطی چنانکه اشاره کردیم روی بفتور نهاد از ژاندارم بدگمان‌شد وبتربیت بریگاد قزاق همت گماشت‌ونیزدستور داد سربازان‌تازه‌ای بنام « بریگـاد مرکزی » دردولت سپهسالار تنکابنی بوجودآورند ، و تقریباً خیال کرد ژاندارمری را که محبوبیت ملی داشت از میان ببرد ، و عاقبت هم باین خبط بزرگ کامیاب گردید ، و بریگاد مرکزی نیز پا نگرفت ، و ژاندارم هم از بین رفت !

* * *

قوام‌السلطنه درحکومت خود ملتفت این‌نکته بود ، زیرا زمزمهٔ « قشون متحد ـ الشکل » بعد از قرارداد ۱۹۱۹ ورد زبانها شده بود ، وحتی دراین‌باره ازطرف کمیسیون مربوطه چنانکه دیدیم عمل شده بود ، ودرجراید و افکار عمومی نیز بدون آنکه ملتفت

عیب کار باشند این فکر نفوذ یافته بود ، و سیدضیاءالدین هم بر آن سر بود که همین کار را انجام دهد و مجال نیافت .

بعد از افتتاح مجلس نخستین قدمی که سردارسپه برداشت این قدم بود .

او میدانست که تا قوای مسلحهٔ کشور یك کاسه و یکدست نشود و در زیر فرمان او متمرکز نگردد مقاصد عالیهٔ او انجام پذیر نخواهد بود .

بنابراین شروع باقدام کرد .

ولی قوام السلطنه که خود یکی از تقویت کنندگان ژاندارمری بود در دولت خود بنای تقویت از این اداره را گذارد ، اما مثل همه کارها بی نقشه و با کندی ، در عوض حریف که همه کارهایش متکی بنقشه و با جدیت پیش میرفت در این کارهم از قوام جلو افتاد ، بازیهائی که فرمانده قوی برای جلب صاحبمنصبان ایرانی ژاندارم کرده زیاد است ، و از قضا سرکردکان مذکور هم از بازی آگاه بودند و تا ممکن بود خودداری مینمودند ، اما عاقبت ضعف دولتها و غفلت شاه ورجال وقدرت سردارسپه موجب آن گردید که بتدریج ژاندارم که یکقوهٔ وفادار وفداکار ایرانی وتربیت شدهٔ صاحبمنصبان سویدی بود جزء قزاقخانه شد ، وبتدریج ازلحاظ بدبینی ورشکی که صاحبمنصبان ارشد قزاق بژاندارمها داشتند ، آنهارا تقله کردند؛ وپرورش ملی واجتماعی این جوانهای رشید آرام آرام درضمن پرورش جدید ضعیف گردید ؛ و هرکس که توانست خودرا زودتر برنگ محیط درآورد توانست زیادتر دوام بیاورد وخودش‌را حفظ کند .

بالجمله با تحلیل رفتن ژاندارم در قزاق ، فکر قشون « متحد الشکل » و ایجاد « سپاه یکدست » بجامه رفت ، و بتدریج اسم ژاندارم هم که لغتی اجنبی بود از میان رفته « امنیه » جای آنرا گرفت .

نابود شدن این قوه که قزاقها تا همه جا ازو چشم میزدند ، کار فرمانده قوی را آسان کرد ، وهنوز دورهٔ چهارم مجلس شورایعلی به نیمه نرسیده بود که اقتدار سردارسپه فوق‌تمام اقتدارها شناخته شد وبا ازبین رفتن فتنهٔ گیلان وآشوب خراسان وانحلال اسپیار (پلیس جنوب) وتدابیری که عبدالله‌خان امیرطهماسبی درآذربایجان بکاربرد وقدرت دولت وفرمانده کل قوی را درشمال غرب وکردستان تاصفحهٔ مغرب ایران بسط داد ، سردارسپه معناً وحقیقةً فرمانروای مملکت ایران معرفی گردید ، معهذا هنوز نسبت



۲۶ ـ احمد شاه و سردار سپه جلو خیمه



۲۷ ـ منظرهٔ دیگری از احمد شاه و سردار سپه جلو خیمه

بشاه وفادار است و شاه و ولیعهد هم لباس نظام پوشیده و رتبه نظامی گرفته و ظاهراً با سردار سپه میجوشند و گرم میگیرند.

۳۱ - تشنجات در مجلس چهارم

اکثریت مجلس از دموکراتها وغیرهم که بنام «جمعیت اصلاح طلبان» گرد هم آمده بودند، دارای قیافهٔ جدی و ثابت بود و بکابینهٔ **قوام السلطنه** رأی اعتماد داد، و در موقع گذشتن پروگرام دولت از او دفاع کرد.

وزیر مالیه «**دکتر محمد مصدق السلطنه**» مادهٔ واحده‌ای بمجلس آورد و اختیاراتی خواست، و با مخالفت شدید «**سوسیالیست ها**» مواجه گردید، و او اولین وآخرین وزیر بست‌که در برابر هجوم شدید **سلیمان میرزا** لیدر سوسیالیست ونمایندهٔ نطاق وزبر دست مجلس، بشدت بر ناطق حمله کرد و از خود و عقیدهٔ خود و دولت دفاع نمود وکاریرا که باید وکلای مجلس انجام دهد و از وزیری دفاع کند باکمال شهامت خود انجام داد ولی ازفرط تأثر در پشت تریبون غش کرد!



۲۸ - دکتر محمد مصدق‌السلطنه

و نیز مدتی عده‌ای از وکلای اکثریت پارتیس دولت شبها در خانهٔ یلاقی **قوام السلطنه** اجلاس میکردند و نخستین چهار دیواری بودجهٔ مملکتی را که بعدها **دکتر میلیسپو** آنرا بصورت عمارت ساخته درآورد ترتیب دادند و بنام «**چهار دیوارهای اعتباری برای تطبیق دخل وخرج**» بمجلس بردند وباز باهجوم

اقلیت برابر افتاده از آن دفاع کردند، و نطقهای معجز آثار ناطقین اکثریت و اقلیت در آن تاریخ از جنبهٔ دفاع مثبت و هجوم منفی جزء شاهکارهای خطابی و فنی بشمار میآید اساری بعللی که خواهد آمد، قوام السلطنه بدون دخالت مجلس افتاد و مشیرالدوله آمد و اوهم افتاد و باز قوام السلطنه آمد. وفعالیت سردارسپه ودسیسهٔ بعضی از وکلا که بعدها از عمال سردارسپه بودند عامل این بازیها گردید.

۳۲ - کلنل محمد تقی خان

آقای وزیرجنگ بعد از راندن سیدضیاءالدین تا مدتی سرگرم قضایای خراسان بود، و تفصیل آن واقعه خود کتابی جداگانه است که شبحی ناقص و ساده لوحانه و اندکی غرض آلود از آن بطبع رسیده است، وتاریخ واقعی و اسناد صحیح آنرا آقای محمد ملک زاده مدیر روزنامهٔ نیمرسمی «ایران» که بعد روزنامهٔ «تازه بهار» را در مشهد دایر کرده بود، نوشته‌است، و ما مختصری از آنرا نقل میکنیم:

خلاصه آنست که: مرحوم کلنل محمد تقی‌خان چنانکه اشاره کردیم والی خراسان را بدستور سیدضیاءالدین دستگیر وتحت‌الحفظ بمرکز فرستاده بود، بعد از رفتن سید و رسیدن دستخط عزل او باایالات وسپرده شدن انتظامات مرکز و حومه بسردارسپه ورها شدن محبوسین، اندك نگرانی برای کلنل محمد تقی‌خان حاصل شد، درتاریخ ۲۰ رمضان ۱۳۳۹ مطابق ۷ جوزای ۱۳۰۰ دستخطی از شاه بخراسان مخابره شده کلنل را بفرماندهی قوای نظامی خراسان ابقا و ازمداخلهٔ در امور حکومتی ممنوع داشت، این‌قضیه بیشتراورا ناراضی کرد زیرا مشارالیه منتظرچنین پیشامدی نبود، معذلك از پذیرفتن اوامر مرکز خودداری نداشت، تا در تاریخ ۲۳ رمضان مطابق با ۹ جوزای ۱۳۰۰ دستخط دیگری از شاه بخراسان رسید و روز بعد اشاعه یافت و آن دستخط زمامداری قوام السلطنه بود، وبلافاصله بعد از تشکیل دولت امر شد که نجدالسلطنه بسمت کفالت ایالت خراسان شناخته شود، و در نتیجهٔ این فرمان همهٔ محبوسین مشهد آزاد شدند ونجدالسلطنه دراتارهٔ ایالتی حضور یافته بانجام وظایف خود مشغول گردید.

کلنل از حکومت قوام السلطنه بیمناك شده بفکر طغیان افتاد و مصمم گردید که خود زمام امور خراسانرا در دست بگیرد. بدین نیت هنوز چند روزی از کفالت

نجد السلطنه نگذشته بود که بدون بهانه و بیمقدمه شخص نامبرده را توقیف کرده ادارهٔ حکومتی را خود در دست گرفت و جمعی از ارباب نفوذ شهر را که مخل خیالات خود میشمرد بار دیگر توقیف و برخی را تبعید نمود، و گروهی از اهالی و طبقات مختلفهٔ شهری را در ارک ایالتی دعوت کرد و بآنان تلقین شد که بنام اهالی از دولت، والیگری کلنل محمد تقیخان را تلگرافاً تقاضا کنند!



۲۹ ـ مرحوم کلنل محمد تقیخان (طرف چپ) و آقای اسمعیل بهادر صاحبمنصب وفادار او

در نتیجه از همان مجلس، چندنفری انتخاب شده بتلگرافخانه متحصن شدند و تلگرافی کردند که نجدالسلطنه قادر نیست خراسان را اداره کند وکسی بغیر از کلنل لایق این مقام نیست.

نظر بآنکه کلنل مامور دولت را توقیف کرده وجمعی را بدون مجوز قانونی و بی اجازهٔ دولت حبس و تبعید کرده بود پیشنهادات حضرات را دولت ردکرد، و کلنل هم اطاعت کرده نجدالسلطنه کفیل ایالت را رها ساخت، اما وضع شهر وخیم شده روز بروز هم بر وخامت اوضاع شهر میافزود وشبها صدای تیر وتفنگ اسباب توحش مردم را فراهم میساخت وعاقبت شبی

در یکی از محلات دو بمب محترق گردید و یك طفل هفت ساله مقتول شد و اضطراب اهالی بحد اعلی رسید !

باز جمعی بتلگرافخانه رفته تقاضای ایالت کلنل را تجدید کردند، و شبنامه ها ومکاتیب تهدید آمیز برضد قجد السلطنه انتشار یافت که اورا امر بکناره گیری مینمودند، بالاخره قجدالسلطنه بتاریخ ۲۳ ذی‌القعده مطابق اسد ۱۳۰۰ دست ازکار کشیده در خانهٔ خود منزوی گردید وکلنل بدون اجازهٔ مرکز اداره حکومتی را بچنگ آورده زیر ارادهٔ خود گرفت و بمداخلات مستقیم در امور حکومتی دست یازید... و باز تحصن و تلگرافات مذکور تجدید گردید.

درین حین دولت تصمیم گرفت صمصام السلطنه بختیاری‌را بایالت خراسان بفرستد واین انتصاب ازطرف متحصنین تلگرافخانه رد شد و بالحنی زننده فرمانفرمائی کلنل‌را از دولت خواستار شدند و دولت دریافت که وضع خراسان ازحال طبیعی بیرون رفته و در چنگ کلنل افتاده است. بنابراین بتاریخ ۹ اسد ۱۳۰۰ ازطرف صمصام ـ السلطنه والی خراسان که هنوز درتهران متوقف بود کفالت ایالت تاورود خود اوبکلنل واگذار گردید.

اگرچه این تلگراف تاحدی باعث تسکین خاطر مرحوم کلنل شده علی الظاهر خودرا تسلیم اوامر دولت وارادهٔ شاه نشان میداد ولی درباطن باین‌امر متقاعد نگردیده بیم داشت که مبادا بدون استقلال در فرمانفرمائی خراسان اسباب زحمت اورا فراهم آورند، اینجا قضایائی درپرده است که دست ما باسناد آنها نمیرسد و از تلگرافی که مرحوم کلنل به صمصام‌السلطنه کرده است چیزهائی استنباط میشود که حقیقت آنها برما هنوز پوشیده است و ما برای ادای حق تاریخ باآنکه بنای ما باختصار است تلگراف کلنل را ضبط میکنیم :

تلگراف مورخهٔ ۱۰ اسد نمرهٔ ٤١٤.

از مشهد بتهران.

حضور مبارك بندگان حضرت مستطاب اشرف آقای صمصام‌السلطنه والی معظم خراسان دامت شوکته، پس از تقدیم عرض بندگی و فدویت اینك عرایض خودرا عرضه داشته و استدعای توجه مخصوصی را مینماید.

پس ازیکرشته تلگرافات متقابله درتحت شرایط واطمینانی با اینکه هیچ حاضر خدمت نبودم ویقین داشتم هیچ کسی درخیال استفاده از خدمات من نیست فقط وفقط باحترام امر ملوکانه درتاریخ ۱۲ جوزا ازامورات حکومتی کناره گرفته وبریاست قوای نظامی خدمات صادقانهٔ خودرا ادامه دادم ، اینك همانطور که پیش بینی شده بود از روز اول دُرهردو مورد نامساعدتهائی منحوس که شرحش موجب اطالهٔ کلام است مرا ازکار بازداشته و بزرگترین قسمت وقت را که بایستی باصلاحات قوای نظامی مصروف شود بدفاع گذراندم.

کفیل ایالت با اینکه درسایهٔ قدرت قوای نظامی فرمانفرمائی کرده و باکمال گرمی بعزل و نصب حکام و گرفتن تقدیمی مشغول بود از ادب و انسانیت و برد باری واطاعت فوق‌العادهٔ من سوء استفاده نموده بعناوین مختلفه زبان طعن ولعن مردمرا بسوی قوای نظامی دراز نموده و از دادن راپورتهای غلط و مجعول خودداری نمینمود.

جواب پیشنهادات ومستدعیات از مرکز همه بطوری بود که هرطفل شیرخواری مخالفت تامه‌را احساس نموده وبایستی خودرا درهرآن دوچار مخاطرات وصدمات بداند. بالاخره آنچه در مدت ایندو ماه درخراسان شد همه مبتنی برنظریات خصوصی شخص آقای رئیس‌الوزراء و حس انتقام بوده لاغیر. پس از یأس کامل از موفقیت در ۲۸ سرطان رمزاً استدعا کردم که یا ازخدمت معافم فرموده ویا این ترتیبات را خاتمه دهند، جواب قاطعی داده نشد.

خلاصه حیثیت وشرافت خود و زیردستانم و امنیت ایالت مهمیرا در خطر دیده پس ازآنهمه استغاثه‌ها برحسب تقاضای اهالی پس از کناره‌گیری کفیل ایالت داخل عملیات مستقیم شدم وچون بکلی ازحضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا و آقای کفیل تشکیلات مأیوس بودم با فدویت خانوادگی که بحضرت اشرف آقای مشیرالدوله داشتم درلیلهٔ هفتم اسد توسط حضرت معظم له مراتب را بعرض خاکپای همایونی رسانده وبدبختانه بصدور دستخط جوابیه نائل نگردیدم. غرض از استدعای تشریف فرمائی[1] این است که علاوه براینکه عملیات دولت حاضره وشخص آقای رئیس‌الوزرا اقلا آن قسمتی که در خراسان شده منافی با مصالح مملکتی است بنده شخصاً هیچ‌

۱ـ یعنی حضور درتلگرافخانه برای مخابرهٔ حضوری.

اعتماد واطمینان بحضرت ایشان ندارم و بهمین دلیل حاضر قبول هیچ خدمتی نیستم و نمیتوانم باداشتن اقتدار ظلم را دیده وچشم پوشی کنم.

ازحضرات معظم استغاثه واسترحام میکنم وسایل معافی ازخدمت بنده‌را فراهم فرموده و یا اینکه با مستدعیات همراهی فرمایند. خدا شاهد است که اینوضع پایدار نمیماند و ممکن نیست که با این ترتیب امورات مملکت اصلاح شود.

من آنچه تکلیف سربازیم بود عرض کردم و در مقابل هر پیش آمد ناگواری خودرا بکلی بیگناه میدانم و حاضرم در هر محکمه که از روی عدالت قضاوت شود اظهارات خودرا با اسناد مثبته بثبوت برسانم. محمدتقی

⁂

آنچه از خارج و غیر از تاریخ ملک زاده بدست آورده ایم وتلگراف بالا هم بدان اشارتی دارد ـ وحافظه هم چیزی از آن بیاد میآورد، شرحی است که از آقای امیرتیمور نمایندهٔ مجلس شنیدم واینک نقل میکنم:

بعد از رفتن سید ضیاء الدین و قبل از وصول خبر ریاست وزرائی قوام بخراسان تلگرافی ازتهران بمشهدرسیده میرزا صدرا ملقب به نجدالسلطنه‌را نایب الایاله کرده وکلنل را بسمت ریاست قوای تأمینیه وقشون نامزد مینماید.

این خبر بکلنل که تا آنروز ازطرف سید ضیاء الدین نایب‌الایاله وفرمانده قوای خراسان شناخته شده بود ـ میرسد، عصبانی شده رئیس تلگرافخانه و نجدالسلطنه را توقیف میکند.

بعداز این عمل جمعی‌از وجوه اعیان وعلماء وتجار شهررا بدارالایاله دعوت‌میکند وآنشب یکی از شبهای رمضان بود وکلنل برای مدعوین نطقی ایراد میکند که مفادش چنین بودکه: من بخراسان خدمت‌کرده ام ومن مردی خدمتگزار دولتم واگر یکروز قوام‌السلطنه را توقیف‌کردم بامر دولت مرکزی بوده‌است. وحتی بمن امرشدکه اورا تلف‌کنم ـ ولی من این امررا اطاعت نکردم. زیرا قوام السلطنه در هیچ محکمهٔ رسمی محکوم بمرگ نشده بود وکشتن اورا وظیفهٔ خود ندانستم، وتحت الحفظ ویرا بمرکز

فرستادم تا خودشان هرچه میخواهند بکنند. غرض آنست که من تا جائیکه ممکن بود اطاعت امر دولت را فرض ذمهٔ خویش دانسته و اکنون نیز مطیع دولت میباشم.

اما شنیده میشود که دولت به‌قوام‌السلطنه واگذار شده است ومن سوءظن دارم که مبادا احساسات ایشان داعی انتقام شود، و طرز رفتاریکه هم اکنون بامن شد و بدون اینکه بخود من تلگراف کنند وتکلیف مرا معین بنمایند بدون هیچ اعتنائی مرا ازکار منفصل و دیگری‌را بجای من تعیین کرده‌اند، این سوءظن مرا تأیید میکند.

آقایان بدانند که هرگاه قصد دولت توهین و آزار وتمام کردن من باشد درصورتی که من مطیع دولت بوده وهستم کمال ظلم خواهد بود، من حاضر نیستم که خونی ازبینی یك ایرانی بریزد، وراضی‌تر دارم گلوله بسینهٔ من بخورد تا آن گلوله بدیوار قلعه‌ای از قلاع ایران اصابت کند، معهذا درصورت بی لطفی دولت وقصد انتقام وتصمیم برتمام کردن من ناچار خواهم بود با قوائیکه درتحت اطاعت دارم مقاومت نمایم.

اکنون آقایان را از قضایا آگاه کردم، باقی خود دانید.

درهمان شب کمیسیونی شش نفری از میان جمعیت برگزیده شد که عدهٔ اعضاء آن اینها بودند:

۱ـ حاج فاضل مجتهد، ۲ـ میرزا مرتضی قلیخان، ۳ـ حاج شیخ محمد کاظم تاجر، ٤ـ سردار نصرة (امیر تیمور حالیه)، ٥ـ حاج حسین آقای ملك، ٦ـ شیخ‌حسن پائین خیابانی. اینعده همان شب بتلگرافخانه رفتند و موضوع اظهارات کلنل محمد تقیخان‌را با دربار سلطنتی توسط تلگراف درمیان نهادند و شرایطی که کلنل آنهارا شرط موافقت و اطاعت قرار داده بود بعرض شاه رسانیدند و شرایط بقرار ذیل بود:

۱ـ بودجهٔ ژاندارمری خراسان مطابق آنچه فعلاً هست باقی بماند و نقصانی درآن روی ندهد.

۲ـ درجات افسران ژاندارم مطابق آنچه پیش‌بینی گردیده ودرکابینهٔ قبلی بتصویب رسیده است اعطا شود.

۳ـ اسب واسلحهٔ شخصی قوام‌السلطنه که بژاندارم تعلق گرفته واسبها داغ ژاندارمری خورده‌اند متعلق باین اداره باشد ومسترد نگردد.

۴ ـ دولت بکلنل محمد تقیخان دو ساله مرخصی با استفادهٔ از حقوق بدهد که در فرنگستان نواقص تحصیلات خویش را تکمیل کند.

۵ ـ یك اسکورت ژاندارم کلنل را تاسرحد ایران مشایعت نماید . . . وخرده‌ریزه‌های دیگر که بیاد آقای امیرتیمور نمانده بود[1].

همان شب از دربار جواب رسید که اعلیحضرت همایونی تمامت شروط کلنل را پذیرفته‌اند، جز اینکه اجازه نمیدهند که مشارالیه از ایران خارج شود ومقتضی میدانند که در سرخدمت خود با امیدواری واستظهار کامل مشغول باشد.

نزدیك سحر جواب دربار بکلنل رسید وکلنل شکر کرد وگفت: الحمدالله که باری بزرگ ازدوش من برداشته شد، وبفورمجدالسلطنه‌را احضار کرده اورا مرخص نمود وشغل کفالت ایالت‌را بمشارالیه واگذار کرد وخود ازدارالایاله بباغ خونی خارج شهر انتقال نمود و بخدمات مرجوعه قیام کرد.

٭ ٭ ٭

اجتماعاتی در شهر مشهد بنام کمیتهٔ ملی و غیره راه افتاده بود، بیانیه‌هائی دائر برانتقاد از اوضاع تهران و رئیس الوزرا انتشار مییافت و تلگرافات زننده‌ای از همین قبیل بتهران مخابره میگردید، و در بعضی ازجراید مشهد برئیس دولت و بمرکزیان حمله‌ها و توهین‌ها میشد، و معلوم بود که این شایعات بدون اطلاع و میل کلنل نیست، و نیز از تلگراف کلنل بصمصام السلطنه اینمعنی روشن بود که وی از رئیس الوزراء سوء ظن بسیار دارد.

صمصام السلطنه بنا بود باعدهٔ بختیاری حرکت کند ولی کلنل از اینمعنی ترسید ودرتلگرافاتی که عین آنها درتاریخ **ملك زاده** موجود است مکرر ازصمصام خواهش میکند که تنها بیائید وعده باخود برندارید و میگوید که: «اهالی از آمدن سوار بختیاری ناراضی هستند» ودرتلگراف رمز مورخه ۱۶ اسد[2] بصمصام میگوید: «چنانچه عده همراه نخواهد بود اطلاع فرمائید تابتوانم اهالی‌را خاموش ومطمئن بنمایم، ثانیاً جنرال

---

۱ ـ ظاهراً یکی ازتقاضاها هم ابقای مسیو دبوای بلژیکی رئیس مالیه بوده‌است که همدست کلنل بود ودولت اورا معزول کرده بود.

۲ ـ تاریخ ملك‌زاده صفحهٔ ۳۲ سطر ۱۳ ـ ۱۴.

قونسول انگلیس اظهار میدارد بندگان حضرت اشرف بسفارت دولت فخیمه اطمینان داده‌اید که نسبت به بنده اعتماد خواهید داشت ، فدوی طرفدار جنگ داخلی نیستم و نسبت بحضرت اشرف با اینکه تا [کنون خدمت نرسیده‌ام] حضورمبارك عقیدهٔ پاك وبی آلایش دارم ، لکن چنانچه درضمن تلگراف حضوری عرض کردم نسبت بدولت وخصوصاً شخص آقای رئیس الوزرا بدلایل کافی که در دست است اعتماد و اطمینان ندارم ، اگر بندگان حضرت اشرف شخصاً ضمانت فرمایند که کابینهٔ حاضره بمواعید خود وفا خواهد نمود بنام شرافت و درست قولی ایلیاتی که درحضرت اشرف سراغ دارم تسلیم محض خواهم شد ودرین صورت استدعائی که خواهم داشت همان ابقای مسیو دبوا است و بس ، و امیدوارم از بذل توجه درین موقع فدوی‌را مفتخرفرمایند .

۱۶ اسد ۱۳۰۰ نمرهٔ ۲۱۵ محمدتقی

وصمصام السلطنه جواب میدهد_از تهران به‌مشهد :

جناب اجل آقای کلنل محمد تقیخان کفیل ایالت جلیلهٔ خراسان دام اقباله .

ازمفاد دوفقره تلگراف مرموز ومکشوف جنابعالی مستحضر، اینکه‌اظهارداشته‌اید مطابق شایعات اینجانب با عدهٔ بختیاری و قوای دیگر خیال حرکت بآنصوب دارم این شایعه را بکلی تکذیب مینمایم چه که با بودن جنابعالی وعدهٔ ژاندارم مأمورین مشهد دولت و ایالت ازقوای دیگرمستغنی واحتیاجی نخواهند داشت ، لازم‌است جناب عالی باطمینان قول ایلخانی من اشخاصیکه ازین باب دچار توهم و تشتت خیال شده‌اند بکلی مطمئن نمائید ، اینجانب باکالسکهٔ چاپاری قریباً حرکت مینمایم .

اما جواب قسمتی که بخودتان اشاره نموده‌اید اینجانب بشرافت ایلیت خودم بجنابعالی اطمینان میدهم که کاملا مورد اعتماد من هستید ، از طرف دولت واینجانب ابداً مورد اعتراض و بی محبتی نخواهید بود ، بلکه از لازمهٔ محبت ومهربانی در بارهٔ شما إغماض نکرده زحمات وخدمات شما منظور نظر خواهد بود .

در موضوع مسیو دبوا با اینکه قانون امور کلیهٔ وزارتخانهای دولت را چنانچه میدانید مجزا وکلیهٔ وزارتخانها در امور یکدیگر موظف بمداخله نخواهند بود معهذا نظر بعوالم محبتی که بشخص جنابعالی دارم حتی القوه کوشش میکنم .

با اینحال ازین ببعد رشتهٔ این مذاکرات را مقطوع و باکمال اطمینان خاطر

وامیدواری مشغول حفظ انتظامات بوده مزید امتنان اینجانب و رضایت دولت را فراهم دارید، ۱۸ اسد ۱۳۰۰ - **نجفقلی بختیاری**

و نیز صمصام باو تلگراف میکند که **کلنل گلروپ**[1] برای رفع سوء تفاهمات میاید وآمدنش قبل ازجریان مذاکرات ومعاهده بین من وشما بوده است، تلگرافاترا کلیهٔ بایشان ارائه بدهید تا مسبوق شود.

با اینمقدمات، مرحوم کلنل اولا، **مسیو بوای**، بلژیکی‌را که ازهمدستان‌او بود ودولت احضارش کرده بود واو تمرد کرده بریاست مالیه برگماشت واردوی سیاری بسروقت **شجاع‌الملک** باخرزی ودیگران که خیال مخالفت درآنها میکرد فرستاد، و روز ۱۱ ذیحجهٔ ۱۳۰۰ کلنل **گلروپ** و پنجنفر صاحبمنصب را که وارد شش فرسخی شهر شده بودند فرستاده خلع سلاح کرد و بشهرراه نداد وخود باآنها ملاقاتی کرده روانهٔ تهرانشان کرد وبطغیان علنی آغاز نمود.

تصور میشود کرد که قوام السلطنه رئیس‌الوزرا هم باکلنل خوب نبوده است، اما کسانیکه ریاست کرده‌اند میدانند که هیچ رئیس دولتی حاضرنیست بصرف احساسات شخصی و حب و بغض خصوصی شش هزار سرباز مسلح را برعلیه خود و دولت خود تحریك کند، خاصه که خبر داریم و این معنی را من از آقای **بهرامی** (دبیراعظم) شنیده‌ام که میگفت: روزی که خبر طغیان کلنل به **سردارسپه** رسید درتهران هزارنفر تفنگ بدوش نداشتیم و حسین‌آقای خزاعی را باعده‌ای بی سر و ته و بی‌ساز و برگ بشاهرود فرستادیم.

پس اگر گفته شود که دولت **امیرشوکت‌الملك** (علم) و **سردار معزز** بجنوردی را برعلیه کلنل تحریك کرده است صحیح است، اما این عملیات مربوط بزمانی‌است که طغیان کلنل علنی شده وزیربار هیچ مصلحتی نرفته‌است، معهذا نمیتوانم دربن قضیه بااطمینان یك قضیهٔ تاریخی حکمی بکنم.

* * *

بعد ازآنکه کلنل **گلروپ** وصاحبمنصبان ارشد دیگر در شریف‌آباد توسط

۱ـ این شخص سویدی ورئیس ژاندارمری بود.

اسمعیل بهادر برانچین شدند وشبانه با کلنل محمد تقیخان ملاقات کردند و بمرکز بی نیل مرام باز گشتند ، دولت بخیال افتاد که جنرال حمزه خان عموی کلنل را که یکی از افسران محترم قزاقخانه بود بمشهد بفرستد تا با نصایح و اندرز کلنل را از نیاتی که دارد منع کند ، ولی حمزه خان از رفتن خود داری کرد .

در اینمورد از طرف شوکت الملك والی قاینات و سردار معزز والی بجنورد وخوانین زعفرانلوی قوچان بحمایت دولت علامات مخالفت با کلنل بروز کرد و شجاع الملك رئیس ایل هزاره وقسمتی از ایل تیموری بریاست شوکت السلطنه و سید حیدر و طوایف بربری و سالارخان بلوچ علائم خلاف آشکار کردند و دولت کلنل را درصفحهٔ خراسان طاغی وسرکش معرفی کرد .

درتاریخ ملك زاده آمده است که دراینمورد از طرف دولت بوسایل غیرمستقیم بکلنل پیشنهاد شد که :

۱ ـ کلنل حقوق دو سالهٔ خود و معتصم السلطنه و ماژور اسمعیل خان را برداشته وباروپا مسافرت کند .

۲ ـ محاسبات خودرا درظرف پانزده روز بسته و امور ایالت را بتولیت آستانه واگذار نماید .

۳ ـ بکلیهٔ افسران ژاندارم و اهالی محل که با عملیات کلنل شرکت داشته‌اند از طرف دولت تأمین داده خواهد شد .

٤ ـ از طرف دولت بقوای ایلیات توصیه خواهد شد که با کلنل طرفیت ننمایند وبااسکورت مخصوص ژاندارم اورا بسرحد برسانند .

وگویند این پیشنهادها مورد قبول کلنل واقع نشد .

بالجمله از اواخر اسد ۱۳۰۰ طرفین از یکدیگر نومید شدند .

کلنل خراسان را درچنگ خود گرفت ، دولت نیز او را بوسیلهٔ تلگرافات پی درپی یاغی وخود سر معرفی کرده عشایر محل را برعلیه او بمخاصمت وادار ساخت .

روابط کلنل باخارجیها :

کلنل محمدتقیخان مردی وطنخواه وایران دوست ودرس‌خوانده بود ، نه باخارجیان عداوت و دشمنی داشت و نه تسلیم و نوکر آنها میشد . اما روابط او با روسها در اوایل

حکومت سیدضیاء الدین که رفیق روتشتین از خراسان بتهران میامد، کلنل شبی از او پذیرائی خوبی کرد ودرسرشام نطقهای مهیج و دال برامیدواری ایرانیان از لنین و دولت شوروی که مظالم تزاریان را جبران کنند، بمیان آمد.

با انگلیسها هم روابط کلنل بد نبود وحتی میگویند که کونسول انگلیس دراصلاح بین کلنل ودولت وساطت کرده بود وقبول نیفتاد. اما بعد ازطغیان کلنل وقطع روابط او با دولت بدیهی است که روابط او با کونسول انگلیس تیره شده و بتقاضاهای آنان وقعی نمیگذاشت، تمام کسانیکه با کونسولخانه ارتباطی داشتند حتی صاحبمنصبانیکه مظنون بمراوده بودند دستگیر و توقیف کرد، تا بدینوسیله از تحریکات آنان برعلیه اوضاع جلوگیری شود، و طولی نکشید که کلیهٔ تلگرافچیان انگلیسرا که درعمارت تلگرافخانه برای مخابرات خارجی داوای اطاق و سیم مخصوص بودند ازورود بتلگرافخانه ممنوع داشت، وعملیات کونسولخانه را تحت تفتیش قرار داد.

جنگ آغاز میشود:

دولت کلنل را متمرد و مجنون معرفی میکند، کلنل قوام السلطنه را خائن و مغرض میخواند و افکار مردم خراسان را برضد دولت و قوام‌السلطنه میشوراند و بهیجان میآورد!

کلنل میخواهد کاری کند که دولت ناچار سقوط نماید، و قوام‌السلطنه ازکار برکنار شود وایالت خراسان باخود کلنل باقی بماند وکسی متعرض وی نشود، دولتهم اینرا میداند وسعی دارد اورا بتسلیم وادار سازد!

اینک قسمتی از یك بیانیه که درمشهد مصادف همان اوقات قطع مناسبات بین کلنل و تهران انتشار یافته است:

قسمتی از یک بیانیه:

«...... این همان قوام‌السلطنه‌است که درمدت دوسال دو کرور ثروت خراسانرا بیانکهای خارجه فرستاد، با اینهمه از چند رأس اسب و یک اتومبیل که بحکم دولت ضبط شده وبسربازان رشید ومدافعین حقیقی مملکت داده شده بود نتوانست صرف‌نظر کند، درصورتیکه آنها ازخراسان بود وبخدمت خراسان گذاشته شده بود، لکن حرص وطمع ولجاجت اورا وادار کرد که یك ایالت بزرگی مثل خراسان را فدای

غرض شخصی کند، و از هر گوشه و کنار هرچه اشرار نشان داود برانگیزد و آنها را بانواع مواعید برضد امنیت خراسان مسلح کند تا آنکه بغرض فاسد خود نایل شود، و اینکه بمساعی آن کسیکه خودرا رئیس دولت نامیده در عاشوری ودرماه حرام خون ایرانی مسلمان بدست برادر دینی و وطنی ریخته میشود زیرا که ارادهٔ حضرت اشرف اینطور تعلق گرفته......

درقسمت دیگر این بیانیه تهران و نمایندگان وصاحبان پارك، تهدید سخت شده اند... و ازکلنل بسیار تمجید کرده‌اند وبشاه قدری تملق و مداهنه گفته‌اند.

بامضای: رئیس کمیتهٔ مرکزی ملی خراسان

حکم تلگرافی رئیس دولت:

از تهران به بیرجند:

جنابمستطاب اجل آقای امیرشوکت الملك جکمران قاینات وسیستان دام اقباله، البته ازرفتار اخیر کلنل محمد تقیخان مطلع شده ومیدانید با وجود مساعی دولت دراینکه مشارالیه از طریق اطاعت خارج نشود حرکات بیرویه و عنوتانهٔ خودرا دوام داده بنای خود سری وتمردرا گذارده اسباب اختلال اوضاع خراسان گردیده‌است، برحسب امر قدر قدرت بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه اردوی قزاق مرکب ازپنج هزار نفر رهسپار خراسان است. بدیهی است دراینموقع وظیفهٔ دولتخواهی وشاهپرستی سرکردگان وروٴساء خراسان وسیستان جز این نیست که با تمام قوی برضد محمد تقیخان متمرد اقدام وخدمات صادقانهٔ خودرا بمنصهٔ ظهور برسانند.

لهذا حسب‌الامر بجنابعالی مقرر میشود که محمد تقیخان نایب سرهنگ را متمرد شناخته وبهیچوجه باقدامات واظهارات او اعتبار ندهید وقوای خودرا هرچه ممکن شود حاضر و عملیات خود سرانهٔ اورا قویاً جلوگیری نمائید ومراقبت کامل نمائید که عمال محمدتقیخان بهیچوجه درعایدات مالیاتی حوزهٔ حکومتی جنابعالی مداخله نکرده و نگذارید دیناری ازنقد و جنس عایدات دولتی بمشهد ارسال گردد و باید اردوی کامل از سوار وسرباز و توپخانه تهیه نموده حقوق آنهارا بموجب این تلگراف ازعواید مالیاتی وغیره مأخوذ داشته و یك عدهٔ کافی بخواف فرستاده از تجاوزات ژاندارم بآن حدود قویاً

جلوگیری نمائید . از افراد ژاندارم وصاحبمنصبان هرکدام باردوی جنابعالی ملتجی شوند بآنها تأمین بدهید والا درقلع وقمع آنها اقدام نمائید ، سواد این تلگراف‌را باسوار مخصوص بفوریت برای جناب حاجی شجاع الملک ارسال دارید .

۵ سنبله نمرهٔ ۸٤۲۵ قوام‌السلطنه رئیس‌الوزرا

* * *

روابط خراسان با تهران بریده شد !

کلنل محمد تقیخان فرمانفرمای خراسان ، و اردوی فداکار وتمام اسلحه‌ای در زیر فرمان اوست که نظیر آنها درتهران و سایر نقاط کمتر یافت میشود ، و جماعتی از اهالی خراسان‌نیزاورادوست میدارندزیرا خوب حرف‌میزند ، خوشگل‌است ، صحبتهای وطن پرستانه را از روی احساسات میگوید و با مردم گرم میجوشد و در عوض سخت گیر وشدیدالعمل است ومخالف‌را حبس میکند وامان نمیدهد ، وخلاصه آنکه اسباب وآلات ریاست و بزرگی برای او فراهم است .

چند تن ازخراسانیان متحصن تلگرافخانه که مأیوس شده‌اند ، در ادارات دولتی ریخته و گفتند روابط خودرا با مرکز قطع کنید ، مسیو دیوا رئیس مالیه باقوام‌السلطنه میانهٔ خوبی نداشت ، اکنون باکلنل دوست است و مالیات خراسان را بکلنل تحویل داده و میدهد .

عواید پست و تلگراف را هم ازروز ۱۸ذیحجه ۱۳۳۹ مطابق اسد ۱۳۰۰ کلنل تحت نظر گرفت . وهمان روز مسیو شوبرك سوئدی رئیس نظمیه و ماژور عبدالله‌خان معاون اورا ازمشهد اخراج کرد وعالم‌الدوله نامی‌را بریاست نظمیه برگماشت وحکومت نظامی در مشهد اعلان شد .

گفتگوی اصلاح و تدارك جنگ :

ازیکطرف شوکت‌الملک‌خوانین‌سرحدی‌را بتحشیدقوی‌وتهیهٔ حرب وضرب‌وادار وازطرف‌دیگر بامشهدباب‌مخابرات‌صلح‌راباز کردهوتلگراف‌حضوری‌او بامعتصم‌السلطنه[1]

---

۱ - معتصم‌السلطنه فرخ کارگذار بمناسبت موافقت با حکومت سید ضیاءالدین از مجلس چهارم رد شد و ازین رو با کلنل‌همداستان گردیده بود.

معاون وهمدست کلنل مفصل است ودرتاریخ ملک‌زاده درج ، خلاصه هرچه نصیحت و ارشاد که تصور شود ازطرف شوکت الملک بحضرات گفته شد و مؤثر نیفتاد ، حتی مصباح دیوان (اسدی بعد) پیشکار خودرا هم برای اصلاح بخراسان فرستاد وکاری صورت نداد ، ناچار جنگ آغاز شد.

کلنل پنج شش هزار ژاندارم و اسلحهٔ اعلی ده تیر انگلیسی که دولت ازدولت انگلیس خریداری کرده بود وچند عراده توپ و صاحبمنصبان جدی داشت ، ودرمیان خوانین سرحدی این نظم وترتیب واین اسلحه نبود.

فقط درقاینات مطابق بودجه‌ای که‌بسته شد ششصد و پنجاه نفر قوای مشق کرده و نظامی موجود بود که دویست نفر آنها برای انتظامات محلی لازم میشد و چهارصد نفر دیگر میتوانست بمیدان برود ، دو عراده توپ کوهستانی نیز زیادتر نداشتند ، تا دویست نفر دیگرهم میتوانستند تدارک کنند.

اما قوای چریک زیاد میشد راه انداخت ، چنانکه چیزی نگذشت که شجاع - الملک محمد رضاخان رئیس ایل هزاره و سالارخان بلوچ صاحب قلعهٔ علیک ، وشوکت السلطنهٔ تیموری وسید حیدر رئیس طایفهٔ بربری و سالار شجاع برضد کلنل و باطاعت شاه ودولت بایکدیگر متحد شده ودراندک زمانی قریب پنجهزارسوار چریک جنگی تجهیز کردند و بسوی مشهد درحرکت آمدند.

خود شجاع‌الملک در یوسف‌آباد نزدیک سرحد نشست ولی سایر خوانین و رؤسا را با پسرهای خود و چریک روانه کرد و این عده تا فریمان نزدیک مشهد پیش آمدند.

این اخبار برای کلنل تولید نگرانی کرد و ابتدا درصدد برآمد که آنهارا بطریق مسالمت آمیزی منصرف سازد و درباطن شاید قصدش پخت و پز با بعضی رؤسا وتدارکات کافی درمشهد بوده است. لذاهیئتی ازمحترمین مشهد ورؤسای دوایر را بتربت جام فرستاد ومدتی گذشت ونتیجه حاصل نشد وکلنل هم قوای خودرا مرتب ساخته و بریاست علیرضاخان شمشیر باستقبال قوای چریک فرستاد.

ژاندارم قوای چریک‌را ازفریمان دوانده وتا نزدیک سرحد آنهارا عقب نشانید.

در تربت حیدریه نیزطوایف قرائی سربطغیان برآورده درمزرعه وقلعهٔ «سنگان»

قیام کردند ، و سالارخان بلوچ که از فرونت باخزر و تربت جام گریخته بود ، درقلعهٔ ، علیک ، طغیان کرد ، کلنل با سه عراده توپ بتربت حیدریه رفته در هردو نقطه جنگید و هردو قسمت را خاموش ساخت .

قرار ملاقات :

امیرشوکت الملک (علم) والی قاینات وسیستان که ازطرف رئیس دولت بااختیارات کافی دستور دفع کلنل محمدتقیخان را با اعمال قوهٔ قهریه داشت و برای احتراز ازجنگ وخونریزی بوسیلهٔ تلگرافات حضوری و دادن پند واندرز میخواست کلنل را از خیالاتیکه در سر دارد مانع شود و برای این منظور نمایندهٔ خود **محمد ولیخان** اسدی (مصباح السلطنه) را بمشهد فرستاده بود ، قرار ملاقاتی با کلنل **محمد تقی خان** داد .

در این هنگام که مصادف با اوایل برج میزان ۱۳۰۰ بود مرحوم آیة الله زادهٔ خراسانی[1] وحاجی حسین آقای ملک دربیرجند توقف داشتند و کلنل برای سرکشی باردوهای ژاندارم بگناباد رفته بود و مصمم شد که **امیرشوکت الملک** را درگناباد ملاقات کرده و اورا از مخالفت باخود که ازآن خیلی بیمناك بود باز دارد ، با این مقصود تلگرافی بشوکت الملک مخابره کرد و او را بگناباد دعوت نمود . **امیرشوکت الملک** نیز ازموقع استفاده کرده مصمم شد که باتفاق آیة‌الله زاده و حاج حسین آقا باول خاك قاینات درنقطهٔ معروف به گدارسلیمان رفته باکلنل ملاقات نمایند تا شاید اورا متقاعد سازند که ازراه سیستان بهندوستان برود . بنابراین دعوت کلنل را پذیرفته و تاریخ حرکت خودرا تلگرافاً بکلنل خبر داد .

درهمین هنگام شورش اکراد قوچانی که بدستور سردار معزز حاکم بجنورد[2] تهیه دیده شده بود شروع شد وخبرآن درگناباد بکلنل رسید وقبل‌از دریافت تلگراف شوکت‌الملك ، گنابادرا ترك گفته بمشهد حرکت کرد ودر تاریخ ۷ میزان ۱۳۰۰ ضمن تلگرافی که بامیرشوکت‌الملك ازگناباد مخابره نمود از ملاقات عذر خواست .

کشته شدن کلنل :

کلنل بسرعت بمشهد بازگشت . دراین موقع **ماژور محمودخان نوذری** فرمانده

---

۱ ـ میرزا محمد فرزند آخوند ملامحمد کاظم خراسانی پیشوا و مقلد عظیم شیعه رحمةالله علیهما .

۲ ـ دراین باب سندی بدست نیامده است .

رحاکم نظامی قوچان که بعذر کسالت و معالجه بمشهد آمده بود در غیاب کلنل کفالت امور را درعهده داشت[1].

خوانین قوچانی از غیبت محمود خان نوذری درقوچان استفاده کرده در اواخر ماه محرم ۱۳۴۰ فرج الله خان حاکم شیروان و عزیزالله خان باقوای محلی خود وکمکی که از طرف سردار معزز بجنوردی بآنها میشد بقوچان حمله کرده ژاندارمهارا خلع سلاح نموده قوچان را متصرف شدند.



۳۰ ـ سردار معزز بجنوردی

کلنل که بمشهد رسید وازواقعه قوچان اطلاع کامل حاصل کرد نخست پریشان خاطر گشته صلاح خود را دراین دید که محمود خان را بمشهد گذاشته و خود بدفع شورش قوچان قیام کند و شبانه باعدهٔ قلیل صاحبمنصب وژاندارم که درمشهدموجود داشت راه قوچان را پیش گرفت تاقوای هزیمت یافتهٔ ساخلو قوچان را نیز در بین راه جمع‌آوری کرده قوچان را ازدست اکراد بازگیرد.

کلنل باهمراهان معدودخود تاجعفرآباد دوفرسنگی قوچان پیشرفت، ژاندارمهای فراری بعضی باو ملحق شده وبرخی بدون اعتنای باو بمشهدمراجعت نمودند.

در جعفرآباد مصادمه بین کلنل و کردهای قوچانی شروع شد و کلنل شخصاً در

---

۱ ـ ازشخص موثقی شنیدم که کلنل ازتربت بمشهد آمد و بمحمود نوذری تکلیف کرد که باو به‌سمت قوچان حرکت کند. محمود نوذری عذر آورد که خانم من تازه از تهران رسیده است اجازه بدهید که امشب مانده فردا حرکت کنم! کلنل ازین سخن رنجیده خود بامعدودی قلیل ژاندارم حرکت کرد!...

تپه های جعفرآباد با تفنگ و شصت تیر میجنگید . این جنگ در روز دوشنبه اول صفر ۱۳۴۰ (۹ میزان ۱۳۰۰) واقع شده تاعصر آنروز ادامه داشت ودر نتیجه نیمی از قوای ژاندارم کشته ونیمی فرار کرد ، وکلنل یکه وتنها درحالیکه محاصره شده بود تا آخرین فشنگی که داشت جنگید تا کشته شد وجنگ جعفرآباد خاتمه یافت .

پس از پایان جنگ ، کردهای قوچانی حین تصادف بنعش کلنل از قرینه وعلامات نظامی اورا شناخته سرش را ازتن جدا کرده بقوچان بردند .

حوادث بعد :

روز ۱۲ میزان ۱۳۰۰ خبر کشته شدن کلنل در شهر مشهد اشاعت یافت ، محمود خان نوذری بلافاصله باتفاق آیةالله زاده که تازه از بیرجند وارد مشهد شده بود بتلگرافخانه رفت ودولت را از قتل کلنل آگاه ساخت وخود نیز اظهار اطاعت از اوامر دولت نموده کفالت امور موقتاً ازطرف دولت باو واگذار شد .

روز ۱۵ میزان جنازه و سر کلنل محمدتقی خان باتجلیل واحترامات نظامی بمشهد وارد شد . یکعده از صاحبمنصبان وافراد ژاندارم وجمعی از اهالی شهر جنازه را باابراز احساسات وایراد نطقهای پرهیجان مشایعت مینمودند .

چون حین عبور جنازه در شهر ، از طرف محمود خان نوذری و بعضی از هواخواهان مرحوم کلنل نطقهای پرحرارتی ایراد واحساسات شدیدی بروز داده میشد دولت مرکزی را نگران ساخته دستور داده شد قوای نظامی دولت از شاهرود وقوای چریك سرحدی بمشهد نزدیکتر شوند .

همانروز جنازهٔ کلنل در مقبرهٔ نادرشاه دفن و ظاهراً غائلهٔ کلنل محمد تقیخان خاموش شد وچندروز بدین منوال گذشت . قوای نظامی دولت بسرکردگی حسین آقا خان خزاعی میر پنج از شاهرود بطرف مشهد حرکت کرد . اردوهای ژاندارم خراسان نیز متدرجاً از محاصره و قتل کلنل آگاه شده دست از عملیات خود در میدانهای جنگ برداشته شروع بعقب نشینی نمودند ، بعضی از این اردوها متفرق و بعضی منظماً بمشهد بازگشتند .

قیام اسمعیل بهادر :

ماژر **اسمعیل خان بهادر** یکی از افسران صمیمی وجدی و باوفای مرحوم کلنل بود(صفحهٔ ۱٤۱) که درآنموقع ریاست اردوی ژاندارم مأمور سبزواررا ، درمقابل قوای قزاق دولتی متوقف در شاهرود ، عهده دار بود . پس از قتل کلنل اردوی سبزوار را حرکت داد ، چند روز بعد وارد قصبهٔ **طروق** دو فرسنگی مشهد شده عدهٔ خود را در طروق متوقف ساخته وخود بمشهد آمده مستقیماً بآرامگاه کلنل شتافت .

اسمعیل بهادر که روحاً ازقتل رئیس محبوب خود سخت متألم ونسبت باوضاع بی اندازه خشمناك و بد بین بود برسر قبر کلنل و درحضور جمعی از اهالی بیانات تند وشور انگیز ادا نمود بقسمی که با قوائی که دراختیار داشت شهر را بطور خطرناکی تهدید میکرد !

بیانات متهورانهٔ او باشناسائی که مردم نسبت باحساسات تند ورفتار خشن وی داشتند اهالی را مضطرب ساخته وازقیام جسورانهٔ او که بصورت انتقام و خونخواهی کلنل داشت بروز میکرد دربیم ووحشت فوق العاده گرفتار آمدند .

این طرز رفتار **بهادر** دولت را نیز نگران ساخت و ازجانب وزیر جنگ به **محمودخان نوذری** کفیل ایالت تلگراف فوری رسید که هرگاه درظرف ٤۸ ساعت **اسمعیل بهادر** ازخراسان خارج نشود حکم اعدامش صادر خواهد شد .

این تلگراف درمزاج **اسمعیل بهادر** اثر معکوس بخشید ، وعوض اینکه اورا بجای خود بنشاند بیشتر ازجای برانگیخت ، تابدینقرار :

شب ۱۵ ماه صفر مطابق ۲٤ میزان ۱۳۰۰ از **طُرُق** اردوگاه خود با یك عدهٔ ژاندارم مسلح ساعت پنج ازشب گذشته غفلةً بشهر وارد شد .

محمودخان نوذری کفیل ایالت را در دارالایاله دستگیر و باردوگاه طرق اعزام و توقیف نمود .

صبح روز بعد مجدداً با پنجاه ژاندارم بشهر آمده بخانهٔ **آیة الله زاده** رفت و اورا مورد تهدید و تغیر قرار داد ، بقسمی که گفته شد خیال دستگیری اورا نیز داشته است .

اخراج اسمعیل بهادر :

درهمین احوال محمودخان نوذری که درطرق توقیف بود صاحبمنصبان اردو را دور خود جمع کرده و رفتار متهورانهٔ اسمعیل بهادر را بآنان یادآور شده آنها را مطیع خویش ساخته و متفقاً بطرف شهر حرکت نمودند.

اسمعیل بهادر چون از این واقعه آگاه شد، وقوای خود را از دست رفته دید درخانهٔ آیة‌الله‌زاده بحالت تحصن درآمد و عاقبت در نتیجهٔ مذاکرات بادولت اجازه داده شد که ازایران خارج شود و خارج شد.

ورود والی جدید وقوای دولت بمشهد :

درتاریخ ۲۷ صفر ۱۳۴۰ نظام السلطنه مافی بفرمانفرمائی خراسان برقرار و روز ۲۹ صفر قوای نظامی دولت که مرکب از ۷۰۰ قزاق و ۳۰۰ ژاندارم و ۳۰۰ سوار امنیه بود بسرکردگی حسین‌آقاخان خزاعی میرپنج بمشهد وارد شدند.

انتقال جنازه :

شب ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۴۰ بنا باجازهٔ مقامات مرکزی جنازهٔ کلنل محمد تقی خان که در مقبرهٔ نادرشاه دفن شده بود ازخاک بیرون آورده شده وشبانه در قبرستان کوچکی بیرون دروازهٔ سرآب جنب باغ منبع (این قبرستان در دورهٔ حکومت پاکروان از بین رفته وجزء خیابان شده است) بخاک سپرده شد

آمال کلنل :

کلنل محمد تقیخان برخلاف آنچه که مشهور بود قصد حملهٔ بتهران و در دست گرفتن زمام امور کشور را نداشت، بلکه آرزومند بود خراسان را استقلال بخشد و خود بریاست جمهوری خراسان برقرار گردد، سندی که این مطلب را ثابت میکند تلگرافی است که در اوایل مخالفت باحکومت تهران بمحمود خان نوذری مخابره کرده و عیناً در زیر نقل میشود:

«آقای ماژر محمود خان راپورت تلگرافی نمره . . . را ملاحظه کردم همانطوریکه سابقاً هم دستور داده‌ام درراه شیروان پست بگذارید وکاملا اقدامات وعملیات سردار بجنوردی را بتوسط قاصدین مخصوص تحت تفتیش آورید، تابحال که کلیهٔ امور بروفق مرام گذشته، امیدوارم بیرق جمهوری خراسان را من برفرازش بکشم، محمود و اسمعیل هم چنانچه اورا محافظت بکنند همه روزه منتظر اقدامات شما هستم،

«محمد تقی»

جمهوری خراسان، نیز مانند جمهوری گیلان بود، **آقای سیدمحمد تدین** که از طرف حزب دموکرات از مرکز بملاقات **میرزا کوچکخان** زعیم جنگلیان برشت رفته بود، درضمن سخنانی که از زعیم ملی شنیده بود این بود که: «ما تا هرجا که بتوانیم جلو میرویم وقصد جزم نداریم که ایران را بتصرف آوریم».

ازحرکات میرزا وهمچنین ازطرز رفتار کلنل پیدا بود که قصدشان تصرف ایران و ایجاد حکومت مرکزی صالح نبوده بلکه بهمان ولایاتی که در کف داشته‌اند قانع بوده‌اند!

اگرمرحوم میرزا درسال ۱۳۳۹ که تهران بین دولتهای سست وشیرازه دررفته دست بدست میگشت و نوبهار فریاد میزد که: «دولت مرکزی و ثابت و مرکز ثقل لازم است........» و برخلاف آمال ما هر دو ماه یکدولت میافتاد و دولت دیگر می ایستاد، اگر مرحوم میرزا در این سال بتهران حمله کرده بود، بدون هیچ شکی دولت ایران مانند موم در دست او و اتباعش نرم شده و بمیل آنها ساخته میشد، وهمان کاری که **موسولینی** بعدها در ایتالیا کرد واز شمال حمله کرد وباسازش سری اهالی پایتخت شهررم را بدست گرفت و پادشاه ایتالیا نیزبدو تسلیم شد، میرزای ما هم کرده بود...

عین این مطلب را باید دربارهٔ مرحوم **کلنل محمدتقیخان** اذعان کنیم، چه من درتهران بودم، راست است هنوز **سردارسپه** بدنام نشده بود، اما محمد تقیخان بسیار نیکنام بود، ژاندارم از قزاق وجیه‌تر ومحبوبتر بود، علاوه ازینها تهران قدرت دفاع نداشت، بقول آقای **فرج الله بهرامی** وزارتجنگ نتوانست عدهٔ هزار نفری بااسلحه همراه حسین آقای خزاعی بشاهرود بفرستد و بیلی صورت خودرا سرخ نگاه میداشت!... دراینصورت هرگاه کلنل شش یاهشتهزار ژاندارم رشید ومسلح وفرمانبردار خودرا بجای پخش کردن در **جام** و **باخرز** و **تربت‌حیدریه** و **قوچان** گرد آورده عده ای برای حفاظت شهر گذاشته مابقی را مثل فشفشه بروی **خزاعی** در شاهرود میانداخت، واز آنجا بی‌معطلی خودرا بتهران میرساند کاری صورت میداد، **سردارسپه** وقسمتی از نمایندگان گریخته وشهر باسلام و صلوة بدو تسلیم شده بود، وشاه را هم توسط **مشیرالدوله** و**مستوفی** و صمصام وسایر ریش‌سفیدان میتوانست نگاه بدارد

و معظمش کند، و حکومت‌را در دست بگیرد... اما او هم این همت و دل و گرده را نداشت و بی‌سبب خودرا باخراسانیان که ازهفتاد نقطه با مرکز سر وکار داشتند مشغول ساخت و پنداشت که میتواند دولتی بنام «جمهوری خراسان» درمشرق ایران مستقل ومجزی بریاست خود ایجاد نماید!

شخصیت او:

اینجوان بدون شک یکی از افراد وطنخواه وصمیم وصاحب دل وهوش و فکر بود، و از آن مردمانی بود که حاضرند خودرا در راه ترقی وتعالی هموطنان و عظمت وطن وعزت نژاد فدا سازند.

من کلنل را یکبار دیدم.

پیش از آنکه اورا دیده باشم صیت شجاعت و صاحبدلی و بزرگواری او را از مردمی بیغرض شنیده بودم.

اوقاتی که مأمور خراسان شده بود، بوسیلهٔ آقا شیخ حسین تهرانی که درمهاجرت با او دوست شده بود ملاقات مرا خواست، ومن روزی نهار درخانهٔ آقای تهرانی با او بسر بردیم و باهم غذا خوردیم وگفتگو کردیم، آنروزها من و رفقای ما از اوضاع راضی نبودیم، چه همان اوقاتی بود که بحران فکری بسبب نزدیک شدن قوای شوروی بسرحدات و سواحل ایران، در آزادیخواهان و متفکران پیدا شده بود وهمین بحران فکری موجب واکنش محرمانه‌ای گردید که بکودتا وضربت سوم حوت ۱۳۲۹ - ۱۲۹۹ منجر شد!

بسبب غلیان فکری مذکور، من و آقای تهرانی که هردو دموکرات بودیم و مرحوم کلنل نیز بایتحزب متمایل و برؤسای این جمعیت معتقد بود، آنروز باکلنل از تهیهٔ قوه‌ای در خراسان و ایجاد هستهٔ جمعیت نظامی و ملی سخن راندیم و اورا دراین معنی تشویق کردیم.

اوهم سرش برای این کارها درد میکرد!

باخوشروئی فراوان، نصایح ما را پذیرفت، این بود آخرین دیدار من با این مرد که بقدر لیاقت و بزرگی که داشت نتوانست کاری بکند و درحقیقت یکی ازهزارها افراد مفید ایرانی بود که بشوخی شوخی تلف شده‌اند!...

نمیدانم چه میشود که اینها نفله میشوند؟

مثل آنست که در ایران کرمی باشد که اورا «**کرم آدم خورک**» مینامند، بعضی جوانها که بوی خاصی میدهند، یعنی بوی غیرت وشعور ولیاقت از آنها استشمام میشود، این کرم آنها را زیر نظر میگیرد، همهٔ آنهارا پی‌میکند، گاهی درآنهانفوذ میکند وزهر میریزد وهرگاه بی اثر ماند ـ درطرف آنها، رئیس آنها، همکاران آنها، رفقای آنها زهرمیاشد، آنهارا برعلیه اینجوان مسموم میکند، خلاصه اینجوان را تا آخرعمر وروزگار پیری دنبال میکند، تا اورا بگور کند یا ازکار بیندازد!...

محمدتقی‌خان هم دنبال شد، در مهاجرت لیاقت او معلوم گردید. ازآنوقت پی اورا گرفتند، درضمن دسته بندیهای حزبی که درکرمانشاه رویداد ودموکراتهارا هو کردند وگرفتند وازکاردور کردند؛ **محمدتقیخان** هم از طرف همقطاران ناجور خود بزحمت افتاد، تا ناچار گردید ازکار خارج شود وببرلین مسافرت کند.

پس از بازگشت ازمهاجرت، باز پی او گرفته شد، بقول خود او (درصورتیکه در رژیمان اصفهان و رژیمان نمرهٔ ۲ تهران محل خالی بود و من از رؤساییکه برای آن رژیمانها تعیین میشدند قدیمیتر وعالیرتبه‌تر بودم[1]) باآنکه درتهران جای خالی بود، مخصوصاً اورا مأمور خراسان کردند!

درآنجا وسیلهٔ نفله شدن او فراهم آمد و نفله شد!

فلسفهٔ «بقـای انسب» در تنازع بقا نیز علت کلی است، اغلب رؤسا و مدیر کلها حسودند و بیهنر، یعنی ازآنان نیستند که «کرم آدم خورك» آنها را پی کرده باشد، یا ازآنهائی هستند که زهر آن کرم فاسد وتباهشان کرده است!

این افراد حسود بیهنر بافراد باهنرکه بوی خاصی میدهند وطعم مخصوص دارند حسد میبرند، اتفاقاً خود خواهی و مناعت و کله شقی و گردن کشی جوانان غیرتمند مذکورنیز بحسد وبدجنسی رؤسا میفزاید، آنانرا از تناسب میاندازد... واین معانی باعث میشود که بآنها کارهائی رجوع شود که نفله شوند، یاآنقدر درکارآنها کار شکنی میشود که این بیچارها یاغی میشوند، از جامعه میرنجند، حس انقلابی و شورشگری درآنها پیدا میشود و ازینراه باز نفله میشوند!

---

۱ ـ نقل ازتاریخچهٔ آقای ملك زاده صفحهٔ ۱۷۹.

کلنل مردی شاعر و نویسنده نیز بود ، هر کس بنوشته‌های او نگاه کند ، قوهٔ تخیل و قدرت تجسم معانی و ابراز هیجانهای درونی و شرح تأثرات قلبی‌را ازقلم او خواهد یافت .

محمد تقیخان از خاندان مهاجران آذربایجان شمالی است که بعد از عهدنامهٔ ترکمان‌چای بایران آمده‌اند ، این طوایف عموماً جز معدودی داخل خدمات نظام شدند . خود کلنل میگوید : پدران و پدر بزرگان من همه سوگلیهای رجال نامی ایران مثل « میرزا تقیخان امیرکبیر » و « حسنعلیخان امیرنظام » وغیره بوده‌اند .

کلنل در ۱۳۰۹ درتبریز متولد شده و درسنه ۱۳۱۷ شروع بتحصیل کرده و در ۱۳۲۳ بتهران آمده داخل مدرسهٔ نظام شده و مدت پنجسال در آن مدرسه تحصیل کرده است و از آن تاریخ ببعد در چوگان قضا و حوادث جهان چون گوی ، گاه مطیع بوده چپ خورده وراست رفته وهیچ نگفته‌است وگاه طغیان کرده وبرجسته وسرکشی آغاز نهاده تا عاقبت فرمانده هشتهزارسرنیزه از بهترین سربازان دلیر ایران گردیده است !

اما فلسفهٔ « بقای انسب » که امثال سیدضیاءالدین و رضاشاه را بـا بی اسبابی کامیاب میسازد ، کلنل را با دارا بودن هشتهزار سرنیزه وصدها هزار قلوب موافق ، محکوم بمرگ مینماید !

گمان نکنید کلنل را قدرت یا دسیسهٔ قوام‌السلطنه میتوانست از میان بردارد ، بلکه بخت وطالع عجیب و غریب آن کسیکه بعدها صاحب تخت و تاج ایران شد وفلسفهٔ « بقای انسب وفنای نامناسب » کلنل را نفله کرد !

۳۳ ـ کامیابیهای سیاسی

دولت قوام‌السلطنه باهمکاری صمیمانهٔ که بین نخست وزیر و وزیر جنگ وشاه و اکثریت مجلس حاصل شده بود علاوه بر واقعهٔ کلنل محمد تقیخان کامیابی های دیگری هم بدست آورد .

مهمترین آن کامیابیها ایجاد حسن مناسبات بین ایران و روسیهٔ شوروی بود که درنتیجهٔ آن ، دولت مذکور از مداخلات بیرویه وارسال مهمات وسایرضروریات برای جنگلیها خود داری کرده و آنطورکه وعده داده بود ، در انقلاب گیلان دخالت ننمود .

قبلا اشاره کردیم که قوای روس چگونه بعد از شکست دادن روسهای سفید و از میان بردن کلچاك و دنیکن و ورانگل، و تصرف قفقاز و ارمنستان بارها بخاك گیلان حمله کرده و باقوای قزاق و مؤتلفه ـ انگلیس و ایران ـ نبردهای سخت در رشت نمودند.

درواقع باید گفت اگر قوای بریتانیا درمقابل نمی بود مختصر قوای قزاق دولت نمیتوانست در مقابل هجوم متجاسرین مقاومت نماید، و بدون تردید پایتخت بدست جنگلیها که روسها بنام حمایت از آنها وارد رشت شده بودند فتح شده و دولت جمهوری انقلابی سوسیالیست در ایران بوجود آمده بود ـ فقط قوای انگلیس بکار خورد و عاقبت هم بمدد این قوی بود که قزاق شکست خوردهٔ ایرانی عوض اینکه محو گردد شود بترغیب و راهنمائی سیدضیاءالدین کودتا کرد!

* * *

بعد از دایر شدن مجلس چهارم دولت ایران درسه نقطه دچار زحمت گردید و در سه نقطه نیز کامیاب شد:

۱ ـ خراسان که بطریقیکه دیدیم دولت مرکزی فاتح و کامیاب گردید.

۲ ـ واقعهٔ هجوم یکدسته «آشوری» بریاست «مارسیمون» بود بارومیه که از چند سال قبل آنجا را چاپیده وقتل وغارت کرده بودند وجوانی ازخانوادگان اکراد «شکاك» موسوم به «اسمعیل آقا» معروف به «سمیتقو»[1] موفق شده بود مارسیمون را درقلعه «چهریق» بقتل برساند، وبتدریج آشوریها ضعیف شدند ولی خود اسمعیل آقا قوتی گرفته بارهادست تعدی بجان ومال رعایا دراز کرده وسالها بود که درحدود ارومیه بفساد مشغول بود و بارها دولت درصدد قلع و قمع او بر آمده و کامیاب نشده بود، در این اوقات سمیتقو با پسر شیخ عبیدالله کرد سازش کرده و بر عدهٔ خود افزوده بود و دولت نیز قوائی بریاست شاهزاده امان‌الله میرزا جهانبانی بسرکوبی اوفرستاد[2]، این

۱ـ روسها مطابق اصطلاح خودشان اسمعیل آقا را سمیتقو خوانده وکمکم وشهرت یافته بود.

۲ ـ داستان اسمعیل آقاطولانی‌است. ودرین جنگها یکمرتبه یك فوج ژاندارم‌را که بریاست «ملك‌زاده» بود محاصره ونابود کرده بود، ولی امان‌الله میرزا موفق شد که اسمعیل آقارا درچهریق محاصره کند، و عاقبت کسی که موفق بخاتمه کار اسمعیل آقا شد اول تدابیر امیرلشکر طهماسبی است که اورا جلب کرد وسپس چنانکه بیاید توسط سرهنگ مقدم ازمیان رفت.

قوی درسال اول افتتاح مجلس درماه سرطان ۱۳۰۰ شمسی قوای اکرادرا در نقاط مختلف آذربایجان شکست میدهند .

۳ ـ وقایع گیلان و اتحاد میرزا کوچك خان واحسان‌الله خان وخالو قربان بود که هنوز بیاری دولت شوروی امیدوار بودند ، و در گیلان صاحب نفوذ و قدرت شده و بیم آن بود که ناگاه بتازند وکار مرکزیان را بسازند .

حکومت قوام السلطنه مواظب همهٔ این قضایا بود و وزیرجنك جوش فعالیت و پشت کارش را درین روزها نشان میداد و اتفاقاً سیاست بریتانیا نیز در این کامیابیها ذینفع بود و بنابراین کارها خوب پیشرفت داشت .

رفیق روتشتین در تهران با سیاسیون ملی و دولتی گرم گرفته بود وامیدوارشده که قرارداد روس وایران بهمین زودیها ازمجلس خواهد گذشت وعملیات دیپلوماسی وی درایران آغاز خواهد شد ـ بنابراین ازمساعدت جدی دولت شوروی با انقلاب گیلان ساعت بساعت می‌کاست . چنانکه بتاریخ سرطان ۱۳۰۰ باقی ماندهٔ قوای سرخ که در رشت موجود بود از ایران‌خارج گردید ـ این‌عده عبارت‌بودند از دو فوج یکی موسوم به « ۲۴٤ » بالغ برهشتصد نفر . دیگر موسوم به « یادگار ۲۶ نفرازشهدای بلشویك » بالغ برششصد تن ، واین دو فوج از روسهای قفقازی و ارامنه وگرجی وقفقازی تشکیل شده و دوتوپ صحرائی هم داشتند ـ رئیس این دوفوج «کیکالو» نام در سبزه میدان رشت نطقی کرده وعده داد که بازهم اگرضرورت پیدا کند بیاری انقلابیون خواهیم آمد . بالجمله اینعده رشت را تخلیه کرده بباکو بازگشتند .

قوای انقلابیون تنکابن و رشت را تا حدود خلخال و طارم در دست داشتند ـ و قوای دولتی چنانکه گفتیم آنها را از مازندران تا اینحدود رانده بودند و احسان الله که داعیهٔ ریاست کل داشت درتنکابن بنای مقاومت‌را نهاد ولی درتنکابن‌هم بین قوای قزاق وچریك بانفرات «احسان‌الله خان» جنگ شد وقوای انقلابی پراکنده گردید .

از طرف دیگربین دولت و انقلابیون مذاکرات صلح نیزجاری بود ، زیرا میرزا کوچك خان و خالو قربان از حرکات احسان الله خان که قدری بیفکرانه بنظرشان رسیده بود رنجش داشتند خاصه میرزا ازاین رفیق معربد چندان خوشش نمیآمد واورا مخالف سلیقهٔ خود و حکومتی که پیش خود طرح آنرا ریخته بود ، میدانست .

بعد از متفرق شدن قوای احسان الله خان در تنکابن مشارالیه عازم شد که بروسیه رهسپار گردد. لیکن بار دیگر میرزا و خالو قربان با او کنار آمده قوائی بعدهٔ دوهزار نفر ابوابجمع وی کردند و نقشهٔ مقاومت وطرح جنگ جدیدی کشیدند. ودرین محاربه هم که با اردوی قزاق وقوای محلی تنکابن کردند وجبههٔ جنگ از لاهیجان تاسفید رود بود بار دیگر شکست بقوای انقلابی راه یافته و پراکنده گردیدند ونتیجهٔ این شکست آن شد که احسان الله خان بباکو فرار میکند وبین خالو قربان و میرزا نزاع شده خالو از میرزا جدا میگردد و حیدرخان عمواوغلی که از احرار دموکرات بود بدست میرزا کشته میشود و قوای دولتی در میزان ۱۳۰۰ وارد شهر رشت میشوند ومیرزا به « پسیخان » عقب مینشیند.



۲۱ ـ میرزا کوچک خان

درین حین کابینهٔ قوام السلطنه در مجلس دچار تشنج گردید و نزدیک شد اکثریت بهواداری مشارالملک میرزا حسنخان بوجود آید، اما مقاومت سردارسپه وفعالیت رئیس دولت باردیگر اکثریت تامی بوجود آورد ودولت بریاست

خود قوام السلطنه دایر گردیده و سردارسپه برای فیصل دادن بکار انقلاب گیلان، خود عازم مسافرت میشود.

آقای فرج الله خان بهرامی درین سفرهمراه سردارسپه بوده و داستانهائی از فعالیت و رشادت و پشت کار سردارسپه نقل میکند.

در ۲۳ میزان ۱۳۰۰ قوای دولتی وارد رشت شد ـ و بلا فاصله هم سردار سپه وزیرجنگ بشهرمزبور ورود کرد، خالوقربان فوری تسلیم گردید. ومیرزا باقوای دولتی جنگیده بهپسی‌خان وازآنجا بصومعه‌سرا عقب نشست، وبتدریج قوای انقلابیون دچار سستی وفتور شده ومیرزارا تنها میگذارند ومیرزا با معدودی بقصد خلخال عقب نشینی میکند و قصدش آنست که خودرا بخلخال و عشایر آنسامان برساند، زیرا ازچند سال قبل باروسای قبایل مذکور سازش درمیان آورده بود و درصدد بود که از گیلان تاخلخال وازآنجا تاتبریز رشتهٔ اتحادی متصل سازد وکشته شدن شیخ محمد خیابانی این خیال‌را برهم زده بود. اما ارتباط با خوانین خلخالی بجای بود.

بقراریکه گفته میشود بعد از ورود سردارسپه برشت و تسلیم خالو قربان به مشارالیه، پیغامی بمیرزا نیز میدهند که خوبست با دولتیان سازش کند ـ او هم باین سازش و التیام بی‌میل نبوده است وسفرائی فیمابین رفت و آمد میکرده اند ـ اما گویا هردوطرف بقصد فریب یکدیگر بوده‌اند ـ سردارسپه منتظر ورود کمکی ازتهران بوده و میرزا نیز انتظار وصول کمك از باکورا میبرده است. اما کمك تهران برشت میرسد وکمك باکو نمیرسد ومیرزا آخرین سنگر خودرا تخلیه کرده بکوه میزند.

سردارسپه ترتیب دنبال‌گیری میرزا کوچك خان‌را داده بمرکز باز میگردد ومیرزا نیز درگردنهٔ بین طالش وناحیهٔ خلخال با یکنفر آلمانی با وفا که از دوستان او بودشب ازسرما هلاك میشوند[1] وسر اورا بریده برشت نزد وزیر میبرند!

---

۱ ـ میرزا کوچك‌خان جوانی بود ازطلاب علوم دینیه وادبیات ودرمدارس رشت بتحصیل مشغول بود وعمامه برسرداشت ـ بعد ازانقلاب مشروطه درسنه ۱۳۲۶ قمری هجری که درگیلان برضد محمدعلی شاه واستبداد صغیر قیامی برعلیه آزاد یخواهان از قبیل معزالسلطان (سردار محیی) و برادران او براه افتاد که بعدها سپهسالار و یفرم‌خان ارمنی هم بآنها پیوستند ـ جمعی ازطلاب وجوانان‌هم بسردار محیی قول‌داده بااحرار پارگشتند که یکی از آنها مرحوم میرزا کوچك خان بود.

(بقیه درذیل صفحه ۱۶۷)

۳۴ـ آغاز ضعف دولت قوام :

دولت قوام در مجلس چهارم نقشهای بزرگی بازی میکنند که از آن جمله واگذاری امتیاز نفت شمال ایران بکمپانی « استنداراویل » امریکائی‌است ، که یکی از شاهکارهای بزرگ دولت بشمار میرفت وممکن بود باب سعادت بروی ایران بازشود ، و شکی نبود که این عمل دردل دوهمسایه تأثیر خوشی نخواهد بخشید !

هرچند در ازاء آن معاهدهٔ روس و ایران را هم از مجلس ملی گذرانیده بود ،

(بقیه ازذیل صفحه ۱۶۶)

میرزا با اردوی احرار از گیلان بقزوین و از آنجا بطهران آمد و در دورهٔ افتتاح دوره دوم مجلس درطهران جزء مجاهدین اطراف سردارمحیی وسپهسالار بشمارمیرفت ودر واقع جزء حزب‌اعتدالیون و در جرگهٔ هواداران آن حزب محسوب میگردید ـ و بعد از آنکه ناصرالملک نایب‌السلطنه اولتیماتوم روس‌را در۱۳۲۹ قمری هجری پذیرفت ودرمجلس‌را بست ودموکراتهارا بقم وغیره تبعید کرد ـ جمعی‌هم از اعتدالیون را که از آنجمله مرحوم سردارمحیی و میرزا کریمخان و ناصرالاسلام ندامانی باشند بقم فرستادند وآنجا محترمانه توقیف شدند و میرزا کوچک خان دراین سفرهم باسردارمحیی ویاران او همراه بود ـ و پس از چندی این جماعت بتهران بازگشتند و مرخص شدند ، دربن اثنا دو نفر از دعاة ترک بهاء بیک و روشنی بیک بعنوان دعوت به‌اتحاد اسلام وارد تهران شدند ـ وبادموکراتها که ازدولت وقت ناراضی بودند بهم درساخته لـژی شبیه به دستگاه فراماسون دایر کردند و مردم را جلب نموده درآن نقطه باچشم بسته حاضر کرده رباتحاد اسلام وفداکاری دربن راه دعوت میکردند ، مؤسس دونفر ترک ومرحوم سیدمحمد رضا مساوات بود و میرزا کوچک خان هم جزء اعضاء مؤسس این جمعیت داخل کار گردید و از سردار محیی وحزب اعتدال جدا شد و دعوت اتحاد اسلام‌را پذیرفت .

این حزب بعد ها بهم خورد ودرایران کرنه نکرد و بار دیگر دموکراتها تشکیلات سیاسی خود را از سرگرفتند و درجنگ بین‌الملل نقشهای تازه چنانکه اشاره کردیم بازی کردند تا کار بمهاجرت کشید ، اما میرزاکوچک‌خان با عقیدهٔ « اتحاد اسلام » بگیلان رفت و در جنگ بین‌الملل تشکیلاتی در شهر ودرجنگل فومن بنام « اتحاد اسلام » راه انداخت ومقداری نیز اسلحه توسط دعات ترک وآلمان بدو رسید ودراواخر جنگ بین‌الملل عدهٔ او معتنی‌به شد وبعد از جنگ کار اوبجائی رسید که توانست جلوبازگشت ستونهای قوای‌روس‌را که بعد از انقلاب روسیه میخواستند باکو باز کردند بگیرد وحتی برای عبور قوای انگلیس ازانزلی بباکو اسباب خیال شود وکاری کند که باو ناچار شوند کنار آیند وعاقبت کارش بجائی رسید که میتوانست بپایتخت حمله کند ومورد امید آزادیخواهان ناراضی ایران قرارگیرد ، بالجمله مرحوم میرزا مردی بود مذهبی وقدری وغالباً استخاره میکرد ونظرش محدود بود چنانکه بارها اشاره شده است .

لیکن از مراسلات و اعتراضات حضرات شمالیها عدم رضایت آنها آشکار میگردید ، و جنوبیان نیز باطناً از این عمل خوششان نیامد .

مسائل پیاپی دیگری نیز روی میداد که دلالت بر وجود برودت وعدم رضایت، در مناسبات خارجی قوام مینمود .

* * *

بعد از واقعهٔ خراسان ، قضایای انحلال پلیس جنوب پیش آمد و ادعای دولت بریتانیا دایر بمطالبهٔ مبلغی ازبابت وجوهیکه بتناوب بمصرف امنیت جنوب رسید وبدولتها متناوباً داده شد مثل صد و سی هزار لیرهای که در موقع انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ توسط وزیرمالیه «صارم الدوله» اخذ وبین وثوق الدوله و صارم الدوله و نصرةالدوله تقسیم شده بود وپولهای دیگر کلا بمبلغ دومیلیون و کسری لیره ازدولت ایران مطرح گردید و دولت اینمراسله را نپذیرفت و نیز نتوانست طوری با حضرات کنار آید که مطابق وعدهایکه کرده بودند مهمات پلیس جنوبرا بایران واگذار نمایند ویا ازوجوهی که درحین جنگ بمصارف سیاسی رسانده بودند صرف نظر کنند . وخلاصه این بود که دولت بریتانیا بدولت قوام السلطنه بنظر صمیمانه نگاه نمیکرد وعلت آنهم بعقیدهٔ ما عدم دقت کامل و خبطهای مربوط باحساسات شخصی مأمورین انگلیس درایران بود وشاید احساسات شخصی مستر نرمان و مستر هاوارد بانی این سوء مناسبات محسوب شود و گویا آقایان از تحت تأثیر شکستی که از بیرون رفتن آقا سیدضیاءالدین بر آنها وارد آمده بود بیرون نرفته بودند وپارهٔ انتقادات که درجراید انگلستان ومحافل سیاسی دراین مسائل ازآنها میشد مزید انگیزهٔ روحی ایشان شمرده میشد ... البته عین این اعتراض برئیس الوزرای ایران و بعضی از نمایندگان اکثریت وارد است ، و میتوان باور کرد که آنهاهم هنوز ازتحت تأثیرحبس ومخاطراتیکه بزعم خود مربوط بنمایندگان سیاسی مزبور میدانستند بیرون نرفته وبحضرات بادیدهٔ خصومت نگاه میکردهاند ...

در نتیجهٔ این دو تاثیر و تحریك مختلف بود که دولت نتوانست از مهمات و ساز و برك پلیس جنوب استفاده کند ـ نه آنهارا طبق پیشنهاد دولت انگلیس خریداری کرد و نه هم آنها حاضرشدند بما واگذار نمایند وهمه چیزحتی چهارپاهای مزبور را نابودکردند و یك قبضه تفنگ و یك قاطر بایران ندادند !

از طرف دیگر رفیق «روتشتین» نماینده شوروی هم در زیر نفوذ حزب سوسیالیست و روزنامهای تند شهری و رجالی مانند مرحوم مستوفی و سلیمان میرزا و طباطبائی وغیر هم کاملا مستهلك شده بود، ومقالات باحرارت جراید سوسیالیست را که همه برضد قوام‌السلطنه وطرفداران او انتشار مییافت وتهمت «نوکر انگلیس» و «خائن!» بیت‌القصیدهٔ نوشته‌های ایشان بود خوانده و ترجمه کرده بمسکو میفرستاد وهرچه ممکن بود از سخت گیری واشکال تراشی دربارهٔ دولت مضایقه نمیکرد واین مقدمات مورد ضعف قوام ورفقای او گردید!

۳۵ - سردارسپه چه میکند؟

سردارسپه دراین بینها بجلب دوستان تازه مشغول بود، اما هنوز کسی از سر- زندگان حاضر نشده بود بمشارالیه نزدیك شود ولی اوکار خودرا میکرد وتفنگ و توپ دست وپا میتمود وجای پایش‌را در جلو رفتن محکم ومحکم تر مینمود و گاهی هم طاق و طرمبی راه می‌انداخت!

پیش از همه کار مشغول تکمیل قوای نظامی و استقرار امرای لشکر در ایالات و بسط قوهٔ شخصی خود بود - و ادارهٔ ژاندارمری را نیز رفته‌رفته تحلیل برده و جزء قوای متحد الشکل خود درآورده بود - واقعهٔ محمد تقیخان درخراسان وواقعهٔ لاهوتی درآذربایجان نیز این داستان یعنی انقراض ژاندارم ایرانرا تکمیل نمود.

* * *

ماژور لاهوتی پسر الهامی، پدر وپسر هردو شاعر وازآزادیخواهان بودند، لاهوتی در انقلابات صدر مشروطیت داخل احرار بود و اشعار او از قصیده و غزل وتصنیف درجراید سال ۱۳۲۷ تهران درج بود. پروفسور ادوارد براون نیز درتاریخ مطبوعات و ادبیات مشروطه فصلی از اشعار لاهوتی نقل کرده است. این جوان بعد از افتتاح مجلس‌دوم واستخدام «ژنرال یالمارسن» خداوند ژاندارمری ایران بعشق خدمت بوطن داخل ادارهٔ ژاندارم گردید وتاپایهٔ یاوری ترقی کرد. در سنهٔ ۱۳۳۰ که ناصرالملك دموکراتها وجمعی ازاعتدالیون آزادیخواه را بقم تبعید کرده بود افکار پریشان و عدم

رضایت شدیدی بین آزادیخواهان خاصه افراد ژاندارم برضد دولت پیدا شد وهرج ومرج فکری خطرناکی که اساسش یأس از حسن رویهٔ دولت و نایب السلطنه بود در میان جوانان خاصه دموکراتها ایجاد گردید.

یارمحمدخان کرمانشاهی شجاع معروف ومسیب‌خان وحسینقلی‌خان خلخالی (پدر رشیدالسلطان عامل کمیتهٔ مجازات) وجمعی دیگرازدموکراتها بهسالارالدوله که درغرب رایت خلاف برای بدست آوردن تخت وتاج افراشته بود، ملحق شدند که بوسیلهٔ او ناصرالملك را ازمیان بردارند وحکومت ملی بروی کاربیاورند، درهمین احوال بود که بعضی ازصاحبمنصبان خونگرم وغیور ژاندارم ازقبیل مرحوم علی‌اصغر خان قربان زاده تبریزی که مأمور پستهای قم تاعراق بود برضد دولت مرکزی قیام کرد ورشتهای ژاندارم بین خط تهران، قم را خلع سلاح کرد و بسالارالدوله پیوست ولی نتوانستند کاری صورت بدهند و نتیجهٔ اینعمل کودکانه این شد که علی اصغر دستگیر گردید ودرمحاکمه محکوم باعدام ومردانه تیر باران شد!

لاهوتی رئیس قسمت قم بود ومیانه‌اش باسوئدیها بهم‌خورد وغیاباً محکوم باعدام گردید ولی بدست نیامد و بخاك ترکیه گریخت و درمهاجرت بایرانیان پیوست ودرزمانی که حاج مخبر السلطنه والی آذربایجان بود (از حکومت مشیرالدوله تا زمان کودتا وبعد از آن واین واقعه درآغاز سال ۱۳۰۰ خورشیدی روی داده‌است) بشفاعت والی مزبور وارد آذربایجان شد وبسمت یاوری داخل خدمات ادارهٔ ژاندارمری گردید و جزو عدهٔ سرهنگ محمودخان فولادی درآمد، وبالاخره در همان سال (اواخر سال ۱۳۰۰) این شخص باتفاق عده‌ای از صاحبمنصبان ژاندارم بعد از شور با ملیون ودموکراتهای تبریز برای قیام برضد استبداد سردارسپه همعهد شده وبتبریز حمله کردند، ما تفصیل این واقعه را ازتاریخ حسین مکی بنقل ازیادداشتهای یك افسر ارشد ژاندارم باشرحی که همان افسر بخود ما نگاشته است با اختصار یاد میکنیم:

زمستان ۱۳۰۰ خورشیدی[۱]

مقدمه:

«آقای سید ضیاءالدین اداره عمل کودتارا بروی دواصل استوار کرده بودوآن

۱ـ نقل ازیادداشتهای یکی از افسران ارشد ژاندارم درقضایای کشتن کودتا درتبریز.

عبارت ازاصل سیاسی واصل نظامی میباشد که با صطلاح دارای یك کور دیپلوماتیك ویك کور میلیتر بود .

چون این قسمت از تاریخ مربوط به کور میلیتر (هیئت نظامی) است از اظهار نظریهٔ کور دیپلماتیك ، هیئت سیاسی ، صرف نظر نموده فقط اسامی سرانی که درامور نظامی وسر نوشت اردوی آذربایجان دخالت داشتند ذکر مینمائیم .

نا گفته نگذاریم که غیر از تبریز درخراسان نیز بدست مرحوم کلنل محمد تقی خان کنتر کودتائی بعمل آمد وشاید در بعضی نقاط دیگر هم همین نیات بود منتهی موفقیت حاصل نمیکردند چنانکه تهران نیز بدستور قوام السلطنه کمیته‌ای تحت ریاست سردار انتصار اعلم وسروان عبدالصمد فقید نصری وسروان علی اکبر معتضدی تشکیل گردید که غفلتا عملیات آنها خنثی ومدتی درسال ۱۳۰۲ درحبس بودند .

آقایان ماژور مسعود خان کیهان (استاد فعلی دانشگاه تهران) وماژور حبیب‌الله خان شیبانی (سرلشکر شیبانی که ازخدمت ارتش خارج وفعلا دراروپا میباشد) وسلطان کاظم خان سیاح ،که فعلا در وزارت پیشه وهنر میباشد، (عناوین نامبرده عناوینی است که درآن تاریخ عیناً بافسران ژاندارم اطلاق میشده است) اینها دوستان صمیمی آقای سید ضیاء بوده وواقعاً میتوان گفت کور میلیتر کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ خورشیدی را تشکیل میدادند .

درآن تاریخ سرهنگ اسمایس انگلیسی بالباس ژاندار مری باچند نفر افسر انگلیسی که بعضی از آنها هم اونیفورم قزاق و برخی اونیفورم ژاندارم را میپوشیدند دراردوهای ایرانی مقیم جبههٔ گیلان دربرابر کمونیستهای روسی و ایرانی که آنوقت دولت آنهارا متجاسرین لقب داده بود سمت بازرسی را داشتند ، باهمین سمت هم آقایان ماژورمسعود خان وماژور حبیب‌الله خان وکلنل کاظم خان باآنها همکاری میکردند .

اولین‌قدم آقای سیدضیاءالدین برای عملی شدن نقشهٔ کودتای خودش این بود که بااعمال نفوذ ، ماژورحبیب‌الله خان‌را بسمت فرماندهی هنگ دوم ژاندارم باغشاه بجای سرهنگ عبدالعلیخان اعتماد مقدم که فعلاً سرتیپ اداره شهربانی میباشد منصوب نمود .

کابینهٔ سپهدار باتمام معنی خواب وبکلی بی اطلاع از این فعالیت های سیاسی و رفت وآمدهای نظامی بین تهران وقزوین وملاقاتهای وقت وبی وقت بود (دریادداشتهای

آقای م . م . الف هم دراین مورد نوشته است : اجرای نقشهٔ کودتا کورکورانه بدست سپهدارعملی شد باین معنی که سپهدار برای قزاقهای قزوین میخواست مبلغ یکصدهزار تومان بفرستد آقای سید ضیاءالدین بهسپهدار اصرار کرد که این پولها را توسط ماژور مسعود خان بفرستد که درضمن نظارت آنرا هم عهده دار باشد و باصرار کاغذی هم ازسپهدار بعنوان ریاست قزاقهای قزوین میگیرد که اوامر شفاهی ماژور مسعودرا اطاعت کنید)

پهلوان میدان فعلا سه نفر از افسران نامبردهٔ ژاندارم در بالا هستند که در آن تاریخ هیچ اسمی ازرضا خان میر پنج نبود ، اینها بودند که تحت فرمان آقای سید ضیاءالدین دستورات مشارالیه رابموقع اجرا میگذاردند ، کودتای سوم حوت نقشهاش عملی شد ، بزرگترین وبهترین قوائی که درآن تاریخ درسرراه کودتا چیها بوده همان هنگ ژاندارم باغشاه بنظر میرسد که تحت فرماندهی ماژور حبیبالله خان و بااسلحهٔ نسبةً خوب ونیروی دوگردان پیاده ، سه اسواران سوار، دوگردان مسلسل، هشت عراده توپ صحرائی ودوعراده توپ کوهستانی بود که درموقع ورود عدهٔ کودتا چی ها کوچکترین مقاومتی را ازخود نشان ندادند !

اصل مطلب :

در زمان ریاست وزرائی آقای سید ضیاءالدین اولین عدهای که از لحاظ نظامی تجهیز وبا مراسم نظامی آن عده قویرا آقای سید ضیاءالدین سان دید وقوای نامبرده در برابر ایشان رژه رفتند از هنك باغشاه سه گروهان ژاندارم بهارشدیت سلطان تورج میرزا که پیش رو وجلودار یك اردوئی بود که بتبریزمیرفت روز شانزدهم حمل ۱۳۰۰ خورشیدی درقسمت شرقی وخارجی باغشاه صف بسته آقای سیدضیاءالدین که بهمراهی سه نفر از افسران نامبرده وسردار سپه ویکی دو نفر دیگر آمده بودند پس ازسان دیدن عدهٔ نامبرده نطقی مبنی براین کرد که متجاسرین تانقله ور (بین قزوین ورشت) آمدهاند اوضاع گیلان چنان وآذربایجان چنین کردستان آنطور خراسان اینطور است فارس درآتش ناامنی میسوزد خوزستان حال تجزیه بخود گرفته شماها باید در مقابل این ناامنیها دامن همت بکمر زده فداکاری بکنید بالاخره ازاین قبیل بیانات شمهای گفته وسپس خدا حافظی کرده باهمراهان خود برای صرف چای بداخل باغشاه رفتند .

این عده دوروز بعد یعنی صبح ۱۸ حمل ۱۳۰۰ خورشیدی بطرف تبریز حرکت کرده پس‌ازورود بقزوین برای سهولت درامر حرکت هرواحد علیحده بزنجان رهسپار شد و بعداً در زنجان یك اسواران سوار و یك آتشبار توپخانه صحرائی و یك‌دسته توپخانهٔ کوهستانی و یك گروهان مسلسل تحت فرماندهی ماژور محمود خان فولادی باین عده که از تهران اعزام شده بود ملحق گردید و تمام این عده تحت فرماندهی کلنل انبرك سویدی بمعاونت ماژور لاسن دانمارکی بطرف تبریز حرکت کردند . ناگفته نگذاریم که بمحض ورود عدهٔ نامبرده بزنجان خبر سقوط کابینه سید ضیاءالدین رسید .

ورود به تبریز :

اهالی تبریز از ورود عدهٔ ژاندارم که در آن روزها دارای وجههٔ ملی فوق العاده بودند تجلیل و پذیرائی فوق‌العاده بعمل آوردند وحاج مخبرالسلطنه هدایت که درآنموقع والی آذربایجان بود خوش باش گفته از آنها میهمانی نمود .

شهرت وعصیان اسمعیل آقا معروف به سمیتکو بحد اعلی رسیده بود وچنان زهر چشمی از آذربایجان و آذربایجانی گرفته بود که همه‌را مرعوب خود ساخته بود . بالاخره پس از یك استراحت چند هفتگی و تکمیل نواقص ساز وبرك اردوی نامبرده باقطار راه‌آهن بطرف شرف‌خانه حرکت و پس از الحاق قوای چریك مرحوم ساعتان سردار عشایر قره داغی که خدمتگزار دولت بود بخوي رهسپار شده و با تشریك مساعی قوای قره داغی چند ضربه سخت بسمیتکو زدند که مورد تقدیر دولت و آذربایجانیها واقع شد .

مقارن همین ایام یاور ابوالقاسم لاهوتی که سابقاً افسر ژاندارم و بکناهی قبل از جنگ بین المللی مورد تعقیب دولت و بقول خودش مورد حسد دشمنان واقع شده بود ازترس اینکه تاتریاق از عراق آرند مار گزیده مرده باشد قبل از بازداشت ضمن تعقیب باسلامبول فراری و بعدها با جنك بین‌المللی مصادف وجزو میسیون آلمانی بکرمانشاهان آمد ، پس از شکست موتلفین مجدداً روزگاری را درترکیه میگذاوند .

بالاخره ازراه تبریز وارد ومورد توجه ووساطت حاج مخبرالسلطنه قرارگرفت وباهمان درجهٔ یاوری وارد ژاندارمری شده بسمت معاونت عدهٔ سرهنگ فولادی منصوب شد .

جنگ باسمیتکو باشدت درگیر ، وزد وخورد هرروز ادامه داشت تااینکه برحسب خیانت اطرافیانش سردار عشایر بدست نوکر های خودش کشته و اردوی او که مأمور حفظ جناح چپ اردوی ژاندارم بود دریك روز متواری و حتی جسد سردار عشایر بطور ناشناس یك روز دردست تصرف اتباع سمیتکو بود !

در این موقع که کردها قوای سردار عشایر را درهم شکستند ناگهان باتمام قوای خود برسرعدهٔ ژاندارم تاخته کار آنهارا هم ساختند (قوس ۱۳۰۰ خورشیدی) .

عدهٔ ژاندارم با تلفات سنگین بهشرفخانه عقب نشسته دفاع خوی را بهعهدهٔ اهالی خوی وقوای چریك آنجا واگذار کردند .

شدت سرما وزیادی برف موقتاً آتش جنگرا فرو نشاند وطرفین باحالت سکوت واستراحت در مواضع وسنگرهای زمستانی خویش باستراحت پرداختند .

ماژور حبیب‌الله خان سال پیش (باین معنی که در سال پیش درجه سر گردی داشته‌است) ناگهان بدرجه سرتیپی ترفیع یافت وبرای قلع وقمع اکراد مأمور آذربایجان شده باقوای زیادی ازتهران بطرف تبریز حرکت نمود ، باوجود صدوراحکام ومتحدالشکل شدن ارتش ایران معهذا براثر هم چشمی قدیم رقابت شدیدی بین افسران و افراد ژاندارم و قزاق حکمفرما بود . ورود سرتیپ حبیب‌الله خان شیبانی بهآذربایجان بسمت فرماندهی کل قوای آذربایجان نیز موجب تکدر اسمعیل آقای امیر فضلی امیر لشکر آنجا شد ، ازطرفی هم اخبار واصله ازمرکز حاکی ازتباین نظر واختلاف شدید بین مجلس وملیون باطرز وروش سردار سپه دائماً بتبریز میرسید ، واین اخبارافکار اردوی ژاندارم را پریشان میکرد مخصوصاً افسران آنهائیکه بمرخصی تبریز میرفتند از ملیون خبرهائی می شنیدند و جرائدی که از تهران میرسید همگی تأیید برقانون شکنی سردار سپه مینمود ودلیل براجرای روحیه ونیات دیکتاتوری او بشمار میرفت اینمعانی بیش از همه چیز افکار اردوی ژاندارم را پریشان کرده بود .

اردوی ژاندارم که قسمت عمده افرادش از اصفهانیها تشکیل شده بود مدتها از وطن دور و بدتر از همه چندین ماه حقوق هم به آنها نرسیده مختصر وجهی هم که پس از مکاتبات زیاد میرسید مقدار عمدهٔ آن را ماژور محمود خان بعنوان حقوق عقب افتاده وحتی مبلغی هم مساعده برداشته به تبریز رفته مشغول عیاشی میگشت . درمراجعت

از تبریز هم اظهارات خود او مؤید براستماعات اردو بود و در عوض متانت وهدایت افرادش ببرد باری وچاره جوئی خودرا منسوب بافسران قزاق دانسته پیوسته زیردستان خویش‌را تهدید مینمود واظهار میداشت که بامناسبات نزدیکی که خود وپدرم باسرلشکر امیر فضلی داریم در حق شماها چنین وچنان خواهم کرد تااینکه در یکی ازجلسات یکنفر از افسران روشن فکر گفت که ماتابع قانون مشروطه وحکومت قانونی هستیم مشارالیه براشفت و گفت بایستی ماهمه تابع نیات سردار سپه باشیم و بما اطلاع دادند که او مشغول است که زمام حکومت را ازهرحیث بدست بگیرد[1].

فشار بی پولی و اخبار واصله ازتهران و تائید ملیون تبریز برقانون شکنی سردار سپه موجب آن شد که شبی سه نفر از افسران اردو، سلطان تورج میرزا، سلطان میرزا علی‌اکبر خان، سلطان عبدالصمد خان گرد هم جمع شده پس از مذکرات زیاد قرار شد یکنفر لمنتخاب و نزد ملیون تبریز فرستاده وبعمل کنتر کودتائی درتبریز مبادرت نمایند ودرمرحله اول تبریزرا اشغال وسپس بطرف مرکز تهران حرکت نمایند وبخیال خود شاید موفق شوند که رفع این بدبختی‌را ازملت ایران وهموطنان خود بنمائیم (حوت ۱۳۰۰) پس ازاجرای مراسم سوگند مبنی بخدمت بوطن داخل عمل‌شده وعنوان سید ابوالفضل خان سجادی را برای ملاقات باملیون به تبریز مأمور کردیم، سپس شروع بجلب نظر افسران ژاندارم نموده سه نفر ازآنها را دعوت و پس از خاتمه مذاکرات هر سه نفر مأمور مذاکره وملاقات باسه نفر دیگر میشدند بطوریکه درظرف سه چهار روز موفق بجلب نظر واقعی‌همه شدیم وبرای انتخاب یك رئیس‌ارشد مذاکره شد پس‌ازمذاکرات زیاد بالاخره یاور لاهوتی‌خان را انتخاب و باو مراجعه کردیم مشارالیه هم بلافاصله قبول واستقبال نمود.

خبط این سه نفر افسر از همین جا شروع شد زیرا لاهوتی خان آن قدرت ولیاقت را برای اداره کردن و ریاست یك چنین انقلابی نداشت زیرا بعد از مجروح شدن سلطان تورج میرزا (باسیار یك فعلی در شهربانی) نتوانست عدهٔ نام برده را اداره بنماید وبکلی شیرازهٔ عمل ازدست رفت.

درهرصورت کارشروع شده بود، چاره‌ای هم نداشتیم شب سرد برفی وتاریکی

---

۱ ـ اینجا شرحی دیگر درخصوص محمودخان پولادین داشت که حذف کردیم، این مرد بواسطه نیتی که در راه وطن دوستی بروز داد شایستهٔ تقدیر است.

است و نباید قضیه آفتابی شود مرکز کمیته و ستاد را در میدان قریهٔ شرفخانه قرار داده
بلادرنك ماژور محمود خان فولادی وآجودانش (نایب مهدی خان) را باز داشت نموده
سپس دستور احضار فوری گردان سوار مقیم قریه تیل را دادیم (تیل قریه ایست در
چهار کیلو متری شرفخانه) وهمان شبانههم عدهٔ سوار بطرف شبستر وصوفیان بعنوان
جلودار حرکت کرد و به آنها مأموریت داده شد که در هرچند کیلو متر راه آهن وسیم
های تلفون وتلگرافرا قطع نمایند و این مأموریت کاملاً بطور دقیق صورت عمل
بخود گرفت.

عده ازشبستر عبور کرده مقارن طلوع آفتاب وارد صوفیان شد، نایب سجادی
که بتبریز رفته بود باأخذ موفقیت وموافقت باملیون بطرف ما مراجعت کرد وازملیون
کسانی را که ملاقات کرده بود عبارت بودند از اعتمادالتجار - فیوضات - سرتیپ زاده -
آقا زاده - میرآب وغیره فقط در مراجعت کم وبیش شهربانی تبریز از نیات و عملیات
او بوئی برده بود ومشارالیه بامهارتی که ازخود بروز داد موفق بخارج شدن از شهر
تبریز گردید وخودرا بایك درشکه بصوفیان باردو رسانید.

قطع سیم وگزارش مبهم شهربانی تبریز حاج مخبرالسلطهرا بشك انداخته کلنل
لنیرك وماژور لاسن را که درآن موقع درتبریز بودند وقرار بود بتهران حرکت کنند
بااتومبیل بصوفیان فرستاد تا ازقضیه اطلاعاتی بدست آورند وموضوع روشن وکشف
شود منتهی به محض رسیدن به صوفیان این دو نفر افسر تحت باز داشت درآمدند.

عدم مراجعت وعلامات شرطیهٔ که بین آنها وحاج مخبر السلطنه والی آذربایجان
قبلا پیش بینی و مذاکره شده بود والی را ازخطر حمله به تبریز آگاه نموده دستور داد
قوای زیادی از ژاندارم وقزاق به پلهای آجی چائی و ارتفاعات خارج شهر برای دفاع
شهر تبریز رفته دفاع از شهر را بعهده گیرند.

عدهٔ صوفیان و دوا سواران سوار بجلو بسمت تبریز حرکت کرد وبآنها دستور
داده شد که هر یکنفر سوار یکنفر پیاده را ترك خود بگیرد و خود را بعجله باطراف
شهر تبریز برسانند.

ستون دومی عبارت ازبقیهٔ توپخانه و پیاده و مسلسل بود وستون سوم بنه
وزندانیان ومحافظین آنها بودند.

اول شب عده با ترتیب فوق از صوفیان حرکت کرده سحرگاهان بکنار شهر تبریز رسیدند جنگ بین مدافعین شهر و اردوی ملی درگرفت مدافعین شهر تاب مقاومت نیاورده ارتفاعات و پلها و بالاخره ارگ دولتی و تمام شهر باستثناء باغ شمال بتصرف اردوی ملی درآمد و حاج مخبرالسلطنه نیز توقیف و سرهنگ شهاب نیز زندانی گردید.

اهالی و ملیون و آزادیخواهان تبریز با یک روح صمیمیت اردوی نامبرده را استقبال نمود، دسته دسته مسلح و بیایدو ملحق میشدند حتی قسمت عمده ای از افراد مسلح چریك اردوی «خالوقربان[1]»

اردوی ملی به‌کمك ملیون تبریز مشغول تکمیل سازمان شده بوسیلهٔ بخشنامه‌های تلگرافی و کتبی تا آنجا که ممکن بود. سایر شهرستانهای کشور و ملت ایران را از نیات خودشان مستحضر مینمودند و اثرات تبلیغات بزنجان وقزوین تأثیر کرده سران ژاندارم اردوی دولتی بخیال الحاق بما افتاده حتی عدهٔ قوای ژاندارم زنجان تلگرافاً از رئیس اردوی ملی تبریز پرسش وکسب دستور نمودند. غیر ازمدافعین باغ شمال که قسمت مختصری بود و درخارج شهر همیشه آمادهٔ فرار بودند عدهٔ دیگری هم که قریب ده هزار نفر بودند در ساوجبلاغ تحت امر سرتیپ حبیب‌الله خان بودند ناگزیر بطرف تبریز حرکت کردند اردوی ملی هم در تبریز مشغول جمع آوری وتهیهٔ جنگ گردید، ولی درعین حال هم بوسائلی باخود سرتیپ حبیب‌الله خان داخل مذاکره شده بود که از جنگ خودداری نماید وفرماندهی اردوی ملی‌را عهده‌دار شود وریاست این کنتر-کودتارا داشته باشد اما افسوس که در این موقع یك اتفاق غیر مترقبه ویك حادثهٔ غیر منتظر تمام نقشه را برهمزد واینجاست که بایستی اعتراف کردکه:

قضا چون زگردون فروهشت پر ... همه عاقلان کور گردند و کر

وهمینجاست که باید گفت ملت ایران بحکم قضا وقدر بایست محکوم به ۲۰ سال رقیت بشود وتحت سلطه واستیلای دیکتاتوری بماند وبالنتیجه باین وضع فجیع دچار وپایان یابد.

این اتفاق غیر منتظر بشرح ذیل بوده است:

---

۱ - خالوقربان کرد از یاران مهم وعمدهٔ میرزا کوچك‌خان و جزء حزب اتحاد اسلام جنگل بود و بعد از رفتن سردارسپه بگیلان تسلیم شد وبعد اورا باعده‌اش بزنجان فرستاده بودند وازآنجا به‌تبریز.

آتریاد اردبیل قزاق بمنظور غارت کردن یکی از محلات مجاور شهر غیر منتظر وارد وخود سرانه بحمله پرداخت ومدافعین ملی شهر تبریز برای جلوگیری از غارتگری آنها ناچار بشلیک مبادرت نمودند واین تیراندازی مقدمه جنگ بزرگ وخونینی را پیش بینی نمود زیرا دراثر این اتفاق توپخانهٔ طرفین بصدا درآمد و جنگ رسمی را اعلام نمود و مقارن ظهر بود که آتش جنگ بشدت خود مشتعل گشته دیگرهیچ محلی برای صحبت وچون وچرای طرفین باقی نگذاشت.

سلطان تورج میرزا که شخصاً مسئول و رئیس ادارهٔ جنگ بود برای باز دید محل واطلاع از چگونگی قضیه بطرف محلهٔ شش گیلان حرکت نموده خودش واسبش مورد اصابت گلوله‌های مسلسل اردوی دولتی واقع شده ازپا در آمد.

عدم لیاقت ومرعوب شدن لاهوتی خان هم باعث انهدام وتزلزل روحیهٔ اردوی ملی شد که تاآنساعت توانسته بود قریب ۷۵۰ نفر درآن روز باردوی دولتی که تحت امر سرتیپ حبیب الله خان ومشغول حمله بشهر بودند ضایعات وتلفات وارد سازد وحتی کار بجائی کشیده بود که اردوی دولتی نقشهٔ تخلیهٔ باغ شمال وعقب نشینی را میکشیدند.

با این ترتیب بدون هیچ دلیلی که مربوط بشکست اردوی ملی باشد لاهوتی خان وعده‌ای دیگر از افسران بدستور لاهوتی خان اول شب از شهر تبریز فرار و بدون آنکه کوچکترین دستوری بمدافعین شهر بدهد بطرف روسیه روانه گردید و سلطان تورج میرزا نیز باحالت زخمی دستگیر شد.

روز بعد اردوی فاتح دولتی بشهر ریخته تبریز را غارت کردند وتنها غارتیکه از بازار تبریز برده بودند بالغ بر نیم میلیون تومان آنروز میشده است[1].

پایان یادداشت یک افسر

* * *

بهرحال لاهوتی بروسیه رفت، وسران نهضت مذکور دستگیر ودرمحا کمه ای که بریاست سرتیپ بصیر دیوان (سرلشکرزاهدی) ودادستانی سرهنگ متین الملک

---

۱ ـ لاهوتی با عده‌ای مسلح بخاک آذربایجان قفقاز پناه بردند و مدتی با همان حال و با اجتماع مسلحانه باقی بودولی بالاخره اسلحه را تحویل داده در شمار رفقای کمونیست داخل شد و اکنون در تاجکستان مشغول خدمت میباشد.

فریب تشکیل گردیده بود نه نفر از افسران اردوی ژاندارم را با سلطان تورج میرزا تحت تعقیب و محاکمه قرار داده و آنانرا بمرگ یا حبس ابد بحکوم کردند. ولی آزادی خواهان تبریز قضایا را بمرکز اطلاع دادند و معتمد التجار و فیوضات از دموکراتهای تبریز و وکیل مجلس شورای ملی نیزوارد مرکز شده و جمعی از احرار مجلس را باخود همدست کردند و بسردارسپه فشار آوردند که حضراترا بتهران احضار نماید و در اینجا تجدید نظر در محاکمه آنان بعمل آید.

نتیجه این شد که سرتیپ شیبانی فرمانده قوای آذربایجان صاحب منصبان بازداشته را طلب کرده و مورد توجه قرار داد و حقوق عقب افتادهٔ آنانرا حتی فوق العاده و همه مزایائی که تعلق میگرفت با خرج سفر در بارهٔ آنها منظور داشته آنهارا بشیخ لینسکی سرهنگ سپرد که باخود بتهران بیاورد عجب اینست که اجازه دادند زندانیان مزبور اسلحه نیز همراه داشته باشند و بقول یکنفر از صاحب منصبان مذکور: «اگرچه آقای شیخ لینسکی ظاهراً مأمور بدرقهٔ افسران زندانی بوده است ولی درمعنی افسران نامبرده که مسلح بودند مأمور حفاظت جناب سرهنگ واموال غارتی از طلا وجواهرات شهر تبریز که همراه داشته بوده اند!!!».

در هرحال زندانیان را بطهران آوردند وتحویل گردان حمله مقیم قصر قاجار که ریاستش باسلطان کریم آقا (سرلشکر بوذرجمهری) بود دادند. و از آن ببعد سختگیری شروع شد تا آنکه بزندان شهری نظمیه احاله داده شدند.

اینجا یك نکتهٔ تاریخی داریم که برای ذکر آن نکته ناچار دنبالهٔ شرح حال زندانیان نامبرده را امتداد میدهیم.

وکلای آزادیخواه دنبالهٔ شفاعت خودرا دربارهٔ زندانیان ترك نگفتند تا آنکه روزی سردارسپه در اواخر ذی الحجه ۱۳۰۱ خورشیدی خود بزندان شهربانی رفته و عنوان آنرا بازرسی محبس نهاد و درین بررسی خود مدتی با زندانیان مذکور گفتگو کرده سپس دستور آزادی آنهارا صادر نمود. ما درین کتاب اشاره کرده‌ایم که سردارسپه میخواهد مراکز قوه و فعالیت را یك کاسه کند، از طرفی ژاندارمری را منحل و بنام اتحاد شکل قشون، اورا در قزاقخانه تحلیل ببرد. از طرف دیگر میل دارد نظمیه (شهربانی) را زیر دست قرار دهد. چنانکه انبار گندم را زیر دست خود قرار داد

وخالصجات و تحدید تریاکرا هم ضبط نموده خدایارخان را بریاست آن برگماشت...

اینک سردارسپه بهانهٔ بازدید محبس شهربانی که عبارت بود از زندان نمره یک وزندان نمرهٔ دو وزندان عمومی مردانه وزنانه و بازداشتگاه موقتی وارد شهربانی شده است.

دراین بازدید حرکات سوئدیان رؤسای شهربانی بنظر وزیر جنگ و فرمانده کل قوی خوش نیامد و بمشارالیه متغیر شد که در حضور وزیر جنگ چرا باادب‌تر از این نمی‌ایستند! جوابی که مسیو وستداهل رئیس شهربانی داد مناسب نبود و برخشم وزیر جنگ افزود از همان جا کلک حضرات ، معناً کنده شد و چیزی نگذشت که سوئدیهای نظمیه مرخص شدند ! اینها مرخص شدند و سرهنگ محمدخان درگاهی رئیس دژبانی (قلعه بیگی) بسمت ریاست کل تشکیلات شهربانی کشور ایران نامزد گردید.



۳۲ - سرتیپ محمد خان درگاهی رئیس شهربانی

* * *

گفتیم که سردارسپه توفیق یافت که ادارهٔ ژاندارمری را بتدابیر و با صبر بی‌نظیری که داشت بقزاقخانه ملحق سازد ، و این صاحبمنصبان غیور وشجاع و وطنخواه را با تکرار و اصرار و زبان بازی وادار کند که بطمع دنیا واستفاده از نعمای جهانی داخل وهمقطار باکسانی شوند که بخون آنها تشنه‌اند واز بدنام‌ترین وکم حس ترین طبقات ایرانی بشمار میروند.

سردارسپه توانست باتدبیر وصبر وحقه بازیهائیکه بلد بود و برای فاسد کردن افکار عمومی وآلوده ساختن مردم پاکدامن آنها را پی درپی بکار میبرد - ژاندارمرا قزاق کند ، اززاندارم فداکار ووطنخواه که زیر دست ، یالمارسن ، آنمرد بزرگوار

سوئدی تربیت یافته بودند ، قزاق بی حمیت و فرومایه و مداخل کش که زیردست لیاخوفها و افسران وحشی وجاهل روس بار آمده بودند و تزار را برشاهنشاه ایران رجحان مینهادند بسازد !

قبلا میدانستیم که قوام السلطنه مایل بمحو ادارهٔ ژاندارم نبود و در این یك سال و چیزی کمتر که با وزیرجنگ در سال ۱۳۰۰ شمسی کار میکرد متصل مشغول کشا کش و زد و خورد بود ، ولی بدبختانه وقایع خراسان و واقعهٔ لاهوتی و سستی احمدشاه که باطناً قزاقهارا برژاندارمها رجحان نهاده وبیشتر دوست میداشت کار رئیس دولت را سست میکرد ، خاصه که باز احمد شاه بخیال خوش گذرانی و رفتن بفرنگ افتاده بود و میخواست سردارسپه را رو بخود کند ، زیرا دولت و مجلس و مردم با رفتن او موافق نبودند .

بنابراین مقدمات بین سردارسپه و قوام السلطنه شکرابی پیدا شد ، بدگوئی ومذمت ازنخست وزیر درعمارت وزیرجنگ آغاز گردید ، بدگویان وجاسوسان نیز درمیان افتادند و آب را گلالود تر کردند .

درهمین اوقات سردارسپه موفق شد بوسیلهٔ نشر بیانیه‌ها وایراد نطقها ادارهٔ ژاندارمری‌را منحل کند وصاحبمنصبان ژاندارم‌را بمتحدالشکل شدن قشون وپوشیدن لباس واحد واختلاط ژاندارم باقزاق و برداشته شدن این هردو اسم وادار سازد .

اینکار درزمستان سال ۱۳۰۰ شمسی قبل ازمسافرت احمدشاه (باردوم) بفرنگستان عملی گردید .

بعد ازین عمل شاه وولیعهد را نیز وادار بپوشیدن لباس متحدالشکل نظام که خود اختراع کرده بود نمود وآن هردو برادر باشوق مفرطی باین لباس که عبارت ازنیم تنه وچکمه وکلاه پوستی لبه دارکه نوع نظامی « کلاه پهلوی » محسوب میگردید بود ملبس شدند و برای اولین بار بنای کار شکنی را برضد نخست وزیر گذاشت ، وچنانکه اشاره کردیم بین سردارسپه وقوام السلطنه بهمخورد .

شاه مختصر سعی دراصلاح ایندو بخرج داد ، ولی مؤثر نیفتاد وقبل ازعزیمت شاه بفرنگ ، دولت قوام السلطنه بعد ازکارهای بانامی که کرده بود مانند دادن امتیاز استخراج نفت شمال بکمپانی « استندارد اویل » با زبردستی و مقدمات جلب مستشار ازامریکا و بتصویب رساندن معاهدهٔ دولت شوروی وایران و معاهدهٔ دولت

افغانستان و ایران وغیره، در برابر عدم صمیمیت اکثریت مجلس ودسایس اجنبی که از امتیاز نفت شمال جداً ناراضی بودند مستعفی گردید و مرحوم مشیرالدوله پیرنیا روز ۲۵ جمادی الاولی مطابق پنجم بهمنماه ۱۳۰۰ درحضور شاه وزرای خودرا معرفی کرد.



۲۲ ـ احمد شاه، وولیعهد محمد حسن میرزا

در خلال سقوط کابینهٔ آقای قوام السلطنه وتشکیل کابینهٔ مرحوم پیرنیا مشیرالدوله، سردارسپه موقع را مناسب دیده برای تحصیل نفوذ بیشتری دستور داد تا مرحوم محمدطاهرخان میرپنج که ازصاحبمنصبان قزاق بود انبار غلهٔ دولتی‌را

که تا آنروز در تحت نظر وزارت مالیه اداره میشد تحت اختیار خود درآورد و آنرا تحت نظر وزارت جنگ قرار دهد یعنی مستقیم زیر نظر خود سردارسپه اداره شود ، تا بدینوسیله بتواند رشتهٔ حیات مردم تهران را در دست داشته باشد ودر مواقع مقتضی وهنگامی که سیاست اقتضا کند درنان شهر وگندمی که بخبازها داده میشود اعمال نفوذ نماید و چنانکه بعدها خواهیم دید اینمسئله درریاست وزرائی بنفع او تمام شد[1]

عزاداری سردار سپه :

روز دهم محرم « روز قتل » دستهٔ قزاق ها بایك هیئت ونظم وتشکیلات مخصوصی ببازار آمده وچند دسته موزیك درحالی که آهنگ نوا وعزا مینواختند واسب و یدك همراه داشتند ببازار آمده و خود سردار سپه نیز در حالیکه سرخود را برهنه کرده بود و کاه بروی سرخود می پاشید در جلو دسته دیده میشد سایر افسران قزاق هم عقب سر مشارالیه بعزاداری مشغول بودند دسته‌ای از قزاقها بسر وصورت خود کل ولجن زده عزاداری‌میکردند پرواضح است که مشاهده این‌حال درمردم خالی ازتأثیر نبود وشخص وزیرجنگ از این پس بین عامهٔ مردم یك شخص مذهبی و پابند بعزاداری که ایرانیان خیلی به آن علاقمند هستند معرفی شد و ایشان تنها بمجالس روضه اصناف میرفتند و درمجالس روضهٔ آنان شرکت می‌جستند بعضی ازوعاظ و روضه‌خوان ها هم روی‌منبر از او تعریف و او را دعا میکردند و مردم متوجه میشدند که وزیر جنگ بروضه آمده است .

روز عاشورا هم پس از بهم خوردن دسته عزادار قزاقها عده ای از آنان که معلوم نبود بچه منظور اینکار را کرده اند بزندان شهربانی ریخته متجاوز از ۳۰۰ نفر از محبوسین را به زور مستخلص کردند که بلا فاصله از طرف رئیس شهربانی وقت به دستگیری آنها مبادرت شد .

همچنین شب یازدهم دسته قزاقخانه ببازار آمد و شام غریبان گرفته بودند و خود سردارسپه سر و پا برهنه شمع بدست گرفته و در مسجد جامع تهران و مسجد شیخ‌عبدالحسین که از بزرگترین مجالس روضه آن روز بود آمدند و یك دور دور مجلس گردش کردند

---

۱ - ازتاریخ مکی - مهر ایران .

این تظاهرات نشان میداد که سردارسپه فوق‌العاده نسبت بمقدسات مذهبی اهمیت میدهد و تا دوسه سال هم همه ساله این تظاهرات برقرار بود تا اینکه رئیس‌الوزراء شد و از آن پس رفته رفته بکلی روضه و سینه زنی و دستجات آنها را قدغن کرد. [1]

تعیین مسبب کودتا :

در آغاز دورهٔ مجلس چهارم، روزنامه ها در پیرامون «کودتا» ومایه و منشاء وعلت وبانی آن بحث میکردند، وقضایائی جسته گریخته بیرون میآمد واسراری فاش میشد (همان اسرار که بالاخره با همهٔ مهارت در پرده پوشی آنها امروز بر همه کس مکشوف میباشد) و این کار مایهٔ ناخشنودي وپریشانی حواس وزیر جنگ میشد.

درین اوان «شاه» چنانکه بگوئیم بسفر دوم فرنگستان عزیمت کرده بود و روابط وزیرجنگ با قوام‌السلطنه نیز صورهٔ اصلاح شده و آغاز قدرت نمائی وزیرجنگ در کار بروز وظهور بود.

بنا براین بتاریخ ۲۴ جمادی الاخری ۱۳٤۰ برابر سوم حوت ۱۳۰۰ خورشیدی ابلاغیهٔ رسمی ذیل را صادر کرد وبا مهارت کامل که نویسنده در این ابلاغیه بکار برده است توانسته اولا مسبب کودتا را خودِ سردارسپه معرفی نماید، وسیدضیاءالدین را که درحقیقت مسبب ونقشه کش کودتا بود عاریتی وبی‌اهمیت جلوه دهد وچنین وانمود سازد که سید ضیاء الدین چیزی نبود - وتنها سردار سپه و رفقای قزاق او بودند که چون در کوه وبیابان صدماتی کشیده بودند و نالایقی زمامداران وقت آنها را تحریك کرده بود، به حس شدید وطن دوستی و احساسات ایرانیت تکیه کرده شبانه به پایتخت ریخته آنرا تصاحب نموده‌اند!

ونیز میگوید: این یك فکری نبود که فقط در سوم حوت سال گذشته در دماغ من تأثیر کرده باشد، این یك عقیده نبود که در تحت تأثیر افکاردیگران بمن تحمیل شده باشد. . . . و نیز میگوید: برای من طاقت فرسابود که این ملت بیچاره سالی ده کرور تومان مخارج قشون را از بیوه زنهای فقیر کرمان و بلوچستان دریافت وتأدیه نموده آن وقت‌یکنفردزد ده سال در اطراف قم وکاشان و تا دروازهٔ طهران مشغول شرارت وراهزنی بود و بعضی از مرکزیان هم شریك دزدان باشند! . . .

۱- ازتاریخ مکی - مهرایران

اینك ما با آنکه ارزش وقایع تاریخی از این ابلاغیه انتظار نداریم و اغلب عباراتش عوام فریبانه وهوچیانه تنظیم گردیده است و بعین مضامین مقالات افراطی بعضی ازجراید است برضد رجال مشروطه خواه ـ و از انصاف نباید گذشت که رجال دولت آنروز بهمان دلیل که پانزده سال با وجود وقوع ایران درجنگهای شدید داخلی مثل هجوم محمدعلی‌شاه وسالارالدوله و رحیم خان و غیر هم و با وجود وقوع درجنگ بین الملل ومداخلهٔ قوای مسلح روس وترك وانگلیس در اصقاع کشور وبا وجود قحطی طبیعی و شدید ۲۶ و ۲۷ و هزار گربه رقصانیهای خارجی از دخالت روس و دسایس انگلیس ـ این مملکت را براه برده و با دست تهی چرخ دوایر را گردانیدند ویك وجب خاك از کف ندادند ویك سندخلاف مصلحت امضا نکردند ـ هیچوقت استحقاق آنرا نداشتند که آقای سردارسپه اینطور نسبت بآنان بدگوئی کند وبگوید که خیانت کاری این رجال باعث تحریك حس غیرت ووطنخواهی ایشان شد و این مرد قزاق نیمه وحشی را بنجات ایران برانگیخت!

اینك متن ابلاغیه وزیر جنك:

از آنجائی که اثرات دورهٔ انحطاط مفهوم ومعانی عقاید را از اغلب سلب کرده ویك رشته کلمات و الفاظ خالی ازمعنی را قائم مقام حقایق قرار داده است و از آنجائی که بواسطه همان تأثیرات تدنی وانحطاط ، اغراض انفرادی بالمره جای گزین سعادت جماعت شده است اینست که در بعضی ازجرائد مرکزی پس ازیکسال تمام که ازمدت کودتا گذشته تازه دیده میشود که مسبب حقیقی کودتا را موضوع مباحث خود قرار داده و در اطراف آن قلمفرسائی میکنند .

من اگر میدانستم که جرائد مذکوره قائد عقاید جمعیت وپیشوای افکار امت شناخته میشوند واز روی منطق وبرهان میخواهند وارد در فلسفه ظهور کودتا بشوند فوق العاده متشرف میشدم که اصل سبب را بمعرض افکار عمومی گذارده وحقایق را بی پرده آشکارا سازم اما چون از ارتباط مداول بعضی از جرائد با افکار ملی وعمومی مردد هستم وبعلاوه بطور قطع و وضوح میبینم که این موضوع مهم وسیلهٔ استفادهٔ ارباب جرائد مزبور و بروز اغراض وحملات شخصی آنها وتحریك باطنی ایادی سایره شده است اینست که بدواً از استفهام و ذکر این سؤال ناچارم ـ

آیا با حضور من مسبب حقیقی کودتا را جستجو کردن مضحك نیست ؟؟؟

اگرچه من بصفای نیت وخلوص عقیده واحساسات ایرانیت و ایران پرستی خود تکیه داده خدای ضمیر و وجدان بی آلایش را سرلوحه رفتار وعقاید خویش قرار داده ام وهرچشم بینا وگوش شنوائی را بمحکمه قضاوت دعوت میکنم و باضافه منتشرات اوراقی را که ارتباط بهرمسلك وجمعیتی مطرود ونماینده

احساس ساختگی (یا فکر) یك فرد واحد شناخته میشوند در توجه عدم از اهمیت تشخیص خواهم داد.
معهذا صاحبان همین اوراق هم خوبست بجنبه فکری خود اگر تنگی یك معلوماتی است مراجعه کرده عمداً اشتباه نکنند که موضوع مهم کودتا در دسترس اقدام هر کسی نبوده اشخاصی میتوانستند مبادرت باین اقدام نمایند که ظلم خارجی و بی لیاقتی زمامداران داخلی را از روی قلب و عقیده تشخیص داده باشند!

کسانی مسبب این اقدام میتوانستند بشوند که تمام عمر خود را درجزو صف و قشون صرف کرده اغراض حقیقی مستعماران خارجی را از هرطبقه و صنفی بودند در خرابی بنیان این مملکت عملا استنباط کرده باشند.

اشخاصی میتوانستند در مقام اجرای این مقصود برآیند که مدت العمر در کوه و بیابانها جان خود را در راه این مملکت برکف دست گرفته و تشخیص داده باشند که زمامداران نالایق پست فطرت تمام آن فداکاریها را هیچ شمرده و تمام زحمات صاحب منصبان و افراد قشونی را فدای صد دینار منفعت خود نموده اند!

آری هرکس نمیتوانست پردهٔ این شئامت کارها را دریده دست های خارجی را از گریبان این مملکت بیچاره قطع و بخودسری و بی لیاقتی و منفعت طلبی مزدوران داخلی خاتمه دهد. این یك فکری نبود که از اثر گردش درباغ و گلستان و اطاقهای گرم اتخاذ شده باشد کسی را دراین مورد یارای اقدام و عمل را بود که بدبختی و بیچارگی نفرات زحمت کش قشون را درجلو چشم بطور عبرت دیده و تمام آن بیچارگیها را با تعیشات لاابالیانه و هیولاهای غریب و عجیب کرسی نشینان تهران موازنه کرده باشد - بی جهت اشتباه مکنید و از راه غلط مسبب کودتا را تجسس منمائید با کمال افتخار و عرق بشما میگویم که مسبب حقیقی کودتا منم و با رعایت تمام معنی این راهی است که من پیموده ام و از اقدامات خود ابداً پشیمان نیستم اگر علی القاهر یکی دو نفر را دیدید که چند صباحی عرض اندام کردند و مقطعاً راهی پیمودند نه این بود که اعماق قلب آنها در نظر من مخفی و مستور باشد همه را میدانستم و احتیاط کرده بودم فقط احتیاجات موقع مرا ملزم میکرد که موقتاً دست خود را برسینه آنها آشنا سازم تا زمانیکه ایران را آلت فداکاریهای خود قرار داده و نامحرمان را از محفل انس خارج سازم چنانکه دیدید و شنیدید!

اینك اگر بمسبب حقیقی کودتا اعتراض دارید بجای آنکه هر روز در اوراق جرائد بمقام تفتیش و تجسس برآئید بدون اندیشه مستقیماً بمن مراجعه کرده با نهایت مهربانی اعتراضات خود را ازمن جواب گرفته و آنچه را که خودتان هم میدانید وقلباً تصدیق میکنید دوباره از من بشنوید و چنانکه گفتم اثرات دوره انحطاط متأسفانه الفاظ و لغات را قائم مقام معانی و حقایق قرار داده و کمتر کسی است که بخواهد وارد درمرحله حقیقت گشته سپس درمقام تثبیت عقیدهٔ خود برآید ولی باید دانست که یك سلسله الفاظ مجوف چسبیدن و از محیط فکر و حقیقت دوری جستن کار خردمندان نیست.

در این صورت از حمله باشخاص غیرمتجانس اگر بفلسفه کودتا اعتراضی دارید علی التحقیق فرع سبك مغزی شما خواهد بود زیرا این یك نوع بروز احساسی است که ابداً به جنبه های فکری و تعقل شما

مربوط نیست و اگر اندکی قوه مخیله خود را حکم قضیه قرار دهید میدانید که اضمحلال وطن داریوش بر اثر حرکات ناخلفان داخلی و اعمال نفوذ خارجی در شرف تثبیت و فقط مشیت خداوند متعال بود که هویت ناخلفان و زمامداران بی عرضه دون همت را در پیشگاه عموم ملت آشکار و باز با مشیت خدای ایران است که در تحت تاثیر همین اقدام میرویم حیات از دست رفته خود را بجهانیان ثابت نمائیم.

من از اقدامات خود در پیشگاه عموم ابدآ شرمنده نیستم و با نهایت مباهات وافتخاراست که خود را مسبب کودتا بشما معرفی میکنم.

این یك فکری نبود که فقط درسوم حوت سال گذشته در دماغ من تأثیر کرده باشد. این یك عقیده نبود که درتحت تأثیر افکار دیگران بمن تحمیل شده باشد!

بدبختی نوع ایرانی مخصوصاً نفرات قشونی را من از چندین سال قبل حس کرده بودم و اشخاصی که لیاقت شنیدن آن را از من داشتند همه میدانستند که تحمل شقاوت کاری خارجیان ومملکت فروشی پست فطرتان داخلی برای من امری بس صعب و دشوار بود و در تمام میدانهای جنگ دفاع مرا در مقابل این شدائد میدیدند من نمی توانستم تحمل نمایم که نفوس بیچاره ایرانی وهموطنان بدبخت من به معرض بیع وفروش اجانب درآمده و پست فطرتان تهران هم اسناد این مبایعه را امضاء مینمایند.

من نمیتوانستم مشاهده کنم که یك ایالت مهمی مثل گیلان در آتش بیداد جمعی یغما گر مشغول سوختن است و زمامداران مرکز تمام این خانه خرابیها را اسباب تفریح خود در هیئت و سایر مجالس قرار داده و بجای قلع وقمع و سرکوبی آنها در مشارکت به اعمال یغماگران نیز بر وجاهت ملی خود می افزایند.

برای من طاقت فرسا بودکه این ملت بیچاره سالی ده کرور تومان مخارج قشون را از بیوه زنهای فقیر کرمان وبلوچستان دریافت وتادیه نموده و آنوقت یك نفر دزد ده سال دراطراف قم وکاشان تادروازه تهران مشغول شرارت وبراهزنی شود وسپس بعضی ازمرکزیان را هم درتمام دزدیها شریك وانباز بینم.

هیچ ذیحسی تصدیق آنرا نمیکرد که لشکریان بیچاره از صاحب منصب و تابین در تمام جنگها اعم از خارجی و داخلی گشته نوج فوج قربانی بدهند و در مرکز دولت بلع حقوق آنها را اولین وظیفه خود قرار داده برای مناصب ودرجات با شرف نظامی چوب حراج در دست گرفته وهر روز یك عده سردار وصاحب منصبان خود رو بیرون بیاندازند وآبروی ملت را درنزد اجانب ریخته و خون هر نظامی فداکاری را در عروق آنها منجمد نمایند. قشون برای هر مملکتی لازم و همه این حرف را من باب هوس وبرای کسب وجاهت ملی میسرودند ولی درهمان حین باتمام قوی با فنا واضمحلال قشون کوشیده جیب خود را پر و قلب هر نظامی وطنپرستی را میشکافتند و دنبالهٔ را با کمال بی آزرمی و بیشرمی بجائی ممتد کردند که کلمهٔ قشون (همان کلمه که درتمام عالم با قید شرف و افتخار تلقی میشود و به پاسبانی حقیقی ملت ومملکت معرفی میگردد) جز تخفیف صاحبان آن رتبه دیگوی را متضمن نبوده و درمقابل تمام صنوف وطبقات مسلوب الاعتبار شده بودند.

آری تحمل این شدائد ومظالم برای من وهرکس که خود را پروردهٔ این آب وخاك میداندگمر شکن وطاقت فرسا بود و بالاخره با حقوق بشریت من مخالف بود که به چشم و مشاهده کنم یك جمعی پست فطرت دون همت نالایق رشتهٔ ارکان مملکت را گسسته و در صدد آن هستند که حیات استقلالی مملکت وملت خاتمه داده و در تمام موارد منتظر قطع شخصی را بر ارکان یك مملکت سه هزار ساله ترجیح و مرجح سازند .

سبب حقیقی کودتا همین عواملی هستند که هزار یك آنرا در ضمن این ابلاغیه ملاحظه میکنید و در تحت تأثیر همین عوامل بود که من بلطف خداوندی پناه برده و با عقیدهٔ راسخ وعزم جازم درصدد برآمدم که بآن دوران سیاه خاتمه داده آبروی از دست رفته نظام را عودت و با شهامت عیان ما حیات مملکتی را تجدید نمایم .

من پیشرفت منظور و مقصود مقدس خود مطمئنم و در تمام موارد از خدای ایران و روح ملیت خود استمداد میجویم زیرا غیراز این دونقطه اتکا. هیچ نقطهٔ متکی نبوده و نخواهم بود ها، دراین صورت بتمام ارباب جرائد وصاحبان احساس پیشنهاد می‌کنم که پس از این ابلاغیه ومعرفی سبب حقیقی‌کودتا وسابقه ای که به احوال من حاصل کردند دیگر هر عنصر غیر مانوس‌را سبب حقیقی این امر عظیم تشخیص نداده بفهمند که مبارزه با عوامل مؤثره جراید قلوبی‌که قابلیت تأثیررا داشته باشد تراوش نخواهد کرد .

باز هم اشتباه نکنید بعضی از اشخاص کوچکتر از آن بوده و هستند که یك اراده منظم نظامی را با اراده وعقاید خویش مربوط ساخته و بعلاوه مقام نظامیان فداکار نیز والاتر از آن بودکه با اراده های خفیه متحرك باشند .

اکنون اگر ساده‌لوحی خود در انتشار این افکار تردیدی نداشته باشید می‌توانید قطعاً بدانیدکه اشخاص آلوده بغرض و عناصری که بدست دیگران متحرك باشند در دنیای تاریخ هرگز دوام وبقائی را همراه نبوده وحقایق معنوی را حتماً به القای شبهات نمیتوان برای همیشه مستور ومکتوم داشت .

اینك در پیشرفت مقاصد ملی خود قلباً از حی ذوالجلال استمانت جسته و به تمام هموطنان عزیز عموماً اطلاع میدهم‌که با سبب حقیقی کودتا هرکس اعتراض واشتباهی دارد بخود من مراجعه نموده وچون دوخدمن تمام‌گرفتاریهای دیگر برای من‌غیرمقدور است‌که هرروز درجرائد بمقام رفع‌شبهات خصوصی برآیم صریحاً اخطار می‌کنم که پس از این برخلاف ترتیب فوق در هریك از روزنامه ها از این بابت ذکری بشود بنام مملکت و وجدان آن جریده را توقیف ومدیر و نویسنده.انرا هم هرکه باشد تسلیم مجازات خواهم نمود ۱ . ۰ دوم برج حوت ۱۳۰۰ وزیر جنگ ــ رضا

* * *

سردارسپه دراین‌ابلاغیه‌که بوسیلهٔ نویسندهٔ زبردستی برای خود تهیه دیده است

---

۱ ــ از مهرایران بقلم حسین مکی نقل شد.

بجراید سخت تاخته و در آغاز و انجام ابلاغیه با آنها توهین روا داشته است ، و نیز چند جا بمسبب و موجد حقیقی کودتا ، **آقا سیدضیاء الدین** ، که مشارالیه را مانند سربازان مزدور قرون وسطی اجیر کرده و باوجود تردید و تأنی ومسامحهٔ فراوان او را با خود بمرکز کشیده بود ، بد میگوید . . . **بعضی اشخاص کوچکتر از آن بوده و هستند که یك ارادهٔ منظم نظامی را با اراده و عقاید خویش مربوط ساخته** و . . . این معنی را چندین بار تکرار میکند . و میخواهد بگوید که آقای **رضاخان میرپنجه** بوده است که نقشهٔ کودتارا طرح ریخته و **سیدضیا** را اجیر کرده و فریب داده بمرکز کشانیده است !

هرچند من تردید ندارم که **سردارسپه** قبل از کودتای **سید ضیا** با خارجیان ارتباط داشته است و ما شمه ای از آن را نگاشتیم و بنا بروایت **تلگرافچی** اردوی قزاق مقیم منجیل **سردار استاروسلسکی** روسی بمشارالیه درضمن شکوه از دسایس **انگلیسها** برضد خودش گفته است که : **هرشب این صاحب منصب بعد** از صرف شام که اردو استراحت میکنند سوار شده باردوی **انگلیسها** میرود وتا سحر یا تا پاسی از شب آنجا میماند . . . . . لذا حق نبود برفیق دیپلومات خود که پایه و اساس حکومت و ریاست و پادشاهی او را با هوش و جسارت و زیرکی خود بنیاد نهاد این اندازه اهانت روا دارد !

۳۶ - مسافرت دوم احمد شاه بفرنگ :

شش ماه از افتتاح مجلس چهارم گذشته بود که **سلطان احمدشاه** بخیال مسافرت بفرنگستان افتاد .

اینجا شرحی است که درتاریخ مکی درج شده و ما عین آنرا بدلیل اهمیت پارهٔ از موارد او نقل مینمائیم [۱] :

«از روز ۱۳ ربیع الاول ۱۳۴۰ مرحوم احمد شاه بفکر مسافرت اروپا افتاد چه روز بروز در اثر رفتار و حرکات سردار سپه وسوء نیت او نسبت بمشارالیه این

۱ـ متأسفانه آقای مکی نوشته است که مأخذ ومدرك این روایت خاصه قسمت سفیر روس از کجاست .

فکر را تقویت میکرد و چاره ای هم بخاطرش نمیرسید که بعدها مورد ملامت و خرده‌گیری واقع نشود جز اینکه موقتاً باروپا مسافرت نماید و در این بین شاید افق سیاسی تغییر نماید و ملت بتواند سردار سپه‌را کنار بگذارد، رفته رفته خبر مسافرت شاه باروپا در تمام محافل پیچیده شد. رتشتین نماینده سیاسی دولت شوروی بر اثر این شایعات نزد مرحوم احمد شاه رفته مدتی مذاکره نمود و هرچه خواست شاهرا متقاعد نماید که این مسافرت صلاح نیست موفق نگردید حتی بشاه از نظر خیر خواهی و دوام سلطنت اطمینان داد که دولت روسیه استثنائاً از ماده عهد نامه ترکمان چای راجع بحمایت خانواده عباس میرزا استفاده خواهد کرد و از شما کاملا حمایت خواهد نمود معهذا مفید واقع نگردید زیرا شاه مرعوب شده بود وهم از اظهارات سفیر شوروی اطمینان قطعی نداشت.

لذا رتشتین هم درمیهمانی که درسفارت افغانستان بر پا بود نزد بعضی از رجال ایران ازمسافرت‌شاه وتفصیل ملاقات مفصل خود مذاکره ودر پایان ازشاه گله مینماید.

درست یك ماه از این مقدمه گذشت وهرچه بمرحوم احمد شاه اصرار کردند که فعلا مسافرت صلاح نیست نشنید ومیخواست تصمیم خودرا عملی نماید و بنا براین روز ۱۳ ربیع الثانی عده ای از وکلاء مجلس شورای ملی راجع به حرکت شاه باروپا اظهار نگرانی کرده با آقای مؤتمن الملك رئیس مجلس مذاکره نمودند که شخصاً شاه را ملاقات و باو نصیحت نماید که از این مسافرت منصرف شود و اگر متقاعد نشد هیئتی رسماً از طرف مجلس انتخاب و نزد شاه بروند ومخالفت مجلس را بشاه متذکر شوند و اگر باز متقاعد نشد آنوقت مجلس در انتخاب نایب السلطنه و ترمیم کابینه نظر خواهد داشت.

همچنین عده ای از آقایان علمای تهران بشاه پیغام دادند که این مسافرت صلاح نیست ومتوقع هستیم که از آن منصرف شوید. و سردار سپه بوسیله قائم مقام الملك بعلمای تهران پیغام داد که با مسافرت شاه مخالفت ننمایند ولی اغلب از آنها جواب دادند که نمی گوئیم شاه نرود ولی میگوئیم ملت ایران راضی نیست و صلاح مملکت وشاه هم دراینست که این اظهار عدم رضایت بشود واگر سوء ترتیبی براین مسافرت مترتب شد میتوان گفت این مسافرت بتحریك اجنبی بوده است.

همچنین عده نسبتاً زیادی از نمایندگان مجلس شورای ملی هم تصمیم گرفتند که درصورت تحقق مسافرت شاه اظهار عدم اعتماد بکابینه قوام‌السلطنه نموده خویش‌را مبرا ومسئولیت را بگردن هیئت نمایندگان مجلس بگذارند.

خلاصه هرچه اظهارنارضائی ونصیحت بمرحوم احمد شاه کردند نتیجه نبخشید، وخیال مسافرت‌را ازمغز خویش خارج نمی کرد، حتی عده ای از درباریان و نزدیکان ومنسوبان شاه هم نزد مشارالیه رفته هرچه خواستند که او را از این تصمیم منصرف نمایند موفق نگردیدند و این مذاکرات همین طور دوام داشت تا روزی که ازطرف شاه رسماً دستخط ذیل صادر گشت که روز ۲۶ جمادی‌الاولی بواسطه کسالت و برای معالجه باروپا خواهد رفت و تامراجعت ولیعهد (دراین هنگام مرحوم محمد حسن‌میرزا ولیعهد باروپا رفته بود) نیابت سلطنت بعهدهٔ اعتضاد السلطنه خواهد بود.

دستخط احمد شاه:

ازچندی قبل نظر بکسالت مزاجی ولزوم معالجه بمسافرت اروپا تصمیم گرفته بودیم لیکن علاقه مندی بامور مملکت ما را مترصد داشت که پس از استقرار نظم و تأمین آسایش عمومی این تصمیم‌را بموقع اجرا گذاریم. اینک که به عون‌الله تعالی‌انتظام کامل برقرار و نگرانیهای سابق مرتفع و امور دولت با موافقت مجلس شورای ملی قرین جریان است، ضرورت معالجه سرعت مسافرت را ایجاب نموده روز چهارشنبه ۲۶ جمادی الاول ۱۳۴۰ از تهران از راه بغداد بطرف اروپا حرکت خواهیم کرد و تلگرافاً مقرر داشته ایم برادر کامکار ولیعهد مراجعت بپایتخت نماید و در غیاب ما مراقب امور مملکت باشد وقریباً وارد خواهد شد، تازمانی که ولیعهد وارد نشده‌است ببرادر خودمان اعتضادالسلطنه مقرر فرموده‌ایم که باتفاق جناب اشرف رئیس‌الوزراء مطالب مهمه را بعرض ما رسانیده ومارا ازجاری امورمطلع سازند، ازخداوند متعال سعادت اهالی مملکت را مسئلت می نمائیم و اطمینان داریم درغیبت ما موجبات نظم و آسایش عمومی کاملا محفوظ و برقرار خواهد بود وامرومقرر میفرمائیم که عموم ادارات از قشونی و کشوری با حس شاه پرستی و وظیفه شناسی که در هر مورد از خودشان بروز داده‌اند طوری مراقب وظایف خدمت باشند که درمدت غیبت ما وجها من‌الوجوه خلاف نظم و خلاف انتظاری در امور مملکت حادث نشود انشاء‌الله

تعالی پس از شش ماه خودمان هم بمملکت و پایتخت مراجعت خواهیم نمود.

۱۵ ماه جمادی اول ۱۳۴۰ ـ شاه

«پس از نشر دستخط مرحوم احمدشاه روزنامهٔ اتحاد مقاله‌ای تند برعلیه مسافرت شاه منتشر کرده وسردارسپه هم ازاین بابت عصبانی‌شده روزنامه‌را توقیف کرد[۱].»

* * *

بالاخره روز ۶ دلو ۱۳۰۰ دو ساعت قبل از ظهر موکب همایونی از تهران از طریق بغداد عازم فرنگستان گردید. معین‌الملک وحکیم‌الدوله ومعیرالسلطنه تا اروپا با شاه همراه بودند. و وزیر جنگ تاسرحد خانقین و موثق‌الدوله وزیردربار تا کربلا شاه را مشایعت کردند.

ولیعهد باسلامبول احضار شده و شاه قول داده بود که او را روانهٔ ایران سازد واز بغداد توسط تلگراف احضارش کند وشاهزادهٔ اعتضادالسلطنه برادر شاه بسمت نیابت سلطنت درتهران معرفی گردید.

سردارسپه دراین سفر خیلی حسن خدمت نسبت بشاه بخرج داده بود.

فعالیت های سیاسی:

در غیبت شاه فعالیت های سیاسی آغاز شد. از آنجمله مشارالملک درمجلس بتوسط بعضی از دوستانش عمل میکرد که حکومت قوام را ساقط کند وخودش رئیس‌الوزرا شود.

لیکن این دسیسه از پیش نرفت بلکه بضرر مشارالملک نیز تمام شد. چه چیزی نگذشت که مشارالیه را بجرم توطئهٔ قتل سردارسپه وقوام‌السلطنه دستگیر و بخارج ایران تبعید کردند و تفصیل آن بقرار ذیل است:

کشف کمیته سری:

روز ۲۲ محرم عده ای از رجال و محترمین را بنام اینکه کمیته سری به منظور سوء قصد نسبت به دو نفر از اعضای کابینه سردارسپه و قوام‌السلطنه داشته جلب

۱ـ مکی ـ مهر ایران.

و در تحت توقیف و بازپرسی در اداره قزاقخانه در آمدند و جمع کثیری را بنام اعضاء کمیتهٔ نامبرده بشرح پائین بازداشت نمودند :

۱- آقای ظهیرالاسلام، ۲- ضیاء السلطان، ۳- میرزا احمد خان برادر سالار فاتح، ۴- عون السلطنه، ۵- میرزا اسحق خان رهبر، ۶- سالار منصور قزوینی، ۷- هشترودی، ۸- میرزا احمد خان تنکابنی، ۹- معدل الملك شیرازی، ۱۰- مشاور اعظم، ۱۱- مشار الملك، (موقعیکه برای دستگیری مشار الملك میروند مشارالیه بدربار سلطنتی متحصن میگردد ولی بعد در تحت بازداشت در میآید) ۱۲- نیر السلطان، ۱۳- نصیر الملك، ۱۴- معزز السلطان ۱۵- منتخب السلطان و چند نفر دیگر که گویا از نظامیان هم در بین آنها بوده است .

برای بازپرسی از اعضاء این کمیته کمیسیونی در اداره قزاقخانه در تحت نظر نمایندگان وزارت دادگستری و شهربانی و قزاقخانه منعقد گردید ولی در بازپرسی اولیه برخی از این عده با خشونت جواب داده بودند . بالاخره روز ۱۴ میزان در اثر بازپرسی برائت عده‌ای از آقایان حاصل گردید و آنهارا در روز نامبرده آزاد کردند .

ابلاغیهٔ حکومت نظامی :

برای استحضار خاطر عامه اعلام میدارد که در تعقیب اقرار اشخاصیکه مأمور سوء قصد بدو نفر از اعضاء محترم هیأت دولت حاضر بودند کشف توطئه و دسته بندی مفصل و خطیری گردیده و مباشرت و ریاست ظهیر الاسلام و مشار الملك در این دسته بندیها و اقدام باین سوء قصد بموجب دلایل و امارات کثیره و اقاریر صریحه خود ظهیر الاسلام محقق گردیده‌است، هیأت استنطاقیه برای تکمیل این امر در صدد جلب مظنونین و استنطاق آنهاست البته پس از ختم استنطاق احالهٔ امر بمحکمه و وسایل استحضار عامه کاملا فراهم خواهد گردید .

سرتیپ دوم محمود آقا انصاری

رئیس کمیتهٔ نامبرده گویا چنین تصمیم داشته که پس از مبادرت و اجرای منظور خود از طرف عموم اعضاء کمیته یکنفر را بریاست وزرائی انتخاب کند و زمامداری را بعهده گرفته بقیه بعملیات خویش ادامه دهند .

بالاخره پس از مدتی مشار الملك و عده‌ای را تبعید و بقیه را پس از مدتی از زندان قزاقخانه آزاد نمودند ولی مشار الملك روز ۱۲ میزان که بین‌النهرین تبعید شده بود از آنجا تلگرافاتی بمجلس و سایر مقامات مخابره کرد و رسماً نسبت ببازداشت خود اعتراض

نمود و پس ازمدتی اجازه داده شد که بتهران مراجعت نماید و چنانکه بعداً خواهیم دید در کابینه ایکه سردار سپه تشکیل داد عضویت پیدا میکند .

ضمن این بازپرسی و یا متعاقب آن کشف میشود که گویا تروریست‌هائی که میبایستی مبادرت بعملیات‌تروری نمایند از نظامیان بودند (معلوم نیست این عده‌تروریست جزو کینه سری در بالا بوده و یا شخصه قصد ترور کردن سردارسپه را داشته اند) دستگیر و بعنوان اینکه این نظامیان برخلاف دیسیپلین ومقررات رفتار کرده اند بنا بر حکم محکمهٔ نظامی امر بتیرباران میدهد و ابلاغیهٔ نیز برای گرفتن زهر چشم نظامیان و اشخاص ذی نفوذ صادر مینماید وسه ساعت بظهر مانده روز ۵ میزان چهار نظامی را تیرباران میکنند.[1]

۳۷ - امتیاز نفت شمال

در فصول پیشین اشارتی بامتیاز نفت شمال شد و نشان دادیم که در نتیجه این عمل چگونه دودولت‌مقتدر همسایه ازدولت **قوام‌السلطنه** که بانی این بنای‌شگرف‌بود ناراضی گردیدند .

اکنون ضروری میدانم که فصلی خاص دراین موضوع باز کنیم . هرچند اگر بنا باشدداد معنی درمبحث نفت شمال داده شود باید کتابی مفصل دراین باره نوشته شود ، بلکه کتابها هم نخواهد توانست داد این مطلب راکما هو حقه بدهد !

همین قدر باختصار باید بگوئیم که این عمل هرچند ازپیش نرفت و با دسایس بزرگ اجانب و فریب خوردن بلکه حماقت بعضی از رجال کشور و خیانت برخی دچار شد . اما نهماندکه ایرانی دریافته است که باید جل و گلیم خود را بتوسط سرمایهٔ دولت **امریکای‌شمالی** از آب بیرون کشد و مصلحت خودرا درآن دیده است که با همدستی دولت اتازونی خودرا از گرداب فقر که پایان اورا درآن هل میدهند نجات دهد !

شاید حس رقابت شدیدی که در بین دول ذینفع همه وقت موجود است در این وهله باعث‌برآن شد که نگذاشتند ما (یعنی جمعیت اصلاح طلبان و مرحوم مدرس و قوام‌السلطنه) سال نخستین مجلس چهارم را بپایان رسانیم . . .

۱ـ تاریخ مکی

* * *

دولت قوام بوسیلهٔ مأمور امین خود «میرزا حسین خان علاء» در امریکا و بتوسط «مرگان شوستر» مستشار سابق مالی امریکا در ایران و مصارف هنگفتی که آن زمان بدویست هزار تومان سر میزد - توانست امتیاز کلیهٔ معادن نفت شمال کشور ایران را بکمپانی معروف «استندارد اویل» امریکائی واگذار نماید و پس از ختم عمل که البته بعضی از نمایندگان که محرم تر بودند مطلع شده و اکثریت بی اطلاع بودند مطلب در جلسهٔ خصوصی مجلس روز شنبهٔ ۲۱ ربیع الاول ۱۳۴۰ قمری برابر ۳۰ عقرب ۱۳۰۰ شمسی در پنج ماده بفوریت مطرح گردید و همان روز بعد از احساس موافقت نمایندگان در جلسهٔ آشکار که در عصر تشکیل گردید امتیاز نامه مطرح شد و تقاضای فوریت آن خواسته شد و همانروز بکمیسیونهای مربوطه (کمیسیون خارجه - فوائد عامه - تجارت) احاله گشته در مدت تنفس موافقت کمیسیونهای مزبور حاصل و بعد از تنفس باصل امتیاز نامه که مبتنی بر پنج ماده بقرار زیر بود رأی گرفته تصویب گردید:

متن امتیازنامه:

۱- مجلس شورای ملی ایران واگذاری امتیاز حق استخراج نفت ایالات منفصلة الاسامی شمال ایران را بکمپانی «**استاندارد اویل**» امریکائی تصویب مینماید نقاط مزبور شامل ایالات: **آذربایجان، استرآباد، مازندران، گیلان، خراسان** خواهد بود.

۲- مدت این امتیاز پنجاه سال خواهد بود.

۳- حقوق دولت ایران زائد بر صدی ده از کلیهٔ نفط و مواد نفطی مستخرجه از چاهها قبل از آنکه هرگونه خرجی باو تعلق بگیرد خواهد بود.

۴- شرایط دیگر امتیاز از قبیل تسعیر سهم دولت و پرداخت آن وطرز نظارت دولت در عواید کمپانی وشرایط ابطال کنندهٔ این امتیاز وسایر شرایط دیگر را دولت پس از مذاکره تهیه و برای تصویب بمجلس شورای ملی تقدیم خواهد نمود.

۵- کمپانی مزبور حق نخواهد داشت این امتیاز را بدولت یا شرکت خارجی واگذار نماید و در صورت تخلف از این ماده امتیاز مزبور ملغی خواهد بود.

* * *

امتیاز مزبور بعد از صحبتهای مختصر با توافق کامل مجلس بتصویب رسید و

مثل بمب ترکید و آواز انفجارش را دنیای آنروز شنید ، ومخالفت از طرف دو همسایه بفور شروع گردید !

۳۸ - وجهه خارجی امتیاز نفت

یادداشت های دولت شوروی :

روز ۲۳ ربیع الاول ۱۳۴۰ قمری برابردوم قوس ۱۳۰۰ خورشیدی دو فقره یاد داشت اعتراض آمیز که یکی از آنها تقریباً لحن اولتیماتوم را نیز داشت از طرف سفارت دولت شوروی بوزارت خارجه ایران فرستاده شد که اولی راجع بوا گذاری امتیاز نفت شمال بکمپانی استاندارداویل امریکائی و مفادش بقرار ذیل بوده است :

«بموجب فصل سیزدهم معاهده اخیر ایران وروسیه مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ دولت ایران نباید امتیازات شمال را که دولت جمهوری روسیه بایران وا گذار میکند بدیگری بدهد و چون امتیاز نفت شمال را یکی از کابینه های ادوار فترت به خوشتاریا که تبعهٔ گرجستان است طبق ورقه ای که صورت امتیازنامه داشته داده است بنا براین معادن نفت شمال ایران چنانچه خود ملت ودولت ایران استخراج ننماید باید زیر خاك بماند.»

یاد داشت دوم راجع بتسریع تصویب مجلس شورای ملی ایران در معاهده دولتین ایران و شوروی بوده است .

قبل ازاینکه جواب دولت ایران را ذکر نمائیم بانوجه باین نکته وسوابق امر لازم است گفته شود اصولا چنین امتیازی (امتیاز خوشتاریا) از نخستین روز تحصیل بدون رسمیت بود و صورت قانونی نداشت زیرا یکی از کابینه های ادوار فترت در نتیجه فشار و تهدید وانواع نا ملایمات وناچاری با اطلاع باینکه امتیاز بدون تصویب مجلس شورای ملی بر خلاف اصل ۲٤ قانون اساسی است و از درجه اعتبار ساقط است اجباراً به خوشتاریا واگذار نمود .

پس از آن کابینه های بعد عدم اعتبار آن مراسله وامتیاز را بسفارت روس وسایر سفارتخانه هـای مقیم تهران اعلام نمودند حتی یکبار دیگر که همان کابینه روی کار آمد خوشتاریای مزبور هرچه تقاضای تجدید امتیاز نامهٔ لغوشده را نمود کابینه مزبور حاضر نشد و الغای آنرا رسماً بسفارت دولت روسیه تزاری و بخود خوشتاریا اطلاع داد .

خوشتاریا پس از آنکه کاملا از طرف دولت ایران مأیوس شد باروپا مسافرت

کرد وابتدا با یك کمپانی نفت هلندی داخل مذاکرهٔ فروش این امتیاز نامه شد. کمپانی مزبور بوزیر خارجه ایران مراجعه کرد، وزیر خارجه ایران نیز عدم اعتبار امتیاز مزبور را بکمپانی هلندی اعلام نموده اورا ازخرید این امتیاز نامهٔ بی‌مصرف منصرف کرد

خوشتاریا از این مرحله هم مأیوس شد و بفرانسویها برای فروش مراجعه کرد. آنها نیز بوزیر خارجه ایران مراجعه کرده همین جواب را شنیدند و صرفنظر از خرید آن کردند. تابالاخره خوشتاریا بانگلیسها متوسل شد. لرد کرزن مراسله ای بوزارت خارجه ایران نوشت همین جواب را شنیده ساکت ماندند. پس از چندی یکمرتبه معلوم شد که کمپانی نفط جنوب این امتیاز را که اصلا مراحل امتیازی را طی نکرده وبکلی ازدرجه اعتبار ساقط بود خریده وبدولت ایران هم اطلاع دادند. دولت ایران پس از استماع این موضوع فوراً همان جواب را بآنها داده حتی آخرین یادداشت سفارت انگلیس در موضوع امتیاز خوشتاریا که بکمپانی نفت جنوب واگذار شده بود دراوایل کابینه اول آقای قوام السلطنه بدولت ایران رسید ودولت هم باصریح ترین عبارتی عدم اعتبار آن را بسفارت انگلیس خاطر نشان نمود.

با این کیفیت دولت شوروی یادداشت مذکوررا داد ودولت ایران هم بوسیله یادداشت ذیل جواب اعتراض دولت شوروی را داد:

جواب یادداشت های دولت شوروی:

روز ۲۸ ربیع الاول از طرف وزارت امور خارجه مراسله ای بسفارت دولت اتحاد جماهیر شوروی فرستاده شدمشعر براینکه چون نوشته مزبور بهیچ وجه مدارج قانونی را طی نکرده و بتصویب مجلس شورای ملی نرسیده است قانوناً باطل و ازدرجهٔ اعتبار ساقط و کان لم یکن بوده است و بهمین نظر بوده است که در موضوع اظهارات کمپانی نفط جنوب بعنوان اینکه معامله باخوشتاریا نموده دولت علیه مکرر باطل بودن نوشته‌را که در دست خوشتاریا بوده خاطرنشان ساخته و اعلام کرده است.

در جواب اظهار مراسله دومی مبنی بر اظهار تکدر از تاخیر تصدیق عهد نامه ایران و روس وزارت خارجه مراسله ای بسفارت دولت شوروی فرستاد حاکی از اینکه دولت بهیچوجه مایل بتاخیر انجام مطلب نبوده است و بمحض اینکه مجلس شورای ملی از ترتیبات داخلی خود و تصویب پروگرام هیأت دولت فراغت حاصل نمود عهد نامهٔ

مذکور بمجلس تقدیم واز طرف مجلس بکمیسیون خارجه ارجاع گردید در کمیسیون اختلافاتی بین نسخهٔ فارسی و روسی عهدنامه مشاهده گردید و نیز یك دو فقره اشکالی در متن عهدنامه بنظر کمیسیون رسیده بود و چون کمیسیون خارجه با اساس عهدنامه موافقت داشت برای ابراز کمال موافقت و نظر بعلاقه مندی که بحسن روابط دولتین داشت میخواست راپرتی بدهد که کاملا موافق باشد این بود در صدد بر آمد بوسیلهٔ مذاکرات خصوصی اختلاف ترجمه بین نسختین فارسی و روسی را اصلاح و رفع اشکال را نماید آنوقت راپرت خودرا بمجلس تقدیم دارد و بهمین جهت ازطرف دولت با سفارت روس برای رفع چند فقره اختلاف راجع بعهدنامه مذاکرات شروع گردید نظر باینکه تأخیری که بملاحظات فوق پیش آمده بود حمل بر عدم میل دولت بتسریع انجام مطلب شده بود کمیسیون حاضر گردید برای رفع این توهم راپرت خودرا هرچه زودتر بمجلس تقدیم دارد.

اتمام حجت انگلیس:

متعاقب یادداشت های سفارت دولت شوروی یعنی روز ۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۴۰ قمری دو مراسله شدید اللحن هم راجع باعطای امتیاز نفط شمال بکمپانی استاندارد. اولی از طرف سفارت انگلیس بوزارت خارجه ایران واصل گردید مبنی بر اینکه چون خوشتاریا امتیاز خود را بکمپانی نفط جنوب که از اتباع دولت انگلیس است فروخته بنابراین دولت ایران حق ندارد که آنرا بکمپانی امریکائی واگذار نماید.

عصر همین روز رئیس‌الوزراء (آقای قوام‌السلطنه) نمایندگان مجلس را برای تشکیل جلسه خصوصی وعلنی خبر کرده و تا پاسی ازشب در اطراف یادداشتهای اخیر دولتین روس وانگلیس مذاکره نموده بالاخره قراربراین شدکه دولت جواب یادداشت های دولت انگلیس را نیز هر طوریکه صلاح میداند تهیه و ارسال دارد و چون مذاکرات طولانی شده بود جلسهٔ علنی تشکیل نشد و این مذاکرات در آن جلسه مطرح نگردید.

تظاهرات عمومی برله امتیاز نفط شمال:

پس از آنکه امتیاز نفط شمال درمجلس تصویب و مفادآن بوسیله جرائد منتشر گردید اغلب از ایالات و ولایات ایران بوسیله تلگراف این اقدام دولت و مجلس را

تقدیس و ابراز احساسات نمودند و فرقهٔ دموکرات ایران که از احزاب نیرومند و درجه اول آن روز به شمار میرفت اعلامیه ذیل را در تاریخ ۹ قوس ۱۳۰۰ خورشیدی در تهران منتشر ساخت :

یك قدم عملی یا کنترات نفط شمال با کمپانی امریکائی

دولت ایران و آقای قوام السلطنه رئیس الوزراء حاضر درسنه ۱۳٤٠ هجری یك قدم رو بسعادت این مملکت برداشته و اتفاق آراء نمایندگان مجلس شورای ملی دوره چهارم آن قدم را عملی دانسته و منافع آن را نسبت باین آب و خاك سنجیده و رای اعتماد در این موضوع دادند .

سفارت جمهوری شوروی روسیه و نایب سفیردولت بریطانی اظهار تکدر از این اقدام دولت نموده بالحان مختلفه یادداشت بدولت ایران میفرستند .

از شرح تاریخ گذشتهٔ این مسئله و بطلان دعوای پوسیده خوشتاریاو ناحق گوئی نمایندگان شمال و جنوب هم صرف نظر نموده و قضاوت این قضیه را بافکار عمومی باید واگذار کرد هیئت نمایندگان حزب دموکرات تهران با آنکه قبل از انتخاب نقطهٔ ثقل حقیقی خود موظف بمداخله درسیاست مملکتی قانوناً نخواهد بود ولی از بابت اهمیت موضوع مهمترین خدمتی که از هیئت محترم دولت وقت بنفع این مملکت بعمل آمده ناچار است که اولا اظهارعقیده نموده وعلنا بگوید که بهترین اقدامی که در دوره مشروطیت برای سعادت ایران شده همین است .

و در ثانی هیئت محترم دولت را تهنیت گفته و خاطرنشان مینماید که پاداش یك چنین خدمت مهم جمعیت دموکرات تهران تاآخرین دقیقه امکان حاضر است قوای خودرا صرف پیشرفت این مقصود عظیم کرده و رسما نسبت بیاد داشت های همسایگان در این موضوع اظهار تکدر قوی بنماید.[۱]

هیئت نمایندگان فرقهٔ دموکرات ایران

۳۹ـ امیر مؤید سواد کوهی

یکی از نمایندگان دورهٔ سوم مجلس شورای ملی امیر مؤید سوادکوهی بود . این مرد یکی از روشن فکران و کد خدامنشان و از رجال محترم و از خانوادهٔ

۱ـ از تاریخ حسین مکی ـ مهر ایران.

« راست پی » بود و ظاهراً این طایفه باقیماندهٔ قوم و طایفهٔ « پالانی » که یکی از طوایف قدیم سوادکوه بوده اند محسوب میشد و با رضا خان دیکتاتور ایران خویشاوندی داشت .

امیر مؤید پسران رشید و زیبا داشت و خود نیز مردی رشید و صاحب داعیه بود . اما داعیهٔ او داعیهٔ شرافتمندانه و وطن خواهانه بوده است ، بهمین سبب هیچوقت دست از پا خطا نمیکرد ، مگر درین اواخر که تهران در معرض هجوم قوای جنگلی قرار گرفته و مازندران نیز مغشوش گردید و بیم آن میرفت که بوسیلهٔ قوای سرخ تصرف گردد ، امیرمؤید در قلعهٔ « خرش » استحکاماتی بنا نمود و محرك او نیز جمعی از احرار بودند مانند مرحوم حاج آقا شیرازی و مرحوم مستعان الملك لیدر های اعتدالی و اتفاق و ترقی که بمازندران رفته و امیرمؤید را بقیام مزبور برانگیختند .

لیکن پس از فتوحات قوای دولتی در مازندران و افتتاح مجلس امیر مؤید نیز کناره گرفته و پس از آنکه بار دیگر مستعان الملك و دیگران اورا بتسلیم اندرز دادند تسلیم بقشون شده با خانواده اش وارد مرکز گردید و دو پسرش (. . . . . .) و (. . . . . .) که رشید ترین اولاد او بودند وارد نظام شدند وبقسمت گرگان مامور گشتند و امیر مؤید نیز در تهران بی تکلیف ولی صورة آزاد میزیست ، تا آنکه سردار سپه بریاست وزرائی رسید و روزی شنیدیم که بامر سردار سپه دو پسر امیرمؤید را در گرگان دستگیر کرده‌اند و بسوی مازندران اورده و بلافاصله خبر آمد که آندو رابدون محاکمه ورسید ی بین راه که‌می آورده‌اند بقتل رسانیده‌اند !

این فاجعه علاوه بر اینکه مانند صاعقه بر امیر مؤید وارد شد و چیزی طول نکشید که اورا از پای در انداخت - در ما و مردم نیز تأثیر سوء بخشید و یکی از علل استیضاحی که بعد ها اقلیت مجلس از سردار سپه کرد مرك این دوتن جوان رشید بود که بدون محاکمه وبزور وقلدری صورت گرفته بود !

بالاخره امیر مؤید در تهران بدرود حیات گفت !

۴۰ - سقوط قوام السلطنه

دولت قوام السلطنه پر کارترین و لایق ترین دولتهائی بود که بعد از کودتا

بوجود آمد و نظر بهمین صفت او دسایسی برضد او آغاز شد ودرین دسایس هر دو همسایهٔ ایران شرکت کردند ، انگلیسها بگناه اعطای امتیاز نفت شمال و روسها بتحریک سوسیالیست‌ها بر ضد دولت قوام قیام کردند ، و جراید دست چپ در فحاشی و هتاکی را بروی دولت مزبور گشادند وهنگامهٔ عجیبی بر پا کردند . . .

شك نیست که وزیر جنك هم ازین آشوبها بربدش نمی‌آمد و شاید او هم دستی در کار داشت .

***

قوام‌السلطنه چند کار عمدهٔ دیگری هم کرد که یکی عقد قرارداد رسمی بین دولت شوروی و ایران و دیگر معاهدهٔ افغانستان و ایران وایران وچین بود .

عهد نامهٔ روس و ایران در ماه قوس ۱۳۰۰ خورشیدی در مجلس طرح شد و روز ۲۳ ماه شور دوم آن بعمل آمد سپس باتفاق تصویب گردید .

معاهده افغانستان و ایران هم در ۱٤ قوس شور دومش بعمل آمده تصویب گردید ـ و این دو معاهده بصحهٔ شاه رسید و در تهران و پایتخت های دول مذکور مبادله شد . و معاهدهٔ ایران و چین در جلسهٔ ۱٦ عقرب ۱۳۰۰ گذشت

هنوز شاه حرکت نکرده بود که بدون علل ظاهری و بدون اینکه اکثریت « اصلاح طلب » که تحت سر پرستی مرحوم مدرس و مؤلف این تاریخ و فیروز و تیمور و قریب سی و هفت نفر ثابت و ده دوازده تن متفرقه تشکیل شده بود راضی باشند دولت متزلزل گردید . روزنامه نوبها در شمارهٔ اول صفحهٔ ۱٤ درین باب چنین مینویسد :

« اکثریت دارای یك قیافهٔ ثابت و جدی بود وبکابینهٔ آقای قوام‌السلطنه رای اعتماد داد ودر مورد گذشتن پروگرام دولت و مادهٔ واحدهٔ آقای مصدق‌السلطنه وزیر مالیه و تخمین‌های بودجهٔ (چهاردیواری‌های اعتباری برای تعلیق دخل و خرج) و غیره مدافعات عملی و جدی بروز میداد ولی بعداز کناره جوئی‌آقای قوام السلطنه که اکثریت و اقلیت مجلس هیچکدام با آن کناره‌جوئی همراه و موافق نبودند این قیافه تقریباً روی بزوال نهاد » .

آنچه میتوان حدس زد اینست که قوام‌السلطنه اینجا هم کتك شاه ورفقای خود را خورده است ـ زیرا دیدیم که دولت و مجلس و مردم از مسافرت احمدشاه راضی نبودند ـ و شاه اصرار برفتن داشت ـ میتوان احتمال داد که دست شاه درین

سقوط با سردارسپه یکی بوده است . و نیزفیروز و تیمورتاش در میان اکثریت دستی دراین کار داشتند و دیدیم که تیمور درکابینهٔ بعد وزیر عدلیه « دادگستری » است !

بالاخره روزچهار شنبه ۲۹ دیماه ۱۳۰۰ در مجلس بین وزیر مالیه وبعض وکلا مشاجره در میگیرد وبا سوابقی که هنوز برما مستور است دولت قوام مستعفی میگردد.

پس ازکناره جوئی قوام شاه که هنوز حرکت نکرده بود بهمشیرالدوله تکلیف قبول زمامداری مینماید و او پذیرفته کابینهٔ خود را روز پنجم بهمن ۱۳۰۰ در قصر فرح آباد بشاه معرفی میکند .

٤١- مشیرالدوله و بحران :

اشاره کردیم که **مشیرالدوله** پیرنیا دولت را معرفی کرد . و نیز میدانیم که شاه نیز بسفر رفت .

مطالب مهمی در جریان است :

دولت انگلیس مدتی است اقساط « موراتوریوم » یعنی وجوه استهلاکی قروض دولت را که بعنوان استهلاک ماه بماه بخود دولت میپرداختند از عل گمرکات جنوب برداشت کرده و بدولت نپرداخته بود . ولی اینک بانک شاهنشاهی حاضر شده است بدولت جدید بپردازد . و نیز صحبت از قرضه ایست که گویا امریکائیها قصد دارند بدولت بدهند .

امتیاز نفت شمال در میان است ، و تازه آغاز بحث و انتقاد و سوء نیت و خیال چرچر مداخل چیان در کار است .

بنابراین شکی نیست که **مشیرالدوله** مرداین میدان نیست.اینست یاد داشتی که روزنامهٔ « نوبهار » در شماره اول صفحه ۵ تحت عنوان مسائل جاریه مینویسد :

« کابینهٔ آقای **مشیرالدوله** یك اتحاد و ائتلافی را از تمام نمایندگان تقاضا نمود **انتخاب یك کمیسیون دوازده نفری** را از سه دسته **اصلاح طلب و اقلیت** (سوسیالیت ها ورفقای ائتلافی آنها) و بیطرف که تازه تشکیل شده بود برای شور در قضایای مملکتی و موافقت عمومی مجلس با دولت تقاضا کرده و از طرف نمایندگان پذیرفته شد .

این ائتلاف غیر طبیعی و تظاهراتی که درضمن آن از طرف دستجات میشد حزب **اصلاح طلب** راضعیف نموده و حملات جراید که چندی ترك شده بود ازنو شروع گردید و بالاخره قیافهٔ مجلس بصورت بسیاربدی تبدیل یافت و علائم منجر بضعف دولت وکناره جوئی آقای مشیرالدوله گردید .

قیافهٔ جدید و هیئت متحده :

بمحض حدوث بحران وقایعی در مملکت رویداد که مجلس ناچار شد دوباره یک قیافهٔ جدی بخود بگیرد و آن عبارت بود از شکست قوای دولتی در آذربایجان در برابر اکراد و سمیتقو و هجوم الوار و زلقیها بنواحی بروجرد و ملایر و محلات و خمین و عراق و غارت نراق و حتی شهرهای آن نواحی[1] و این قضایا بنمایندگان حق نمیداد که ساکت نشسته و تماشاچی منظرهٔ کشتی گیری و زور آزمائی خطبا و لیدرهای مجلس شوند ـ این بود که یک جماعت چهل و هشت نفری از میان سه دسته اصلاح طلب و اقلیت و مستقل و منفرد جدا شده و در یک جلسه مذاکرات کرده و متحد شده تصمیم گرفتند که باسرع اوقات یا آقای مشیرالدوله را که پس از کناره جوئی حاضر برای کار شده و دوباره در نتیجهٔ حملات جراید و متینگ توپخانه و سایر قضایا بکلی مستکلف شده بودند راضی کرده و یا رئیس دیگری برای دولت انتخاب کنند.

بالاخره قوام السلطنه با اکثریت چهل و هشت نفر هیئت متحده و دوازده نفر بیطرف و عده‌ای منفرد بریاست دولت انتخاب شده و بشاه اطلاع داده شد.

در شکم ایجاز فوق حکایاتی است ـ و آن چنین است که گذشته از اغراض خارجی آقای وزیر جنگ نیز بوسیلهٔ حکومت نظامی بجان جراید افتاده و آنها را اذیت میکرده است ـ انبار غله را ضبط کرده و مالیات غیر مستقیم و خالصجات را نیز توسط خوابار خانه تحت نظر میگیرد ـ براثر این حرکات فرخی مدیر طوفان و جمعی دیگر از روزنامه نویسان و آزادیخواهان جوان در سفارت روس و شاهزاده عبدالعظیم بست مینشیند و الغاء حکومت نظامی و اجرای قانون اساسی را خواستار میشوند.

مرحوم مشیرالدوله درین مورد اقدامی میکند که بالنتیجه جمعی از احرار در مجلس برای همین تقاضاها متحصن میگردند.

حسین مکی در این مورد چنین مینویسد :

این اقدامات ظاهراً در سردار سپه اثر کرد و شب ۲۱ رجب عده ای از علما و روضه خوانها را بمنزل خود دعوت نموده شرحی در باب خدمات خود بیان کرد و در خاتمه اظهارات خویش گفت حال که عده‌ای مفسده جو نمیگذارند که من برای کشور کار کنم استعفا خواهم داد.

---

۱ ـ معروف است که الوار در این نواحی گردوی کالل را از درخت چیده با پوست کال آن میزدند و میگفتند: آلیش گمه ـ و لرها اشیاء لک لک را با جوجه‌های آنحیوان روی سر نهاده در بازار میگردانیده و جار میزده‌اند که: آی بلبل باغی باخانمونش!

روز ۲۲ رجب هم روتشتين نماينده سياسى دولت شوروى باسردار سپه ملاقات نمود براى الغاى حكومت نظامى و رفع تضييقات مردم وسردار-سپه بمشاراليه وعدهٔ صريح داد كه بزودى حكومت نظامى ملغى خواهد شد .

ولى سردار سپه براى شانه خالى كردن از زير بار قولى كه بسفير روس در مورد الغاى حكومت نظامى داده بود پى بهانه ميگشت و منتظر بود كه انقلابى درشهر ايجاد شردو آنرادستاويز قرار دهدو حكومت نظامى همچنان استوار برجاى خود بماند.

روز ۱۲ شعبان در محله كليميها نزاع مهمى بين يهوديها و مسلمانها برخاست باين معنى كه سه نفر مسلمان در حين عبور از محلهٔ كليميها در حاليكه بـا يكديگر مشغول صحبت بودند يكنفر يهودى بآنها اهانت مينمايد و مسلمانها باوى مشغول نزاع ميشوند، يهودى هم كمك ميخواهدفوراً عدهاى يهودى بسرآن سه نفر ميريزند رفته‌رفته عدهٔ مسلمانها زيادميشود وكليميهاهم زياد ميشوند وهنگامهاى برپا ميگردد، مردم هم از محلات تهران با چوب وچماق به محله كليميها ميريزند پاسبان دخالت ميكند ولى‌ازعهده برنميايد بالاخره عدهاى در حدود دويست نفر قزاق بانجا فرستاده غائله رفع ميگردد.

اين موضوع بهانهاى بدست سردار سپه داد كه اگر حكومت نظامى ملغى شود امنيت از مردم سلب خواهد گرديد و حاضر نشد كه حكومت نظامى ملغى شود . در ضمن سردارسپه روز ۱٦ شعبان‌سردارمعظم (تيمور تاش) را بسفارت روس ميفرستد كه با زبان ملايمى متحصنين را از تحصن خارج نمايد ولى موفق نميشود زيرا هر چه بفرخى و يمين‌السلطنه و ديگران اصرار مينمايد و وعده ميدهد آنها حاضر نميشوند و قضيه بصورت اوليه باقى ميماند .

تزلزل كابينه

بر اثر اين وقايع و تحريكاتى كه سردار سپه براى ايجاد يك بحران طولانى بمنظوراشغال پست رياست‌وزرائى خود مينمود كابينهٔ مرحوم‌مشيرالدوله دچار تزلزل شد ودرجلسهٔ خصوصى مجلس هم دوسه نفر از نمايندگان ازرئيس الوزراء سؤال كردند كه ميگويند اعليحضرت احمد شاه مقدار زيادى از جواهرات سلطنتى را باخود باروپا برده است‌در صورت تحقق اين امررئيس‌الوزراء مسئول خواهد بود، مرحوم‌مشيرالدوله هم جواب داد بهتر اينست كه كميسونى از طرف مجلس و دولت براى رسيدگى معين

شود تا حقیقت امر معلوم گردد بالاخره پس ازمذاکرات زیاد در اطراف این مسئله کمسیونی مرکب از مرحوم سید محمدرضای مساوات که از احرار معروف تهران بود و شیخ اسدالله و شاهزادهٔ شهاب الدوله و ارباب کیخسرو نمایندهٔ زردشتیان ایران و مفتاح الملك و مرآت الممالك از وزارت‌داوائی تشکیل میشود،پس از چندین جلسه معلوم میشود که این خبر عاری ازحقیقت بوده و شاه کوچکترین چیزی ازجواهرات سلطنتی را با خودنبرده وهیاهوی برخی از نمایندگان و عده‌ای ازمردم بر اثرتحریکات مفسدین بوده است که برای بد نام کردن احمد شاه و تزلزل کابینه اصرار داشته‌اند.

روز ۱۸ شعبان ضیاء الواعظین در قرائت خانه جمهور (یك قرائت خانه‌ای‌که جنبهٔ سیاسی داشت‌باین اسم درتهران دائر بود) بر ضد دولت و مجلس وشاه‌سخنرانی کرده مردم را بانقلاب برعلیه دولت دعوت‌نمود.

انتشاراتی هم در شهر داده‌بودند که‌احمد شاه از سلطنت‌ایران استعفا داده‌است و روزنامه ستاره ایران هم که طرفدار سردار سپه بود چند سطری ترجمه از روزنامهٔ انگلیسی مبنی برخیال استعفای شاه ایران ترجمه نموده بود و مقصود تمام هیاهو و جاروجنجال ها آن بود که مشیرالدوله استعفا بدهد و سردار سپه زمام اختیارو ریاست وزرائی را بدست بیاورد ولی در این موقع نمایندهٔ دولت شوروی باسردار سپه موافق نبود و انگلیسها هم بیطرفی نشان داده و طوری از وی حمایت نمیکردند که‌موجب سوء ظن همسایه شمالی واقع شود.

خلاصه کابینه بحال تزلزل باقی بود و سردار سپه برای جلب نظر متحصنین سفارت‌روس روز ۱۹ شعبان شخصاً بسفارت روس رفته مدتی با فرخی و سایرمتحصنین مذاکره نمود و قولهائی بآنها داد که تقاضای شما را انجام خواهم‌داد، بعداً قرار شد متحصنین درخواستهای خودشان‌را بنویسند و نزد سردار سپه بفرستند ولی روز ۲۱ شعبان سردار سپه کاغذی بآنها نوشت که مخالف مذاکراتی بود که قبلا با آنها بعمل آورده بود زیرا نوشته بود که بدواً شما از سفارت خارج شوید تا بعد بمطالب حقهٔ شما رسیدگی شود ، متحصنین هم قبول نکردند ولی ، مابین متحصنین در سفارت نزاع درگرفت و شیرازه جمعیت آنها بهم خورد و عده ای از آن جا خارج شدند.

روز ۲۲ شعبان ۱۳٤۰ قمری برابر سی‌ام حمل ۱۳۰۱ خورشیدی در صحن وزارت دادگستری هیاهوئی برپا شد باین معنی که سیدی که نامش سید نصرالله بود با یك خورجین بالای درختی رفته شروع به نطق و داد و فریاد کرد و کم‌کم مردم اطراف وی جمع شدند. ابتدا سید خرابی شهر تهران را پیش کشید و خود را وکیل محله چاله میدان معرفی نمود و بنای بدگوئی را برئیس الوزراء گذاشته سپس موضوع تنظیف آن محله‌را بمیان آورده برای نمونه کثافات جنوب شهر را از خرجین بیرون آورد و یك گربهٔ مرده ای که همراه داشت پس از قدری نمایش بصحن دادگستری پرتاب کرده گفت من بعوض آنکه بسفارت روس متحصن شوم در این وزارت خانه میمانم تا تکلیف کابینه معلوم شود.

پاسبانها هرچه خواستند او را با زبان ملایم پائین بیاورند موفق نشدند و سید به پاسبانها میگفت من مثل رئیس الوزراء وجیه الملله ترسو نیستم و مردم هم ازوی حمایت میکردند و او حرف خودش را میزد.

این تظاهرات کاملا میرساند که منظور از این عملیات تحریك افکار عمومی بر علیه کابینه میباشد و مقصود اینست که مشیرالدوله استعفا نماید. همچنین درسایر نقاط تهران نیز تظاهراتی از طرف هواخواهان سردار سپه بوقوع میپیوست که ازمجموع آنها استنباط میشد سردار سپه باطناً آنها را تحریك و ترغیب بمخالفت با مشیر الدوله و سقوط کابینه نموده است و از نطق هائی هم که برله او ایراد میشد کاملا تائید مینمود که سردار سپه موجبات تزلزل و سقوط کابینه را فراهم مینماید تا زمینه برای ریاست وزرائی خود آماده کند.

تحصن آزادیخواهان در مجلس شورای ملی

گفته شد که سردار سپه در همه جا نفوذ و قدرت خود را توسعه داده تسمه از گردهٔ همه کشیده بود و هر کار میخواست بدون اندك ملاحظه‌ای از قانون انجام میداد و هرکس برعلیه او اقداماتی مینمود فوراً مورد مواخذه قرار میگرفت.

رفته رفته این عملیات برای عناصر حساس و آزادیخواه خطرناك شده ارکان آزادی آنها معرض تهدید دیکتاتور بازی و خود مختاری واقع گردید.

جرائد مخالف هم جرأت اظهار عقیده و اعتراض شدید نداشتند و اغلب آنها هم در توقیف بودند ، مرحوم مشیر الدوله هم از جریان امور ناراضی بود و مایل نبود سردار سپه اینطور اعمال نفوذ نماید ولی نمیتوانست کاری کند و شاه و ولیعهد هم در اروپا بودند و سردار سپه بیست ودو سه نفر در مجلس طرفدار پیدا کرده بود .

بالاخره عده‌ای در حدود شصت و یا هفتاد نفر از آزادیخواهان و معاریف تصمیم گرفتند که بمجلس شورای ملی رفته تحصن اختیار نمایند .

این تصمیم عملی شد و روز ۲۰ شعبان ۱۳۴۰ قمری نامبرده بقیادت و سرپرستی آقایان موسوی زاده یزدی مدیر روزنامه پیکار ، یمن‌السلطنه ، یمین الملك ، سیدمهدی نبوی و دیگران بمجلس ریخته پس از نطقهای مهیج اجرای قانون اساسی را خواستار شدند و سپس در مجلس تحصن اختیار نمودند .

این عده همچنان در تحصن بودند و مدتی هم از این مقدمه گذشت تا اینکه از طرف سردار سپه نقشهٔ کشیده شد و محرمانه بعضی از آنها را بوسیله پول و ازبرخی دیگر ملاقاتهائی بعمل آمد و بآنها وعده‌هائی دادهشد که اگر دست از مخالفت بردارند بآنها کمك و مساعدت های زیادی خواهد شد و آنها را مجبور کردند که در مجلس بین متحصنین اختلاف و نفاق ایجاد کنند و آنها را بجان یك دیگر بیاندازند تا خودشان خسته گشته و از مجلس و تحصن خارج شوند . این نقشه عملی شد و بین آزادیخواهان نزاع در گرفت. مصلحین قوم محرمانه برئیس الوزراو رئیس مجلس چگونگی را گزارش دادند بالاخره شب قبل از استعفای کابینه مرحوم مشیر الدوله عده‌ای از آنهارا که عبارت از آقای موسوی زاده و یمن السلطنه و بمین‌الملك و آقای سید مهدی نبوی بودند بمنزل خود محرمانه احضار میکند و میگوید من فرداستعفا خواهم کرد و وسیله خروج شما را بطرز آبرومندی بوسیله کابینه قوام‌السلطنه که نامزد این پست است فراهم مینمایم و بالاخره همین قسم هم از تحصن خارج شدند باین معنی که پس از چند روزکه از تشکیل کابینه قوام‌السلطنه گذشت روزی بمجلس آمده و کاغذی رسمی برئیس مجلس نوشته که قانون اساسی را اجرا و بمنظور متحصنین را تامین نماید .

عصر روز ۲۶ شعبان ۱۳۴۰ قمری در قرائت خانه جمهور بنابر معمول سخنرانی بود ، ضیاءالواعظین که سمت نمایندگی مجلس را داشت بر علیه مشیرالدوله و تقریباً

بر له سردار سپه سخنرانی میکند ، ولی مجدالاسلام نامی از مشیرالدوله دفاع و بسردار سپه بدگوئی میکند ، بالنتیجه کار از مناقشه بمشاجره و زد و خورد میکشد و پاسبانان در قضایا مداخله میکنند . ناگهان جمعیت قرائت خانه که در حدود صد نفر بودند بنابر توطئه قبلی بطرف مجلس حرکت مینمایند . مستحفظین مجلس از بیم اغتشاش درمجلس را می بندند . سید نصرالله که در صحن وزارت دادگستری هم سابقهٔ بالای درخت رفتن داشت ، پشت در مجلس شروع به نطق میکند و بالاخره اولتیماتوم میدهد که اگر تا پنجدقیقه دیگر در مجلس باز نشود بسفارت روس پناهنده خواهیم شد، فوراً در باز میشود مردم بداخل مجلس میریزند و پس از تظاهرات و نطقهائی که برعلیه کابینه مرحوم مشیرالدوله ایراد میشود از مجلس خارج میگردند.

این تظاهرات ظاهراً بنظر میرسد که ساده و طبیعی و خالی از شایبه سیاسی باشد و علهٔ نامبرده یا مشیرالدوله مخالف و یا سردار سپه موافق باشند ولی باطن امر این بود که سردارسپه میخواست بمرحوم مشیرالدوله بفهماند که اگر رئیس الوزراء و رئیس مجلس مردم را برعلیه او تشویق بتحصن در مجلس میکنند ، سردار سپه هم عاجز نیست که مردم را بر علیه کابینه و مجلس بشوراند.

(این عقیدهٔ مورخ « مکی » است و ما اطلاعی داریم که دست سفارت شوروی نیز در این قضایا بمناسبت تحمیل عضوی بکابینه دخالت داشته است) .

تظاهرات در مسجد

از روز دوم ماه رمضان که معمولا مردم برای گذرانیدن وقت در مسجد شاه تهران و مسجد سپهسالار جدید جمع میشدند عده‌ای از موقع استفاده کرده میخواستند که در مسجدشاه نطقهائی برعلیه کابینه ایراد نمایند ولی پاسبانان مواظب بودند و جدا در قضیه دخالت کرده و هر کس صحبت میکرد فوراً جلب و بکلانتری فرستاده میشد تا اینکه روز هفتم ماه رمضان در مسجد سپهسالار جدید سردار منتصر . . . که جزء طرفداران سردارسپه بودند گویا برعلیه مشیرالدوله میخواستند سخنرانی کرده و تظاهراتی بنمایند ولی مردم موضوع را دریافته هوهو و صلوات از اطراف بلند میشود و نمیگذارند که حتی یک کلمه حرف آنها را کسی بشنود.

دو روز قبل از این واقعه یعنی پنجم رمضان آقای مؤتمن الملک (رئیس مجلس)

بدواً به متحصنین مجلس میگوید که در عملیات خودشان تظاهرات نکنند و سپس خواهش مینماید که متحصنین صبر نمایند تا چند روز دیگر که رئیس الوزراء استعفا میدهد مطالب آنها را با رئیس‌الوزراء جدید قطع و حل و فصل نماید.

استعفای مشیر الدوله

روز دهم ماه رمضان ۱۳۴۰ قمری برابر هیجدهم ثور ۱۳۰۱ خورشیدی ناگهان کابینهٔ مشیرالدوله سقوط میکند و رئیس‌الوزراء استعفای خودرا تلگرافاً بعرض احمدشاه‌میرساند. سردار سپه هم بدون آنکه سمتی‌داشته باشد کلیهٔ معاونین وزارتخانها را احضار میکند و بآنها امر میکند کماقی السابق مشغول کار باشند و گزارش امور رابوی اطلاع دهند وخودش هم‌شب بمجلس میرود!

علت استعفا

روزنامهٔ حقیقت شرحی از اختلاس های سردار اعتماد رئیس قورخانه را دررروزنامه خود مینویسدونسبت ببعضی افسران که از موقعیت خودسوء استفاده کرده بودند اعتراض مینماید، اینموضوع بگوشهٔ قبای سردارسپه برمیخورد وازرئیس‌الوزرا تقاضای توقیف روزنامه نامبرده‌را مینماید، مرحوم مشیرالدوله هم‌قبول‌نمیکند. سردار سپه هم ابتدا به وسیلهٔ سالار نظام و در دفعه ثانی‌به وسیله محمود آقا حاکم نظامی تهران به‌مشیرالدوله پیغام میدهد که: یاروزنامه حقیقت را توقیف کنید یامیسپارم که دیگر پدر بار راهقان ندهند.

بااین ترتیب مرحوم مشیرالدوله‌هم چاره‌ای جز استعفا بخاطرش نمیرسد و کابینه بااین کیفیت سقوط‌مینماید.

***

مجلس استعفای مشیرالدوله را قبول نکرد و آخرین تدبیری که مشیرالدوله برای رفع تحریکات و ایجاد قدرت‌دولت بخاطرش رسیداین بود که در غیبت‌شاه رولیعهد ازمجلس مدد بخواهد.

نمایندگان هر سه فریق نیز بمشارالیه قول موافقت دادند و روز ۲۱ شعبان لایحه ای بمجلس تقدیم و تقاضا کرد. مجلس بوسیله انتخاب کمیسونی از هر سه دسته

اکثریت ـ یطرف ـ اقلیت با وی مساعدت نماید.

مقام محترم مجلس مقدس شورای ملی شید الله ارکانه

در بدو تشکیل کابینه حاضر در مجلس اظهار کردم که دولت همان پروگرام مصوب مجلس را تعقیب و مواد آن را متدرجاً بموقع اجرا خواهد گذاشت ودر این مدت دو ماه و اندی سعی دولت مصروف بهمین مطلب بوده‌است . دراین طریق از طرف دولت اقداماتی بعمل آمده است که در موقع خود پس از بدست آمدن نتیجه قطعی بعرض مجلس شورای ملی میرسد . همچنین در باب اصلاح ادارات چه بوسیله جلب مستخدمین خارجی که دولت مشغول تهیه کردن موجبات آن میباشد و چه بوسیله تقلیل بودجه در حدود اعتبارات مصوبه و پیشنهاد لوایح قانونی بمجلس اقدامات مقتضیه را کرده و بعضی مسائل در دست اقدام است از قبیل بودجه عایدات و لایحه راجعه بمالمجات انتقالی و غیره که نتیجه آن بمجلس قریبا عرضه خواهدشد تعقیب مسئله امتیاز نفت شمال و اقدامات مقتضیه در باز کردن بازار های تجارتی برای امتعه داخلی و مسئله ترانزیت و تهیه وسائل حمل و نقل و مطالعات لازمه برای بستن مقاولات تجارتی مسائلی است که در باب آنها اقدام کرده و امیدوار است که با مساعدت دول مربوطه موفقیت حاصل شود ، بنا برآنچه در فوق گفته شد خط مشی دولت معین بوده و اگر مقتضیات خاصی نبود تصدیع نمایندگان محترم لازم نمی‌آمد ولی اوضاع عمومی و لزوم اصلاحات اساسی داخلی درمملکت، ملاحظه فقر عمومی ملاحظه بیکاری و پریشانی ملاحظه تعقیب اصلاحات شروع شده و تعیین مقدرات مملکت در آتیه اتخاذ خط مشی ثابت تری را فعلا الزام مینماید ، البته مؤثر ترین عامل اصلاحات عام‌المنفعه است، این مقصود نیز میسر نخواهد شد مگر بوسیله وحدت نظر که ما بین مجلس شورای ملی و دولت حاصل شده و هر دو هادی افکار عمومی گردند بنابر این لازم ترین چیزی که بنظر می‌آید تعیین و تعقیب خط مشی واحدی است ما بین مجلس و دولت . البته محتاج بذکر نیست که با اوضاع فعلی اتخاذ خط مشی معروضه باید با مطالعه و با سنجش وسائل موجوده مملکتی و در نظر گرفتن مصالح عمومی باشد، نباید فراموش کرد که خوب و بد مملکت متوجه همه بوده و در مسئولیت پیش‌آمد ما همه شریک و سهیم میباشیم برای اینکه دولت بتواند در مسائل

مهمه مملکتی با ملاحظه اوضاع کنونی تصمیمات مقتضی اتخاذ بنماید لازم است این خط مشی با موافقت نمایندگان محترم اتخاذ و تعقیب گردد و چون لازم است که برای پیش بینی آتیه در رؤس مسائل مملکتی و در جریانهای فعلی اطراف کار سنجیده شده و مطالعات عمیقه از طرفین بعمل آید لهذا مطابق اصل «۴۴» قانون اساسی از مجلس شورای ملی تقاضا میشود که کمیسیونی مرکب از دوازده نفر نمایندگان محترم انتخاب بشود که با دولت داخل مطالعه و تبادل نظر شده خط مشی آتیه مملکت و تهیه موجبات اصلاحات لازمه با سنجیدن اطراف کار معین گردد که پس از تبادل نظر و تصویب سایر نمایندگان محترم بموقع اجرا گذارده شده و موجبات وحدت عملیات مجلس شورای ملی و دولت بیش از پیش فراهم آید. مشیرالدوله - رئیس الوزراء

در نتیجه کمیسیونی از اعضای مجلس از هر فراکسیون گرد آمده و با سردار سپه و مشیرالدوله ملاقاتهائی کردند و سردار سپه چندبار در کمیسیون حاضر شد و در خصوص توهینی که برئیس الوزرا کرده بود از ایشان جویا شدند و مشارالیه انکار کرده گفت من چنان پیغامی نداده ام و سوء تفاهم شده است. من پیغام دادم که «اگر جراید هتاکی کنند مارا بدربار راه نخواهند داد».

نمایندگان با مشیرالدوله ملاقات کردند و هرچه خواستند رفع کدورت و تاثر از ایشان بشود میسر نگشت و باستعفای خود باقی ماند و خبر استعفا را بشاه تلگرافاً اطلاع داد.

این وقایع در سومین ماه تشکیل دولت مشیرالدوله در اواسط برج ثور ۱۳۰۱ واقع شده است و در همین تاریخ از طرف شاه تلگرافاتی به مؤتمن الملک و خود مشیرالدوله و سردار سپه مخابره میشود و از تمام آنها عقیده مجلس را پرسیده و از رئیس مجلس استمزاج مینماید.

بالاخره بازهم مجلس رأی اعتماد قطعی خود را به مشیرالدوله اظهار و شب ۱۶ رمضان مطابق ۲۴ ثور در جلسه خصوصی در اینکه باید این رأی را بشاه اطلاع دهند موافقت حاصل گردید و روز بعد ۲۵ ثور تمایل مجلس بشاه مخابره شد و روز پنجشنبه ۲۱ رمضان تلگراف از طرف احمدشاه مخابره گردید:

جناب اشرف مشیرالدوله رئیس الوزراء

مراتب اعتماد من نسبت بشما محتاج باظهار و بیان نیست بطوریکه در تلگرافی

سابق گفته بودم اظهار کناره جوئی شماموجب کمال تأسف ونگرانی بوده احساسات مجلس شورای‌ملی هم که تلگرافاً اظهار کرده‌اند نظریات مرا تأیید مینماید تصور میکنم وظیفه مخصوصی که در دولت خواهی دارید مقتضی است بدون تأمل از استعفای خودتان صرف نظر نموده وجداً بادای تکالیف خدمت بمملکت مداومت نمائید امید- وارم انشاءالله با مساعدتی که از طرف مجلس شورای ملی مشهوداست کاملا باجرای مصالح مملکت و موجبات عمومی موفق باشید. شاه

مشیرالدوله بعد از وصول این تلگراف واصرار نمایندگان که بخوبی بمنویات سردار سپه پی برده وحاضر بکناره‌جوئی مشیرالدوله نبودند برای قبول زمامداری حاضرشد - لیکن نتوانست با وزیر جنگ کنار بیاید و ظاهراً بهانه ای که وزیر جنگ داشت عدم توافق با تعیین وزرا بود واین ازعجایب است که یك‌وزیر بعد ازاستعفای رئیس دولت بر سرکار باقی‌بماند وحتی در تعیین افراد دولت‌با رئیس‌الوزرای‌بعد چون و چرا کند!

باری این حرکات باردیگر مشیرالدولة بیچاره را وادار باستعفا کرد و روز دیگر خبر کناره جوئی آنمرد پاك وعالیمقام نمایندگان مجلس را قرع سمع داد!

۴۲ - قوام‌السلطنه:

بحران آغازشد و قریب بکماه طول کشید!

فراکسیونهای اصلاح طلب واقلیت (سوسیالیستها وآزادیخواهان) و بیطرفان که اکثریت قاطع مجلس باآنان بود هرچه سعی کردند وهرچه رفتند وآمدند ومشیرالدوله راباروها بمجلس کشانیدند - فایده نبخشید وطوری از میدان دررفته بود که امید رجوع و برگشت در آنمرد باقی نمانده بود!

بالنتیجه در جلسهٔ خصوصی که روز ۱۶ جوزای ۱۳۰۱ تشکیل گردید قرارشد رئیس‌الوزرای دیگری در نظر گرفته بشاه اطلاع دهند.

اصلاح‌طلبان طرفدار قوام‌السلطنه واقلیت‌طرفدار مستوفی‌الممالك بودند وعاقبت از هشتاد نفر عده ای که در مجلس بودند شصت و پنج نفر بقوام السلطنه رأی اعتماد دادند وپانزده نفر بمستوفی‌الممالك وعقیدهٔ اکثریت بشاه تلگراف شد.

ورود ولیعهد

درین بینها محمد حسن میرزای ولیعهد که در موسم کودتا مسافرت کرده بود از طریق بغداد وارد ایران شد و روز ۱٤ جوزا وارد تهران گردید.

***

تلگراف احمد شاه:

جناب اشرف قوام‌السلطنه

۱۰ ژوئن از پاریس

مسرور هستم که بار دیگر موقع خدمتگذاری شما رسیده و نظر باعتمادی که بشما داشته و دارم شما را بریاست وزراء منصوب میداریم که هرچه زود تر کابینه را تشکیل نمائید امیدوارم که انشاءالله تعالی موفقیت کامل درخدمات بمملکت حاصل کنید. **شاه**

تلگراف فوق روز ۲۱ جوزا برابر ۱۱ ژوئن به آقای قوام‌السلطنه ابلاغ شد و روز ۲٦ جوزا عهده‌دار مسئولیت گشت وپس از ٥ روز مطالعه وزرای کابینه خود را به مجلس شورای ملی معرفی نمود.

بیانات رئیس الوزراء پس از معرفی کابینه

در این موقع که برحسب تمایل مجلس شورای‌ملی واعتماد آقایان نمایندگان محترم ازطرف اعلیحضرت شاهنشاهی مامور تشکیل دولت شده‌ام زاید میدانم که‌خاطر آقایان نمایندگانرا متذکرنمایم که‌موفقیت در رفع مشکلات و اجرای اصلاحات فقط در صورتی‌مقدور است که موافقت صمیمانهٔ کامل بین مجلس و دولت موجود باشد خوشبختانه پس‌از اعتمادی که باین موافقت صمیمانه حاصل نموده ام بار دیگر برای قبول مسئولیت حاضر شده و امیدوارم با بقای این موافقت بتوانم بوظائف مسئولیت عمل نمایم.

آقایان نمایندگان محترم مستحضر هستند که پروگرامی را که درکابینهٔ سابق خود بمجلس مقدس پیشنهاد کرده بودم مورد تصویب و تصدیق مجلس واقع شده و کابینه سابق نیز با موافقت مجلس همان پروگرام را تعقیب نمود چون در کابینه سابق بحرانهای متوالی مانع از اجرای تمام مواد آن گردید و عملیاتی که نسبت ببعضی از مواد آن شروع شده بود ناقص و ناتمام ماند لذا دولت حاضره در نظر دارد همان

پروگرام را که دردو نوبت بتصویب مجلس رسیده است تعقیب وتکمیل نماید و بیش از پیش ساعی خواهد بود که روابط حسنه رابا کلیه دول متحابه محفوظ و برقرار دارد .

قبل از هر اقدام بوسیله قوای نیرومند نظام که برای استقرار امنیت و نظم کاملا قادراست آسایش عمومی رادر تمام مملکت بعون الله تأمین خواهد نمود و نیز در اسرع اوقات برای ادارات مخصوصاً وزارت مالیه متخصصینی را که اقدام باستخدام آنها نموده بودند ودولت سابق نیز اقدامات سابقه را تعقیب کرده بود هرچه زودتر لایحه استخدام آن بمجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد شد .

بعلاوه چون اصلاح امور اقتصادی حتی الامکان تعدیل موازنه صادرات و واردات مملکتی و همچنین وسائل تهیه کار برای اشخاص بیکار از اهم مقاصد است دولت حاضره در نظر دارد از بدو شروع بکار بتهیهٔ موجبات آن اقدام نماید و نیز تسویه کار نفط شمال که یکی از وسائل بهبودی اوضاع اقتصادی است در اولین قدم با موافقت مجلس شورای ملی شروع خواهد شد .

ضمناً خاطر آقایان نمایندگان محترم را متذکر میسازم که چون متاسفانه عده‌ای از جرائد از نبودن قانون هیئت منصفه سوء استفاده نموده و رویه‌ای را اتخاذ کرده‌اند که بالنتیجه موجب هرج و مرج و تزلزل دولت است لذا برای جلوگیری از تکرار این وضعیات انتظار دارم هرچه زودتر قانون هیئت منصفه بتصویب مجلس شورای ملی رسیده و وسائل محاکمه مطبوعات مطابق قانون فراهم گردد .

در خاتمه از خداوند مسئلت می‌کنم با معاونت مجلس شورای ملی و موافقت صمیمانه ای که از آقایان نمایندگان محترم احساس نموده‌ام باجرای تمام مواد پروگرامی که از تصویب مجلس گذشته است موفقیت حاصل نمایم .

۴۳ ـ نفت شمال از میان میرود

مسئله نفت شمال رو بخرابی گذاشته بود.

اینست آنچه در شماره ۲ نوبهار هفتگی ۹ میزان ۱۳۰۱ دراین معنی نوشته و از خلاصه عملیات مربوط بنفت شمال تا حکومت دوم قوام السلطنه حکایت میکند .

امتیاز معادن نفت شمال

در جلسه ۳۰ عقرب ۱۳۰۰ بفوریت قانونی دارای پنج ماده مربوط باعطای امتیاز معادن نفت ایالات شمالی ایران در مجلس طرح وتصویب گردید .

مذاکرات این امتیاز پس از اعزام هیئت سیاسی ایران پاریس از زمان حکومت آقای **وثوق الدوله** بین هیئت مزبور و نمایندگان « **استندارد اویل** » کمپنی امریکائی مطرح شد ولی از طرف دیگر مسئله قرار داد ایران و انگلیس موضوع مزبور وسایر مذاکراتی را که بین هیئت اعزامی ایران و سرمایه داران امریکا و وزیر خارجه « لانسینگ » شده بود عقیم نمود. ولی بعد ها باز دنبالهٔ آن مذاکرات از طرف مامورین دولت ایران ممتد و بطور خیلی محرمانه با تهران بمیان گذارده شده بشکل معلوم بمجلس آمده تصویب گردید.

مذاکرات بعدی دولت ایران با کمپانی « **استندارد اویل** » طولانی و تلگرافات ومذاکرات زیادی رد و بدل شد و بالاخره معلوم شد که کمپانی مزبور می خواهد کمپانی نفت جنوب را هم دربن امتیاز دخیل یا او را بقرار صد پنجاه یا صد چهل در اسهام خود شرکت بدهد.

این قضیه باعث تحریك احساسات مجلس شد، با اینکه دولتها و عقلا مطمئن بودند که میتوانند این نظریه را با تمدید مذاکرات اصلاح نمایند. دربین بحران یا نبودن هیئت دولت در ۲۵ جوزای ۱۳۰۱ قانون مزبور را درمجلس تغییر دادند، و بالاخره دو پیشنهاد یکی از طرف « استندارد کمپنی » ودیگری ازطرف نمایندهٔ «سینکلر» کمپنی امریکائی در تهران بدولت تقدیم شده وازطرف دولت در یك کمیسیون مخصوصی از وکلاء هر دو پیشنهاد مطرح گردید، و مدتی وقت کمیسیون بقرائت و مطالعه و و تشخیص معایب و مضاری که در هردو پیشنهاد بالسویه و دوش بدوش ملحوظ شده بود، تلف گردیده و عاقبت قسمتی از معایب مشخصه بامریکا مخابره و قسمتی بنماینده سینکلر ارائه شده و از هردوطرف اصلاحاتی که باز هم قابل اقناع نبود تدارك و بدولت تقدیم شد، و بالاخره دولت هر دو پیشنهاد را بدون اتخاذ عقیده بمجلس تقدیم داشت و از طرف مجلس پذیرفته نشده تقریبا بعنوان اینکه دولت خود باید عقیدهٔ ثابتی را اتخاذ کرده در مجلس ازآن دفاع بنماید آنهردو پیشنهاد بدولت مسترد گردید.

در اینجا، هم مجلس محق بود و هم دولت، زیرا مجلس در برابر آن لوایح مدافعی لازم میدید. ودولت برای دفاع از هیچکدام حاضر نبود و این خلاف اصول پارلمانی بود. دولت هم در نتیجهٔ هرج ومرج فکری و جنجالهای هرچیانه‌ای که در اطراف پیشنهادات بوقوع پیوسته خاصه اتهامات سیاسی که در مورد پیشنهاداستندارد-

کمپنی » از طرف طرفداران « سینکلر » باین و آن زده میشد و حتی رئیس دولت را هم درین اتهامات جریحه‌دار ساخته بودند و بعلاوه مضاری که در هر دو پیشنهاد بتدریج گنجانیده شده بود ـ دولت راضی نشد جانب یکی را بر دیگری ترجیح دهد .

بالاخره وجه حل بالنسبه بهتری که دولت در نظر گرفت این بود که یك لایحهٔ متقابله (کونتر پروژه) که حاوی قسمتهای صحیح هردو پیشنهاد بود تدارك دید و بنام عقیدهٔ دولت آنرا بمجلس تقدیم داشت و اکنون آن لایحه در کمیسیون خاصی تحت شور ومطالعه است و معلوم نیست کی وبچه صورت نتیجه بدهد .

خلاصه باید تصدیق کرد که پیشنهاد ۲۵ جوزا در غیاب یك دولت مسئول با آنهمه هیاهو و فحش و تهمت که کارکنان و دوستان نمایندهٔ « سینکلر » بدر و دیوار پراندند و بعضی جراید هم متأسفانه بیش از حد باآن فریادها همراهی نمودند واغراض خصوصی که‌دخیل دراین قضیه گردید ـ بزرگترین عامل بفرنج این مسئلهٔ حیاتی‌شده و شکل کار را دگرگون نمود ! ...

٭٭٭

مکی در یادداشتهای خود چنین مینویسد :

مسئله نفت شمال

«از طرف کابینهٔ اول قوام‌السلطنه در قوس ۱۳۰۰ خورشیدی پیشنهادی راجع باعطاء امتیاز نفط شمال بمجلس شورای ملی تقدیم گردید . درهمان جلسه هم سه کمیسیون ، خارجه ، فوائدعامه ، مالیه متفقاً یك جلسهٔ واحد تشکیل وپیشنهاد دولت را تحت مطالعه در آورده باتشخیص ملیت صاحب امتیاز که باید حتماً امریکائی باشدمواد پنجگانه که شرح آن گذشت بتصویب رسید .

ولی متعاقب تصویب امتیازفوق الذکر یادداشتهای شدیدی ابتدا از طرف روسها بخیال اینکه انگلیسها در این امتیاز شرکت خواهند داشت وپس از آن یادداشتی هم از طرف سفارت انگلیس بدولت وقت واصل گردید .

دولت ایران امتیاز خوشتاریا را ملغی و خالی از اعتبار میدانست بعلاوه رئیس دولت وقت هم یکی دو هفته قبل‌از اعطاء امتیاز فوق در مقابل سئوال یکی از نمایندگان مجلس در خصوص حق خوشتاریا صریحاً اظهار نمود که ورقهٔ خوشتاریا خالی از اعتبار و ملغی شده است .

در همان موقع نه از طرف روسها مالک اصلی و نه انگلیسها مالک ثانوی اظهاری نشد دولت نیز باستناد گذشته واخطاریه‌های مکرره‌ای که از طرف دولت ایران راجع به ملغی بودن امتیاز خوشتاریا و باستناد بسایر دلائل دیگر جواب یادداشتهای مزبور را داده دراین قضیهٔ حیاتی جداً مقاومت کرد.

دولتین روسیه شوروی و انگلیس نیز ناگزیر جوابهای دولت ایرانرا پذیرفتند پس از چندی از تعقیب موضوع صرفنظر کردند. مدتی بعد هم کابینه **قوام‌السلطنه** از کار افتاد و کابینهٔ **مشیرالدوله** روی کار آمده و جداً موضوع را تعقیب نموده تلگرافات مؤکدی در این خصوص واتمام عمل بنمایندهٔ ایران در امریکا مخابره کرد.

درضمن یکی از تلگرافات واردهٔ از امریکا این مسئله تذکر داده شد که کمپانی استاندارد اویل پیشنهاد شرکت دادن کمپانی انگلیسی را به دولت مینماید. پیشنهاد مزبور فوراً از طرف مشیرالدوله رد شد و در همین اثنا هم نمایندهٔ ایران در امریکا علاء بدولت تلگراف کرد که یک میلیون دولار قرضه که مقدماتش در کابینه قوام‌السلطنه تهیه شده بود حاضر است.

مشیرالدوله به علاء تلگراف کرد که ما این مبلغ را قبول میکنیم ولی چون دولت ایران و مجلس شرکت دادن کمپانی انگلیسی را با کمپانی امریکائی نمی پذیرد اگر قبول وجه مبنی بر قبول شرکت مزبور باشد دولت نمیواند آن وجه را بگیرد. نماینده ایران جواب داد که این وجه بهیچ وجه مربوط ودلیل بر قبول شرکت کمپانی انگلیسی نخواهد بود.

روی همین مذاکرات کابینه **مشیرالدوله** مبلغ یک ملیون دولار راقبول ودستور داد که بوسیله بانک شاهی بتهران برسانند.

متعاقب وصول وجه مزبور بتهران از طرف دولت معادل همان مبلغ حواله بوزارتخانه ها داده شد اما در همان موقعیکه این حواله ها صادرشده بود ناگهان از طرف سفارت انگلیس به مشیرالدوله اطلاع داده شد که قبول این وجه رضایت ضمنی وقبول شرکت کمپانی انگلیسی میباشد. بمجرد وصول این خبر مرحوم **مشیرالدوله** فوراً این مسئله را رد کرد واز طرف دیگر حواله‌ها را توقیف نموده دیناری از آنرا نگرفت و به علاء هم تلگراف کرد که چنین اظهاری از طرف سفارت انگلیس شده دولت ایران این وجه را قبول نمیکنند و با آنکه صریحاً شما اظهار داشته اید که قبول این قرضه

دلیل بر شناختن مشارکت کمپانی انگلیسی نمیباشد ، پس چطور سفارت انگلیس چنین اظهاری را مینماید.

در خلال این احوال گویا از طرف سفارت انگلیس هم بلندن و امریکا مراجعه شد که دولت ایران این وجه را خارج از مشارکت کمپانی نفط جنوب واستاندارد-اویل قبول میکند . پس از دو روز هم جواب دولت ایران وهم جواب سفارت انگلیس رسید که این وجه مربوط بمشارکت کمپانی انگلیسی نمیباشد لذا دولت ایران یك میلیون دولار را دریافت نمود .

خلاصه پیشنهادات کمپانی استاندارد اویل دائر بر مشارکت کمپانی نفط جنوب از طرف دولت وکابینه مرحوم مشیرالدوله صریحاً ردشد زیرا گذشته از نظریاتی که ممکن بود دولت نسبت بملیت صاحب امتیاز داشته باشد ، وجود مادهٔ پنجم امتیاز نامه مجلس انتقال امتیاز را به دیگری ، هر کس و هر کمپانی باشد یامشارکت دادن دیگری صریحاً منع نموده و موجب فسخ امتیاز میدانست بنا بر این دولت ایران نمیتوانست پیشنهاد کمپانی استاندارداویل را قبول کند.

پس از رد صریح قطعی دولت راجع بمشارکت کمپانی انگلیس ، باز ازطرف کمپانی استاندارداویل مجدداً پیشنهاد شد که دولت و مجلس شورای ملی ایران اجازه دهند معادل نصف سهام یا کمتر که پنجاه یا چهل سهم خواهد شد بکمپانی انگلیسی داده شود .

مجدداً دولت ایران با اشاره بمادهٔ پنجم اجازه نامهٔ مجلس شورای ملی این پیشنهاد را نیز رد کرد وحتی بمجلس هم نیاورد زیرا مخالفت نمایندگان با این پیشنهاد قطعی بنظر میرسید .

بنا براین دولت های وقت : (کابینه اول قوام السلطنه و کابینه مشیرالدوله و کابینه دوم قوام السلطنه) باآن همه جدیتی که بانجام این عمل داشتند بواسطه پیش-نهادات کمپانی استاندارداویل دائر بمشارکت کمپانی نفط جنوب نمیتوانستند آن را قبول کنند و از طرف دیگر چون در تصویب نامهٔ مجلس شورای ملی مخصوصاً قید شده بود که در موضوع واگذاری نفط شمال فقط با کمپانی استاندارداویل داخل مذاکره بشود از این رو دست دولت درمذاکره با کمپانی های دیگر امریکائی کاملا بسته‌شده بود و نمیتوانست رسماً با کمپانی امریکائی دیگری ولو آنکه هرقدرهم شرایط

پیشنهاد آنها مفید و مساعدتر باشد داخل مذاکره شود. ازاین لحاظ دولت در محظور غریبی گیر کرده و بعبارت دیگر در کوچه بن بستی گیر افتاده بود ونمیتوانست راهی برای خروج از این وضعیت غیر عملی برای خود بیاندیشد و این محظور فقط همان مواد مصوبه مجلس بود که منحصر صاً ذکر شده بود که دولت با کمپانی استاندارد اویل داخل مذاکره شود. از اینرو امتیاز نفط شمال بکمپانی استاندارد اویل دچار وقفه گردید وتقریباً در حدود شش ماه بطول انجامید وممکن بود مدت‌های دیگری هم‌ادامه یابد وچون کشور در نتیجهٔ فقر و عدم بنیهٔ مالی روبانحطاط میرفت دولت ایران ناچار بود که هرچه زودتر در ضمن اصلاح اوضاع اقتصادی مسئلهٔ نفط شمال را هم که به حالت انحصار در آمده بود صورت‌عمل دهد. یگانه راه نجات وچاره ایجاد رقابت‌بین این کمپانی باسایر کمپانی‌ها بود و بس و تنها دولت میتوانست باین وسیله از محظور ومانع خلاص شود ومتاعش‌را یابکمپانی استاندارد اویل یا بدیگری بفروشد وواگذار نماید. این بود که پس‌از سقوط کابینهٔ مشیرالدوله پیشنهادی بامضای ۲۴ نفر از نمایندگان راجع به تعدیل مادهٔ اول اجازه نامه مجلس و برداشتن انحصار مذاکره با کمپانی استاندارد اویل تقدیم مجلس شد وبوسیله تصویب آن بدولت اجازه داده شد که با کمپانی استاندارد اویل یا کمپانی معتبر و مستقل دیگر امریکائی درخصوص واگذاری این امتیاز داخل مذاکره شود وهرچه زودتر این عمل را تصفیه نماید.

بهمین مناسبت دولت (کابینه قوام‌السلطنه) با کمپانی دیگر امریکائی که گویا کمپانی سینکلر بود با شرایط ومنافع بهتر وبیشتری وارد مذاکره شد[1] وقرار داد آنرا تهیه وبمجلس هم پیشنهاد نمود. اما افسوس که برخی ازنمایندگان نفع پرست دندان تیز کرده توقع وانتظاراتی داشتند و چون کمپانی نامبرده یکصد هزار سهم از آنرا بعنوان کمیسیون برئیس‌الوزراء وعده داده بود، قوام‌السلطنه هم برای آنکه قرار داد کمپانی مزبور بگذرد رسماً در مجلس اظهار کرد که کمپانی یکصد هزار سهم بمن داده ومن هم آنرا به مجلس تقدیم میکنم ...... انتهی

حقایق امر:

ما آنروز میل نداشتیم روشنتر ازین در موضوع این بازی عجیب و غریب که در

---

۱ - در بارهٔ این کمپانی بنظریات مولف این تاریخ بعدازین مراجعه شود.

پیرامون «نفت» راه افتاده بود، سخن بگوئیم - اما امروز بحکم آزادی تاریخ و لزوم تذکار حقایق میتوانیم مختصر پرده‌ای از روی کار برداریم ولی باز هم مطمئن باید بود که هرچه هست میشود گفت زیرا بسیار مطالب است که با آنکه گوینده بحقیقت آنها ایقان دارد از نوشتن و اثبات آن عجز دارد.

آنچه بصورت موجب تزلزل بنیان امتیاز نفت بکمپانی استندارد اویل (تنها کمپانی بزرگ و معتبری که میتوانست با کمپانی نفت ایران و انگلیس رقابت کند) گردید این بود که کمپانی مذکور برای استحکام و عملی شدن این امتیاز کمپانی ایران و انگلیس را هم در کار خود دخالت داد - وحق آنست که این تدبیر بهترین تدابیری بود که کار را عملی میکرد و میتوانستند با این اتفاق برابر تعرضات دولت شوروی مقاومت نمایند.

یعنی هرگاه ممکن بود در مقابل مخالفت دولت شوروی مقاومت نمود تنها بدین وسیله بود لاغیر اما اینجا غفلت یا خبط بزرگی از طرف دولت و مجلس شد و آن سخت گیری راجع برعایت مادهٔ پنجم امتیاز نامه بود.

آقایان بعنوان اینکه کمپانی استندارد اویل بخلاف قرار داد خود کمپانی ایران و انگلیس را شرکت داده است امتیاز مزبور را لغو کردند!

من یکی از کسانی بودم که بمحض شنیدن این سخن در دلم گذشت که این زمزمه کلک امتیاز نفت شمال را خواهد کند!

من هنوز از وجود کمپانی تازه رسیده ای بنام «سینکلر» که بعدها معلوم شد مشار الیه اسباب کار مخالفین این امتیاز بوده و حقیقی ندارد اطلاع نداشتم - و فردای آنروز شنیدم که شخصی بنمایندگی ان کمپانی تازه وارد تهران شده است.

بالجمله من و جمعی از رفقای اکثریت در مقابل سایرین مقاومت کردیم و باور نداشتیم نصرت‌الدوله فیروز و سردار معظم تیمورتاش و اکثریت رفقای مجلسی ما با این فکر یعنی با الغای امتیاز نفت شمال استندارد اویل موافقت دارند.

من نمیتوانستم زیر بار این خبط بزرگ و خطای فاحش بروم، زیرا من یقین داشتم که این بازی مقدمه خراب شدن کار است!

بنابراین با آنکه عضو اکثریت بودم - مخالفت صریح و جدی خود را با تصمیم مزبور اعلام داشتم - و بلافاصله معلوم شد که دو سه تن دیگر از رفقای ما نیز با من هم

خیالند - وقرا کیسون اقلیت آقایان سلیمان میرزا و حاج امین التجار وحایری‌زاده و افراد سوسیالیست و غیر سوسیالیست که مجموع عدهٔ آنان پانزده تن میرسید نیز با ما درین موضوع هم فکر بودند.

بنابراین بسرعت دو تیپ درمجلس بوجود آمد - اکثریت مخالف با استندارد- اویل وطرفدار «سینکلر» واقلیت هوا دار عدم الغای امتیاز مذکور. و جنگ از همان ساعت آغاز گردید!

درین بین بحران رفع شد وقوام‌السلطنه دولت خود رامستقر ساخت وقانون امتیاز را اصلاح کرد.

در نوبهار هفتگی شمارهٔ ٦ مورخه سه‌شنبهٔ ٨ عقرب ١٣٠١

اصلاح در امتیاز نفت شمال

در جلسات ٢٣ و ٢٥ جوازی ١٣٠١ اصلاح قانونی در مواد ١ و ٥ قانون ٣٠ عقرب ١٣٠٠ راجع بامتیاز نفط شمال بتصویب مجلس شورای ملی رسید.

در مادهٔ اول بدولت اجازه میدهد که با کمپانی معتبر مستقل امریکائی دیگری غیر از «استاندارد اویل» میتوانند داخل مذاکره شده و در صورت صلاح امتیاز نفت شمالرا واگذار نماید.

دراصلاح مادهٔ پنجم قید میشودکه هیچ کمپانی امریکائی حق ندارد امتیاز مزبور را بهیچ دولت یا کمپانی یا شخصی انتقال دهد وهمچنین شرکت با سرمایه داران دیگر مربوط بتصویب مجلس شورای ملی است.

اصلاح دیگر:

بار دیگر هم اصلاحی در این قانون بعمل می‌آورند و با اعتراض مکرر دولت شوروی برخورد میکنند!

روز یکشنبه ٢٩ عقرب ١٣٠١ کمیسیون نفط باصرار و جدیت رئیس‌الوزراء صبح از چهار ساعت قبل ازظهر تشکیل و آقای قوام‌السلطنه در کمیسیون نام برده حاضر شده وظهر هم اعضاء کمیسیون نهار رادر مجلس مانده و بعدازظهر مجدداً جلسهٔ کمیسیون تشکیل و تا مقداری ازشب گذشته دائر بود بالاخره مواد امتیاز نامهٔ دولت از طرف کمیسیون تصویب گردید.

پس از کشمکشهائی که بین طرفداران استاندارد اویل و کمپانی سینکلر پیدا

شد و پس از آنکه کمپانی استاندارد اویل باصرار دولت وافکار عمومی ناچار شد که مواد پیشنهاد قطعی خودرا تلگرافاً اطلاع دهد و کمپانی سینکلر نیز بنوبه پیشنهاد خود راداد . بالاخره دولت یك پیشنهاد ثالثی که محتوی مواد خوب دو پیشنهاد مزبور بعلاوه مواد دیگری بود درضمن ۲۵ ماده در تاریخ ۱۹ سنبله ۱۳۰۱ بمجلس شورایملی تقدیم نمود.

این پیشنهاد ثالث بتصدیق متخصصین این موضوع از هر دو پیشنهاد سینکلر و استاندارد اویل بهتر و برای ایران مفید تر بود .

دولت این پیشنهاد را بدون آنکه نامی از کمپانی ببرد بمجلس فرستاد و حاوی مواد مفیدی بود که هر کمپانی امریکائی آنرا قبول کند با اطلاع مجلس شورای ملی بآن کمپانی داده شود و در صورتیکه دو کمپانی امریکائی هر دو قبول کنند انتخاب یکی از آنهارا باز بنظر مجلس شورایملی واگذار کرده بودند .

از تاریخ ۲۹ سنبله که روز تقدیم پیشنهاد مزبور بود تا ۱۹ عقرب ۱۳۰۱ خورشیدی مجلس باین موضوع خاتمه داد وآنرا بطریق ذیل تصویب نمود .

کمیسیون مربوط مواد امتیازنامه را بدو قسمت تقسیم نمود :

۱ - موادا صلی

۲ - مواد فرعی

مواد اصلی عبارت ازآن موادی است که بدولت حق تغییر آن داده نشده است .

مواد فرعی عبارت ازآن موادی است که دولت بنا بمقتضیات بتواند آنراتغییر دهد ولی تغییر مزبور را بمجلس شورایملی پیشنهاد نماید وپس از تصویب بموقع عمل گذارند . ونیز گیرندهٔ امتیاز هر کمپانی باشد باید با تصویب مجلس شوری امتیاز باو داده شود.

بالاخره بنا باصول فوق امتیاز نامهٔ نفط شمال از کمیسیون گذشت وقرار شد در جلسه علنی مجلس مطرح ومورد مذاکره وتصویب قطعی قرار گیرد .

این مسئله یعنی تصویب امتیازنامه نفط شمال باکیفیتی که در فوق ذکر شد یك قدم جدی بود که مجلس ودولت میتوانست بایك سرعت فوق العاده بطرف اصلاحات وضع مالی واقتصادی کشور بردارد .

ولی بلافاصله پس از انتشار این موضوع از طرف رادیوی مسکو اظهار مخالفت مجدداً آغاز گردید باین معنی که در روز ۲۲ عقرب ۱۳۰۱ خورشیدی خبر ذیل را

رادیوی مسکو انتشارداد که اینك عیناً آن خبر را ذیلا ذکر مینماید :

از بی سیم مسکو:

مسئله امتیازات

«ولادیوستك - در محافل امریکائی راجع بمسئله امتیازات در شرق و بخصوص امتیازات نفط در ایران صحبت زیادی میشود . از قراریکه اطلاع میدهند در امریکا این عقیده را دارند که گرفتن امتیازات نفط شمال ایران که باقفقاز هم سرحد است بدون شرکت روسیه که مستقیماً در خود نفط علاقه مند نیست قضیهٔ صورت ناپذیری است همانطوریکه این امتیازات بدون اعطای حق ترانزیت ازطرف روسیه صورت پذیر نخواهد بود زیرا مسئلهٔ ترانزیت ممکن نیست سوء ظن وجنبهٔ ماجرا جوئی مداخله نظامی اجانب رادرتحت لوای امتیازات درهمسایگی روسیه برطرف ساخته و حقیقتاً یك صورت واهمیت متین استخراجات منابع تحت الارضی باین کاربدهد. عموماً تصور میکنند که روسیه حق داردنسبت باین قبیل امتیازات ظنین گردیده و آنها را مصنوعی و تهاجمی تصور کند واگر این امتیازات بدون اطلاع وموافقت او انجام گیرد بدیهی است که روسیه این قبیل مؤسسات خارجی را که تولید سوء ظن میکند درآن حدود راه نخواهد داد[1] » .

باری این کشمکش درمجلس چهارم آغاز و تا مجلس پنجم طول کشید و کار خراب شدو هیچیك ازدو کمپانی حاضر پذیرائی پیشنهادات ماشدندو ظاهراًمخالفت روسیه و عدم شرکت کمپانی ایران وانگلیس کار را طوری ضایع کرده بود که برای هیچ کس ممکن نبود دارای این امتیاز گردد .

وراه بیرون بردن واستخراج نفت برای هیچکدام موجود نمی‌شد - و اینجابود که مجلس گز نکرده پاره کردوچنان اقدام بزرگی رابباد احساسات داد !

٥٥٥

نتیجه چه شد !

نتیجه همان بود که ما پیش بینی کرده بودیم - استاندارد اویل از میدان در رفت، جلسه‌ها بگفتگوی نفت صرف شد و عاقبت‌الامر آقای سینکلر هم گذاشت و رفت‌بعقیدهٔ مردم بدبین و سوء ظن‌دار کمپانی مذکور وظیفه خود را خوب انجام

۱- ازتاریخ حسین مکی، مهرایران .

داده بود ، امتیاز راخراب کرده و مبلغی هم خرج کرده ودست آخر خودش را کنار کشیده بود !

کسانیکه بخواهند معتقدات سیاسی واجتماعی خودرا از گردهٔ مقالات جراید و اتهامات روزنامه نگاران مشرق ترتیب دهند و رجال کشوررا ازروی اوراق جراید بشناسند غالباً دچار این قبیل کوره راهها واشتباهها خواهند شد !

٤٤ - ایران در جامعهٔ ملل

درجلسهٔ ۹ جدی سنهٔ ۱۳۰۰ مادهٔ واحده ایکه عضویت مملکت ایران رادرجامعهٔ ملل تصویب مینمود از تصویب مجلس گذشت و راپورت تعهدنامهٔ جامعهٔ ملل و دارای یك مقدمه و ۲٦ اصل و ۲ ضمیمه ازطرف کمیسیون خارجهٔ مجلس تقدیم مجلس گردیده طبع وتوزیع شد .

روزنامهٔ نوبهار هفتگی در شمارهٔ ۳ دراین باره چنین نوشت :

« آیامی توانیم حدس بزنیم که اقدامات رقابت آمیز مللی که در جامعهٔ مزبور عضویت دارند وقضایای ملالت خیزی که دراین اواخر از طرف فرانسه وانگلیس وایتالی ویونان نسبت به آلمان وعثمانی بوقوع پیوسته ومسئلهٔ اسلامبول چه تأثیری درروح جامعهٔ ملل خواهد بخشید ؟

آیا راست است که جامعهٔ مللی وجود دارد ؟

این جامعهٔ ملل که ۳۲ دولت بعنوان عضو اصلی معاهدهٔ صلح را امضا کرده اند و ۱۲ دولت هم بلا فاصله بعداز امضا کردن معاهدهٔ صلح در جامعهٔ مزبور دعوت شده وبعضویت پذیرفته شده اند آیاقادر است صلح عمومی رادراین زمستان محافظت نماید واز وقوع جنك یعنی ازآثار طبیعی وطبیعی فشارها ومظالم حریصانهٔ فاتحین برمغلوبین واختلاف بین فاتحین برسر منافع جلوگیری کرده چند صباحی صلحرا در عالم آشفته وخونچکان امروزی صیانت نماید ؟ !؟ . . . »

مؤلف میگوید : دیدیم که جامعهٔ ملل جز لفاظی هیچکاری نتوانست صورت دهد ویکی بیکی اعضای اوازهم متلاشی گردیدند و عاقبت جنك عمومی که نتیجهٔ منطقی معاهدهٔ بیرویهٔ صلح بود با این شدت درگرفت ودنیارا طوری در خون و آتش فرو برد که تایك قرن دیگر عالم بشریت سوگوار وخون چکان وزخمدار خواهد بود!

٤٥ - حملهٔ مجلس بوزیر جنك !

بتاریخ میزان ۱۳۰۱ در کابینهٔ آقای قوام السلطنه هجوم وحمله ای بوزیر جنك صورت گرفت .

وزیر جنگ شروع کرده بود بمداخله در امور مالیه وشهرباتی وخالصجات ودر رهگذرهم چند بار مردم‌راکتک زده بود واخیراً مدیرستارهٔ ایران «حسین صبا» رادر میدان مشق بجرم مختصر انتقادی که از مشارالیه کرده‌بود بسه پایه‌بسته بود !

باردیگر دندان آقای قلیقی مدیر حیوة جاوید رابا مشت شکسته وایشان‌را با سردبیر روزنامهٔ مزبور در دژبان حبس کرده بود !

من درشمارهٔ اول نوبهار دراین باب چنین نوشتم .

* * *

نقل از شماره اول مورخه ۳ میزان ۱۳۰۱ خورشیدی صفحه ۱۶ :

عالم مطبوعات در تهران

معلوم نیست در تحت چه تأثیری جراید مرکز یکدفعه به مجلس و بدولت هجومهای زیادی نمودند دراین بین هایکی از جرائد به آقای سردار سپه نصایحی داده و مدیر جریده بحضور آقای و زیرجنگ احضار و از مشارالیه سؤال میشود که : مقصودت چیست ؟

میگوید : میخواهیم که شما نادر بشوید .

در مقابل این جواب که مربوط به أصل مسئله نبوده کتک میخورد وبه محکمهٔ نظامی گسیل میشود !

ما همان اندازه که از این قبیل تعرضات نازیبا که بد بختانه بواسطهٔ نبودن قانون «منصفین» درمرکزروی میدهد متأسف‌هستیم همانقدرهم تأسف‌داریم که‌چگونه سیاسیون و احرار ما غافل از اینند که در قرن بیستم کسی نمیتواند نادر یا بناپارت بشود و جریان ترقیات اجتماعی این اصل را محو نموده و بجای نادرها وبناپارت‌ها (واشنگتن) میپروراند و صلاح بزرگان و رجال ما در « نادر » شدن نیست‌زیرا نادرها در محیط امروزی قابل دوام نخواهند بود و روزنامجاتی که بخواهند «نادر» درست کنند مستحق همین معاملاتند !

* * *

در نتیجهٔ این قضایا در مجلس ازطرف فراکسیون «سوسیالیست» که در اقلیت بودند و تا آنروز فقط بدولت حمله میکردند ، ناگاه حمله بوزیر جنگ شروع شد .

روزنامهٔ نوبهار در شمارهٔ ۳ مورخه ۱۶ میزان ۱۳۰۱ این داستان‌را بایجاز چنین نگاشت :

نقل از نو بهار هفتگی صفحه ۴۷

در این هفته

مجلس و وزیر جنگ

« ما ناگزیر بآقای وزیر جنگ علاقه داریم و نمیتوانیم یك ایرانی قوی الاراده ای که وجودش در اجتماع شاهد منتها لیاقت ایرانی میتواند بود علاقه نداشته باشیم .

بهمین دلیل قضایای وارده بر آقای وزیر جنگ در تاریخچهای نو بهار همه وقت یاد داشت خواهد شد .

***

روز پنجشنبه ۱۳ صفر ۱۲ میزان جاری در مجلس ملی ، آقای معتمد التجار نماینده تبریز لایحه‌ای قرائت کرده وازظهور ارتجاع در تبریزووشت و خرابی اوضاع و نقض قوانین شکایت نموده ، منجمله از کارهای حکومتهای نظامی هم شکوه کرده بمجلس هم اعتراضاتی وارد ساختند و بالاخره گفتند : باید حکومتهای نظامی ملغی بشود و خیلی تقاضاهای ملیة دیگر . . .

بر اثر این خطابه ، آقای سید حسن مدرس نمایندهٔ تهران نطقی در چگونگی مجلس چهارم و خدمات آن بیان نموده ، قدرت مجلس را گوشزد کرده ، قضایای تاریخی مجلس دوم را در ضمن شمرده و گفتند : اگر وزیر بداست مجلس بایداو را تغییر بدهد . و ضمناً اسمی از آقای وزیر جنك بردند و گفتند که منافعی و مضاری دارد که منافع او اساسی و مضارا و فرعی است .

وزیر جنك ، ازاین قضیه دلتنك‌شده روزجمعه بوالا حضرت ولیعهد استعفای خود را اظهار و روز شنبه پستهای نظامی را از در مجلس و در خانهٔ رئیس الوزراء و سایر نقاط احضار نموده و در شورای نظامی خدمات و بالاخره استعفای خود را را نمود ساخته و میگویند که من از وزارت جنك مستعفی ولی از فرماندهی استعفا نداده و با علیحضرت این استعفارا تلگرافاً معروض خواهم داشت . بالنتیجه در وزارت جنك نطقها شده و (متینك مانند) حرارتهائی از طرف بعضی صاحب منصبان بروز کرده و طبعاً مقاومت خود را برای خاطر آقای وزیر جنك در برابر هرچه که هست ابراز میدارند . و بقراریکه شنیده شد تلگرافی هم از مقام فرماندهی کل بنظامیان خارج

پایتخت مخابره میشود . **محمود آقا خان** حاکم نظامی هم فوراً استعفا میدهد .

***

مجلس قبل از ظهر شنبه ، باخون سردی مفتوح وبمناسبت ۱۴ میزان رئیس خود را که آقای **مؤتمن الملك** بودند انتخاب می نماید عصر هم مجلس بریاست آقای **مؤتمن الملك** تشکیل ونواب رئیس (آقای **مدرس**) و **میرزا محمد صادق طباطبائی** با کثریت ۶۲ و ۵۱ رأی انتخاب میشوند .

بعد ازظهر همان روز **والاحضرت ولیعهد** خبر استعفای **وزیرجنك** رابرئیس مجلس میگویند ، جلسهٔ یکشنبه هم باسکوت برگذار میشود .

صبح یکشنبه ۱۵ یکدسته نظامی باتوپخانه از جلو مجلس چند دفعه دفیله داده ورد میشوند ! و از شهر هم همین طور !! ، **آقای وزیرجنك** هم دیروز و امروزکاغذ های وزارتی را امضا میکرده اند !

***

ما از استعفای **آقای وزیرجنك** همانقدر متأسفیم که از بعضی کار های ایشان و مأمورین ایشان ، ما و هر ایرانی میل داریم ، که **وزیرجنك** ما ، از حدود وزارت جنگ و فرماندهی کل تجاوز نکرده و حتی الامکان درخزانهٔ قشونی بیشتردقت نموده بعملیات مستخدمین لشکری زیاد تر دقیق شوند و زیاد تر خزانهٔ عمومی ملت را مراعات نمایند !

ما می خواهیم که در کار های وزارت داخله و مالیه بهیچوجه دخالت از طرف لشکریان به عمل نیاید ، تا کمتر مضار فرعی برای این ادارهٔ لشکری فرض شود ، ما دوست داریم که حکومت های نظامی با بودن مجلس لغو شود تا بیجهت کسی حق حمله بمجلس و بوزارت جنك نداشته باشد .

ما آرزو داریم که نظامیان خانهٔ مردم را برخلاف قانون محاصره نکرده ودر مسائل حقوقی ، ولو بحق ـ متعرض کسی نشده ، دندان روز نامه نویس را ـ که میتوان زبان اور بحکم قانون بست ـ بامشت تعصب خرد ننمایند و بالاخره ما امید واریم ، وزیر جنك بداند که در ایران قوه‌ای فوق قوای ملت و مرکزی قوی ترو صالح تر از مجلس شورای ملی وجود نداشته ویك وزیر هرقدر قوی وصالح باشد ، باید با مجلس

کار کرده و ازمجرای همکاری با مجلس هر فکری که دارد و هر خدمتی که در نظر گرفته بموقع اجرا بگذارد.

تا اگر میگویند بگویند: که منافع او اساسی و همه کار او متناسب با حکومت ملی است...

و مطمئن باشند که وطن پرستی در کناره‌جوئی یا استعفا نبوده، بلکه در سعی و اقدام و آشنا شدن با ضروریات و لوازم قوانینی است که وطن دارای آن قوانین و تشنهٔ اجرای آنهاست...

آقای وزیر جنگ خودرا در صفحات تاریخ ایران داخل کرده اند چقدر خوبست که این صفحات طولانی‌تر، درخشنده‌تر و با سعادت‌تر باشد و حکایت «سولون حکیم» و «کرزوس» در اینجا تجدید نشود...

* * *

این مقالهٔ من که در نوبهار نشر شد موجب ملایمت و نرمی سردار سپه شد و بصلاح خود ایشان هم بود - اما داستان قوانین و رعایت مصالح و قصهٔ سولون و کرزوس خوب نتیجه نداد!

مکی در یادداشتهای خود مینویسد و ما باندك اختصار نقل میکنیم:

اولین اعتراض مجلس نسبت بعملیات سردار سپه

رفته رفته قدرت وزیر جنگ سردار سپه بحدی رسیده بود که در عموم کارهای لشکری و کشوری و مالی مداخله میکرد. حکومت نظامی را هم که قوام السلطنه (رئیس الوزراء) در بدو تشکیل کابینه دومش به متحصنین مجلس سند سپرده بود که برداود بواسطهٔ مخالفت سردار سپه نتوانست منحل و از بین ببرد بعلاوه سردار سپه در بعضی از شهرهای آذربایجان و غیره هم بامراء لشکر دستور داده بود که حکومت نظامی را بر قرار نمایند. عواید ادارهٔ مالیات مستقیم و در آمد ادارهٔ کل خالصجات مملکتی و مالیات ارزاق تهران را هم که ریاست آن با امیر لشکر خدایارخان بود از مردم اخذ و بدون آنکه بخزانه داری کل وارد شود مستقیماً سردار سپه بابت بودجه وزارت جنگ دریافت میشود. کتك زدن مدیر روزنامه وطن [1] و حبس و توقیف

---

[1] - در روزنامهٔ وطن اعتراضاتی بکارهای وزارت جنگ نشر شد - روزی مرحوم میرزا هاشمخان محیط مدیر «وطن» دراداره اش نشسته بود که ناگهان چند قزاق و یک صاحب‌منصب وارد شده او را از پشت میز بیرون کشیده با قنداق تفنگ کتك زیادی زده کتك زنان او را باداره قزاقخانه میبرند و حبس میکنند و چون حس میشود که بیچاره مشرف بمرگ است او را رها مینمایند - من او را در خانه‌اش میان بستر دیدم که از حجامت گاه تا سر بن مانند مرکب سیاه شده بود و دیری بستری بود و عاقبت فلج شد.

غیرقانونی اشخاص و توقیف غیرقانونی جرائد و سایر قلدری‌های او هم برخی از نمایندگان را بوحشت انداخته زمینه را برای انتقاد از اوضاع و اعتراض در مجلس خصوصی و جلسهٔ رسمی فراهم میساخت منتهی اشکالاتی درکار بود که نمیتوانستند او را استیضاح نمایند باین احوال فشار اوضاع بقدری بود که بالاخره آقای معتمدالتجار طاقت نیاورده در لفافه بیانات بسیار مؤثری که ذیلا ذکر میشود در مجلس قرائت نمود:

نطق معتمد التجار در مجلس:

در جلسه ۵ شنبه ۱۲ میزان ۱۳۰۱

مجلس بریاست مؤتمن الملك تشکیل شد معتمدالتجار برحسب وقتی که قبلا خواسته بود پشت تریبون رفته اظهار داشت:

حقیقة خیلی ننك آور و باعث تأسف است که پس از ۱۷ سال مشروطیت و آن همه قربانی ها که در راه آزادی داده شده مجبور شویم که در عوض اصلاحات اساسی از نقض قانون اساسی و اجرا نشدن سایر قوانین شکایت کنیم خطوطی که از آذربایجان میرسد ما را عصبانی و وادار بعرض این عرایض نموده است..

در ضمن عرایضی که راجع بپاره ای قضایای آذربایجان سابقاً بعرض مجلس رسانیدم شرحی هم از کلیهٔ اوضاع آن ایالت عرض و ضمناً درخواست کردم نمایندگان محترم که برای حفظ حقوق این ملت منتخب شده اند عطف توجهی بفرمایند از آذربایجان که بقصد تهران عازم بودیم بانهایت ذوق و شوق می‌آمدیم و خیال میکردیم بمجرد تشرف در مجلس با مساعدت آقایان برای جبران مافات اقداماتی خواهیم کرد متاسفانه بعداز ورود و مطالعاتی که دراینمدت کرده‌ایم می‌بینیم نسبت بمامورات اساسی مملکت وحملاتی که باساس وارکان آزادی و مشروطیت دراین پایتخت میشود مجلس ساکت و نمایندگان محترم توجه مخصوصی نمی فرمایند جلسات گران بهای مجلس تمام صرف جزئیات شده و اوقات ذیقیمت نمایندگان تلف می شود دشمنان آزادی و استقلال مملکت لاینقطع درکار، اتصالا نقشه‌های خودشانرا توسعه میدهند و قسم پیا روزی میرسد که نه سر می‌ماند نه دستار بساط مشروطیت که برچیده میشود سهل است استقلال مملکت را هم می برند.

ترتیبات حالیه بنده را حق میدهد که نسبت باوضاع حاضره بدبین و ظنین باشم مجلس که حامی و ناظر قوانین اساسی است دلسرد، شاه که حافظ و نگهبان قانون

اساسی واصول مشروطیت است درخارج ، دیگران درحالت بی تکلیفی ، اهالی وموکلین بخیال اینکه وکیلشان درمجلس است وبرای آن ها کار میکند رفته بفراغت خاطر برای نتیجهٔ اقدامات منتظر نشسته یک مرتبه ملتفت خواهند شد که خاك برسرشان شده است مادامی که قانون اساسی این قدر زیر پا انداخته شده و ابداً نشانی از او دیده نمی‌شود ما و شما وضع قوانین را برای کی میکنیم و کدام هیئت دولت مجری آن خواهد بود مگر ملاحظه نمی فرمائید در خارج نمایندگان و این مجلس تاچه درجه موهون شده‌اند بهر محفل و اجتماعی که میرویم و با هرکس که ملاقات می کنیم از سکوت مجلس و مجلسیان شکایت میکنند از تبریز دراین مدت کم که وارد شده‌ایم خطوط متعدد رسیده از وضع مجلس و نمایندگان وهیئت دولت استفسار کرده اند و میکنند نمیدانم چه جوابی بنویسم و حقیقةً در حیرت هستم اوضاع حاضره را قطعا نمیتوان مناسب و لایق و سزاوار اطلاق یك حکومت ملی دید در حقیقت تماشاتی میشود که خیلی اسباب وحشت و پریشانی و نگرانی است . عملیاتی در مرکز مملکت میشود که بنظر بنده ممکن است در آتیه خیلی نزدیك برای مملکت وملت خطراتی را متوجه سازد .

بدون مجوز قانون جرائد رامی بندند ومدیران آنها راتوقیف ـ حبس ـ تبعید وزجر میکنند و میزنند چرا؟ برای اینکه از کثرت ظلم وتعدی و انتخاب اشخاص بد سابقه برای ماموریت‌ها واختلاس ها وهزار مظالم دیگر تنقید کرده ودولتیان را براه راست دلالت ونصیحت مینمایند، اینها عوض اصلاح احوال ومفاسد خودشان متشبث به نقض قوانین میشوند آیا برای جلوگیری از خطرات متصوره نمایندگان ملت چه تصمیمی اتخاذ مینمایند.

قانون اساسی اعمال راتقسیم وهر وزیری رادر کار خود مسئول کرده است آیا حالا در اینجا رعایت میشود ؟ خوبست برای مراعات سوگندی که آقایان نمایندگان درمجلس یاد کرده‌اند عجالتاً ازبعضی کارهای جزئی صرف نظر فرموده واوقات عزیز و پر بهای خودشان را صرف مذاکرات مهمهٔ اساسی بفرمایند ، از قانون اساسی که بغیر از لفظ ویك کتابچهٔ مطبوع آنهم درکتابخانه‌ها ودر خانه‌ها عجالةً چیز دیگری نیست همان مظالمی که درادوار فترت میشد همان خلاف قانون ها که درآن اوقات مرتکب میشدند حالاهم میشوندواین مظالم ونقض قوانین باز زمینه‌هائی برای انقلابات در مملکت تهیه کرده و میکنند . معلوم میشود ما ها عمرمان را باید در انقلاب صرف نمائیم وهمیشه درزدو خورد باشیم ترتیبات واوضاع حاضره و این لاقیدی در

مراعات اصول قوانین اساسی است که اتصالا در مملکت باعث تولید قیامها و نهضتها میشود قیام تجددیون تبریز برای چه بود؟ آیا بغیر از عدم رضایت از اوضاع پریشان و اسف آور مملکت بود که میخواستند دولت را وادار به اجرای کامل اصول قوانین اساسی بکنند؟

آیا اولیای امور تجربه حاصل کردند و یك قدمی برای اجرای قانون اساسی بر داشتند و یا برای آسایش اهالی این مملکت اقدامی کردند؟ فرداست که از کثرت ظلم و تعدی در سایر نقاط مملکت نیز قیامها میشود و باینطور همیشه این مملکت در جزر و مد انقلاب و همیشه مردم در زحمت بوده روی راحت نخواهند دید لازم است مجلس شورای ملی هرچه زودتر بهیئت دولت و زمامداران وقت و مسئولین امور جداً اخطار کند که قوانین اساسی مملکت را که باخون پاك جوانان وطن و مجاهدین باغیرت تحصیل شده است مراعات و هریك از وزراء در اداره و حدود اختیارات خود با جدیت مشغول اصلاحات بشوند حالا اگر آقایان نمایندگان بخواهند از وزارتخانههای داخله و مالیه وغیره سئوال و استیضاحی فرمایند آیا جواب مسکت میشنوند؟

بعقیدهٔ بنده خیر زیرا در حدود اختیارات آنها مداخلاتی میشود که نبایستی بشود و این هم در واقع هرج و مرج است و ابداً شایسته یك دولت مشروطه و حکومت ملی نیست ایرانیان با غیرت که جمع شده و بیرق استبداد را سرنگون و به تحصیل مشروطیت نائل شدند گمان نمی کنیم دیگر زیر بار استبداد بروند و قطعاً کار منجر بانقلاب وخون ریزی خواهد شد تا زود است باید مجلس چارهای بکند و بانقلاب میدان ندهد حکومتهای نظامی باید از مرکز و سایر نقاط مرتفع بشود بوزراء تذکر داده شود که بوظائف یکدیگر مداخله نکنند عواید دولتی باید از هر منبعی که باشد توسط مامورین مالیه به خزانهٔ دولت وارد و از آنجا مطابق تصویب مجلس بمصارف برسد وزراء باید هریك در حدود اختیار و مسئولیت خود مشغول اصلاحات باشند دولت را باید تذکر داد و وادار کرد که جداً مراعات قوانین اساسی مملکت را نموده و در اجرای قوانین موضوعه مصوبه از طرف مجلس مراقبت نماید.

در مرکز و ولایات کسانی را که تحریکات برجسته برضد آزادی و مشروطیت قلما و لساناً و عملا می نمایند شدیداً تعقیب و بمجازات برسانند در حیرتم چطور میشود در جلو چشم مامورین دولت مشروطه علناً برضد مشروطیت و قوانین اساسی

قیام و بدگوئی میکنند! چرا دولت آن طور مامورین وظیفه ناشناس را تحت مسئولیت در نمی‌آورد و مؤاخذه و تنبیه نمی‌نماید در تبریز که مهد آزادی است و مرتجعین قدرت نفس کشیدن نداشتند حالا در ظرف این یکی دو ماه وضع آنجا طوری شده که بعضی از مفتخورها علناً نفوذهائی بر علیه قانون اساسی و مشروطیت اعمال میکنند و مامورین دولت هم ابداً حرفی نمیزنند و ساکت نشسته‌اند معلوم میشود حکومت نظامی آنجا یا سایر نقاط فقط برای جلوگیری از اجتماع آزادیخواهان و مذاکرات آن‌ها و بالاخره خفه کردن آنها برقرار شده‌است و الا علت ندارد که از آزادیخواهان جلوگیری بشود که حرفهای خودشان را نگویند ولی مرتجعین در اظهار عقاید مضر خود آزاد باشند حقیقتاً وضع و حالت ما و این دوره تقنینیه چیز غریب و مضحکی است ما نباید اینطور و تا این اندازه در مقابل نقض قوانین و هزار بی قاعدگی‌های دیگر ساکت و صامت باشیم و اوضاع حاضره را با کمال خونسردی تلقی نمائیم باید قسمی را که در حفظ قانون اساسی و نظارت در اجرای اصول آن و مواد سایر قوانین موضوعه مصوبه یاد شده‌است همیشه در مد نظر بگیریم و بوظیفهٔ خود عمل کنیم والا نزد خدا و خلق مسئول و در تاریخ مفتضح خواهیم شد و اعقاب ما را مورد طعن و لعن خواهند کرد با آنکه آقای رئیس الوزراء بآقایان متحصنین مجلس چندی قبل قول داده و تعهد کرده‌اند که حکومتهای نظامی را رفع و انجمنهای ایالتی و ولایتی را مفتوح و در اجرای اصول قوانین اساسی جداً مراقبت فرمایند جای بسی تعجب و تأسف است که دایرهٔ حکومت نظامی تا آخرین نقطهٔ شمالی مملکت توسعه می‌یابد آیا بمردم نباید حق داد که بهیچیک از اقوال دولت اعتماد و اطمینان نکنند. مملکت ما وضع غریبی بخود گرفته‌است که هیچ نمیتوان بیکی از اشکال حکومتهای دنیای امروزه تشبیه کرد. معلوم می‌شود اولیای امور ما بکلی در خواب غفلت بوده و ابداً اطلاعی از دنیای امروزه ندارند در نتیجهٔ همین اوضاع حاضره است که اتفاقات این چند روزه در تهران رخ داده است.

البته دشمنان استقلال مملکت هم از این مواقع استفاده خواهند کرد اگر در پایتخت از آنهائی که برضد اساس مشروطیت و قانون اساسی علناً صحبت میکنند جلوگیری میشد در ایالات و ولایات هم مرتجعین از بیغوله‌ها سر بیرون نمی‌کشیدند تا پایتخت اصلاح نشود عادات و اخلاق در سایر ولایات خوب نخواهد شد هر وقت اساس در پایتخت محفوظ ماند در اقطار مملکت محفوظ است. در خاتمه عرایضم بنده پیشنهاد میکنم که

هیئتی ازطرف مجلس معین وراجع باوضاع حاضرهٔ مملکت باوزراء داخل مذاکره وتعیین تکلیف بکنند والا بااین وضع وترتیب مملکت اداره نخواهد شد.

نطق مدرس

فرمایشاتی که نمایندهٔ محترم نمودند مشتمل برچند فقره بود یکی وجود معایبی بود که همه تصدیق میکنیم زیاده ازآن حدی که فرمودند.

اما اینکه فرمودند بعضی اظهار بدبینی بمجلس میکنند بنده اینرا نفهمیدم واگر چنین چیزی هم باشد بغیرحق است. درسه دورهٔ تقنینیه که من بوده‌ام واغلب آقایان هم بوده‌اند باین مجلس ازاول تشکیل خدماتی که بمملکت کرده است بنده کم سراغ دارم در دوره‌های سابق چنین خدماتی شده باشد. یکی ازعملیات مهم این مجلس لغو شدن قرار داداست که بواسطهٔ وجود این مجلس ردشد، قراردادی که همه میدانیم چقدر برای مملکت مضر بود و آثارش تا موقع انعقاد مجلس باقی بود (از طرف بعضی قرارداد یك کاغذی بود ولی تحمیلاتش عملا هست!) پلیس جنوب که ازآثار مشئومهٔ قرارداد بود ملغی شد ومستشار که تاموقع انعقاد مجلس درخانهٔ من و شما وهمه‌بود لغو گردید. این‌ها تمام ببرکت وجود این مجلس بوده است چرا خدمات را قدردانی نکنیم؟

واما درکارهای دیگرهم که همیشه شب وروز مشغول بوده‌اند اما عجالة امنیت در دست کسی است که اغلب ماها خوشوقت نیستیم!

شما مگر ضعف نفس دارید این حرفها را میزنید ودر پرده سخن میگوئید ما برهر کس قدرت داریم. از رضا خان هم هیچ ترس وواهمه نداریم، ما قدرت داریم پادشاه راعزل کنیم رئیس الوزراء رابیاوریم سئوال کنیم استیضاح کنیم، عزلش کنیم وهمچنین رضا خان رااستیضاح کنیم، عزل کنیم، میروند درخانه‌شان مینشینند.

قدرتی که مجلس داردهیچ چیز نمی‌تواند مقابلش بایستد، شماتعیین صلاح بکنید مجلس برهرچیزی قدرت دارد.

مجلس بمنزلهٔ سی کرور نفوس است، آقایانیکه دراین مجلس بودند وآن وقایع بزرك رادیده اند ازقبیل آمدن **محمدعلی میرزا و سالارالدوله** با سی هزار نفر تا ۶ فرسخی تهران دیگرازاین چیزها نمیترسند، بنده عرض میکنم مقاومت بااین مجلس غیر ممکن است فقط چیزیکه هست اینست که باید تعیین صلاح رانمود.

آقای وزیر جنگ منافعی دارد و مضاری هم دارد اینها را باید سنجید دید منافعش بیشتر است یا مضارش والا برای مجلس که سلطنت تغییر میدهد وکارهای بزرگتر میکند تغییر دادن وزیر جنگ کاری ندارد شما بنشینید تعیین صلاح وفساد را بکنید.

بنده میخواستم این عرایض را در اطاق تنفس بکنم ولی حالا عرض میکنم که: دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

هی لایحه بخوانید، حائری‌زاده هم بگوید احسنت، اینها کار نیست صلاح و فساد را بسنجید و عمل کنید، بنده تقدیس میکنم این مجلس را که از اول خدماتی کرده اند ولااقل ضرری نرسانیده اند.

اما در مسئله‌ای که طرف دولت است دو هفته قبل عرض کردم که قوام‌السلطنه را بیاورید از او سؤال نمائید، قدما گفته اند که چند کس دعاشان مستجاب نمیشود: یکی کسیکه نفرین کند در حق نوکرش زیرا وقتی از او راضی نبود بایستی اخراجش کند.

یکی هم کسی که در حق زنش نفرین کند بجهت اینکه او را هم وقتی مطابق سلیقه اش نبود طلاق میگوید، حالا ماهم‌اشخاصی هستیم که نفرین می کنیم. پیشترها بآخوندها میگفتیم نفرین میکنند حالا خودمان آن کار را میکنیم.

قدرت مجلس در تمام مزاحمات خیلی زیاد تراست، خیلی آقایان در این مجلس بودند وقتی سالارالدوله با سی هزار نفر آمد تاشش فرسخی شهر ما نترسیدیم و ادویست نفر لات از آنها جلو گیری کردیم واین جلو گیری بواسطهٔ تقویت مجلس بود، ما اگر اتفاق داشته باشیم هیچ قوه در مقابل ما که برای صلاح مملکت کارمیکنیم‌نمیتواند مس... اقدام کند (صحیح است.)

با وجود این عقیدهٔ من درباب وزیر جنگ اینست که منافعش اساسی ومضارش فرعی است بایستی سعی کرد که مضارش رفع شود تا منافعش عاید مملکت گردد.

آقای رئیس — آقای مدرس درضمن فرمایشاتشان بواسطهٔ حرارت فوق‌العاده نسبت بمقام سلطنت فرمایشاتی فرمودند که بنده گمان نمیکنم مطابق قانون اساسی باشد. زیرا سلطنت هم در قانون اساسی حقوقی دارد و مذاکراتی که مجلس با مقام سلطنت‌می‌کند البته موافق‌مواد قانون اساسی است.

آقای مدرس- توضیح دادند که من منکر سلطان مشروطه خواه نیستم و غرضم این بود که هر سلطانی که بر خلاف قانون اساسی و مشروطه باشد بر میداریم .

تعرض و استعفای سردار سپه وزیر جنگ

پس از نطق مفصل و مشروح معتمدالتجار نماینده آذربایجان و اظهارات مدرس لیدر اکثریت در پاسخ معتمدالتجار انعکاس غریبی در مجلس و خارج از مجلس پیدا کرد و توجه تمام طبقات و محافل را بخود جلب نمود . وزیر جنگ را که تا آنموقع چنین انتظاری نداشت سخت دچار نگرانی نموده اورا برانگیخت که در مقابل مجلس عکس العملی نشان بدهد و چنین وا نمود کند مقتضای وقت ایجاب چنان عملیاتی کـــه مورد ایراد مجلس است مینموده و برای همیشه مجلس را تهدید کند

از این رو سردارسپه روز شنبه ۱۵ میزان ۱۳۰۱ بنا بر اطلاع قبلی که داده بود کلیه افسران نظامی را برای ساعت ۹ صبح بوزارت جنگ احضار نموده شخصاً نطق مفصلی بمنظور تهدید مجلس و ذکر خدمات خود ایراد کرد که خلاصه آن در همان روز در یکی از جراید طرفدار وی درج و انتشار یافت . اینک برای ضبط این تاریخ عیناً متن آنرا بدون کم وزیاد ذکر مینماید :

نطق وزیر جنگ

«من در این مدت آنچه درقوه داشتم برای خدمت باین مملکت سعی کردم و نظام ایران را مرتب و منظم نموده و فتنه ها و اختلالاتی که دراغلب نقاط حکمفرما بود بوسیلهٔ قوه نظامی رفع و مملکت را منظم وامن کردم (و سایر خدمات خود را نیز بیان نموده) آنگاه اظهار داشت که همواره مساعی اجنبی بر ضد انتظام و تشییق قدرت ایران درکار بود اینک هم بعضی زمزمه ها درداخله بلند شده معلوم است کسانی کــه سعادت این مملکت را طالب نیستند و عدهٔ معدودی هم بیشتر نیستند آلت تحریک اجانب واقع میشوند ، و چنانکه مسبوق هستید از مدتهای قبل پلیتیک خارجی در این مملکت حکمفرما و برای اثبات همان پلتیک دو ادارهٔ نظامی دراین مملکت تشکیل دادند که یکی از آنها قزاقخانه ودیگری ژاندارمری بود برای تمام اشخاصی که مطلع بودند تردیدی نبوده که هیچ یك از این دو یك ادارهٔ حقیقی ایرانی شناخته نمیشد و هریك برای پیشرفت مقاصد مخصوصی سابقاً تشکیل شده بود چون احتیاجات مملکت بوجود یك ادارهٔ قوی نظامی واضح بود وحفظ موقعیت ایران هم درمقابل دنیا لازم شده بود به این مناسبت من بایك نظر خالصانه و از روی حقیقت ملیت وایرانیت ادارات فوق الذکر را با تمام تشکیلات منصوره منحل و یك وزارت جنگ ایرانی تبدیل کردم .

چون این اقدامات مخالف با منافع ملت ایرانی شناخته میشد و از همان روز اول از هرگونه مشکلات فروگذار نکرده و با هزار زحمتی که بود موقعیت مملکت را از نظر خود دور نداشتم و خدماتی که در ظرف این مدت کم از طرف همین قوای جدیدالتأسیس در پیشگاه مملکت ظاهر شده شاید بر احدی پوشیده نباشد و جز مغرضین نتوانند حقیقت آنرا کتمان کنند.

نظر باینکه تحریکات مزبور غالباً با دست و زبان عدهٔ معدودی داخلی بمورد نمایش گذارده میشود چندیست که بارهای اعتراضات نسبت بشخص من شده است اگر هیچکس از خدمات من سابقه نداشته باشد زحمات فوق‌الطاقه‌ئی که در راه مملکت کشیده ام بر خود من مجهول نیست در پایان تمام این تصورات چون اعتراضاتی که میشود بشخص من میکنند من در هیچ حال مملکت را از نظر خودم فراموش نمیکنم و برای اینکه همه بدانند که من هیچوقت مملکت را فدای اغراض شخصی نکرده‌ام و نخواهم کرد برای اینکه راه هرگونه عذری مسدود شده باشد از امروز از کار کناره میکنم و بحضور اعلیحضرت هم تلگراف مخصوصی عرض کردم چون فرماندهی کل قوا باشخص اعلیحضرت اقدس همایونی است باین مناسبت من هم بایستی استعفای خودمرا حضور اعلیحضرت عرض کنم. شما صاحبمنصبان نظامی هم تذکر میدهم که باید هیچ وقت انتظامات مملکتی را از نظر خود فراموش نکنید و مثل سابق با کمال صمیمیت مشغول خدمات خودتان باشید و در ضمن همیشه باید متذکر باشید که برای تمام مردم مخصوصاً طبقهٔ نظامی افتخار و شرف بالا ترین وظیفهٔ آنهاست».

پس از نطق وزیر جنگ یکی از افسران ارشد اظهار میکند، که چون تمام افتخارات نظامی ما مدیون بشخص شما است کناره گیری حضرت اشرف با مرگ ما برابر است، در هر نقطه ای که شما باشید و بهر طرفی که شما بروید ما شما را ترک نخواهیم نمود. سپس یکنفر دیگر از افسران ارشد گفت: که چون پدر من جزو مهاجرین قفقاز بوده و فقط از روی احساس ملیت ترک آن نقطه را کرده و با یران آمدم باین مناسبت برای من هم زحمتی نخواهد بود که با بی افتخاری ترک این مملکت را بکنم و مهاجرت اختیار نمایم ولی یك چیزی را باید در نظر داشت که ملت ایران همیشه خدمات نظامیان را تقدیس کرده است.

بعد یکی از افسران ارشد دیگر اظهار داشت که کناره گیری شما مربوط بخود شما ست و ما نمی بایستی تکلیف برای سر پرست خود مان معلوم کنیم شما پدر و سر پرست بزرگ ما هستید چون تمام افتخارات ما مربوط بشخص شما است و ما هم از اهل این مملکت هستیم در مقابل یك مردم حق نشناس ماهم حق زندگانی را بر خودمان حرام میدانیم وقتی که بنا شد در مقابل آنهمه افتخارات و مقامات و خدمات

شما اینطور حق شناسی ها بشود تکلیف ما در آینده کاملا معلوم خواهد بود با این‌ترتیب ما هم به خدمات خودمان خاتمه میدهیم و ممکن نیست بگذاریم شما بکناره گیری خودتان دوام بدهید. اگر بایست کناره گرفت اول تمام ما ها کناره میگیریم بعد حضرت اشرف عقیدهٔ خودتان را تعقیب کنید.

بعد چند نفر دیگر هم از صاحب منصبان جز قریب بهمین مضامین نطق و اظهارات کرده آقای وزیر جنگ تمام را سکوت کرد وسپس گفت:

«تاسف دارم که اظهارات شماها برخلاف نیات من است من بشماها متذکر شدم که مملکت برای ما مقدس است و هیچوقت نباید آنرا فدای اغراض شخصی بکنیم برای اینکه هیچ عذری برای اعتراض کنندهٔ نماند اینست که باز بنام منافع مملکت و برای حفظ مملکت من کناره‌گیری از کار میکنم.»

چون صاحب‌منصبان باز باشدت هرچه‌تمامتر مذاکرات اولیه خودشان را تعقیب میکردند و عنقریب بود که هیاهوئی برپا شود آقای وزیر جنگ باطاق خودشان مراجعت کرده بفاصله یکربع ساعت به منزل شخصی خودشان رفتند. درضمن مذاکرات حاکم نظامی تهران نیز استعفا داد.

تهدید مجلس و مانور نظامی

پس از این جریان نزدیک ساعت ۸ صبح‌همان روز ۱۵ میزان ۱۳۰۱ خورشیدی، دستجات نظامی از سواره و پیاده و توپخانه و دستجات موزیک در خیابان های شهر مانور و دفیله رفته مخصوصاً خط سیر تمام این دستجات را از جلوی در بهارستان معین کرده بودند و دستجات نامبرده پس از عبور از میدان جلوی بهارستان بمسیر خود ادامه میدادند.

در همان روز پستهای نظامی اطراف شهر و مأمورین ساخلوی دوائر دولتی‌را احضار و در سرباز خانه ها تمرکز دادند.

چون سردار سپه دریافته بود که خبر استعفای او برای مردم ایجاد خوشوقتی خواهد نمود و ممکن است پس‌از استعفای وی مجلس هم دیگر اورا بخدمت نگمارد و بدین وسیله دستش از خدمت کوتاه و موفق نگردد که خیالات درونی خویش را بمعرض اجرا بگذارد چنانکه قبلا پیش بینی شده بود مخفیانه در صدد اختلال امور شهر برآمد.

تولید اختلال در امنیت شهر

سردار سپه برای آنکه بفهماند وجود وی در امنیت شهر تا چه حد مؤثر و در ضمن شهربانی هم فاقد ایجاد امنیت و آسایش مردم است محرمانه بچند نفر از قزاقها دستور داده شد که درشهر وخارج شهر وپشت دروازهٔ شهر تهران، تولید اختلال نموده بقتل و غارت پردازند و عده ای را بقتل رسانیده تا استعفای او برای مجلس و مردم ایجاد وحشت و نگرانی نموده بهر قسمی هست ترضیهٔ خاطر او را فراهم کنند.

مقتول مفقود

شب شنبه ۱۵ میزان دو نفر مقنی که در انتهای خیابان امیریه، که در آنموقع بیرون شهر تهران واقع شده بود، مشغول تنقیهٔ قنات بوده اند بطرف شهر آمده یکنفر از رفقای آن دو نفر نیز در بیرون شهر مانده منتظر آمدن رفقایش میشود چون شب گذشته بود آن یکنفر در همانجا خوابیده نزدیک صبح در تعقیب دو نفر رفیقش حرکت میکند که آنها را پیدا نماید. در حوالی دروازه جسد یکی از رفقایش را مشاهده میکند که روی زمین افتاده و بوسیلهٔ طناب اورا خفه نموده اند از رفیق دومی سراغ میگیرد او را نمی یابد ولی کلاه و گیوه او را یافته معلوم میشود که دومی را هم در چاه انداخته اند.

شب بعد از این واقعه نیز در شهر نو مابین عده ای نزاع میشود و کار منجر بزد و خورد میگردد در این منازعه نیز یکنفر مجروح و یکنفر کشته میشود دراین زمینه تحقیقاتی بعمل آمد معلوم شد ضاربین و قاتلین از نظامیان بوده که موقتاً لباس سویل برتن کرده بودند.

همچنین شب بعد یکنفر دیگر را در شهر بقتل میرسانند و جسد او را در خندق انداخته قاتل معلوم نمیشود ولی بطوریکه در تحقیقات شهربانی استنباط میکند در جسد مقتول جای چند ضربه سر نیزه نظامی مشاهده میشود و از این قرار کلیهٔ این عملیات معناً معلوم میشود که از ناحیهٔ قزاق ها بوقوع پیوسته بود.

از این عملیات گذشته در چندین نقطهٔ شهر هم سرقت و زد و خورد هائی بوقوع می پیوندد که از مجموع آنها نتیجه گرفته میشد که وضع امنیت شهر کاملا خراب ودرمردم تولید اضطراب ونگرانی نموده است.[1]

---

۱ - مسئولیت این اطلاعات که بسیار مهم است با خود آقای مکی است زیرا ما از این جزئیات بی اطلاعیم.

تعطیل حکومت نظامی

بمناسبت کناره گیری حکومت نظامی تهران از روز شنبه ۱۵ میزان تا روز ۱۷ میزان ادارهٔ حکومتی نظامی تهران تعطیل گردید.

خبر تعطیل حکومت نظامی از یك طرف و انتشار خبر قتل هـای پی در پی در شهر و حوالی آن وعدم امنیت مالی و سرقت های متوالی ازطرف دیگر، چندین شب در شهر اضطراب و نگرانی غریبی درمردم تولید کرده بود وانتشاراتی هم بودکه کابینه بواسطهٔ استعفای وزیر جنك و تزلزل آن سقوط خواهد کرد ولی چون رئیس ـ الوزراء شخص قرص و صاحب استخوانی بود جدا مقاومت کـرده در صدد ایجاد امنیت بر آمد و برئیس شهربانی «وستدال» دستورات مقتضی دادکه برای برقراری نظم و آسایش اهالی مساعی لازمه را بعمل آورد.

خبر استعفای وزیر جنك درشهرستانها

پس از استعفـای وزیر جنك بلا فـاصله با مراء لشکـر و افـسران قزاق بوسیلهٔ تلگرافات رمز خبر استعفا داده شد ضمناً اشاره هم شده بود که در قبال وصول خبر استعفای سردار سپه تظاهراتی بنمایند.

براثر این دستور در برخی از شهرستانها منجمله گیلان ـ انزلی (بندر پهلوی) بروجرد و لرستان ـ گلپایگان ـ قزوین و بعضی نقاط دیگر بر حسب اشارهٔ رؤسـای قشونی تعطیل عمومی نمودند در تعقیب آنهم تلگرافات مشروح و مفصلی بمجلس و رئیس‌الوزراء وولیعهد مخابره کرده درتمام این‌تلگرافات‌پذیرفتن استعفای سردار سپه را درخواست کرده بودند.

براثر این تلگرافات و سایر موانع و مشکلاتی که درکار بوده و همچنین بی تصمیمی اکثریت مجلس در قبال این‌موضوع وتبانی و پشت هم اندازی وکلای طرفدار سردار سپه مجلس ناگزیر گردید که قضیه را بصورت خوشی خاتمه دهد باین معنی که با سردار سپه از در صلح در آید و بعذر خواهی و اظهار انقیاد او نسبت بقانون اساسی ومجلس قناعت نموده سردار سپه مشغول کار شود.

درعمارت گلستان

براثر ظهور این وقایع و پیش بینی های دیگری که در اطراف این وقایع میشد عصر روز یکشنبه شانزدهم میزان ولیعهد محمد حسن میرزا از قصر صاحبقرانیه

بعمارت گلستان آمده ابتدا رئیس الوزراء را احضار و مدتی در اطراف و قایع جاریه مذاکره نموده. سپس سردار سپه را نیز احضار کرده و مدتی هم با حضور قوام السلطنه با وی بمذاکره پرداخت، بالاخره قرار شد که سردار سپه بمجلس برود و در پشت تریبون اظهار کند که بعدها برطبق قانون اساسی رفتار خواهد کرد و حکومت نظامی را نیز الغاء خواهد نمود و دوائر تابعهٔ وزارت دارائی را هم که تحت نظر وزارت جنگ اداره میشد بوزارت دارائی واگذار نماید. تا بدین ترتیب هم رفع سوء ظن مجلس را نموده و هم بمجلس وانمود کند که او متواضع بقانون بوده مجلس شورای ملی را نیز محترم میشمارد.

با این کیفیت سردار سپه روز بیستم میزان بمجلس رفت و در جلسهٔ خصوصی با رئیس مجلس و سایر نمایندگان ملاقاتی بعمل آورده اظهار اطاعت کرد.

از این ملاقات نتیجه گرفته شد که سردار سپه روز بیست و چهارم میزان بمجلس بیاید و در جلسهٔ رسمی نیز حاضر شود و راجع بالغاء حکومت نظامی و واگذاری دوائر مالیه بوزارت دارائی در پشت تریبون رسماً اظهاراتی بنماید.

اولین مرتبه سردار سپه در پشت تریبون مجلس

روز ۲۴ میزان ۱۳۰۱ مجلس در ساعت شش بعد از ظهر بریاست آقای مؤتمن الملک تشکیل گردید سپس رئیس مجلس اظهار داشت که گویا وزیر جنگ اظهاراتی دارند:

وزیر جنگ برای اولین مرتبه پشت تریبون رفته لایحه ای از جیب خود بیرون آورده بشرح ذیل شروع بقرائت نمود:

«چنانکه خاطر نمایندگان محترم سابقه دارد در تاریخ ۱۲ شهر صفر یکی از نمایندگان محترم آذربایجان لایحهٔ اعتراض آمیزی در مجلس قرائت نمود که خلاصهٔ آن محتوی برعدم تطبیق اصول مشروطیت با اوضاع جاریه بود و در پایان خطابه مذکور یکنفر دیگر از وکلای محترم مدلول لایحهٔ سابق الذکر را که بطور کلی نوشته بود تاویل بشخصیات کرده و این جانب را مخاطب قرار دادند که البته از نظر نمایندگان فراموش نشده است و بالاخره منافع ومضاری را در مورد عملیات بنده قائل شده بود که لازم است مطلب از یکدیگر تفکیک شده حقایق امر در پیشگاه جامعه روشن گردد.

آن قسمت از منافع عملیات اینجانب که نماینده محترم هم اقرار کرده‌اند چون هیچوقت خودپرستی آن‌را نداشته‌ام که نظریات شخصی راقائم‌مقام عملیات ملی خود قرار دهم بکلی ازاین موضوع صرف‌نظر نموده هرچه‌هست بفکر ونظر و حکومت و حکمیت مجلس واگذار میکنم اگرخوب بوده باید دیگران بهتر میتوانند قضاوت نمایند .

امادر قسمت‌راجع به‌مضار که موجب تصورات وتوهمات شده بدیهی است اگر خلاصه اعتراضات معترضین راتفکیك کرده وبفصول جداگانه تجزیه نمائیم زیاده از دو سه موضوع نخواهد بود :

اول موضوع حکومت نظامی است‌که اعتراض نمایندگان را ایجاب کرده است . اکنون بااحساساتیکه ازطرف نمایندگان محترم مشاهده میشود حکومت های نظامی من‌بعد علی‌الاصول ملغی خواهد بود .

اعتراض دوم راجع به‌نظارت وزارت جنك‌است دراداره مالیات غیر مستقیم و خالصجات که‌در این جا من نمیخواهم وارد جزئیات شوم‌زیرا مطالبی مبادله خواهد شدکه شایداز نقطه‌نظر موقعیت مملکت مقتضی نباشدوازهمین امروز تجزیه این‌دو اداره‌را از وزارت‌جنك رسماً اعلام میدارم (کف‌زدن تماشاچیها)

نطق رئیس مجلس

پس‌از نطق وزیرجنك آقای مؤتمن‌الملك اظهار کرد :

لایحه‌ای که‌آقای وزیرجنك‌قرائت فرمودنداصغا فرموده ازمضامین اوایل‌این لایحه بنده چنین استنباط میکنم که‌ایشان یك‌نوع دلتنگی داشته‌باشندولی بنده گمان‌میکنم هیچ‌جهت ندارد که‌آقای وزیرجنك دلتنك‌وافسرده‌شوند. چندی قبل‌درمجلس یك‌مذاکراتی شدبنده هم‌در خارج یك‌توضیحاتی به‌ایشان دادم ولی‌حالاهم موقع‌را مغتنم میدانم‌که در مجلس علنی‌در حضور آقایان نمایندگان همان توضیحات رابطوراختصار تکرار کنم بایشان عرض میکردم که‌اولا مجلس شورایملی نسبت بشخص شمابه هیچ‌وجه نظرسوئی ندارد (صحیح است) برای‌اینکه مجلس شورای ملی منکر بدیهیات و محسوسات نیست (صحیح است) خدمات‌ومجاهدات‌شما وقشون رشیدایران‌یك‌خدمات برجسته ومحسوسی است که‌هیچکس نمیتواند تردیدنماید واین‌امر بهیچ کس مشتبه نخواهدشد مجلس هم حساباتی‌داردوقدر اشخاص خدمت‌گذار رامیداند (صحیح‌است) شاهداین‌امر هم‌مکرر درمجلس‌مشاهده شده‌مگر نه‌این‌بودکه درموقع فتح‌قلعهٔ چهریق جمعی ازنمایندگان درتحت

یك تأثیرات شدیدی بایك بیاناتی که حاکی از صمیمیت بود در پشت همین کرسی خطابه از شخص شما و قشون فداکار مملکت اظهار امتنان و مسرت کردند (صحیح است)

مگر نه این بود که در اغلب مذاکراتی که راجع بقوانین بود اشاره میشد بفعالیت و فداکاری قشون و مساعی جمیلهٔ آن شخص که مربی آن قشون است (صحیح است) اینها همه دال براین است که حس قدرشناسی درما هست منتها اگر یك سوء تفاهمی شده باشد باید آن را مرتفع ساخت. اینجا در مجلس چه گفته میشد، گفته شد که مسئولیت مجلس را باید طوری کرد که با مسئولیت وزارتخانه‌ها منطبق شود.

مجلس شورایملی مطابق مقررات قانون اساسی وظایفی دارد که آن وظایف معلوم و برای مجلس تولید مسئولیت میکند و همین طور وزارت جنگ با سایر وزارت خانها آنها هم تکالیف و مسئولیت‌هائی دارند تمام سخن اینجاست که چه باید کرد باید طوری کرد که هم مجلس بدون اینکه قصوری کرده باشد وظایف خود را انجام داده باشد و هم وزارت جنگ و سایر وزارتخانها تکالیف خود را انجام دهند هیچ قصدو غرضی غیراز این نبوده است و نمیتواند هم باشد اینکه عرض کردم نمی‌تواند باشد برای اینست ما که اینجا نشسته‌ایم آمال و آرزوئی نمیتوانیم داشته باشیم غیر از اینکه یك امنیت مادی و معنوی برای مملکت تحصیل کنیم امنیت مادی بوسیلهٔ قشون تحصیل میشود و با وجود آن ما بسایر اصلاحات مشغول میشویم زیرا امنیت معنوی بعهده ما میباشد. بحمدالله با مساعی جمیله آقای سردارسپه وزیر جنگ قشون وقوای تامینیه مملکت در شرف تکمیل و رو بترقی است. (صحیح است) ماهم باید خواهان و طالب باشیم که این قشون در حدود مقررات خود قدرت و نفوذ داشته باشد و همچنین مربی قشون بتواند با دلگرمی وقدرت کامل وظایف خود را انجام دهد.

حالا بعد از این عرایضی که بنده کردم ومیبینم طرف تصدیق مجلس واقع شده است واین صحیح است های زیاد که از طرف آقایان نمایندگان گفته میشود این صحیح است‌ها برای من نیست برای آقای وزیر جنگ است وحاکی از حسیات قدرشناسی نسبت بایشان است بعد از این عرایض گمان میکنم اگر سوء تفاهمی هم بوده است رفع شده است.

در پایان عرایض خود این را باید عرض کنم که این دو محل یعنی خالصه و مالیات غیر مستقیم که تا حال در تحت نظارت وزارت جنگ بود و جوهی که از آنجا عاید میشد

این وجوه اقل وجوهی بود که برای اعاشه یومیهٔ قشون لازم بود حالا که بوزارت مالیه تسلیم میشود و مجلس شورایملی هم بوجود قشون اهمیت تمام میدهد این همراهی و مساعدت البته نباید بحرف باشد باید مساعدت فعلی و عملی باشد (صحیح است) باید وجوهیکه میرسد کافی السابق بوزارت جنگ برسد (صحیح است) (انتهی)

° ° °

این بود نخستین جنبش که برضد خودسری و دیکتاتوری از طرف نمایندگان صف اقلیت مجلس بروز کرد وچون هنوز قدری زود بود و شاه و رجال کشور بخدمات رضاخان سردارسپه امیدوار بودند و گمان داشتند که میتوان ویرا تعدیل نمود ، جنبش مزبور بی نتیجه ماند و از طرف خود اقلیت مجلس و جراید هوادار ایشان نیز حرارتی بکار نرفت و بیشتر ازهمهٔ جراید جریدهٔ نوبهار که یک روزنامهٔ ادبی و هفتگی بود درین خصوص تندی وصراحت بخرج داد چنانکه ملاحظه گردید واز قضا مقالهٔ نوبهار بانصایحی که آقای دبیر اعظم بهرامی رئیس دفتر وزارت جنگ وناصح با وفای سردار سپه درمحفل با حرارت سرداران وصاحب منصبان بحضرات کرده بود موافق وبرابر افتاد.

آقای بهرامی اطلاع میدهند که درجلسهٔ صاحب منصبان حرارتهای زیادی اظهار میشد وحتی سردار سپه را بحمله بردن بمجلس و بستن پارلمان و جراید تشویق میکردند ، ولی بهرامی آنهارا ساکت میکند ومیگوید که صلاح آنست که با مجلس وقانون همراهی وصمیمیت بخرج داده شود.

بالجمله چنانکه دیدید مجلس باوزیر جنگ صلح کرد ورجال مملکت وحتی ولیعهد ورئیس مجلس وسایر بزرگان بااین صلح وسازش همراه شدند وموقع بدین دلیل ازکف رفت وآن فرصت فوت شد!

° ° °

نوبهار هفتگی در مورد آشتی وزیر جنگ ومجلس چنین نوشت:

« قضیهٔ آقای وزیر جنگ تقریباً امیداست که مطابق صلاح ایشان و امیدمجلس حل شده دیگر شکایتی از طرفین باقی نماند. همینقدر اطلاع میدهیم که آقای وزیر جنگ از پیش آمد هفته گذشته خشنود و راضی نبوده میل دارند زیاد تر با مجلس کار کنند.

وزیر جنگ ما ثابت کرده است که همان اندازه که عزم و شهامت دارد، عقل و درایت و وطن دوستی هم دارد. بنابر این تصورات بود که مشارالیه چند دفعه به مجلس آمده با رئیس مجلس و با کمیسیونی از نمایندگان اجلاساتی کرد و برای انجام وظایف قانونی خویش اشکال و عایقی ندیده و حاضر شده‌اند در مجلس علنی انجام تقاضا ها و آمال ملت را بضمیمه نیات حسنه و خدمات ماضیه و منظورهٔ خود بیان نمایند.

قضایای مربوطهٔ مانحن فیه از سه قسمت تجاوز نمینماید:

اول — حکومتهای نظامی است که بایستی الغا شود و اگر در یك نقطه وجود حکومتی نظامی لازم شود با اطلاع مجلس و وزارت داخله تعیین آنرا سمت قانونی بدهند.

دوم - مداخله وزارت جنگ در مالیاتهای غیر مستقیم و خالصجات است، باید اعتراف شود که این اقدام یك اقدام بی رویه بوده و برای نیکنامی نظامیان هم مفید نبوده است.

مخصوصا در عالم تمدن نظامیان را از کارهای پلتیکی و مالیاتی محروم مینمایند برای اینکه در این دو قسمت حب و بغض های خصوصی و عدم رضایتها و تهمتها و فریادها و عرض تظلمها شده و بتدریج افکار عمومی از نظام متنفر میشود و این تنفر مردم از قوای جنگی که بایستی در حدود مملکت جانفشانی نمایند برای مملکت پسندیده نبوده و مضر واقع میشود.

بهمین دلیل و بدلایل دیگر باید بفوریت وزارت جنگ از این دوایر خلع ید کرده تصور نکنند که نان و گوشت نظامیان در صورت این خلع ید بزمین خواهد ماند، مجلس و دولت و ملت میدانند که حیات آنها بسته بوجود سربازان مطیع و صاحب منصبان وطن پرست است و از هرجا باشد بودجه سرباز تأمین خواهد شد، عدهٔ نظامیان باید در رأس دوائر مالیاتی مزبوره باقی نمانده و در قراء و قصبات نیز پس از این سربازان و باصطلاح، قزاقها - مباشر جمع مالیات و متعرض مردم نشوند مگر بتقاضاهای حکومت یا ادارهٔ مالیاتی محل و این ترتیب برای حفظ محبوبیت سرباز و وزارت جنگ بسیار مفید است.

(اینجا شرحی درزیاد شدن بودجهٔ ادارهٔ مالیات غیرمستقیم بعداز فسخ اجارهٔ ترمانیانس و بعد از عهد مشیرالدوله بمیزان سیصد و پنجاه هزار تومان شرح داده

شده و مدلل شده است که دخالت نظامیان از لحاظ اداری نیز دارای صرفه نبوده است،
نوبهار شمارهٔ ٤ صفحهٔ ٦٤ ستون اول از سطر بیستم با سطر بیست و چهارم) .

سوم- شکایاتیست که از ولایات پی در پی میرسد و از مأمورین مالیاتها شکایت میکنند ، تا بحال یك شکایت مهم از خود دوائر قشونی و امرای لشکر نرسیده و پیدا است که نظم و ترتیب لشکر مطلوب و طرف توجه مردم است ولی دخالت لشکر در امر کشور است که باعث شکایات شده و کمیسیون عرایض مجلس شورای ملی و دفاتر جراید ملی پر است از این قبیل شکایات و بایستی وزارت جنك قراری در رفع شکایات عمومی بدهد .

امیدواریم در نتیجه الغای حکومتهای نظامی و خلع ید از دوایر مالیاتی و خالصه جلو تیر گیها و شکایات گرفته شده وزارت جنك هم مستقیما بتوسط شخص وزیر و یا بتوسط یك معاون کاردان پارلمانی طوری بمجلس و بقانون و بالنتیجه بمردم و جماعت نزدیك شود که دیگر شکایتی از هیچ نقطه و از هیچ کس در نتیجهٔ اتفاق و مساعی عمومی مجلس و دولت بگوش نرسد .

(نوبهار هفتگی شمارهٔ ٤ مورخهٔ ٣ شنبه ٢٤ میزان ١٣٠١)

بالاخره چنانکه اشاره شد وزیر جنك با مجلس آشتی کرد ولی حکومتهای نظامی در واقع از میان نرفت اما تدریجا از دوایر مالیاتی و خالصجات خلع ید شد تا روزی که میلسپو را راندند و هرچه بود بجنك وزیر جنك آمد !

دولت و مطبوعات

زمستان سال ١٣٠١ خورشیدی

در دولت دوم قوام السلطنه بچند جهت تحریکات ممتدی در روزنامهای مرکز بعمل آمد و لحن جراید نسبت بدولت و شاه و مجلس تند شد .

یکی مربوط بقضیهٔ « نفت شمال » بود ، دیگر مربوط باقدامات محرمانه ای بود که دولت های وقت در استخدام مستشاران امریکائی برای امور مالی ایران توسط مأمورین خود در واشنگتن بعمل آورده بودند .

دیگر مربوط بسردار سپه بود که میل داشت بر ضد احمد شاه مقالاتی در جراید نوشته شود و همچنین میخواست انتقام شکستی که خورده بود و آنرا از تحریکات قوام میدانست بکشد و جراید را بضدیت دولت تحریك میکرد .

دیگر مخالفت حزب دموکرات سوسیالیست بود که اقلیت مجلس را داشتند و بالطبع جراید هوادار آنها بدولت فشار میآوردند. این را هم باید دانست که بلافاصله بعد از خوانده شدن خطابهٔ معتمد التجار در مجلس چنانکه اشاره کردیم سردار سپه طوری جا زد و ترسید که بیدرنگ بر آن شد که با حزب سوسیالیست کنار بیاید، بنابراین در اینمورد بحران مطبوعات این دو قوه ـ قوهٔ وزیر جنگ وحزب سوسیالیست ـ داشتند بهم نزدیک میشوند و در مقالهٔ نوبهار که خواهد آمد نیز اشاره‌ای بدین معنی شده است!

⁂

سر و صدای جراید روز بروز شدت میگیرد!

در واقع جز چند روزنامهٔ بالنسبه ضعیف که از طرف دولت و اکثریت مجلس مساعدت گرفته و از دولت حمایت میکردند باقی جراید چه جراید منفعت طلب و چه جراید عصبانی که از اوضاع راضی نبودند وچه جراید مربوط بسفارت‌خانها و احزاب تندرو ـ بدولت و بمجلس و گاهی بسردار سپه و گاهی باحمد شاه حمله میکردند و بیشتر از همه روی حملات جراید بشخص قوام و دولت او بود.

دولت درصدد برآمد قانون هیئت منصفه‌ای تنظیم کند و بمجلس ببرد. روزنامهٔ هفتگی نوبهار که تنها روزنامه‌ای بود که حقایق را عریان وبدون پرده پوشي وملاحظهٔ دولت یارعایت عوامفریبی مینوشت، درشمارهٔ سوم صفحه ۴۸ بعداز داستان وزیر جنگ چنین نوشت:

هیئت منصفین

«یکی هم از علل پیش آمد این قضایای اخیره بخش (مراد داستان وزیر جنگ است) نبودن قانون منصفین است، اخیراً بهمین قبیل جهات و بعلت اینکه بایستی قانون منصفین قدری زیاد در زیر و رو ری افکار عمومی صابون بخورد و قهراً گذرانیدن آن از مجلس مدتی بالنسبه مدید لازم دارد، ازطرف دولت قانونی موقت تهیه و بشور فراکسیونها گذاشته شده وامید میرود ازطرف نمایندگان محترم باگذشتن آن قانون موقت، مساعدت بادولت بعمل آید.»

⁂

قانون موقت در مجلس زدوخورد شدیدی بین اقلیت و اکثریت راه انداخت و جراید برفشارخود افزودند ودر باطن سازش وارتباط بین سوسیالیست‌ها و وزیر جنگ شروع گردید، ودست بنغمهٔ سقوط کابینه زدند!

من که این تاریخ رامینویسم درآن روزهاهم مثل حالافکر میکردم و اگر قسمتی

ازافکار آنروزی خود را اینجا بنویسم گمان نشود قصدم خود نمائی است . بلکه مرادم اینست که‌درایران اشخاصی بودند وزیادهم بودند که‌درست فکرمیکردند وآینده را خوب میدیدند - ولی عنصر فساد طوری تقویت شده‌بود که فریادهای من و امثال من بجائی نمیرسید .

من درشماره ٤ - ٥ نوبهار هفتگی‌دومقاله درسیاست داخلی وخارجی ایران نوشتم که چون مفصل است بعض قسمتهای آنرا برای نشان دادن طرز فکر طبیعی نقل میکنم :

نوبهار شمارهٔ ۴ صفحه ۶۱ - ۶۲ - ۶۳

مورخه سه شنبه ۲٤ میزان ۱۳۰۱

سیاست داخلی

« هرچه هست‌اینجاست واینجاست‌هرچه‌هست ، مرگ‌وحیات‌ما در زندگانی داخلی و سیاست عمومی رجال و زعما و پیشوایان سیاسی وروحانی واجتماعی ماست . اینست آن حقیقتی که ما ازان غفلت داریم و لی مخالفین سعادت و بزرگواری وحشمت ماازان غفلت ندارند وهرضربتی‌که عمقاً بروح ما وارد میشود ازین راه و ازاین جنبه وتهیگاه خواهد بود !

یکی از امهات سیاست‌داخلی که باید منظور نظرسائسین دولتی وملتی‌واقع گردد « قاعدهٔ کار » یا « پرنسیپ »عمومی است .

(شرحی دربارهٔ ناصرالدین‌شاه نوشته‌است دایر براینکه نظربطول مدت‌استبداد یك قاعدهٔ عمومی منظمی درکار بود - لذا کارها خوب ازپیش میرفت ، هرچند باظلم و جور توأم بود . . . .)

ولی در عهد مشروطه یکباره آن قواعد و پرنسیپ ها تغییرکرد وجای خود را باصول و قواعد دیگری که بایستی فوراً تعقیب شود نسپرد . . . . در شانزده هفده‌سال عمر مشروطه نه ملت نه دولتهای متناوب هیچکدام قادر بر اتخاذ یك‌اصل وقاعده‌ای در کارهای مملکتی نگردیده و بالاخره یك پرنسیپ معینی پیش روی خود نگذاشتیم که درنتیجهٔ‌آن شاه وصدر اعظم ووزراء وعلماء وسیاسیون واحزاب وسایر مردم‌هرکدام تکلیف قطعی وجدی خودرا مثل اینکه نمازگزار تکلیف خودرا در اوقات پنجگانهٔ نماز میداند بدانند و بدان عادت کرده وانس‌گرفته و نسبت بدان‌خاضع بوده وقوانین ثابت و لازم‌الاتباعی ضمیمهٔ آن شده روی همرفته قاعدهٔ کار و پرنسیپ عملی ملی ومملکتی مارا نشان بدهد !

راست است ممکن است بگویند، اساسی که درچندین قرن بتدریج چیده شده و مطابق ناموس وراثت طبیعی وتعلیمات ادبی وعلمی وغیره در دماغها جای گرفته باشد در ظرف چند سال محال است از مغزها خارج شده ، پرنسیپ وقواعد دیگری جای آنرا بگیرد ، این اعتراض درصورتی وارد است که یك ملت بحکم احتیاج واستعداد طبیعی داخل یك حیات تازه‌ای نشده وبهمان حکم ازیك زندگانی وحیات کهنه‌ای کنده نشده باشد ورنه‌ملل ودول راقیه که موفق بتجدید حیات سیاسی واجتماعی خود شده اند اول استعداد واحتیاج آنرادر خود حس کرده ودر نتیجهٔ همان قوای طبیعی پرتمدن واصول پوسیده‌ای که قهرآمات وقهرمانان دلبسته‌وفداکار وصاحب عقیده‌ای داشته است‌فایق وغالب آمده‌اند ، ودراین‌صورت اول شناوری آموخته وسپس‌خودرا دربرکه یاگرداب انداخته‌اند واز این رو بمحض دخول دریك شکل حکومتی پرنسیپ وقواعد آنرا بکار بسته وخودرا اداره کرده اند .

بازهم خواهید گفت : ایران از تیپ و طبقهٔ اول است و احتیاج بیك اصلاحی داشته است ولی نه باین درجه تندو مفرط . . . .

باتصدیق باین‌امر ، ناگزیریم که جلو برویم ، زیرا خیلی جلوآمده‌ایم وبرگشتن مادیگر محال است .

راست است روزی که مشروطه گرفتیم ، احتیاج ما بمشروطه قطعی نبود ولی حالا که ۱۷ سال ازعمر مشروطه میگذرد ودرهمسایگی ماحکومت اشتراکی اعلان شده و در پایتخت ما ، احزاب کمونیزم و سوسیالیزم ایجاد شده است ناچاریم که بمشروطیت واقعی و حقیقی اعتراف نموده و احتیاج خود را بدان اصول و پرنسیپ اذعان کرده ، تازه بااصول مشروطیت آشنا شویم . ورنه بواسطهٔ ضعفیکه از نداشتن پرنسیپ بر ماطاری است قادر برعقب رفتن نبوده حالت توقف هم که طبیعی نیست پس لامحاله جلو افتاده همانقسم که بواسطهٔ ضعف پرنسیپ دربار مظفرالدین‌شاه ، قبل‌از حصول استعداد مشروطه ، مشروطیت و انقلاب عملی شد ، حالهم جمهوریت و بلکه اصول «ساویتیك» یا اصل دیگر جلو آمده و عملی میشود وبیست سال دیگر ناچاریم‌بدون پرنسیپ‌وقاعده واستعداد دستخوش انقلابات ذره‌بینی ومخفی که مثل‌تبهای مخفی بدن ملیت ماورا کاسته وخون جماعت را کم کرده وقوت عمومیرا بضعف‌عمومی

بدل میسازد ، واقع کردیم[1] .

چه باید کرد ؟

بعقیدهٔ « اوالتوریه ها » که خودشان را بهتر از جامعه و مملکت میدانند ، آنهائیکه میل ندارند و برایشان سختست دودقیقه هم بطور حقیقی در احتیاجات واقعی و معنوی ملت فکر کنند ، و آنهائیکه نمیخواهند یافی‌الواقع قادرنیستند که یك فکری داشته باشند ؛ بعقیدهٔ آنها باید بطور روز مره گذران کرد و روز بروز میزان ناله ـ داد وفریادهای غیرطبیعی وتقلیدی افزوده هرصباح نمونه‌ئی برای فحش خوری‌ساخته و یك سنخ فحش وهجوم ادبی و غیر ادبی بسازند و باآن حرفها صفحات آنکاغذهائیرا که با قیمت گران ـ بقیمت چیت و متقال ـ از فنلاند یا هلاند یا هندوستان وارد این سر زمین شده و میشود سیاه نموده واین معجون مضعفرا خواه نا خواه بنام دارو و درمان بخورد مردم بیچارهٔ لخت وعریان که فقط به لقب « ملت » نوازش دیده‌وازو یادمیشود بدهند !

بعقیدهٔ آنها آن مستبدین‌مشروطهٔصغیر ،آن‌اعتدالیهای دورهٔدوم ، آن‌دموکراتهای بعد از مهاجرت ، آن سوسیالیستهای پارسال و کمونیستهای امسال و آنارشیستهای سال دیگر (مراد ما اشخاص است) هیچوقت نباید بفکر عمل وقاعدهٔ کار و پرنسیپ ثابت و روشنی در چگونگی اداره کردن این مردم لخت وپریشان بود ، وباید متصل بدگفت و بدشنید و احساسات فرو مایهٔ شخصی را که هیچوقت مقام قدسیت و علو مرتبت عواطف و احساسات حقیقی احرار و آدمهای متعارفی را احراز نکرده و نخواهد کرد بجای هر دارو ودرمان و فکر و اندیشه وتعمق و تأملی بکار بست وبکار برد!...

نه تنها ایندسته فکر ندارند زیرا بازاین‌جماعت‌مسکین‌«توریهائی» که اگرقابل انجام باشد چیز مفیدی تواند بود دارا هستند ولی ببینیم سایر دستجات چه !

آیا آنهائیکه رئیس‌دولتها میشوند ، آنهائیکه وزیرمیشوند،آنهائیکه وکیل‌هستند آیا فکر میکنند که ازچه راه باید بیقاعدگیها را اصلاح کرد ؟

آنها که در برابر چشمشان اینهمه بر رعیت ستم میشود ، آنها که از کثرت دیدن و شنیدن مظالم نوکرها و مأمورین وقلدر های کشوری و لشکری نسبت برعیت بکلی سنگدل وقسی‌القلب و بی اعتنا شده و مثل کسانیکه یك آواز را مکرر شنیده باشند

---

1 ـ عبارت « بیست سال » بیان حالت انقلاب مخفی ، باحقیقت واقع مصادف گردید .

دیگر اهمیت به آواز دادخواهی رعیت نداده و آنرا ناشنیده میانگارند، آنها چه فکر میکنند؟

هیچ از این اخبار و از این بیقاعدگیها عصبانی شده و دل آنها تکان میخورد، و هیچ در موقعیکه درپشت میز صدارت یا وزارت یا امارت یا وکالت نشسته اند مثل علی‌بن ابی‌طالب ع از ترس خدا - یعنی از ترس بازپرس خدا - نسبت برعیت - بر خود لرزیده و یکقطره اشك میریزند!؟-

نه! بازهم نه و هیچوقت نه!

بعقیدهٔ اینها هم باید بطور روز مره گذران کرد!

در این میانه آنهائیکه بی علم و قلدر و بیفکرند فقط قصدشان اینستکه جیب آنها پرباشد، پارك، خانهٔ بزرك، اتوموبیل، برأت لندن و پاریس و تأمین آتیه غایت منظور و کمال مطلوب و «ایده‌آل» آنهاست!

اینها برای خر کردن مردم بعض عوامفریبیها و حقه بازیهائی دارند که باخود بلدند و یا بادمجان چینهای اطراف بآنها یاد میدهند، راه و چاه را نشان داده آنها را به یك «دما گوژی» و صد قدم استفاده رهبری میکنند. گور پدر رعیت!

و آنهائیکه فلسفه دیده بعلم‌الاجتماع آگاهی یافته تاریخ و فلسفه تاریخ خوانده و بارها مصدر کار شده اند ببهانهٔ اینکه این مملکت نفرین کرده است، مشروطه عملی نیست، مردم آرام نمیگیرند، هوچی ها کارها را خراب میکنند، اجانب مانع از اصلاحاتند و امثال این ترهات بار گران مسئولیت وجدانیرا بدوش خود گرفته، خدمتی نکرده و کاری ننموده، از دوش انداخته، مواجبی گرفته، کس و کار خود را بکار واداشته، چرچری کرده، خودی در محیط یادآوری نموده، جای مهری برای روز دیگر برجای گذارده معلق زده میروند!

اینها غالباً اشخاص متمول و ملیونر و ملاکی هستند که فقط برای حفظ ثروت خود گاه بگاه مصدر کار شده و متصل «دماگوژی» و ملاحظه کاری بخرج داده عنوان خود را در پیش داخله و خارجه حفظ مینمایند!...

پس باز چه باید کرد؟

آیا با دیکتاتوری - چنانکه تشویقاتی در اطراف این امر از دیر باز درکاراست میتوان این مفاسدرا رفع نمود و یك دیکتاتور غمخوار برای این مردم از چوب تراشید؟

این فکر زود تر از همه برای نویسنده آمد و آنهم بر اثر جنایات ادبی و اجتماعی یك محیط کثیف و خونینی بود و در عین حال ما گفتیم که چاره جز مرکز ثقل نیست ، یا مجلس یا دیکتاتور . ولی دیده شد که نه مجلس و نه دیکتاتور ـ قادر بر صیانت نوامیس ملی و اجتماعی نیست . زیرا دیکتاتور (قلچماق) درعصر حاضر قادر بر دوام و بقا نیست ، تا چه رسد به انجام خدمت و اصلاح خرابیها ـ و مجلس هم بواسطهٔ عدم پیروی از یك پرنسیپ متین و اخلاق ساده و حقیقی امتحان داده و میدهد که دردی بدوا نمیرساند و اگر مردان اقلیت مدار ماهم بتمام آمال خود موفق شوند تازه هیچ کاری نخواهند کرد !

علت العلل همان نبودن پرنسیپ و عادت کردن بحیات روز مره واجرای تفننات خصوصیه و دخالت احساسات کوچك شخصی است که مادیون و معنویون همه در یکردیف در آن شرکت دارند و این است یکدرد بیدرمان !...

قضیهٔ وزیر جنك

برای مثل کافیست که باز هم قدری از آقای رضا خان وزیر جنك صحبت بداریم . ایشان و دوستان و اطرافیان ایشان نباید از ما گله کنند که چرا در این مسائل داخل میشویم ، زیرا ما تا وقتیکه این وظیفه را برعهده نگرفته بودیم در اطراف ایشان ساکت بودیم ، همان قسم که هیچوقت بخانه یا ادارهٔ ایشان نمیرفتیم وباایشان کاری نداشتیم . درمسائل مربوط به ایشان هم کمتر گفتگو کرده در مجلس هم غالباً تماشاچی و متأسف دائمی بودیم !

اتفاقاً طلوع نامه نگاری ما مصادف شد باطلوع باز خواستی که از طرف مجلس نسبت به کارهای آقای وزیر جنك بعمل آمد .

من نمیدانم چرا مجلس نخواست که از روز اول افتتاح خود بآقای وزیر جنك با زبان ساده بفهماند : در مملکت مشروطه یا باید پی در پی کودتا کرد و بر ادوار فترت افزود ، و یا باید لااقل ظاهراً بقوانین مشروطه رفتار نمود .

روز نامه نویس کتك خورد ـ عربده کشیده شد ـ حکومتها نظامی شد ـ رئیس الوزراها بدون استرضای مجلس تهدید شدند وکابینه ها بمیل شخصی وزیر جنك ساقط شده بحرانها ایجاد گردید .

دسته بندیها و حزبها درست شده مفتخورها تولید گردیدند . شعبات سیاسی و

مالی و غیره در وزارت جنگ تشکیل و مثل یك حکومت و دولت مستقل با مردم و رعیت رفتار شد و مالیاتها از طرف ایندولت که در فوق دولت مشروطه بزور بیقاعدگی درست شده بود برعیت تحمیل گردید !

پولهای گزاف بدون بازپرس و تفتیش که از وظائف مجلس بود خرج شده حتی میلیونها آجر و خروار ها گچ به حوالهٔ ایندولت خصوصی از انبار دولتی واز آجر پزها اخذ شده بمصرف بناهای شخصی رسید و عایدات هنگفت از عواید تحدید و نواقل و خالصجات باقسام مختلف از بزرگان و دهقانان ورعیت بی خانمان غارتشدهٔ ایران در ولایات بزور قزاق گرفته و نقله شد، آنچه هم مرکزیت یافت بدون تحقیق برباد رفته و اینطرف و آنطرف دست بدست زیر ورو شد، و احدی حرف نزد و مجلس نگفت که این قضایا برخلاف اصول مشروطه است !

حتی اعلیحضرت پادشاه ایران هم نتوانست براثر این قبیل قضایا در ایران بماند و رفت. بدون اینکه علت رفتن شاهرا هم کسی بپرسد!

اینها چرا شد ؟

برای اینکه صرفهٔ معدودی اینطور اقتضا میکرد، در حالیکه اگر از روز اول مجلس بوزیر جنگ میگفت که چون مقصد تو غیر از توسعه و عظمت قشون نیست، اگر طریقهٔ عمل و قاعدهٔ کارت با اصول پارلمانی متوافق باشد سهلتر و یا کدامنتر بمقصود خود کامیاب خواهی شد !

آنروز ها را بیاد دارند، و حقایقرا نگفتند ...

یکروز گفتند وکمیسیون هم کردند ومجلس هم متحد شده جراید وافکارعمومی هم یکدست و یکصدا گفتند که باید وزیر جنگ محدود شود، فقط وزیرجنگ باشد تامحبوب باشد ؛ بلافاصله بیقاعدگی درکار سرفروکرد، عدم پرنسیپ هیولای زشت خودرا نشان داد، ملاقاتها شروع شد، هوسها طلوع کرد، خیال استفاده های کوچك کوچك سیاسی مغز این آقایان را تکان داد، حس حیات روز مره همهٔ آن احساسات مقدسرا که جمعی نویسندهٔ بیگناه را باورانده و با آنها هم آواز ساخته بود از خاطرها محو نمود !

کمیسیونها تشکیل شد عناصر متعدد هرروز انتخاب شدند ترتیبات حقیقی اصلاح ناشده برهم خورد و همهٔ آن حسیات مقدس یك سلسله فورمول و قواعد روز مرهٔ

ناهنجار بی‌حقیقت تبدیل یافت و تازه میشنویم نتیجه‌ای که برخی میخواهند بنام عظمت مجلس و محبوبیت وزیر جنگ بگیرند ، مربوط به اغراض خصوصی و کوچک عمرو و زید شده در این میانه میل دارند مجلس و وزیر جنگ و کلیهٔ این پیش‌آمدها را بمحور نظریات خصوصی برگردانند و اصل مسئله درحال حاضر فرع مسائل دیگر قرار گرفته [1] !

چرا ؟

چون نه قاعده در کارهاست و نه‌هم پرنسیپ و اصلی در نظر ما مقدس است.

طبقهٔ اول . این طبقه از صفحهٔ سیاست محو میشوند . باید اجتماعاتی در روی منافع حقیقی و مشروع طبقاتی شروع شده و با تکیه بمبادی ثابتهٔ معاصر این اجتماعات طبقاتی جنبش کنند ، باید در مقابل طبقهٔ اول یك طبقه بنام و بنشان و باصفات طبقهٔ دوم که بمحض ریاست و زمامداری پارك صد هزار تومانی برای خودشان نتمایند ایجاد شده و بتودهٔ مردم ثابت کند که : من - یا ما - بهتر و باصرفه‌تر و ساده‌تر از طبقهٔ اول قادر هستیم که مصالح شما را تشخیص داده منافع شما را تأمین نمائیم .

همانطور که طبقهٔ اشراف و اعیان و قلدرها در صورتیکه ظاهراً روابط زیادی با هم ندارند منافع هم را تأمین میکنند . باید این طبقه یعنی طبقهٔ دوم هم در هرجای ایران که هستند منافع سیاسی یکدیگر را منظور نظر داشته و در عین حال بنفع مادون (صنف کارگر و پیشه‌ور و زارع و تودهٔ طبقهٔ سوم) سعی نمایند و با این پرنسیپ که در آینده جزئیات آنرا خواهیم گفت مملکت را از شر این هرج و مرج و بیقاعدگی و فساد و دزدی و مهملی و بیغرضگی یا قلچماقی میاندارهای نالایق و منفعت پرست نجات دهند !؟

م . بهار

* * *

راستی در آن روزها وضع غریبی در تهران پیش‌آمده بود و محسوس بود که از هر طرف برای سقوط دولت دست و پا میشود !

اکثریت ثابت و پا قرص ایستاده بود ، جراید اکثریت هم کار میکرد اما در مقابل دسته‌های جراید تندرو مذهب سوسیالیست و سایر جراید بی‌مسلك که بشدت برئیس دولت حمله میکردند ، مجلس و اکثریتش و جرایدش در زحمت بودند و کارها پریشان میشد !

[1] - اشاره بمقدمات سازش وزیر جنگ باحزب سوسیالیست است .

این بود که دولت در گذراندن قانون منصفین سعی وافر مبذول داشت ولی مجلس جدیت در این باره بخرج نمیداد تا کار باجتماع روحانیان در مسجد جامع انجامید !

نوبهار در شمارهٔ ۵ صفحهٔ ۷۹ مورخهٔ

سه‌شنبه ۹ عقرب ۱۳۰۱

تحت عنوان « مسائل جاریه » و « هرج‌ومرج » چنین مینویسد :

« درین هفته پردهٔ تاریکی در افق تهران بلند و بخوبی محسوس گردید که هنوز هم میخواهند با مملکت بازی کنند ، هنوز هم طبقات عالیه و منور ملت در خواب خرگوشی بوده از روباه بازی اجانب غافل و برای پیشرفت نیات و احساسات شخصی ، بر مصالح عمومی و بر نقشهٔ اصلاحات لازمه پشت‌پا میزنند !

درعهدی که طلوع یك نهضت جدیدی درروسیه رهمسایگی آندولت با ایران ، اصول رقابت شدیدی را از نو در آسیای وسطی ایجاد مینماید ، و سیاستها ی خشن و خطرناك محتمل میباشد در چنین موقعی که اختیارات ملی وسیاسی ایران در دست خود ملت و دولت در آمده است و بدون شرکت دیگران بایستی قدمهای سریع و بلندی (که درگذشته ماراازآنها مانع بودند) بطرف سعادت واصلاح وآبادی ورفاه رعیت برداریم ، بدبختانه و بسی بدبختانه دیده میشود که سیاست عمومی و اصلاحات عمومی و نقشهٔ سعادت عمومی ازدست مسئولین واقعی آن گرفته شده ودرپناه آئین عوام‌فریبی و دماگوژی نحس که از آغاز افتتاح مجلس گریبان گیر عموم شده است ، در دست هوچیان و بیمغزان اجتماعی و ازطرف دیگر درکف وعاظ وروحانیون و یااشخاص بیخبر ازسیاست افتاده ودرمجلس شورایملی که مرکز تفکر و تعقل‌واندیشه وشهامت و نقشه‌کش و درایت سیاسی ماست اصول عوام فریبی و روضه خوانی و مداهنه های شخصی یاخود نمائی‌های بیمعنی ومغرضانه تخم گذاشته است و بقول یکی از رفقا : بد بختی **ملت بجائی رسیده است که وکلای سیاسی ما روضه خوان و روضه خوانهای ما سیاسی شده‌اند ! . . .**

*

بالجمله در اواخر میزان ۱۳۰۱ زمزمه هائی از طرف جمعی وعاظ و علمای روحانی در تهران بر ضد جراید وهتاکی آنها و بیرویگی هائی که مدعی بودند بعمل می آمد ، بلند گردید .

این زمزمه ها که اقلیت آنرا منوط و مربوط بتحریك رئیس دولت وقت میدانست

شدید و شدیدتر گردید و عاقبت ببستن دکاکین و اجتماع عدهٔ کثیری از وعاظ و علمای روحانی در مسجد جامع منجر گردید و نیز جماعتی در ادارات بعضی جراید ریخته آنرا غارت کردند!

رئیس دولت قانون موقت برای هیئت منصفه تهیه دید و یکسال درین مطلب بین مجلس و دولت گفتگو بود تا عاقبت قرار شد قانونی از مجلس بگذرد که: در انتخابات دورهٔ چهارم هرکس بعد از نمایندگان هر محل صاحب آراء بود است برای شرکت در هیئت منصفه دعوت شود و یا قضاة طبق آئین نامهٔ خاصی شرکت کنند.

این قانون را قوام‌السلطنه بمجلس تقدیم داشت و تقاضای فوریت آنرا کرد واز طرف سلیمان میرزا بافوریت آن لایحه مخالفت شد، وحتی مجلس را بمقاومت وانسداد باب مذاکرات تهدید نمود!

و فوریت لایحه رد شد!

رئیس دولت در حالی که پشت تریبون بود، یادداشتی دریافت کردو گفت: الساعه خبر رسید که علما مدیر روزنامهٔ «پژوهش» را مهدورالدم کرده اند!

مدیر پژوهش آقای کحال زاده مقاله ای نوشته بود که موجب شکایت وهیاهوی علما شده دولت را بزحمت انداخت و آنروزنامه از طرف دولت توقیف شد و بلا- فاصله قانون منصفهٔ موقت را باقیددو فوریت بمجلس آوردو قانون بدانصورت افتاد که گفتیم.

معلوم میشود مجتمعین مسجد، آقای کحال زاده را مهدورالدم کرده اند و در همان روز ادارهٔ پژوهش و چند روزنامهٔ دیگراز طرف جمعی غارت شد....

نوبهار در نتیجهٔ رد شدن فوریت لایحهٔ مذکور چنین نوشته وآن جلسه راایتطور نقاشی نموده است:

« رئیس دولت در نتیجهٔ ردشدن فوریت لایحه عنیف ترین خبر و بدترین غائلهٔ که آنهم یکی از علل مسامحه در وضع قانون هیئت منصفین است بمجلس عرضه میدارد!

وکیل اکثریت بنام از دست رفتن اسلام ندبه و گریه میکند! وکیل مستقل قصهٔ عمرو بن عبدود را نقل مینماید! وکیل اقلیت برای اثبات مسلمانی رفقا موعظه نموده و داخل تعیین مراتب انبیا و رسل و روسای مذهب میشود! علمای مجلس فریاد میزنند، بیرون میروند وتهدید انسداد مذاکرات بعکس نتیجه میدهد، اقدامات شخصی و نوعی

و اسلامی مخلوط شده در خارج منعکس میشود!

هر کس دستهٔ خود را خبر میکند. بازار ها را میبندند! در مسجد جامع اجتماعات بزرگ میشود، در جلو مجلس ازدحامات صورت میگیرد، یکجا بوکیل اقلیت (سلیمان میرزا) تکفیر میبارد، یکجا بوکلای متفرقه از اکثریت و منفرد تعرض متوجه میشود!

مدیران بعضی جراید مهدورالدم شده ادارات آنها یغما میشود مردم مخالفین اسلام را بهم نشان داده فحش کاری کرده بعضی را هم مورد حمله قرار میدهند!...

که چه؟...........

که بنا بوده است یکدولتی یك قانون موقت برای هیئت منصفه بعداز هزاران شور و گفتگو و با قبول تعیین مدت از مجلس بگذراند! که زیداز خم ابروی عمرو و عمر و از خمار چشم زید خشنود نبوده! که اصول دماگوژی و عوام فریبی از هر طرف موقعی برای تظاهر بدست داده و نمی بایست آنرا از دست داد! که دو روز نیست ماراجانب بحال خود گذارده دیگر قراردادی وتحمیلی و مستشاري ومداخلات و فشاری از طرف روس و انگلیس در کار نیست!

برای اثبات عدم لیاقت، برای اثبات اینکه احساسات ملی وهیجانهای روحی درمواقع گذشته نه برای جلوگیری از مداخلات اجانب و کیفر خیانت و پاداش مهملی زمام داران، بلکه صرف برای خود نمائی و عوام فریبی و تکان دادن یك دولت و آوردن دولت دیگر و اجرای احساسات مفرط شخصی ودسته بندیهای موقت بوده است ...

. . . .

رجال مشروطه طلب و سیاسیون ما و همچنین علما ووعاظ آزادی طلب باید بدانند: این دیوهرج ومرج است که بلباس تکفیر وتحریك و شبهه کاری در محضر علما و بهمان نسبت در محافل سیاسیهٔ دیگر چه مجلس و چه خارج مجلس وارد شده رل خود را بازی میکنند!

این یك خردجالی است که از هرموی آن یك نوا ونغمه بیرون میاید کودتاها، ظهور دوره های فترت، انقلاب، بد نامی درافکار عمومی فرنگستان، اثبات عدم لیاقت، مرك آزادیخواهان، انسداد در مجلس ها، قحطی ها، غلا ها، عقب افتادن اصلاحات، عقیم ماندن امر مالیه بوسیلهٔ امریکائیان، از بین رفتن امتیاز نفت شمال (چنانکه موافق نگرانی سابق ما ازبین هم رفته است!) گرسنگی مردم بیکار وپریشان، اجبار بقرضه‌های

ذو جنبتین و مقابلهٔ ناگهانی با یك معاهده ۱۹۰۷ دیگر . . . . و خیلی بدبختیها همه در میان پشمهای این عفریت منکر پنهانست!

حالا خود دانند و وجدانشان و بدانند که اجانب از این پیش آمد ها خشنود شده و برای خود فال نیك میگیرند و این شعر « ضیاء اصفهانی » را میخوانند[1]:

آنچه کردی اگر هنوز کم است　　　هرچه خواهی بکن مراچه غم است

م. بهار

قضیهٔ سلیمان میرزا در خود مجلس باهتمام مرحوم مدرس فیصله پذیرفت، یعنی بشیوهٔ مجلس سوم و فیصله یافتن کار تکفیر مؤلف باهتمام خود نمایندگان.

درمجلس چهارم نیزفقها وروحانیون مجلس درمحلی گرد آمده صلاح ندیدند که نسبت بسلیمان میرزا اعتراض بشود ومجتمعین مسجدجامع را هم قانع کردند و باصطلاح لب مطلب را توگذاشتند و غائله اصلاح شد.

اما اصل مطلب که داستان مطبوعات و مقاومت آقایان علما در لزوم اصلاح جراید وسایر مطبوعات باشد هنوز باقی است!

نوبهار در تاریخ ۸ عقرب ۱۳۰۱ شماره ۶ صفحه ۹۵ نوشت:

« . . . . باید این آزادی که بما داده شده است قدر دانسته و بقدر لزوم از آن استفاده نمود وزیاده بر گنجایش ووسعت حوصله محیط از آن ننوشید والا حال تخمه ودل درد عارض شده طبیب مارا به پرهیز وامساك كلى امر خواهد کرد و این آزادی مرتعش را از محیط تهران سلب خواهند نمود.

قضیهٔ اجتماعات اخیر بایستی آزادیخواهان جوان ومغرور رامتنبه ساخته باشد که در مقابل سوء استفاده از حریت و آزادی و در نتیجهٔ فرار آنها از قید وضع قوانین لازمه ـ عناوین و اظهاراتی دیگر از طرف مقابل پیدا خواهد شد که آنوقت هزار مرتبه این آقایان بقبول شدید ترین قوانینی که متصور است راضی خواهند گردید ـ از آن جمله « **ممیزی مطبوعات** » است قبل از نشر و بدیهی است در صورت وضع

۱ــ خوانندگان در قسمت اخیر اینمقاله قدری بیشتر دقت بفرمایید!

چنین قانونی تا چه اندازه برای مخالفین آزادی مجال بدست خواهد آمد که باستمساك
این قانون ، مطبوعات ملي را خفه نمایند ؟

این برای نمونه گفته شد که بدانند اشان هرچه دارد در یکروز و یکدم نباید خورده
وتفریط نماید. آزادی را باید با قدردانی وحسن استعمال و نفاست شناسی نگاه داشت
و گرنه در گفتار تند رفتن و بهیچ حدی قانع نبودن و هیچ چیزی را قدر نداشتن و هر
چیزرا لگد مال کردن، هماتقدر که آسانست عکس العمل آن خطیر و نجات از آن مشکل
و دشوار خواهد بود . »

. . . .

. . . .

« . . . . . ما یقین داریم اگر یکدسته از جراید و حساسین کم فکر کابینهٔ آقای
مشیرالدوله را بیجهت مورد حملات خود قرار نداده و آن داد وفریاد هارا راه نینداخته
بودند و آن کابینه بدون رضایت مجلس نمیافتاد. نقشهٔ امتیاز نفت حالا مطابق میل مجلس
و مصلحت ملي خاتمه یافته بود،

این منطق برای همیشه است ، ما بشهادت خیلي اشخاص همه وقت این منطق را
دنبال داشته ایم و همواره میگفتیم که تنها علاج رفع این خرابیهای اداری و تنها راه
موفقیت باصلاحات اساسی دوام و ثبات حکومتها و همراهی و تشویق از زمامداران
و ارائهٔ طرق صواب و معاضدت با قدرت حکومتی است ، انتهی

بالاخره روز یکشنبهٔ سیزدهم عقرب اجتماع مسجد جامع بر هم خورد، هیئت
دولت برای استرضای آقایان علما در آنجا حاضر گردید و تفرقهٔ مردم حاصل آمد
ونتیجه آن شد که تقاضاهائی در تحت سه ماده از دولت و مجلس درخصوص مطبوعات
کردند و بالاخره نتیجه ای که از این تقاضا ها بموافقت مجلس حاصل شد آن بود که
نماینده ای از طرف علمای اعلام در وزارت معارف همواره حاضر باشد تا درموارد
کلیهٔ مطبوعات مراقب و ناظر مسائل مربوط بمذهب بوده نگذارد چیزی خلاف مذهب
در مطبوعات منتشر گردد.

بلافاصله بعد از موافقت مجلس باتقاضاهای آقایان ممیز مطبوعات دروزارت
معارف تعیین گردید، و از این ممیزی که مامور آن آقای شمس الافاضل بود وچند سالي

بیش نیز جداً عمل نشد ، مخاطرات عظیمی که افراطیون در این امر تصور میکردند بهیچ روی پیش نیامد ودر دورهٔ دیکتاتوری‌هم این حرفها ازمیان رفت،حتی مطبوعات و همه چیز ! . . . . و بالاخره معلوم شد عبارت « نو بهار » که گفت :

« باید این آزادی که بما داده شده قدر دانسته و بقدر لزوم از آن استفاده نمود و زیاده بر گنجایش ووسعت حوصلهٔ محیط ازآن ننوشید والاحالی تخمه و دلدرد عارض شده طبیب، مارا بپرهیزو امساك کلی امر خواهد کرد.... الی‌آخر» درست بموقع برده است ، زیرا این پیش‌بینی بعد از دو سال بوقوع انجامید وشیپورسواد کوه همه‌را امر به‌پرهیز بیست ساله فرمود، طباطبائی بعدازسفارت ترکیه بیکار ماند. سلیمان‌میرزا بعداز آنکه بوزارت معارف‌پهلوی نایل گردید خانه نشین‌شد - مدرس تبعید و حبس گردید و سران آزادی هر کدام ببلائی مبتلا شدند و دیگران هم بآتش هرج و مرج و افراط کاری و سفاهت جمعی دیگر سوختند ! .

***

بالاخره قانون موقت ، هیئت منصفین، روز شنبه ۱۰ قوس ۱۳۰۱ در مجلس شورای‌ملی در چهار ماده بتصویب رسید . ولی باین قانون تاامروز عمل‌نشده‌است و هنوز هم تکلیف دولت با مطبوعات مثل بیست سال پیش نامعلوم‌ست !

۴۶ - کارهای مجلس و سقوط قوام

بودجهٔ مملکتی

از جمله کارهای عمده که در مجلس چهارم صورت گرفت بودجه‌بندی کشور بود ، وچنانکه اشاره کردیم در حکومت قوام‌السلطنه باهتمام خود او و وزیر مالیه «دکتر مصدق‌السلطنه» و با زحمات زیاد کمیسیون بودجه یك قسم‌چهار دیواری هائی‌از روی تخمین و از روی صورت‌عایدات چندساله تدارك شد .

روزنامهٔ نوبهار شمارهٔ ۲ بتاریخ ۹ میزان ۱۳۰۱ چنین مینویسد:
(صفحه ۳ زیرعنوان کارهای مجلس)

«اولین مهمی که وکلای اکثریت در مجلس‌در نظر داشتند اصلاح و تعدیل بودجهٔ مملکتی و توافق ارقام جمع باارقام خرج بود. ، و باداد وفریاد هائی که دراین باب از نظر مخالفت اقلیت با شخص وزیر مالیه و با صورت جمع مملکت که ازروی

بی اطلاعی وفقر اسنادترتیب شده‌بود بعمل آمد. و با زحمات زیادی که درکمیسیون بودجه و غیره کشیده شد بالاخره یك حساب تخمینی بقرارذیل تهیه شده نام آنرا «چهار دیواری‌های تخمینی» گذاردند.

صورت کل عایدات پیچی ثیل

شرح	مبلغ تومان	
مالیات مستقیم بانضمام قیمت جنس.	۵۲۳۳۴۴۵	
خانواری.	۱۳۳۱۴۰	
«	۸۶۵۱/۳۰	گندم
«	۲۰۰/۰۰	جو
«	۱۰۰۰۰	شلتوك
گمرکات ازبابت عایدات غیر خالص.	۵۸۲۷۶۸۶	
نفت جنوب	۳۱۹۴۷۵۰	
پست	۹۶۵۸۰۰	
تلگراف	۱۱۳۳۷۵۴	
تحدید.	۱۲۰۴۳۹۵	
مالیات غیر مستقیم از قبیل رسومات و ذبایح و سوق الدواب وغیره	۷۴۳۸۶۳	
دخانیات	۳۶۶۱۴۱	
تذکره وشانسلری	۲۰۰۰۰۰	
عدلیه	۴۸۷۲۲	
معادن	۵۲۱۴۵	
صد یك حقوق.	۳۸۰۷۸	

شرح	مبلغ تومان
ضرابخانه	۲۹۲۰۰
جهازات	۲۲۷۱۷
بانك شاهنشاهی ومتفرقه	۱۹۰۷٦
اکسید دفر (خاك سرخ)	٤۷٥۰
عایدات متفرقه	۱٤۷٥۱
جمع کل:	
نقد	۱۹۳۳۲٤۱۳ تومان
گندم	۸٦٥۱/۳۰ خروار
جو	۲۰۰/۰۰ «
شلتوك	۱۰۰/۰۰ «

صورت کل مخارج

شرح	مبلغ تومان
دربار سلطنتی و ولایت عهد	٥٥٥۰۰۰
« « «	۱۱٦٥/۲٥ خروار گندم
« « «	۲۱۰۷/۲٥ « جو
مجلس شورای ملی	۳۰۰٥۲۰
اعلیحضرت محمد علی میرزا	۷٥۰۰۰
هیئت وزراء عظام وکابینه	٦۸۲۳٦
وزارت مالیه	۳۳۲٥۰۲٥
« «	۳۰٥/۲۰ گندم
« «	٤٤۲/٦۰
وزارت داخله	۲۹۸۲٤۲۰

شرح	مبلغ تومان
وزارت جنگ	۹۰۰۰۰۰۰
پست	۱۰۶۶۳۰۰
تلگراف	۸۱۲۶۳۸
وزارت عدلیه	۴۵۵۲۳۰
وزارت خارجه	۶۹۹۴۲۰
وزارت معارف	۳۷۸۴۰۰
وزارت فواید عامه	۸۸۶۱۸

شرح		مبلغ تومان	
پرداخت قروض ودیون عمومی	اقساط قروض	۶۳۰۰۷۲	
	شهریه و مستمریات	۱۱۲۳۶۷۶۹	
	«	۲۵۶/۷۳	خروار گندم
	«	۲۵۶/۷۳	« جو
	صرف روشنائی	۲۷۴۱۵	
	«	۵۶۹/۰۵	خروار گندم
	«	۶۷۷/۵۳	« جو
	«	۱۹۰/۲۴	« شلتوک
مخارج غیر مترقبه	حمل غله ۲۵۰۰۰۰		
	سایر مخارج ۹۵۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰	

جمع کل مخارج

نقد	۲۲۸۰۰۸۶۳	تومان
گندم	۲۲۹۶/۲۳	خروار
جو	۳۴۸۴/۱۱	«

شرح	مبلغ تومان	
شلتوک	۱۹۰/۲۴	خروار
کسر دخل و تفاضل خرج		
نقد	۳۴۶۸۴۵۰	تومان
گندم	۶۳۵۵/۰۷	خروار (فاضل)
جو	۳۲۸۴/۱۱	باقی
شلتوک	۹۰/۲۴	باقی

ولی حقیقت عایدات مملکت موافق اطلاعات و معلوماتی که در همان اوقات بدست آمد زیاده بر این صورت بوده است و در حال حاضر هم که وزرا بودجهای خود را بیشتر از میزان تخمینی درصورت فوق پیشنهاد مینمایند باضافات عایدی مزبور استناد میجویند و آنچه محقق است اینستکه عایدات دولت درحدودی که از مردم ماخوذ میشود بسی زیادتر ازاینهاست ولی آنچه بخزانهٔ دولت عایدشده واز تبذیرات و تغلبات مامورین زیاد میآید درهمین حدود با کم وبیش تفاوت است واین است یك تهلکه وخرابی قطعی که میخواهیم بلکه بوسیله دکتر میلسپو ، ویارانش آنرا علاج نمائیم »

انتهی

صورت چهاردیواری مذکور سال اول مجلس چهارم تدارك شد وسپس وزارتخانها بودجهای تفصیلی خودرا نوبت بنوبت بمجلس آوردند وبالاخره درحکومت ثانی قوام السلطنه که سه ماه بآخردورهٔ مجلس مانده بود دو کمیسیون بودجه درمجلس بوجود آمد : یکی کمیسیون بودجهٔ سابق که تعطیل نیافت و دیگر کمیسیون تازه که بکار مشغول شد وبودجهای سال جاری بکمیسیون قدیم و بودجهای سال بعد بکمیسیون تازه ارجاع و بالجمله در مجلس چهارم بنیاد بودجه بندی درمملکت برای نوبت اول نهاده شد .

دیگر ازکارهای عمده که در مجلس چهارم صورت گرفت قانون استخدام بود که هنوز هم برقرار است، ونیز دراین دوره دولت ایران بعضویت « جامعهٔ ملل » داخل گردید . . همچنین قانون مفیدی برای ممیزی املاك وضع گردید

دیگر ازکارهای عمدهٔ مجلس چهارم جلب استخدام مستشاران مالی ازامریکا بود

که مکرر بدان اشاره کرده ایم . استخدام دکتر میلسپو و یارانش از آغاز مجلس چهارم در دولت قوام و بعد در دولت پیرنیا و دوباره در دولت قوام دنبال شد و لایحهٔ استخدام میلسپو و مواد کنترات مشارالیه و یارانش در پانزده ماده و اضافه شدن مواد ۱۶ و ۱۷ برآن در جلسهٔ ۵شنبه چهارم اسد ۱۳۰۱ و کنترات سایر یاران دکتر نیز بسرعت درجلسات متوالی بتصویب رسید .



دکتر میلسپو

از اول دسامبر مطابق ۸قوس ۱۳۰۱ دکتر میلسپو دست بکار شد و رفقایش نیز وارد گردیدند و از دهم دسامبر ۱۹۲۲ دکتر ریاست کل مالیهٔ ایران را در دست گرفت و اولین راپورت را دکتر میلسپو در اوایل جدی ۱۳۰۱ تهیه و در دیماه انتشار داد . و رفقای خودرا بقرار ذیل معرفی کرد :

مستر چارلی آی ماسکی خزانه‌دار و مباشر صندوق عمومی .

دکتر آی ال بو کارت . مباشر ضرابخانه و کلیهٔ مسائل مربوط به مبادلات و رواج پول و مواظبت نقره .

مستر فرانک اچ کور . ناظر محاسبات و ممیزی .

مستر پرلی . مأمور مالیات مستقیم .

مستر کومالک . مدیر خالصجات و ارزاق و مالیات مستقیم تهران .

مستر میچل . مدیر مالیات غیر مستقیم .

مستر جی ادونای . مأمور تهیهٔ احصائیهٔ مالیه که فعلا بتهیهٔ بودجه کمک میکند .

مستر توماس پیرسن . معاون مخصوص رئیس کل مالیه ،

مستر فلاناگان . رئیس کابینهٔ رئیس کل مالیه ،

فتح قلعهٔ چهریق

دیگر از کارهای مهمی که در دورهٔ چهارم در مملکت انجام گرفت امنیت مملکت بوسیلهٔ تشکیلات قشونی بود که هرچند بعادت وخوی سربازی گاهی اسباب زحمت مردم وتولید اشکال برای ادارات میشدند لکن از طرف دیگر امنیت مملکت را بسرعت تامین کردند، ودرهمان حال قدرت ونفوذ وزیر جنگ بواسطهٔ امرای لشکر که درهر ایالت یکنفر امیر لشکر نامزد شده بود بسط وتوسعه یافت. واز جمله کارهای بانام که درآندوره صورت گرفت امنیت صفحهٔ آذربایجان وتصرف قلعهٔ چهریق پناهگاه اسمعیل آقای کرد معروف به «سمیتقو» بود که بهمت شاهزاده امان الله میرزا جهانبانی که آنوقت سرتیپ بود صورت گرفت.

اسمعیل آقا مدتی بود بطغیان برخاسته بارها قوای دولتی را درهم شکسته و کشتار کرده وارومیه (رضائیه حالیه) را تصرف ویغما نموده بود... دراین دوره بعداز آنکه والی آذربایجان، دکتر مصدق السلطنه، بتاریخ ۲۰ سرطان ۱۳۰۱ بعذر مداخلهٔ قشون درامر ایالتی و عدم مشورت باوالی وقت، ازایالت استعفا داد - وزیر جنگ حکم کفالت ایالت را بنام جهانبانی مخابره کرد وایالت مذکور مستقلا بدست قشون افتاد وسرتیپ امان الله میرزا دشمن را تعقیب کرد ودر بیستم برج اسد ۱۳۰۱ قلعهٔ چهریق را متصرف شد وسمیتقو را بخاك ترکیه فراری ساخت.

اینك گزارش جهانبانی بوزیر جنگ دراین باب:

از چهریق نمره ۶۴۱:

مقام منیع بندگان حضرت اشرف وزیر جنگ وفرمانده کل قشون دامت عظمته.

تعقیب راپرت نمرهٔ ۱۷۱ بعرض حضور مبارك میرساند: قوای ما درتعاقب دشمن امروز بیستم برج اسد ساعت ۱۱ صبح قلعهٔ چهریق را متصرف توپ و مسلسلهائی که دراین مدت ازقوای دولتی بدست آورده بود مسترد، دشمن منکوبا فراری ومتواری گردید. قوای ما درتعقیب دشمن سریعا پیش میروند.

فرمانده قوای آذربایجان - سرتیپ امان الله

***

فتح چهریق بیش از آنچه اهمیت داشت سر و صدا راه انداخت ! زیرا از عهدی عتیق اشرار کرد ازقبیل «شیخ عبیدالله» و «حمزه آقای شکاک» وسایرافراد قبیلهٔ مذکور نیز مثل اسمعیل آقا سر بطغیان برمیداشتند ولی متواتر بودن قوای دولت خواه ناخواه آنها را منکوب ومغلوب می‌ساخت ، چه معلوم‌است‌که درهر مملکتی‌دولت بردسته های طاغی که ازعشایر یامردم محل متشکل گردیده باشند غلبه میکند ،چه‌قوای دولت متواتر و سرمایهٔ او افزون و بعکس قوای طاغی محدود و سرمایه اش نیز ناچیز است .

اسمعیل آقا هم ازاین قبیل طاغیان بود که شاید تحریکی هم ازطرف بعض همجواران ما دراو کار کرده ودیو طغیان وسرکشی را دردل او بحرکت درآورده بود چیزی که بود این مرد بسبب رشادت ذاتی واستحکام‌قلعهٔ چهریق توانست دستبردهای نمایان بقوای دولت بزند و بعید مشمارید اگر گفته شود که شاید برخی از فرماندهان بتحریک اجانب یابرای تامین منافع سیاسی خویشتن درکندن ریشهٔ سمیتقو مسامحه و سستی بخرج میدادند .

باوصف این ، فتح چهریق طوری درکشور سروصدا راه انداخت که مافوقی برآن متصور نیست .

سردارسپه که دقیقه ای ازدقایق اجتماعی ولمحه ای از بهره بردنهای سیاسی ازنظر او و دوستان بیدار و عاقلش فوت شدنی نبود ، از این واقعه بیشینه بهرمندی و بیشترین حدفایده را برداشت .ازغالب شهرهای‌ایران تلگراف شاد باش بایشان مخابره شد . و جشن ها گرفته آمد . ودر خود پایتخت هم بتاریخ شب دوشنبه ۲۸ اسد ۱۳۰۱ شمسی بافتخار این پیروزی بزرگ که بهرهٔ سپاه دلیر آذربایجان شده بود مجلس‌جشن بزرگی ازطرف وزیر جنگ برپا گردید . ودر آن جشن که همهٔ صاحب منصبان او دعوت داشتند پس از خوردن شام وترشدن دماغها . خطابهٔ پرطنطنه (که یکی ازشاه‌کارهای نویسنده وناصح کهنه‌کار او بود) بنام وزیر جنگ درهمین موضوع قرائت شد.

این خطابه را جراید عصر با مداحیهای فراوان که وقت و موسم اقتضا میکرد درصفحه های‌اول نقل کردند وپیداست که چنین خطابهٔ شاعرانه بامدح واغراقات جراید چه تأثیری درمردم ودر سیاست وزیر جنگ می بخشد ؟

اینك ماعین آن خطابه را برای ضبط تاریخ اینجا نقل میکنیم :

متن خطابهٔ وزیر جنك

صاحبمنصبان رشید من !

بی پیرایه از من بشنوید و در ضمیر خود بسپارید که ظهور این شب جشن و ترانهائی که از اثر این محفل انس در آسمان ایران طنین انداز است یك فصل جدیدی است که در دیباچهٔ افتخارات شما دارد شروع میشود .

من در مقابل لطف کردگار ، و قدرت خداوند توانا زانو زده درهمان حینی که ذرات وجودم عظمت تاریخ وطن و افتخارات ابدی شما را استقبال میکند ! در همان حال یکقدم فراتر گذاشته انعقاد این مجلس جشن را بفرد فرد شماها تبریک میگویم ،

انعقاد این جشن مقدس بآحاد و افراد صاحبمنصبان رشید و نفرات دلیر خود که در لشکر های ایالات و ولایات مشغول جانبازی هستند ، مخصوصاً به آن سلحشوران باتعصبی که درزوایا واطراف آذربایجان پردهٔ دشمن را ازهم دریده وبیرق مقدس وطن را بر زبر اجساد خائنین مملکت افراخته اند تهنیت میگویم .

فرزندان من ! قبهٔ بارگاه سیروس و کنگرهٔ باعظمت و کبریائی وطن نوروفروغ خود را در گذرگاه شما تجدید نمود، پای بکوبید و از دل و جان نعرهٔ نشاط و شادی برآرید که جان بازی های شما در راه وطن افتخار آیندگان شماست ، بکوشید که گذشتگان وطن را بابراز لیاقت و اهلیت خود دلشاد وآیندگان وطن را بظهور تجلیات خود سر بلند و مفتخر سازید .

من جمال مقدس وطن را باقامتگاه شهامت و شجاعت شما ها مراجعه و تجلی داده از خلال همین انوار مقدس است که شما را بقربانگاه افتخار و سعادت دعوت کرده فتوحات دلیرانهٔ شما را بفرد فرد شما تبریك میگویم .

آری برای من جای بسی خوشوقتی است که با اطمینان خاطر و قلب مملواز امید بذکر تبریکات مفتخرانهٔ خودمبادرت میورزم، زیرا می بینم که تهییجات وطن پرستی پیشانی شما را روشن ویا تمام معنی درسیمای شما عرض وجود کرده است .

من در پایان همین تبریک ودر ضمن آنکه از خدمات شما قدر شناسی میکنم خود داری از این اظهار ندارم که لشکرهای ما در تمام ولایات صمیمی ترین درجات فداکاری و لیاقت خود را بمعرض افکار عمومی گذارده و در پیشگاه با عظمت و جلال وطن موجبات سر افرازی و افتخار خود را فراهم ساخته اند، من رضایت خاطر خود را نسبت بخدمات تمام آنها اظهار و فداکاریهای آنهارا درراه وطن و در حراست و نگاهبانی مملکت تمجید میکنم،من بآن صاحبمنصبان وافرادفداکاری که چهره های ملالت خیز برادران آذربایجانی خودرا به تبسم های امید و نشاط تبدیل کرده و با تمام علائم مردی و مردانگی صفوف سنگین دشمن را از هم دریده وسلاسل اقتدار آنها را درهم شکسته اند تحسین میفرستم. من بآن دستجات شجاعی که ازآتش توپ و اسلحهٔ مکمل دشمن نهراسیده تار و پود آنهارا از هم گسسته و قلعه های مستحکم و لانه و آشیانهٔ آنها را با خاك یکسان کرده اند تهنیت میگویم، و بالاخره بآن دست و بازو هائی که می توانند در وطن خود و بنام استقلال و عظمت مملکت خود انعقاد جلسات جشن وشادمانی را آیین سازند ازصمیم قلب تبریك و تمجیدمیگویم.

صاحب منصبان و فرزندان من!

اکنون با آنکه تمام رفتار و اقدام واعمال شما درمرکز وولایات حاکی از احساسات وطن پرستانهٔ شما است و پیدایش این جشن کنونی نیز براثر جانبازی های شما متکی است معهذا ساعی و جاهد بوده از من بشنوید و بعلم الیقین بدانید که افتخار شما فقط و فقط در وطن پرستی شما است زیرا آن ملتی که بر خلاف جهات وطن پرستی طی طریق نمایند نه تنها از مراحل سعادت و افتخار ابدی محروم بلکه دردنیای حیات و زندگی حق زندگی و حیات را از او مسلوب خواهند نمود و درعالم استقلال و انسانیت اسم او را با پستی ودون همتی و عدم رشد و لیاقت ذکر خواهند کرد. بعزم خود جازم و بعقیدهٔ خود راسخ بمانید که حس وطن پرستی برطبق تشکیلات امروزهٔ عالم طبیعی اولاد بشر است و محرومین از این احساس محرومین عالم حیات شمرده خواهندشد. اینك در مراحل قطعی نشو و ارتقاء تازمانی افتخارات وسعادت و نیکنامی شما باقی است که از همین شاهراه مستقیم وارد شوید و اگر بفلسفه تاریخ مللودول عالم مراجعه کنید قطعاً خواهید دید که بقاء هرملتی منوط به بقاء اخلاق آنهاست، اخلاق هیچ ملتی نیز ثبات و دوام نخواهد گرفت تا زمانیکه مشحون بمقامات وطن پرستی

نباشد . پس از همین جا و از همین مرحله است که من بحکم تاریخ و فلسفهٔ تاریخ با تمام قلب شما را دعوت بوطن پرستی مینمایم و بطور قطع و یقین گوشزد میکنم که زندگانی جاویدانهٔ شما با توسل بدامان وطن پرستی توأم و این لباس زیبنده را با هر قیمتی که هست باید باندام رسای خود استوار سازید .

من خدای متعال و قادر ذوالجلال را شاهد گرفته و بعضی از شما ها را نیز که اختصاراً بعقاید درونی من واقف بوده‌اند بشهادت طلبیده و بالاخره جامعه را بمدلول بیانیهٔ اولیه خود مراجعه میدهم که من از روز اول و در پایان سالیان دراز بهمین عقاید وطن پرستانه معتقد و متکی بوده کمتر شب و روزی بر من میگذشت که زهر تلخ نفوذ خارجیان از یکطرف و بی لیاقتی زمامداران امور از طرف دیگر قلب من و قلب هر صاحب دلی را مجروح و مکدر نسازد و بالاخره از همین جراحت و بیاد عظمت از دست رفته و جلوگیری از ایران کشی خارجیان بود که رازهای نهفتهٔ خود را آشکار و بتائیدات الهی و عزم راسخ خود تکیه داده مکنونات قلبی را علنی و اظهار کردم و برای تعقیب همین عقیدهٔ مقدس بود که اهتزازات لوای شیر و خورشید را نصب العین خود قرار داده قوای نظامی را در دست گرفتم و از هیچ اندیشه ای نهراسیدم .

ما باید حفظ اساس قانون و احترام قوانین اساسی وطن را سرسلسلهٔ مکنونات قلبی خود قرار داده اجرای تمام مواد آنرا از دل و جان تصدیق و تقدیس کنیم. ما باید اساس مقدس مشروطیت و حریت و آزادی ملی را مقدس ترین دیباچهٔ مرام و درخشنده‌ترین دفتر آرزو و آمال خود بدانیم و در مقابل شورای حقیقی ملت پیوسته بانظر احترام نگریسته اجرائیات احکام حقیقی ملت را بچشم تقدیس و تکریم تلقی نمائیم و خاطر خود را بهمین انتظار مشعوف و مسرور سازیم که انتخابات جدید عنقریب شروع و امیدوار باشیم که انتخابات مزبور انشاءالله با نظر حقیقی ملت و بر منفعت ملت و خیر و صلاح ملت صورت ختام خواهد یافت و از حالا مستعد آن باشیم که خدمات مهمتری را از خود آشکار ساخته مفاد آنرا نیاز راه ملت و وطن مقدس و برادران اسلامی خود نمائیم .

بالاخره صاحبمنصبان رشید من، آن عواطف و احساس و آن ملکات فاضله‌ای که از چندین سال باینطرف در ضمیر ما منور بود و شمارا بتعقیب دستور و مقررات من و ادار کرد کماکان بحال خود باقی و ابداً تغییر لون و صورتی بخود نداده و نخواهد

داد. ما ازعواطف واحساسات وطن پرستانهٔخود سوء استفاده نکرده (!) واقتدارات نظامیخود را وسیلهٔ منفعت طلبی واستفادهای شخصیقرار ندادیم(!) ما باتمام قیافه و معنی خدمت سربازی را خدمت بمملکت و وطن تشخیص داده امیدواریم که ایران خود را در عرصهٔ پهناور مدنیت و استقلال یك ایران مصفا و مستقلی معرفی نمائیم

اشعهٔ پرچم شیر و خورشید نور چشم ماست و لوای مقدس ملی ما پیش آهنك نجات ما است، این احساسات مقدس و این عقاید بی آلایش همان قسم که دیروز سرنوشت ما را معین و بدست ما سپرد وما هم خوشبختانه همان راهی را که حقیقت وطن پرستی برای ما مقرر کرده بود تعقیب نمودیم، امروز هم ما را مجبور میسازد که اساس مقدس مشروطیت و مواد قانوناساسی وعظمت مقامسلطنت(!) وجلوگیری از نفوذ خارجیان را نقش ضمیر خود ساخته از دل و جان بکوشیم و حفظ اینآثار را ثبت دفاتر ابدی خود نمائیم.

اینك بشنوید و بهوش باشید که آسمان ایران اقدامات یکسالهٔ شما را تاابد منعکس خواهد داشت، اینك چشم دختران ارومیه و سلماس، نالهحسرت خیز گیلان و گیلانیان غمهای جانفرسای خراسان و ما زندران ضجه های دلخراش خطهٔ غرب و کردستان ولرستان و عراق و همدان، آه های سوز ناك کشور جنوب و شمال شرق و غرب، پیش آهنك افتخارات شما است.

دیروز اگر این ناله های حسرت خیز چشم شما را گریان وقلوب با شهامت شما را مجروح میساخت امروز براثر تبسم های جانبخش و نغمات دلفریب آنها آغاز جشن و شاد کامی و اظهار انبساط وسرور نمائید و هوشیار باشید که خدای ایران و رب‌النوع عظمت واستقلال ایران با شماست پیش بروید و مطمئن باشید آن دستهای خائنی که دراثر اقدامات خائنانه خود برضد شما بلند میشود منقطع ومقطوع خواهد شد، آثارشهامت و رشادت شما درهمه جا باقی است ودنیای افتخار و سعادت باستقبال شما قدم برداشته است: پیش بروید!

آفتاب عظمت کشور باستان طلوع خود را بشما مژده و نوید میدهد جای تردید و تفکر نیست، روح شهدای شما و نظامیان عزیزم که در میدان های جنك بخون غلطیده اند افتخارات اعقاب شما را منتظرند، من از بحبوحهٔ همینمجلس جشن بارواح شهید و خونهای پاك وشجاعت فنا ناپذیر آنها سلام میفرستم، آنها زندهٔ جاویدند. ازشما

نیز انتظار دارم که با من مصدا شده بآن خونهای عزیزی که درراه عظمت و استقلال وطن جاری شده سلام کنید، عواطف قلبی من پیوسته متوجه شماهاست، خدمات هیچ یك از شما ها در مرکز و ولایات از نظر من مستور نیست، جبران خدمات وفداکاری و رضایت هریك از شما ها را بقدر شناسی خود وروح شهدای وطن وا گذار میکنم و اقتدارات نظام را از یزدان پاك آرزو دارم.

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا - رضا

این خطابه که جز الفاظ مرکبه چیز دیگر نبود کار خودرا کرد، وخلاصه فتح چهریق در مجلس شورای ملی هم انعکاس یافته، ازطرف نمایندگان مختلف وحتی رئیس مجلس از وزیر جنگ قدردانیها بعمل آمد.

اوضاع لرستان

اشاره شد که الوار بروجرد و لرستان بحدود عراق تخطی کردند وشهر ها را غارت نمودند - بلافاصله وزیر جنگ در صدد جلو گیری بر آمد و در اوایل تابستان ۱۳۰۱ ترتیب این کار داده شد و سرتیپ محمد خان فرمانده لشکر یان غرب مأمور اصلاح کار لرستان گردید.

موضوع لرستان از عهدی قدیم مطمح نظر سیاسی و اقتصادی بعض همسایگان بود. و نخستین امتیاز راه آهن که دولت بریطانیا از قاجاریه گرفت راه آهنی بود که خوزستان را بلرستان - تهران - بحرخزر انتقال دهد (همین راهی که بساختن آن موفق گردیدیم) منتها این امتیاز عملی نشد و موقع آن هم گذشت و امتیاز مذکور خود بخود لغو گشت - چنین بنظر میرسد که اصلاح کارلرستان و امتداد جادهٔ شوسه از لرستان بخوزستان یکی ازکار های عمدهٔ سیاسی واقتصادی ونظامی بود که همسایگان ما از دیرباز در اونظر داشته اند.

الوار بچند دسته منقسم میشوند:

الوار پیش کوه و بروجرد، الوار پشت کوه و «ماسبذان» که مرکزشان «حسین آباد» خانهٔ والی پشت کوه بود. الوارچهارلنگ که درقسمتی ازعراق و اصفهان

سکنی دارند واز جملهٔ طوائف بختیاری محسوب میشوند. الوار هفت لنگ که آنها هم در خاك بختیاری سکونت دارند ـ طوایف حدود **کوه کیلویه** و **بهبهان** که آنها هم طایفه ای از الوار بشمار میایند.

قوای دولتی در آخر جوزای ۱۳۰۱ بسوی بروجرد حرکت کرد و مصادمه بین طوایف الوار و قوای دولتی آغاز شد و این مصادمات با حوادث ناگوار و فاجعه هائی همراه بود. خاصه بعد از آنکه امارت لشکر غرب بعهدهٔ **احمد آقا** سپهبد واگذار گردید ـ وهمچنین پس ازاو که حسین آقای خزاعی مأمور لرستان شد. وبالجمله در نتیجهٔ این محاربات همهٔ رؤسای الوار ازمطیع وطاعی بقتل رسیدند واین عملیات تاسنه ۱۳۰۷ بطول انجامید و عاقبت راه شوسهٔ لرستان ـ خوزستان کشیده شد و داستان یغماگری الوار پایان یافت، اما عیبی که داشت قضیهٔ «**اسکان عشایر**» بود که دولت تصمیم گرفت قسمت زیادی از عشایر الوار را در خراسان و سائر نقاط سکنی دهد و باین نیت گروه گروه از الوار را با حشم وزن و بچه از لرستان حرکت دادند ودسته دسته از اینمردم را درروستا ها پراکنده ساختند و درین عمل بواسطهٔ عدم مواظبت کامل و نفع طلبی مأمورین نظامی گروه بسیاری از مرد و زن وکودك و احشام تلف گردید وبالاخره امر اسکان چون بدون نقشهٔ منظم بود عملی نشد و نفوس بسیاری از بین رفتند و بعد از شهریور ۱۳۲۰ همهٔ آنها که باقی مانده بودند بلرستان باز گشتند!

چیزی که بود ـ بامر شاه (پهلوی) بعضی جوانان الوار در تهران بمدرسه رفته درسی خواندند ـ و نیز در لرستان قلعه وخانه و علاقه هائی برای تخته قاپو کردن الوار ساختند و این خانها اکنون پر از جمعیت است ومیتوان گفت که این اقدامات برای نسل آتیهٔ الوار پیش کوه از جهتی مفید واقع تواند شد.

---

۱ ـ لر ـ لور: در زبان فارسی بمعنی درهٔ آباد وشعاب جبالست و دراصل طوایف کوه نشین را ـ لور نشین، میگفتند. وبعد بتدریج لفظ «لور ـ لر» به تنهائی مستعمل شده وقسمت اخیر صفت بتخفیف حذف گردید. اصل الوار از جنس اکراد اند واین طوایف از جبال کردستان بتدریج درعرض دو هزار سال و شاید زیاد تر در صحاری و جبال جنوبی ایران پخش شده تا سواحل دریای فارس کشیده شده و هنوز هم بقایای اینها چنانکه دیدیم درین نواحی سکونت دارند.

ایلات شاهسون

ایلات «**شاهسون**» نیز از عشایری بودند که در حدود اردبیل و مشکین و اهر سکونت داشتند و بمردم تعدی میکردند.

در دورهٔ مجلس چهارم و درهمان اوقات که هجوم بلرستان آغاز گردیده بود حمله بطوایف مذکور شروع شد و ازین زدوخوردها که بدست «**عبدالله خان امیر طهماسبی**» خاتمه یافت. خانمان خوانین شاهسون برچیده گردید، و بالجمله این طوایف نیز خلع سلاح شدند، اما داستان اسکان درمورد این طوایف چنانکه درباره کرد ولر صورت گرفته بود صورت نگرفت.

* *

نقشهٔ خلع سلاح تمام عشایر ایران ـ بحکم رژیمی که سردارسپه مصمم ایجاد آن بود و پیشرفت طبیعی تا اندازهٔ بدان حکم می نمود، یعنی رژیم «**بورژوازی**» و قلع ریشهٔ «**فئودالیزم**» ـ از این تاریخ طرح شد و بتدریج تا سنوات نهم و دهم پادشاهی پهلوی، صفحهٔ ایران از وجود «خان» و «ایلخانی» و عشایر مسلح و صاحب قدرت پاك شده مرکزیت و امنیت بتمام معنی در ایران بوجود آمد.

اما داستان فجایع و بیرحمیها و بد قولیها و اعمال بی فایده و غیر ضروری که موجب نفله شدن گروه زیادی از اتباع خوب ایران شد و صدها هزار احشام تلف و غارت گشت و عاقبت هم ما را یك واکنش خطرناکی دچار ساخت ـ جای دیگر و بوقت دیگر باید موکول شود ـ ومربوط بتاریخ دورهٔ سلطنت **رضاشاه** پهلوی است و آنجاست که میتوانیم جزء بجزء داستان را شرح دهیم و ازروی شاهد و گواه قضاوت نمائیم وفعلا تاریخ مختصر ما گنجایش این داستان را ندارد.

اعزام شصت نفر محصل باروپا

درتاریخ مکی مینویسد : در کابینهٔ اول قوام السلطنه بمنظور تربیت و تشکیل نظام جدید و همچنین محدود کردن اختیارات **سردارسپه** در نظر گرفته شد که عده‌ای افسر از فرانسه استخدام و بایران اعزام شوند.

ولی ضمن عمل باطنا معلوم شد که سیاست خارجی باین کار رضایت نخواهد داد و باستخدام افسر از فرانسه موافقت نخواهد کرد و برای جلوگیری از نفوذ

فرانسویان در ایران. ناگزیر خواهد شد که همه روزه کار شکنی هائی در امور مملکتی بنماید. بنابراین دولت هم برای اجرای منظور خویش درنظر گرفت که صورة عمل را تغییر دهد ولی باطناً نظر خود را عملی سازد. از این رو لایحه ای تنظیم کرد که شصت نفر افسر از صنوف مختلفهٔ ارتش و یك نفر ژنرال از سوئد استخدام نماید. و چون با این ترتیب سیاست خارجی ظاهراً مخالف نبود نزدیك بود که این موضوع صورت عمل بخود گیرد و لایحه مزبور از مجلس بگذرد.

در خلال این احوال سردار سپه و طرفدارانش متوجه شدند که این عمل در راه اجرای مقاصد آنها سدی ایجاد خواهد نمود و سردار سپه موفق نمیشود که نفوذ خود را بطور کامل در قزاقخانه و نظام ایران توسعه دهد. بنا بر این نقشه ای کشیده شد که درصورت ظاهر مخالفتی نکرده باشد و باطناً مانع اجرای چنین امری شود. باین معنی که سردار سپه بدوا با قوام السلطنه مذاکره نمود که چون بودجه کشور ضعیف است و توانائی پرداخت حقوق و مخارج این افسران خارجی را نخواهد داشت و از طرفی هم نظر باینکه افسران ژاندار مری تربیت شدهٔ سوئدیها میباشند وعده ای هم از افسران سوئدی در استخدام دولت ایران است بهتر اینست که ژاندار مری و قزاق خانه یکی شود تا قزاقخانه بخوبی از اطلاعات و معلومات افسران ژاندار مری و سوئدی استفاده نماید. بنابراین بهتر اینست که ازاستخدام افسر ازخارجه خود داری شود. درعوض ۶۰ نفر از افسران ایرانی برای تحصیل فنون مختلف نظام باروپا فرستاده شود.

اما قوام السلطنه با اختلاط و یکی شدن ژاندار مری وقزاقخانه مخالف بوده و چنین عقیده داشت که باید ژاندارمری مستقل و تحت نظر وزارت کشور قرار گیرد، قزاقخانه هم مستقل و تحت نظر وزارت جنك باشد. باین ترتیب حاضر نشد که این عمل انجام گیرد.

در این گیر و دار کابینه هم سقوط نمود و کابینهٔ مرحوم مشیرالدوله روی کار آمد و سردار سپه با مذاکرات زیاد توانست هرطور هست مشیرالدوله را موافق نماید که از استخدام افسر از اروپا موقتاً صرف نظر کرده ژاندارمری و قزاقخانه هم یکی شود و لایحه ای هم مبنی براعزام ۶۰ نفر محصل باروپا تنظیم و بمجلس شورای ملی

پیشنهاد گردد ، منتهی عمر کابینه کفاف نداد ولایحهٔ مزبور در موقع بحران بتصویب مجلس رسید .

در کابینهٔ دوم قوام السلطنه عمل ژاندارمری و قزاقخانه خاتمه یافته بود و قوام السلطنه با عمل انجام شدهٔ روبرو گردید و بمناسبت سردار سپه نمیتوانست مخالفتی بنماید بنا براین مخارج این عده محصل تأمین گردید و محصلین مزبور باروپا اعزام شدند .

ایران و کنفرانس لوزان

در اواخر کابینهٔ دوم قوام السلطنه کنفرانس لوزان تشکیل شد و چون کنفرانس نامبرده مربوط بمسائل شرق وعثمانی و بین النهرین بود لذا شایعاتی بود که دولت ایران بایستی نماینده بکنفرانس لوزان اعزام دارد .

بنا برهمین شایعات بود که در جلسه پنج شنبه ۲۷ جدی ۱۳۰۱ خورشیدی نمایندهٔ خراسان دانش بزرگ نیا از رئیس الوزراء چنین سئوال نمود : « در کنفرانس لوزان یك سلسله مسائل مهمه مطرح شده است که دولت یك علاقهٔ تامی بآن دارد واز قرار مذکور از طرف ترك‌ها وروس‌ها اظهار مساعدت وموافقت شده است . آیا دولت دراین خصوص چه اقدامی کرده است ؟

مسئله دیگر راجع به بین النهرین است که دراین دوروز شایع شده است که قیمومت انگلیس بر بین‌النهرین تصدیق‌شده اگرچه این‌مسئله هرگاه صحت‌داشت میبایست بامراجعهٔ به‌مجلس شورای ملی صورت بگیرد ولی چون علاقهٔ تامی بفهمیدن‌قضیه هست استدعا دارم بفرمائید که ترتیب چه بوده‌است؟»

نطق قوام السلطنه راجع بکنفرانس لوزان

« بعد از فتوحات عثمانی موقعی‌که قرار شد برای رفع اختلافات بین عثمانی و یونان در لوزان کنفرانس منعقد شود دولت ایران نظر بجهاتی مصالح خود را در شرکت در کنفرانس میدانست‌لکن بعداز تحقیقات بدولت اطلاع رسید که پروگرام کنفرانس محدود برفع اختلاف بین عثمانی ویونان ومسئلهٔ بغاز هاست و چون در مسائل مطروحه دولت ایران منافع مستقیم نداشت درآنموقع از تقاضای شرکت در کنفرانس‌خود داری شد. معهذا ازابتدای شروع بکنفرانس‌نمایندهٔ مخصوص به لوزان

فرستاده شد که دولت را از جریان مذاکرات کنفرانس مستحضر سازد تا اینکه مسئلهٔ موصل از طرف عثمانی ها مطرح گردید وضمناً معلوم شد که در مسائل راجعه بنواحی مجاورهٔ ایران نیز در کنفرانس مذاکره خواهد شد این بود که دولت ایران در تهران بوسیلهٔ نمایندگان سیاسی انگلیس و فرانسه و ایطالی و در خارجه بوسیله نمایندگان خود در اسلامبول و لندن و پاریس و رم رسما تقاضای مشارکت در کنفرانس نمود و گفته شد که چون دولت ایران مطلقاً از حیث مجاورت و هم سرحد بودن با مقدرات مملکت عثمانی علاقمندی طبیعی دارد لازم میداند در کنفرانس شرکت داشته باشد بعلاوه تقاضا شد که تا موقع اعزام نمایندهٔ ایران باید، حقوق متصورهٔ ایران کاملا محفوظ بماند.

در جواب تقاضای ایران از سفارتخانه‌های انگلیس و فرانسه وایطالی مراسلات متحدالمفادی رسید که چون دولت ایران با عثمانی درجنگ نبوده و نسبت به بحراسود حقوق ساحلی ندارد و مسئلهٔ حدود ایران و عراق عرب بکنفرانس رجوع نشده است دعوت دولت ایران بکنفرانس لوزان در حدود وظایف کنفرانس نمی باشد.

در همین حال بدولت اطلاع رسید که پطرس آقا نام که ظاهراً شخصی است که بریاست دسته ای از جلوها در نواحی غربی آذربایجان در موقع جنگ عمومی مرتکب فجایعی شده است به عنوان نمایندگی کلدانیها اظهاراتی راجع به ملت آشوری و کلدانی کرده و حدود معینی را حد طبیعی سرزمین این دولت شمرده است و از قرار معلوم در کنفرانس نیز اظهارات او استماع شده است.

بوصول این خبر که مصادف با جواب نمایندگان دول ثلاثه بود دولت مراسلهٔ مجددی بسفارت خانه های مزبور نوشته و پروتست نمود که از یکطرف شرکت ایران را در کنفرانس نمی پذیرند در حالتی که مسائل مهمه که دولت ایران در آنها منافع مشترک که دارد در کنفرانس مطرح است و از طرف دیگر اظهارات بی اساس نمایندهٔ کلدانیها در لوزان برخلاف حقوق حاکمیت دولت ایران اصغا میشود درصورتی که عدهٔ زیاد آنها تبعهٔ مسلمهٔ ایران هستند و در تحت حکومت ایران بامنیت و آسایش زندگانی میکنند. بنمایندگان ایران در خارجه نیز دستور داده شد که بهمین ترتیب پروتست نمایند همچنین بمامور مخصوص ایران در لوزان دستور داده شد مراسلهٔ

بکنفرانس نوشته اعتراضات دولت ایران را ابلاغ کند : و اما در موضوع قیمومت انگلیس در بین‌النهرین آقایان باید بدانند که این مسئله مربوط بدولت ایران نبوده و راجع بتصمیمی است که بعد از جنگ عمومی دول غالب نسبت بممالک مغلوب اتخاذ نموده اند . معهذا نمایندهٔ ایران مخصوصا در مجمع اتفاق ملل خاطر نشان کرده است که در تعیین مقدرات بین‌النهرین بایدکاملا مراعات میل اهالی بشود و برخلاف آمال ملی آن ها اقدامی بعمل نباید مخصوصا برای مزید اطلاع آقایان می گویم که دولت ایران حکومت جدید بین النهرین را نشناخته است .

آقای داتش مجدداً اظهار داشت که البته این حق کشیهای کنفرانس بایدبتمام دنیا ابلاغ شود و در موضوع بین‌النهرین هم استدعا دارم برای اطمینان خاطر عامه‌در جراید این مسئله تکذیب شود .

نپذیرفتن نمایندگان ایران در کنفرانس لوزان

با اینکه دولت و ملت ایران در موقع جنگ بین الملل (از سال ۱۹۱٤ الی ۱۹۱۸) فوق‌العاده دچار خسارات وزیانهائی شده بودند که شاید خسارات و غرامات آن کمتر از بعضی دول محارب نبود معهذا درموقع تشکیل کنفرانس صلح بعللی که از آن جمله میگفتند : دولت ایران وارد جنگ نبوده‌است. باعضویت‌وی در کنفرانس صلح موافقت ننموده‌عضویت‌ایران را موکول بکنفرانسهائی کردند که در مسائل‌راجع بشرق تشکیل شود . این قبیل کنفرانس ها نیز تشکیل و مهمتراز همهٔ آنها کنفرانس لوزان بود که اصولا از طرف دول متفقه هیچ گونه مساعدت‌و همراهی و موافقت در عضویت ایران نشده بود .

این مسئله چون برای ایران بسی مهم بود ، بنا بر این نمیتوانست از شرکت‌در آن کنفرانس صرف نظر کند و به جوابهائی قانع‌شود که از روح عدالت ومساوات دور میباشد.

در کنفرانس ورسای ومجلس صلح عمومی عضویت ایران را قبول نکرده می گفتند این مجلس مخصوص دول محارب است .

کنفرانس‌لوزان هم که منعقد شد باآ نکه اغلب مذاکرات آن راجع بمسائل شرق بود و دعوی زیادی در آ نجا مطرح گردیده بود و ارتباط تامی بسیاست ایران داشت معهذا نمایندگان ایرانرا بعضویت نمی پذیرفتند .

دولت ایران نیز از نظر اینکه زمینهٔ مذاکرات کنفرانس لوزان مربوط به قضایای شرق بود و باطراف و حدود ایران کشیده میشد بعلاوه قضیهٔ موصل و دعاوی واهی آشوریها و کلدانیها و غیره بمیان آمده بود لازم میدانست که حق عضویت در کنفرانس نامبرده داشته باشد. بنا بر این دولت ایران از دول متفقه درخواست نمود که عضویت ایران را بپذیرند.

ولی متفقین در جواب میگفتند:

نمایندگان دول بی‌طرف حق عضویت ندارند و کنفرانس مخصوص محاربین است و فقط اظهارات نمایندگان دول بیطرف اصغاء و استماع میشود از این رو حق رای ندارند. بهمین‌جهت هم دولت ایران را دعوت نکرده بعضویت او تن در ندادند در صورتی که در همین کنفرانس مشاهده میشد نمایندگان دولی که در جنگ هم شرکت نداشته و بیطرف بوده اند از قبیل اسپانی و سوئد و غیره را پذیرفته اند معهذا باز راضی بعضویت ایران در کنفرانس نامبرده نشدند.[1]

حمایت دولت روس از ایران

روزنامهٔ نوبهار شمارهٔ ۱۷ مورخه ۲۶ جدی ۱۳۰۱

در این مورد چنین مینویسد:

اعتراض چیچرین

رفیق «چیچرین» رئیس هیئت نمایندگان سا‌ویت یادداشتی بکنفرانس لوزان تقدیم داشته و بر علیه ممانعت فرانسه و انگلیس از دخول دولت ایران در کنفرانس پروتست نموده ، اظهار میدارد که دولت ژاپون و ممالک اسکاندیناوی که هیچگونه منافعی در شرق ندارند نمایندهٔ آنها بکنفرانس لوزان دعوت شده است ، ولی از حضور نمایندهٔ ایران که خود یکی از ممالک شرق نزدیک است ممانعت بعمل می آورند!

نوبهار: خبر فوق را آژانس مسکو بما داده است و ما خوشوقتیم که با وجود ممانعتهائی که در اطراف خود روسیه از طرف اروپائیان در مسائل عمومی کنفرانس لوزان موجود است معذلک دربارهٔ ایران از این حس همدردی و اتحاد که خون گرم و صمیمی مشرقی را در شریان چیچرین و یارانش ندان میدهد مضایقت نمی نمایند.

روز نامهٔ مزبور سپس شرحی دربارهٔ فشار متفقین در کنفرانس لوزان بدولت ترک راجع بحقوق اقلیتهای مسیحی و حمایت جدی آنان از ایجاد کانون ارامنه و کلدانی‌ها و مقاومت «رضا نوری بیك» نمایندهٔ دولت ترك و خروج مشارالیه

---

۱ ـ نقل از تاریخ آقای مکی ـ مهر ایران.

از اطاق جلسه از قول رویتر (۱۶ ژانویه ۱۹۲۳ - جدی ۱۳۰۱) نقل کرده سپس چنین مینویسد :

«قضیهٔ کانون ارامنه و کلدانیها گویا اشتباه است و مراد کانون کلدانی و آشوری است. تفصیل واقعه چنین است که «پطرس» نامی از روسای آشوریان ، بلندن رفته و بوسیلهٔ حمات لندن بکنفرانس لوزان معرفی شده و در کنفرانس مزبور عنوان کرده است که : ملت آشوری و کلدانی که از ملل قدیمه است . در یک حدود معینی که تاریخ قدیم و مسکن فعلی این اقوام شهادت میدهد و آن عبارتست از حدود موصل و کردستان عثمانی و کردستان ایران تا حدود ارومیه - باید دارای یک کانون خاص باشند (؟) سپس خدماتی که آشوریها در مدت جنگ بدولت انگلیس و روس و متفقین نموده‌اند (مرادش ظاهراً همان قتل عامها و تاراجهائی است که نسبت بمسلمانان ایران در کردستان ایران و عثمانی از طرف آشوریها صورت گرفته ! ...) بیان کرده و از کنفرانس لوزان برای این حق الزحمهٔ خونین خود و سایر اواتوریه های آشوری ، حق داشتن یک کانون خاص در حدود مزبور تقاضا نموده است !

کنفرانس لوزان تدقیق و مطالعه در تقاضاهای مزبور را بیک کمیسیون که مربوط بامور اقلیتهای دولت عثمانی است واگذار نموده و این خبر رویتر مربوط بهمان کمیسیون است !

ما قبل از شیوع این خبر اطلاع داشتیم که پطروس مذکور که اورا برحسب سفارش لرد کرزن «ژنرال پطروس» معرفی مینمایند از کنفرانس لوزان تقریباً از اراضی خارج شده و بلندن رفته بیان نامهٔ تندی مبتنی بردرخواستهای خود و لزوم موافقت متفقین با آن درخواستها و اعتراض بر کنفرانس لوزان منتشر ساخته بوده است .

ولی این خبر که در ۱۲ ژانویه چهار روز قبل منتشر شده است مدلل میدارد که حمات و طرفداران ایجاد کانون وحشی آشوری در حدود ایران و عثمانی ، بار دیگر از او سفارش کرده اند و دوباره در کمیسیون اقلیتها مسئلهٔ مزبور مطرح شده و رضانوری بیک نمایندهٔ ترک با آن مخالفت ورزیده است .

.... اگر سایر ممالک اروپا از عادات خونریزانه و وحشیانه آشوریها و جلوها در سنوات اخیر بی اطلاع باشند ، خاصه حرکات خونین وقاسیانه و بیرحمانهٔ

که نسبت برعایای ارومیه و سایر حدود آذربایجان غربی بدست اینقوم شریر و خون خوار و غارتگر ارتکاب شده است هرگاه بر ملل اروپا و امریکا خاصه برملت فرانسه پوشیده باشد (گرچه گمان نداریم مخفی باشد ؟) لااقل دولت انگلستان بخوبی آنهارا میداند ، خیلی هم خوب و درست و کامل از آن خبر دارد. در این صورت متحیریم چگونه سعی دارند یك چنین کانون فسادی در بین سه ملت مسلم : ایران ، عثمانی و عراق ایجاد سازند ؟ ! . . .

آیا مطمئن خواهند بود که هرگاه یك کانونی ازین قوم سرگردان و وحشی و کم جمعیت در حدود مذکور ایجاد شود بزودی بحالت ارمنستان نیفتاده و هرروز آلت دست دول و احزاب مخصوص واقع نشوند ؟

بالاخره آیا ملت ایران از همجواران دوست خود انتظار خواهد داشت که در مورد پطروس اواتوریه در کنفرانس لوزان همراهی کرده ولی باعضویت نمایندهٔ ایران که یکی از ملل مهم شرق واسلامیست در کنفرانس مزبور مخالفت ورزند؟ وآیا ممکن خواهد بود که در کنفرانس لوزان که هنوز نمایندهٔ ایران عضویت ندارد بتوان چنین مذاکراتی بنام (مراعات اقلیتها) که یك قسمت آن قطعاً بضرر ایران است بمیان آورد ؟ »



خلاصه ، موضوع پطروس و اقلیتها از لحاظ مقاومت ترکها و حمایت سختی که دولت شوروی از ترك و ایران میکرد و سرو صدای ایرانیان و مطبوعات ملی و مجلس و احتیاجی که آنروز بسکونت شرق محسوس میشد بجائی نرسید و از میان رفت وقضیهٔ بغاز ها هم بنفع دولت ترك پایان یافت !

ونیز مداخلات دولت شوروی ورقابتی که بین انگلیس وفرانسه درجلب دولت ترك بوجود آمد وتولید رقابت ومناقشهٔ اشکار بین این دودولت درمسائل جاریهٔ بغازها و مسئله «موصل» و «آلمان» ومواد تحمیلی بدولت «عثمانی» یکی دیگر ازعللی بود که این کنفرانس را بنفع ترکها بپایان آورد .

رفیق چیچرین وزیر خارجهٔ دولت شوروی که با تفاق رفیق «کراسین» از اروپامراجعت میکند ، در شهر «کونو» از طرف دولت «لیتوانی» استقبال شایانی

از آن هیئت بعمل میآید و رئیس‌الوزراء لیتوانی و وزیر امور خارجه در آن پیشباز حضور پیدا میکنند.

بقراری که جراید محلی خبر دادند واردین وضعیتی را که بعد از کنفرانس لوزان ایجاد گردیده است بشرح زیر بیان و توصیف کرده اند:

«جریان قضایا مشعر براینست که دولت انگلیس جنگ جدیدی در مشرق‌زمین تدارک میبیند که آخرین نقطهٔ مقصود آن جنگ برعلیه روسیهٔ شوروی متوجه میباشد، زیرا دولت انگلیس با فصاحت بیان و صراحت، در کنفرانس لوزان مدلل داشت که تنها با عثمانی حتی با روسیهٔ شوروی نیز در حال مبارزه است و این مبارزه نه تنها بقصد رقیب عالم اسلام خواهد برد بلکه انگلیس قصد دارد ملت آزاد روس را هم خفه نماید!

عثمانی تا وقتی نیرومند است که با روسیهٔ شوروی اتحاد دارد. پدیدار شدن اختلاف بین روسیهٔ شوروی و عثمانی در لوزان موجب آن گردید که فشار انگلیس به عثمانی شدت یافت و از همان لحظه عثمانی پی برد که نجات وی در اتحاد نزدیک با جمهوری شوروی میباشد.

در تحت همین وضعیات بود که در روزهای آخر کنفرانس لوزان، عثمانی مجبور گشت بطور قطعی موقعیت نمایندگان شوروی ملحق گردیده از صلح و منع آمیزی که متفقین پیشنهاد کرده بودند صرف نظر نماید.»

جراید محلی شرح مصاحبهٔ باوفیق چیچرین را درج کرده و با اظهار نظریهٔ مخالفت آمیزی نسبت بجنگ، اظهار اطمینان میکنند که نظر بوحدت روح مقاومت ملل شرق در اتحاد آنها با روسیهٔ شوروی، امپریالیزم انگلیس که ماجرای جدیدی در شرق تدارک میکند بهیچگونه موفقیتی نایل نخواهد آمد.

نطق رفیق چیچرین

رفیق چیچرین باهمراهان پس از ورود بمسکو نیز نطقی مفصل کرد که هشت فقرهٔ آن در اخبار بی‌سیم مسکو انتشار یافت: قسمتی مربوط بتمرکز سرمایه و متحد نمودن یک سرمایهٔ بین‌المللی بوده و در فقرات دیگر اشاراتی ببروز همچشمی و رقابت و اختلافات گوناگون بین دولتین فرانسه و انگلستان و احتمال نزدیکی فرانسه بدولت شوروی میکند.

سپس میگوید: مسئله «روهر» مانند کنفرانس لوزان نفاق بین انگلیس و فرانسه را عمیقتر ساخته و پایهٔ تنفر و انفجار امروزه رسانیده است، محل تردید نیست که بعد از کنفرانس لوزان دورهٔ مبارزهٔ شدید بین انگلیس و فرانسه شروع

خواهد شد[1].

درفقرهٔ ۳۶ گوید: «جمهوریهای ساوتی یگانه دوست باوفای ملل ستمدیده میباشند و در حینی که متحد کردن سرمایه بیك شکل بین‌المللی در کار صورت گرفتن است، در نقطهٔ مقابل آن استخلاص و آزادی ملل ستمدیده انجام میگیرد.

نمایندگان متعدد ملل شرقی در کنفرانس لوزان مشاهده نمودند که جمهوریهای ساوتی یگانه دوست باوفای آنهاست و هراندازه کنفرانس ادامه می یافت این رابطه محکمتر میشد.

در جراید محلی اغلب ممالك شرقی تصریح شد که موفقیت های دیپلوماسی عثمانی در کنفرانس لوزان نتیجهٔ تقویت جماهیر شوروی بود ونمایندگان شوروی تاآن مرحلهٔ آخر موقعیت محکمی بواسطهٔ حضور خود برای عثمانی ایجاد کرده بودند ... الخ».

درفقرهٔ ۷ گوید: «قضیهٔ بغازها لاینحل مانده‌است، وضع تزلزل آمیزسیاست فرانسه در لوزان انعکاس مباحثات راجع به «روهر» بوده [2] و در نتیجهٔ اقدامات ما در ضمن جریان کنفرانس لوزان، بین محافل سیاسی فرانسه‌عقیده‌ای انتشار یافت که افتتاح بغازها برای‌سفاین جنگی یگانه، عبارت دیگری است از تسلیم‌بحراسود بدولت انگلیس، که برای فرانسه صرفه ندارد و ایتالیا و عثمانی بواسطهٔ ترتیبات دیرینه خود در این قضیه علاقمند هستند، وبااین حال اگر چنانچه دورهٔ مذاکرات دیپلوماسی باعثمانی بامضای قرار دادعمومی منجر گردد وهرگاه درین ضمنها قراردادی غیر قابل تحمل که در لوزان راجع به بغازها تهیه شده باشد امضا شود، بهرصورت آن قرار داد عمری نخواهد داشت، نه تنها مطبوعات ترك بلکه حتی مطبوعات فرانسه و ایتالیا نیز درین زمینه بشرح فوق اظهار عقیده میکنند[3] ....

۱ ـــ این همان مبارزه و رقابتی‌است که عاقبت منتهی بنزدیکی درسیه وفرانسه و قوت‌گرفتن آلمان برآمدن موسولینی وتولد هیتلر وحزب فاشیست ونازی وجنگ عمومی دوم گردید وفرانسه از میان رفت و ......

۲ ـــ فرانسه در آن تاریخ نواحی رن و ایالت «روهر» را تصرف کرده بود ولی دولت انگلیس و امریکا میل‌داشتند ناحیهٔ روهر از قوای فرانسه خالی‌شود وعاقبت‌فرانسه مجبورشد آن نواحی را بتفصیلی که درتواریخ مضبوط است تخلیه کند.

۳ ـــ بالاخره کنفرانس لوزان در فوریهٔ ۱۹۲۳ تق ولق‌شد و علت اصلی همانا بقرنج بودن کار بغاز ها

(بقیه درذیل‌صفحه ۲۸۳)

° ° °

اقدام در تصرف ادارات نظمیه (شهربانی)

پیشتر اشاره کردیم که سردار سپه نسبت بسوئدیهای مستخدم شهربانی نظر خوب نداشت، این مرد همانطور قسم که سوئدیهای ژاندارمری را رانده آن اداره را جزء قزاقخانه و در وحدت شکل قشون منحل ساخت - باداره شهربانی هم همین نظر را داشت. اساساً باید گفت که اینمرد غیور با استخدام اروپائی و امریکائی در ادارات ایران موافق نبود و یک حس ضد بیگانه از چندین لحاظ در او مکمون بود.

اول آنکه چون با زبانهای خارجی آشنائی نداشت رغبت بمعاشرت و حشر با اروپائیان نمیکرد - دیگر آنکه معتقد بود که ایرانیان خودشان بایستی خانهٔ خود را اداره کنند، سوم آنکه آنها را موی دماغ و سر خر میدانست و میل داشت میدان را برای خودش بکلی از هر جهة خالی کند - و چنانکه دیدیم حتی مستشاران آلمانی که بانک ملی را راه انداختند نیز بیرون کرد، و بالاخره باین کار یعنی اخراج بیگانگان اکتفا نکرد بلکه بعد ها باخراج لغات بیگانه از فرنگی و ترکی و عربی نیز شدیداً اقدام کرده کمیسیونی در وزارت جنگ از بعضی افراد متعصب تشکیل داد که بلغت فارسی سازی اقدام کنند وهمین رفتار موجب گردید که دولت مرحوم فروغی بایجاد «فرهنگستان» مبادرت ورزد، که لااقل حالا که کاری است و باید صورت پذیر گردد ولابد منه است، پس از طریق معقولتر ومناسبتری عمل شود.

سردار سپه در این باب بی اختیار بود. چنانکه قبل از همه «کلنل اسمایتس»

(بقیه از ذیل صفحه ۲۸۲)
رقابت باطنی دول معظمه خاصه فرانسه وانگلیس وروس بایکدیگر بوده است و مخبر رویتر درهمین تاریخ خبرداد که: هنوز کنفرانس دارای رمق است ! وامید وار است که عصمت پاشا (عصمت اینونو نماینده ترکیه درکنفرانس بود) حق قضاوت کونسولها را که یکی ازمواد قرارداد بود بپذیرد ! رادیوی مسکو گفت: کنفرانس لوزان عملا خاتمه یافته است ومانند تمام کنفرانسهای سابق مدلل داشت که حل قضایای مشکلة سیاست بین المللی امروزه بوسیله ترتیبات وروش کهنه وخرده گیریهای دیپلوماسی غیر ممکن میباشد - کنفرانس لوزان برای این مقوط نمود که دول دیگر میخواستند روسیه شوروی را بزانو در آورند وخاضع سازند روسیه نیز با نفرت آنرا رد کرد - در لوزان نیز چنین تقاضائی از عثمانی نمودند اینک معلوم شد حق بجانب روسیه بوده زیرا روسیه پیوسته مدلل میداشت که حل قضیهٔ شرق نزدیک فقط در صورتی ممکن است که اصول مختار بمطلق درتعیین مقدرات خود مراعات گردد.

انگلیسی را که درقزوین دست اندرکار قزاقخانه شد و مقدمات کودتای سیدضیا باهتمام مشار الیه صورت بسته بود و انتظار داشت که بعد از کودتا یا اویا ژنرال «دیکسون» رابمستشاری قشون متحدالشکلی که باید تشکیل شود بپذیرند . ولی چیزی نگذشت که سردار سپه وزیر جنگ شد و روزی گفته بود که این « عنسربك ! فلان ـ فلان شده (یکی از اصطلاحات خاص وزیر جنگ !) دیگر چکار دارد ؟ »

و از آن پس دیگر دخالتی ازطرف آنمرد در امور نظام مشهود نیفتاد وبزودی از ایران خارج گردید !

داستانهائی از تعصب بضدلغات نیز از سردار سپه نقل میکنند که شنیدنی است، منجمله گویند : یکی از رؤسای ادارات دولتی خوزستان تلگرافی بدولت مخابره کرده بود که لفظ « فوت » ـ واحد مقیاس انگلیسی ـ درآن تلگراف دیده میشد .

بامر شاه آنمرد را ازکارش منفصل کردند و رنود در باره اش گفتند که : فلان رئیس اداره به « فوتی » ازبین رفت !

یك روز یکی از رجال در حضور شاه از انفلوانزا نام برده و شاه بانمرد گفته بود که : چرا کلمهٔ «چایمان» یا «چایش» رااستعمال نمیکنی؟ !

انصاف باید داد که هرچند این تعصب ها در مرحلهٔ افراط قرار داشته است خاصه در مورد لغات خیلی سخت گرفته و تند رفتند ، اما همین عمل با واکنشی که تندرویها را تعدیل کند ، سر و صورت خوبی بادبیات خاصه نثر فارسی بخشیده است که بعد از مقایسه بانثر بیست سال قبل اثر آنرا میتوان دید .

* * *

بالجمله از ابتدای کودتا نظر خوبی باسوئدیهای نظمیه در کار نبود ، و برای اجرا شدن نقشه هائی که درکار جریان بود تصرف این اداره و اطمینان بر روسای آنها ضروری مینمود ، اما رؤسای دولت که ملتفت کار بودند تن بقضا نمیدادند .

اینك نامه ای را که وزیر جنگ «سردارسپه» برئیس‌الوزرا « قوام‌السلطنه » دربارهٔ واگذاری نظمیه «شهربانی» بحکومت نظامی نگاشته است برای مقصود خود نقل مینمائیم :

نامهٔ وزیر جنگ

نمرهٔ ۸۷۲۷ مورخهٔ ۱۲ برج جدی ۱۳۰۰

مقام منیع ریاست وزراء عظام

برای تکمیل اطمینان وزارت جنگ از جریان امور نظمیهٔ تهران وراپورتهائی که همه روزه باین وزارتخانه میرسد، پیشنهاد مینمایم که مقرر فرمائید ریاست نظمیه را بعهدهٔ محمود آقا خان سرتیپ حاکم نظامی محول و موکول دارند که بااطلاعات کاملی که مشارالیه در امور داخلی شهر دارد مراقب جریان آن اداره بوده انتظامات منظوره را از هرجهة فراهم دارد، شغل کنونی مشارالیه که حکومت نظامیست محفوظ و باخود مشارالیه خواهد بود واگذاری نظمیه بایشان از نقطهٔ نظراطمینان وزارت جنگ وحفظ انتظام داخلی است که لازم است مورد توجه آنمقام محترم واقع گردد. انجام این پیشنهاد را مخصوصاً و باقید فوریت تمنی دارم.[۱] وزارت جنگ - رضا

اما قوام‌السلطنه زیر بار نرفت، بعد از سقوط دولت نخستین او باز در عهد مشیرالدولهٔ مرحوم هم سردار سپه این نغمه را تازه کرد، ولی مرحوم مشیرالدوله نیز صلاح ندانست، تا در کابینهٔ دوم قوام‌السلطنه روز ششم سنبله ۱۳۰۱ وزیرجنگ بعنوان بازدید عده‌ای از محبوسین نظامی ازژاندارم وغیره که ازانجمله مباشرین انقلاب لاهوتی در تبریز بودند بنظمیه میرود و درضمن بازرسی و گردش بشعبات نظمیه پرسشهائی از «وستداهل» سویدی رئیس کل شهربانیهای ایران میکند، وستداهل مردی قوی هیکل و بدجنس بود و زبان خارج جز فرانسه نمیدانست و بسیار بلند و بدلحن صحبت میکرد، وی بعادت طبیعی خود جوابهائی داد واین وضع بانیات دیرین و تعصب ذاتی وزیر جنگ ترکیب شده ازو بسیار میرنجد و نسبت به وستداهل تغیر میکند، و نسبت بی‌ادبی باو میدهد، و بار دیگر در صدداخراج سویدیهای شهربانی وتصرف نظمیه برمیآید ایندفعه در دولت ثانی قوام بود و بازقوام بهر طرزی که بود داوراازین امر متصرف داشت که بمدت قرارداد سویدیها چیزی نمانده وبا موافقت مجلس ممکن است

۱. از یادداشتهای آقای مکی این نامه نقل شد.

قرارداد آنها را تجدید نکرد و اینُدفعه هم بدین طریق مطلب برگزار شد ولی عاقبت پس از اینکه دولت بدست خود سردار سپه افتاد شهربانی را بتصرف درآورد و سرهنگ محمد خان درگاهی رئیس دژبانی را بریاست شهربانی کشور برقرار کرد.

ورود شاه بایران

شاه از پاریس چند تلگراف گرم و نرم بوزیر جنگ مخابره کرد، و برئیس دولت هم تلگراف ذیل رامخابره کرد:

از پاریس مورخه ۳۰ اوت ۱۹۲۲

جناب اشرف رئیس الوزرا:

با اعلیحضرت پادشاه اسپانی که مدتی در دوویل بودند ملاقات اتفاق افتاد، چون شخصاً مرا باسپانی دعوت کرده‌اند پذیرفتم و اول اکتبر چند روزه به‌اسپانی میروم و انشاءالله در اواسط اکتبر بطرف ایران عزیمت خواهم کرد. برای اطلاع شما تلگراف شد. شاه

بالاخره روز ۸ قوس ۱۳۰۱ خورشیدی جهاز پستی حامل موکب شاه ایران «سلطان احمدشاه» چهار ساعت بظهر مانده وارد لنگرگاه بوشهر گردید.

مراسم استقبال بترتیب ذیل بعمل آمد: قبلا وزیردربار و وزیر جنگ (سردار سپه) و کفیل حکومت تا لنگرگاه باستقبال شتافته بحضور شاه تشرف حاصل نمودند سپس شاه از جهاز پستی بکشتی مظفری آمده تاجائی که آب دریا زیاد بود کشتی نامبرده طی طریق کرده بعداً بمناسبت کمی آب بابموتور گمرك طی مسافت نمود، در حدود نیم‌ساعت بظهر مانده وارد اداره گمرك بوشهر شده رؤسای دوائر وطبقات تجار و نظامی ها قبلا هر یك بجای خود ایستاده منتظر ورود شاه بودند، بمحض ورود بگمرك اولا عده ای از افسران نظامی معرفی شده وبعد باسایرین نیز کمال مهربانی را مرعی و مبذول داشته صدای زنده باد شاه ایران و هلهله از طبقات و اطفال مدارس که با پرچم های سه رنگ ایران صف کشیده بودند بلند شده بهمین هیئت از گمرك خارج و در اتومبیل مخصوص سوار شد و سردار سپه پهلوی شوفر درجلو قرار گرفت.

جمعیت زیادی اطراف اتومبیل را باجتماع گرفته باصدای زنده باد شاهنشاه

ایران، مانع عبور اتومبیل بودند، در این هنگام سردار سپه از جلو ماشین پائین آمده خواست مردم را بکنار جاده هدایت کند، بالحن مخصوص خودش فریاد میکشید (مردم رد بشین) شاه او را صدا زده گفت بگذار مردم آزاد باشند، خلاصه با این هیئت وارد شهر گردید.

مقارن ورود شاه ایران ببندر بوشهر و وصول تلگراف بمرکز سه تیر توپ در تهران شلیك گردید.

دستخط تلگرافی شاه

از بوشهر هشتم قوس:

ولیعهد

بحمدالله تعالی امروز صبح بسلامت وارد بوشهر شدم و کمال اشتیاق را بدیدار شما دارم امیدوارم انشاءالله عنقریب از دیدار شما خوشوقت شوم، سلامتی خودتان را تلگرافاً اطلاع دهید. **شاه**

دستخط تلگرافی دیگر شاه

از بوشهر هشتم قوس

جناب اشرف رئیس‌الوزراء

تلگراف شما رسید از تبریکات شما مسرور شدم بحمدالله تعالی امروز صبح بسلامت وارد بوشهر شده و از ورود بوطن عزیز کمال خرسندی را حاصل کردم امیدوارم انشاءالله تعالی بزودی شمارا ملاقات کرده از خدمات شما حضوراً اظهار رضایت نمایم. **شاه**

استقبال اهالی شیراز از شاه

در کلیهٔ شهرها و قصبات که شاه عبور میکرد مردم آئین بسته تا مقدار زیاد باستقبال می‌شتافتند مخصوصاً اهالی شیراز روز دوشنبه ۲۱ قوس که موکب شاه بشیراز ورود مینمود از طرف رؤسای دوائر دولتی و تجار و طبقات مختلفه نهایت جدیت در تزئین شهر و لوازم ورود موکب همایونی بعمل آمده بود و تا یك فرسخی شهر شیراز نیز باستقبال شتافته بودند بویژه طایفهٔ «قشقائی» تحت امر مرحوم صولت‌الدوله تا دو فرسنگ بردیف سوار مسلح صف کشیده بود...

هنگام عبور شاه مردم از صمیم قلب صدای زنده باد شاهنشاه ایران را بلند

کرده بودند. و در چند روزه‌ای که شاه در شیراز توقف کرده بود نهایت احترامات و تجلیلات بعمل آمد و چند شب چراغانی و آتش بازی کردند.

ورود باصفهان

روز ۱۹ قوس نزدیک ظهر شاه به اصفهان وارد گردید، طبقات مختلفه تا خارج شهر اجتماع کثیری تشکیل داده و در هر موقع فریاد زنده باد شاهنشاه ایران بلند بوده است. شهر در کمال زیبائی آئین بسته شده بود و طاق نصرت هائی که بمنظور ورود شاه پیش بینی و تهیه دیده بودند با بهترین وضعی آراسته شده بود.

تلگراف شاه

از اصفهان مورخه ۲۲ قوس

جناب اشرف رئیس الوزراء

تلگراف شما رسید و از سلامت شما مسرور شدم فردا که جمعه است انشاءالله تعالی از اصفهان حرکت نموده و روز یکشنبه وارد تهران میشویم. **شاه**

ورود شاه بتهران

روز جمعه ۲۳ قوس برنامهٔ ورود شاه بتهران از طرف دولت تعیین و در شهر تهران انتشار یافت که اینک عیناً برنامهٔ ورود را ذکر مینمائیم:

پروگرام ورود موکب اعلیحضرت شهریاری بتهران

۱ - موکب اعلیحضرت همایونی دو ساعت بعد از ظهر بباغ شاه نزول اجلال خواهند فرمود و پس از قدری استراحت و تشرف مستقبلین بحضور ملوکانه دارالخلافه تهران و قصر سلطنتی را بقدوم مبارك مزین خواهند فرمود.

۲ - شاهزادگان عظام و وزراء فخام و نمایندگان مجلس شورای ملی و وزراء مختار و رؤسای ادارات کشوری و لشکری و شاهزادگان و اعیان و محترمین بالباسهای رسمی و نمایندگان اصناف و ملل متنوعه در محل های معین در باغ شاه حاضر و برای عرض تبریك بشرف حضور همایونی خواهند رسید.

۳ - حاکم تهران خطابه‌ای از طرف عموم اهالی شهر دائر به تبریك ورود عرض خواهد کرد.

۴ - پذیرائی واردین درباغشاه بعهدهٔ حاکم تهران خواهد بود.

۵ - حرکت موکب ملوکانه از باغ شاه بدارالخلافه بترتیب ذیل خواهد بود:

۱ - پلیس سوار پنجاه نفر .

۲ - قشون سواره ۱۵۰ نفر .

۳ - سواره نیزه دار پنجاه نفر . کفیل اداره تشریفات سواره جلو کالسکه - حاجب الدوله سواره و قراولها پیاده در طرفین کالسکه - امیرآخور سوار اسب مخصوص جلو کالسکه - کالسکچی باشی سواره جلو کالسکه - کالسکه همایون با هشت اسب .

وزیر جنگ وسرداران بانتخاب وزارت جنگ - حاکم شهر - کفیل بلدیه - رئیس خلوت همایونی - اسلحه‌دار باشی - یك نفر از سردارها حامل بیرق سلطنتی - پیشخدمتان همایونی چهار نفر در اطراف و عقب کالسکه .

الف - دست راست کالسکه وزیر جنگ مقابل اسب اول - طرف یمین رئیس بلدیه - دست چپ کالسکه حاکم شهر مقابل اسب اول - طرف یسار رئیس نظمیه .

ب - عقب کالسکه رئیس خلوت و اسلحه دار باشی و پیشخدمت‌های همایونی

کالسکه دوم والاحضرت اقدس ولیعهد، اطراف کالسکه پیشکار و چهار نفر از پیشخدمت های مخصوص والاحضرت سواره .

کالسکه سوم - امیر کبیر وشاه زاده اعتضادالسلطنه .

کالسکه چهارم - عضد السلطان و نصرت السلطنه .

کالسکه پنجم - سالار السلطنه وناصر الدین میرزا .

کالسکه ششم - یمین الدوله وعضدالسلطنه .

کالسکه هفتم - رئیس الوزراء و وزیر دربار .

کالسکه هشتم و نهم و دهم وزراء .

پلیس سواره در عقب کالسکه ها

۶ - سه ساعت بعد از ظهر موکب همایونی از باغشاه بطریق فوق حرکت ومستقیماً از دروازهٔ باغشاه وخیابان مریضخانه ومیدان توپخانه و خیابان ناصریه بعمارت سلطنتی تشریف فرماخواهندشد .

۷ - دو ساعت قبل از ورود موکب ملوکانه بشهر از درب باغشاه تا سردر شمس العماره که معبر موکب همایونی است بترتیبی که وزارت جنگ معین خواهد کرد دوطرف خیابان قشون صف کشیده پلیس در فاصله های معین و پشت بامها و جلو

جمعیت مواظب خواهند بود .

۸ ـ موقع حرکت موکب همایونی از باغ شاه تا ورود بقصر سلطنتی درمیدان مشق شلیك توپ خواهد شد .

۹ ـ خط عبور موکب ملوکانه از باغ شاه تا قصر سلطنتی را بترتیب ذیل تزیین خواهند کرد .

داخل باغشاه حکومت تهران ـ سردر باغشاه تیپ توپخانه ـ دروازه باغ شاه بلدیه ـ چهار راه امیریه تیپ سوار ـ چهار راه حسن آباد بلدیه ـ چهار راه گذرتقی خان مباشرت نظام ـ سر در جدید میدان مشق تیپ گارد پیاده ـ جلو خشك سازی تملیهٔ قشون بمیدان توپخانه دست راست تا سردر باب همایون اداره نظمیه ـ سردر خیابان علاء الدوله بلدیه ـ سردر از میدان توپخانه به خیابان ناصریه تا درب اندرون ، بلدیه ـ از دراندرون تا میدان وسردر شمس العماره امنیه ـ سردر اندرون ، معتمد الحرم ـ وزارت قواعد عامه و پست و تلگراف جلو وزارت خانه های خود را تزئین خواهند نمود .

۱ ـ آتش بازی شب ورود از طرف وزارت جنك .

۲ ـ چراغان شهر در شب ورود در ادارات دولتی و اهالی و کسبه شهر .

۱۰ ـ شاگردان مدارس دولتی وغیره مطابق دستور وزارت معارف در دو سمت خیابان ناصریه صف خواهند کشید .

۱۱ ـ روز بعد از تشریف فرمائی موکب همایونی یك ساعت بظهر مانده درجلو تالار تخت مرمر سلام منعقد میشود و ۳ ساعت بعد از ظهر علماء اعلام برای عرض تبریك شرفیابی حاصل خواهند نمود .

استیضاح ورای اعتماد

در تاریخ بیستم قوس ۱۳۰۱ سلیمان میرزا و چند تن دیگر از اقلیت مجلس و فراکسیون مؤتلفه «سوسیالیست» و دیگران در مجلس از دولت ، قوام ، استیضاح کردند .این استیضاح از وزیر پست وتلگراف «وحید الملك» بود ومنحصر بدوفقره بیش نبود .

۱ ـ مربوط بهتمبر های پستی و سوء استفاده ای که «مولیتور» مستشارخارجی وزارتخانه میکفتند کرده است .

۲ ـ مربوط بهفتاد من آرد بود که گفتند که از عراق با وسایل حمل دولتی برای شخص وزیر حمل گردیده است و کرایهٔ آن بدولت داده نشده است.

در نتیجهٔ مدافعات و زیر پست و دفاع رئیس دولت و بعضی و کلا قرار شد از مجلس با ورقه رأی اعتماد گرفته شود ـ از هشتاد و سه نفر عدهٔ حاضر درمجلس باکثریت ۴۹ ورق سفید موافق ۵۱ ورق کبود مخالف و ۳ رأی ممتنع اعتماد بدولت اظهار شد.

یکماه دیگر بسکوت گذشت.

در ماه جدی ۱۳۰۱ قیافه مجلس روی بتغییر نهاد، شاه نیز که روز ۲۳ قوس از راه فارس وارد ایران شده بود، شاید در اوضاع بی دخالت نبوده است.

نوبهار بتاریخ ۲۶ جدی دریادداشتهای هفتگی خود چنین مینویسد:

« درین هفته مجلس شورای ملی ایران یك قیافهٔ نامطلوبی را بخود گرفته است. این قیافه متجاوز از یك ماه است که در خارج و داخل مجلس تدارك شده و بالاخره سیمای عبوس خود را درین هفته بساکنین پایتخت نشان داد.

اصل قضیه مربوط بمخالفت اقلیت بادولت که اخیراً بنام «هیئت مؤتلفه» ترکیب یافته و دارای سی و هشت یا سی و هشت نفر عضو است میباشد ـ و نیز تردید رائی که برای یك دسته هفت نفری «بیطرف» پیدا شده و یکدسته پنجاه نفری باقیمانده نیز دچار اختلال شده و نظریات آنها از هیچطرف معلوم نبود.

این بی ترتیبی و بدترکیبی قیافهٔ مجلس را تغییر داد و بالاخره برای انداختن دولت وقت اعتراضات و حملات سختی بدولت شد که نه در تحت سئوال و نه در تحت استیضاح بود و فقط خطابه هائی بود که قبل از دستور بدون رعایت موافق و مخالف از طرف افراد هیئت مؤتلفه برضد دولت بالحن بسیار شدید ادا میشد وکاملا از تحت انتظامات داخلی مجلس خارج و بهمین جهة اسباب شد که نمایندگان اکثریت را عصبانی کرد و رئیس دولت را در جلسهٔ ه شنبه ۱۹ جدی ۱۳۰۱ وادار به دفاع نمود.

نتیجهٔ حملات (بعقیدهٔ اکثریت مبنی بر عدم موافقت اقلیت با سرعت گذشتن امتیاز نفت شمال بود ـ بعضی از وکلای اکثریت میخواستند بمخالفت اقلیت با اصل امتیاز استدلال جویند و اقلیت هم اصرار داشت و دست و پا میکرد که خود

را موافق با گذشتن امتیاز قلمداد کند و مخالفت خود را با تصویب امتیاز مزبور در عهده کابینهٔ حاضر جلوه دهد . چنانکه یکی از نمایندگان اقلیت اظهار داشت که : «حقیقت اینست تا این کابینه هست ما با امتیاز نفت و طرح شدن آن همراهی نخواهیم کرد !

سپس لیدراقلیت (سلیمان میرزا) برای اقامهٔ دلیل اینکه چرادر عهد این کابینه نمیخواهند مسئله نفت مطرح شود .

گفت : دولت حاضر صدو پنجاه هزار دلار از بابت امتیاز نفت دلالی میگیرد... و آخرین دلیل مخالفت خود را در پایان نطقی مهیج همین مسئلهٔ صدو پنجاه هزار دلار دلالی قرار داد .

اینجا اکثریت از رئیس دولت که درخارج اطاق مجلس بود ، تقاضا کردند که آمده این مسئله را معلوم بدارد . رئیس دولت نیز در نطق خود جداً آنرا تکذیب کرد ولی درضمن صحبت گفت : آنهائی که با گذشتن امتیاز نفت شمال مخالفت دارند برخلاف مصالح مملکت هستند .

دراین مورد لیدر اقلیت و یکی دو نفر دیگر دربین نطق رئیس دولت قیام کرده و فحاشی نمودند ! ....

این جلسه بدینطریق خاتمه یافت !

در جلسه دیگر لیدر اقلیت گفت : مدرك من در قضیهٔ حق دلالی مذکور ، تلگرافی است که در کابینهٔ سابق قوام السلطنه در کمیسیون خارجهٔ مجلس که من رئیس آن بودم از وزیر مختار ایران در آمریك قرائت شد ....

و نیز گفت : تلگراف مزبور در یك کتابچه با این قطع و باین اندازه با خط خوش نوشته شده و در جیب رئیس دولت بوده است واگر آن کتابچه را بیرون بیاورند صدق این مسئله آشکار خواهد شد ....

درجلسه دیگر روز یك شنبه :

رئیس الوزرا در اول جلسه برخاسته نطق مفصلی که در جراید مندرج است ایراد کرد و کتابچه مزبور را بانمره وتاریخ معین باز کرده تلگرافات معهود را قرائت نمود و معلوم شد . اولا : مسئله مربوط بنفت نبوده بلکه مربوط بقرض یك میلیون دلار بوده است که سال گذشته در کابینهٔ آقای مشیرالدوله واصل شده است . ثانیاً

صدو پنجاه هزار دلار نبوده . ثالثاً : مفاد تلگراف آقای علا وزیر مختار مامیرساند است که صدی یك ونیم از بابت کمیسیون قرض کمپانی ها میدهند و در تلگرافات بعد هم توضیح داده شده است ، که دلال وواسطهٔ استقراض ، این میزان را از آنکسی که میخواهد این معامله را بنماید بعنوان حق‌الجعاله دریافت میدارد . و پانزده هزار دلار نیز بهمین عنوان از روی قرض مزبور کسر آورده و به هستر شوستر که واسطهٔ این استقراض بوده است پرداخته اند و راپورت آنهم مدتها است به مجلس آمده است . . .

(یکی از نمایندگان ظریف در آن موقع با خاسته چنین گفت : «کسی از دیگری پرسید که آیا کدام امامزاده بود که اورا درسر کوه سك پاره پاره کرد؟

در جواب گفته شد : اولا امامزاده نبود و پیغمبر زاده بود ، ثانیا سر کوه نبود و ته چاه بود ، ثالثا صحبت سك نبود و گرك بود . رابعا اورا پاره پاره نکرد و دروغ بود! . . .)

بالنتیجه معلوم شد اصل قضیه یك اشتباه و خیالی بیش نبوده است و فقط بسوء ظن بی اساسی تکیه شده بوده است . و همین قضیه زیادتر باعث تکدر و تاسف عموم نمایندگان گردید و در تحت همین تأثیر ، قسمتی از تردیدها و مخالفتهای افراد بر طرف شد و بر ثبات دولت افزود . .

شور اول پیشنهاد امتیاز نفت نیز درشرف اختتام است و دیگر گمان نمیرود از طرف آقایان اقلیت با اصل آن اختلافی روی دهد . خاصه که رئیس دولت در ضمن نطق خود اظهار داشت که برای من فرقی نمیکند که اینکار در کابینه من بگذرد یا در کابینهٔ دیگر . هر وقت بگذرد محاسن و مفاسد آن نصیب منست زیرا من شروع و اقدام در این کار کرده ام و حق ابداع دارم و من هستم که اینکار را بجدیت تعقیب میکنم .

لیکن نه آنها که با نفت شمال با این خیالات خام مخالفت ورزیدند و نه رئیس دولت که با این گشاده روئی از ابداع خود و جدیت خویش تمجید مینمود نمیدانستند که دست های قوی درکارند که بهمین بازیها امتیاز مذکور را ازبین ببرند!

این بود قیافهٔ مجلس ما در آنروز هائی که میتوانستیم خیلی کارهای اساسی انجام دهیم ، و در خارج مجلس نیز یکدستهٔ قوی از جراید چه متکی بحزب سوسیالیست و چه جراید بی مسلك شب و روز بدولت مثل یك لشکر مجهز حمله میکردند!

بنابراین دولت قوام رو بضعف نهاد !

- عمال سقوط قوام — اگر ازیند و بست احمد شاه باسردار سپه وتنیدن حزب سوسیالیست به احمد شاه[1] وضعف روحی مشارالیه بگذریم - چند مادهٔ اصلی داشته است.

نوبهار درهمان تاریخ چنین مینویسد :

. . . . . رئیس دولت توانست روابط خارجی خودرا باروسها و انگلیسها بحالت خوشی نگاه بدارد و علت حقیقی این موضوع مزدوج ، یکی قضایای اختلافات مربوط بامر تجارت بین روس وایران بود - دیگر مسئله ترانزیت، وحل نشدن قضیهٔ دوتجارتخانه «سانترسایوز» و «وینشتورك» (از تجارتخانهای روس که بمیل خود با تجار معامله میکردند و اسباب فنای اقتصادی ایران شده بودند) و دیگر مسئله ماهی‌گیری بحرخزر بودکه دولت اصرار داشت این مسائل برطبق قرارداد مصوبه رفتار شود ومسکو رضا نمیداد .

قسمت دوم تصور میکنیم مربوط بمسئله نفت شمال و پارهٔ انتظارات سریه ای بوده که حقیقة تاکنون بواسطهٔ متانت و زیرکی مأمورین انگلیس و استتار دولت قوام موفق بیافتن ریشهٔ حقیقی مطلب نشده ایم — ولی علامت کدورت هر دوطرف همسایگان وعملیات شدیدهٔ مملوسهٔ آنان بضدیت با دولت ، ما را باصل مسئله که کدورت آنها باشد مطلع نموده است. شماره ۱۸ ص ۳۰۳

و بالجمله از عوامل ظاهری فعالیت هیئت مو تلفه در مجلس و خارج مجلس برضد دولت بود که موجب آن شد تا تقاضا های افراد منفعت طلب اکثریت نیز از دولت زیاد شود وچون هیچ دولتی نمیتواند بتقاضاهای پی درپی گروهی ترتیب اثر دهد بتدریج از افراد اکثریت باقلیت پیوستند و این عمل را بانوشتن کاغذی و بامضای افراد رسانیدن انجام دادند ودر امضا گرفتن از افراد ناراضی تدابیری بکار بردند .

۱- روزی‌که احمد شاه وارد تهران میشد شاهزادهٔ سلیمان میرزا با درشگه باستقبال می رود و نزدیك کدوك حسن آباد بشاه میرسد ، شاه بمحض دیدن شاهزاده متوقف میشود و سلیمان میرزا زانوی شاهرا باکمال ادب میبوسد - و بعداز این‌هم در موقع انتخابات تهران معروف شدکه احمد شاه بدرباریان امر کرده‌به‌سلیمان میرزا و کاندیدای حزب سوسیال اونیفیه - اجتماعیون رای بدهند . و مرحوم مدرس اطلاع داشت که هزار رای درباریان به‌سلیمان میرزا داده اند ، و ازین سبب مدرس میگفت : احمد شاه بالطبع منتزل است ! یعنی شاهی که بسوسیالیست رای بدهد طبعا بسوی انعزال نزدیك میشود !

بنا براین قوام‌السلطنه روز پنجشنبه پنجم دلو مستعفی گردید و اکثریت او بسی و پنجنفر تنزل یافت و همان روز برحسب نظر دادن اکثریت بآقای مستوفی‌الممالک از طرف شاه تشکیل دولت بمشار الیه تکلیف شد. و او نیز پذیرفت. لیکن تا مدت بیست روز موفق بتشکیل دولت نگردید.

نوبهار در شماره ۹۱ ص ۳۰۴ مورخه چهارشنبه ۲۵ دلو چنین مینویسد:

اقلیت سابق

«اقلیت سابق درین بحران های سیاسی موفق شد که عدهٔ خود را بچهل و هشت تن بالغ سازد. بنابراین باین عده مقام اکثریت را احراز کرد و بضمیمهٔ هشت نفر دیگر بآقای **مستوفی‌الممالک** رأی موافقت داد. و از آنروز تا بحال که بیست روز میگذرد اکثریت مزبور مشغول قضایای مملکتی است. لیدر آن جمعیت هم چند نفرند که مهمترین آنها آقای **سلیمان میرزا** و آقا میرزا **محمد صادق طباطبائی** است ....

سپس ایترروز نامه دربارهٔ آقای مستوفی بعد از شرح تاریخ حال و سرگذشت سیاسی او چنین مینویسد:

...... آقای مستوفی‌الممالک یک مرد سیاسی صاحب فکر وتقوائی هستند، ولی افکار ایشان بیشتر فلسفی و کلی است و بافکار تند یک فیلسوف و شاعر بزرگواری شبیه تراست تا یک رجل سیاسی - اینست که ایشان در چهار دفعه زمامداری خود امتحانات یکنواخت ومشابهی نداده اند، گاهی رشادت شدید بروز داده اند، گاهی بی اعتنائی زیاد، گاهی تردید رأی فوق‌العاده. گاهی محافظه و ملاحظه کاری و گاهی هم خدرت و شدت! و خلاصه آنچه بطور قطع میتوان دربارهٔ ایشان پیش بینی کرد (در عین اینکه ایشان یک معمی شبیه ترند تا یک قاعدهٔ ریاضی ساده) اینست که در کلیات زیاد تر از حد لزوم توجه دارند وغالبا در مواقع سختی واشکال های سیاست خارجی جا خالی میکنند و در همان حال ممکنست در یک پیش آمد سیاست داخلی بحد کفایت رشادت بخرج بدهند واز گردهٔ یکی دو کار کوچک که قبل از تشکیل کابینه از ایشان دیده ایم تصور میکنیم دارای سیاست (عمل) هم شده و بدان معتقد شده باشند!

آیندهٔ این دولت

دولت جدید درظرف یکماه بعد از مطالعه در مشکلات خارجی از قبیل قضیهٔ تجارتی بین روس وایران ومسئلهٔ نفت شمال ومأیوس از ایجاد یک اکثریت ثابت در مجلس ازکار کناره جوئی میکند ....

---

۱ ـ آقای مستوفی در دولت چهارمین خود که مقارن اواخر جنگ عمومی ۱۳۳۳ قمری بود و مخبرالسلطنه رئیس حزب دموکرات وزیر کشور ایشان همهٔ روز نامهای تهران را بدون محاکمه وبی سبب توقیف کردند و تا بحال هیچ دولتی در ایران چنین حرکت خلاف قانونی را مرتکب نشده است.

٤٧- هرج و مرج و تأثیر آن در ایالات

در ضمن فصل راجع بمطبوعات و در تضاعیف سایر فصول نشان دادیم که بزرگترین وسیلهٔ بحرانها وضعف دولت‌ها هتاکی جراید نسبت برئیس دولت و مجلس بود و دولت قوام از روز اول افتتاح مجلس چهارم ملتفت این اوضاع وخیم شد و در صدد گذرانیدن قانون هیئت منصفین و ایجاد محاکم خاص برای رسیدگی بهتاکیهای جراید برآمده بود و در هرنوبت که این قانون مطرح میشد از طرف اقلیت مجلس با آن شدیداً مخالفت میشد و مقاومت اقلیت بر تجری جراید می افزود .

اتفاقاً این تدابیر مؤثر نیفتاد وعاقبت دولت قوام ساقط شد و اکثریت جدید که از هیئت مؤتلفه و بیطرفان وهفت هشت نفر ضعفای مردد عضو اکثریت (اصلاح طلبان) ترکیب یافته بود برسر کار آمد .

و باز هم لحن جراید و سیاق روش رجال سیاسی در داخل و خارج همان بود، وعاقبت این روش موجب تأثر شدید وروشن فکران ایالات شده و درآغاز تشکیل دولت مستوفی تلگراف زیر بامضای معتبر ترین آزادی خواهان واعضاء حزب دموکرات وتجار وفضلای مشهد بریاست مجلس واصل شد وما نظر باهمیت مندرجات این تلگراف عین آنرا دراین تاریخ با امضاهای آن نقل کردیم :

از مشهد به طهران :

مقام مقدس ریاست محترم مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه ،

همانطوریکه قوانین اجتماعی وشرایع آلهی بکلیهٔ افراد هرجامعه و مملکت حق مراقبت ونظارت در امور متعلقه بآنان را تصدیق نموده قانون اساسی مملکت شوروی ایران هم این حق مشروع را تصویب و بهریك از افراد اعتبارداده است که درجریان امور عمومی شرکت ورزیده مصالح ومنافع تمام را بمعرض توجه پیشوایان وزمامداران خود درآورد. درین موقع که بواسطهٔ اصطکاك قوای تدبیریه دشمنان این آب و خاك که برای اعدام آثار ایرانیت ومحو استقلال این مرز و بوم ایجاد اختلافات مملکت برپاده بدست خود نگهبانان این سرزمین نموده وپیش‌آمدهای ناگواری را بنام اقلیت را کثریت که ازنقطهٔ نظرمنافع یومیه حاصل میشود بین نمایندگان معظم مجری داشته . خیلی برما امضا کنندگان دشوار وگران آمد که درصفحات جراید این سوره جریان را ملاحظه کرده با کمال خونسردی وبیعلاقگی سکوت اختیار نمائیم . درین قضیه نمیشود تردید نمود که اکثریت درهمه وقت وهمه‌جا حاکم وبوسیلهٔ اکثریت کلیه امورفیصله یافته وفصل خصومت میشود بیچاره جز تمکین از آراء اکثریت برای اقلیت چاره نیست هرچند آن اکثریت کاملا برخلاف وخطا باشد،

لکن آیا خروج از حدود قوانین و نظامات موضوعه و قواعد اخلاقی و اصول عقلائی هم باید مجری و متبع باشد؟ دیگر اجراء مقاصد اکثریت روزانه آیا جز بوسیله فحاشی و هتاکی ممکن نیست؟ آیا با جاری بودن این نوع بی مبالاتی ها در طرز پیشرفت مقاصد اکثریت مجلس و اینگونه هتاکی ها در محاوره از روزنامه و روزنامه نویسان. میشود انتظار مراعات نزاکت و حفظ حیثیات اخلاقی را داشت؟ بجای اجرای قانون منصفه در تادیب و تنبیه روزنامه نویسان خودخواه خود سر که جز اجرای مقاصد سوء دیگران منظوری ندارند، سزاوار است این نوع تعلیمات عملی هم بانها داده شود؟ این مطلب مسلمست و البته تصدیق خواهند داشت که مبداء و منشاء بیملاحظگی جراید در نشریات خود از خلاق آمایبروزناکت اخلاقی، همانا گفتار و رفتار بعضی نمایندگانست، آیا آقایان زمامداران افکار عمومی هیچ متذکر نیستند که بروزات اخلاقی بعضی از آنان و طرز مندرجات جراید که ناشی از تحریکات خصمانهٔ دشمنان است قلوب افراد این مملکت را کسدر و منزجر میکند سهل است اسباب شرمندگی و سر افکندگی در نزد اجانب را هم فراهم مینماید؟! آیا تصور نمیشود با مشاهدهٔ این آثار آلوده باغراض شخصی، این اکثریت خاطی را جز آلت اجرای مقاصد بیگانگان چیزی بتوان نامید؟!

خاطر محترم عموم نمایندگان را بوخامت اوضاع جاریه تذکر داده خاتمهٔ حال و جلوگیری از نظایر آنرا در آتیه بوسایل ممکنه استدعا داریم. (صد و پنجاه امضای معروف)

امضاها:

حاج میرزا حسین عبداللهیان ــ حاج عبدالرحمن ــ علی‌قلی ــ رضازاده ــ هاشم‌الحسینی ــ صدرالتجار ــ میرمهدی حریری ــ نجف‌علی‌براز ــ عباس جواهری ــ حاج محمدحسین مجلل‌التولیه ــ فرج ــ براقچیه کشمیری ــ سیداحمد اخوان ــ محمود عبداللهیان ــ عباسقلی مشهدی ــ ادیب بجنوردی ــ کاظم دفتر ــ حاج میرزا احمد عبداللهیان ــ رفیع ــ حاج میرحسین ــ حاج محمد باقر زرگر قولی ــ محمدجعفر کاشانی حکیم زاده ــ ظهراطالملک ــ حاج شیخ کاظم تهرانیان ــ محمدکاوبانی ــ حاج عبدالله ــ مؤتمن‌التولیه ابوالقاسم عبداللهیان ــ علی ــ غلامرضا ــ محمد ــ حاج عبدالله براز ــ ابوالقاسم ــ اسمعیل نساج ــ غلامرضا ــ رحیم زاده ــ مقوم زاده ــ آقاجان ــ غلامرضا ــ محمد طاهر بنکدار ــ ابوطالب رضوی محمدرضا ــ غلامرضا ــ طاهرزاده ــ سیدحسن ــ عابد هروی ــ سید رفیع ــ حاج شیخ ابراهیم بنکدار ــ غلامعلی بنکدار ــ هاشم شالچی ــ حاج محمد حسن ــ حبیبعلی براز ــ محمد علی تبریزی ــ سید علی محمد ــ تقی خراسانی ــ علی‌اکبر ــ محمد تقی همدانی ــ حاج میرزا هدایت عطار ــ حیدر علی کاشانی ــ بنکدار خراسانی ــ حاج محمد ابراهیم ــ حیدر علی اصفهانی ــ یعقوب کاشانی ــ برادران ذبیح اوف محمد بردی ــ خلیل اوف ــ حسین ــ سیدابوالحسن ــ سید رضا ــ غلامعلی ــ تقی اوف ــ سید غلامرضا ــ و امضا های زیاد دیگر (رجوع شود بشمارهٔ ۲۱ نوبهار هفتگی صفحه ۳۳۵)

۴۸ـ دولت مستوفی الممالک

بالاخره آقای مستوفی بعد از دیرگاهی مطالعه و جلب نظر شاه و سردارسپه ولیدر های مجلس دولت خود را بدینطریق روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الاخری مطابق ۲۶ دلو ۱۳۰۱ در جلسهٔ عصر بمجلس بترتیب زیر معرفی نمود:

مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرا و وزیر داخله
سردار سپه - وزیر جنگ
حاج محتشم‌السلطنه - وزیر معارف
ممتازالملک - وزیر عدلیه
ذکاءالملک - وزیر خارجه
نصرالملک - وزیر مالیه

و پس از معرفی وزرا وعده داد که وزیر فواید عامه و پست و تلگراف را بعد معین خواهد کرد (بعد حاج مخبرالسلطنه بسمت وزیر فواید عامه و مخبرالدوله بسمت معاونت پست وتلگراف معین گردیدند.)

روز هشتم حوت هیئت دولت بار دیگر بمجلس آمده پروگرام (برنامهٔ) دولت خود را بمجلس تقدیم داشت و وزیر عدلیه آنرا پشت تریبون قرائت نمود.

ازطرف اقلیت گفته شد: بایست طبع وتوزیع شود.

نوبهار در اینمورد میگوید: «احتمال میدهیم ازطرف ۳۵ نفرافراد اقلیت استقبال شایانی از پروگرام بعمل نیاید.»

برنامهٔ دولت

مقام مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه

حوایج مملکت و اصول ضروریه و اقداماتی که باید ازطرف دولت بشود، به هرکس معلومست، پروگرامهای دولتهای سابق از برای اداره کردن مملکت بسیار خوبست و هیئت دولت حالیه نیز درواقع همان پروگرامهارا تعقیب خواهد کرد ولکن باید معلوم شود که دولت چه اقداماتی میکند و از برای اصلاح مملکت چه در نظر دارد به این‌علت دولت این پروگرام را بعرض مجلس میرساند وتقاضای مساعدت از آقایان نمایندگان ملت در انجام‌آن میشود واین‌هیئت امید واراست که بامساعدت مجلس شورای ملی این مسائل را انجام دهد.

۱ - حفظ مناسبات با دول متحابه و بستن معاهدات و قرار دادهای پستی وتجارتی وغیره.

۲ - تسهیل وسایل تسریع در انتخابات دورهٔ آتیه.

۳ - پیشنهاد لایحه قانون سربازگیری واصلاح امور قشونی واسلحه وغیره.

۴ - سعی درانجام گذراندن امتیاز نفت شمال و تهیه مقدمات راه آهن و کوشش در ایجاد نظام امور اقتصادیه و استخدام متخصصین برای فواید عامه.

۵ - تدارك بودجه — اصلاح ادارات مالیه و تهیهٔ پرداخت حقوق معوقهٔ ادارات و مرتب کردن بانك ایران.

۶ - اهتمام در امر حفظ‌الصحهٔ عمومی

۷ - تکمیل قانون اصول محاکمات حقوقی و قانون: تجارت و ثبت اسناد و محاکمه وزرا و هیئت منصفه.

۸ - مساعدت با مستشارهای مالیه.

۹ - توسعهٔ معارف در کلیهٔ نقاط مملکت.

مسائل دیگری هم از قبیل مسئلهٔ قانون ممیزی و چیزهای دیگر هست که بی اهمیت نیست و در پروگرام ذکری از آن نشده ولی البته آنها را دولت در نظر خواهد داشت. ترتیب «بنیچه بندی[۱]» سابق، که در هشتاد سال قبل وضع گردیده و بهیچوجه از برای اصلاح مملکت مفید نیست ملغی خواهد شد.

حملهٔ اقلیت به پروگرام دولت

مطابق معمول، روز سه‌شنبه ۱۵ حوت ۱۳۰۱ ناطقین اقلیت، پروگرام دولت را وسیلهٔ عدم اعتماد و انتقاد بر دولت قرار دادند.

اساس انتقادات مبتنی بر کم کاری و پرحرفی و اصول عوام فریبی هائی بود که در رئیس دولت و غالب همکاران مجلسی ایشان سراغ میرفت.

این معنی یك حقیقتی بود که بالاخره تاریخ آنرا مدلل داشت: رجال کشور ما بر دو دسته بودند، یکدسته پرکار و لایق ولی مورد تعرض جراید و احزاب تندرو. مثل وثوق‌الدوله، قوام‌السلطنه، فرمانفرما، سپهسالار تنکابنی، فیروز وغیره دستهٔ دیگر کم کار و پرملاحظه و بعبارت دیگر عوام فریب ولی وجیه و مورد پسند احزاب که خود آن احزاب هم از همین سنخ محسوب میشدند، ما افراد بین بین را که بیش از یکی دو تا شاید نبودند باین حساب نمی‌آوریم، چه نادر حکم معدوم را دارد!

بهمین علت کار مشروطه و آزادی در ایران طبق اصل دموکراسی واقعی پیشرفت نکرد و عاقبت هردو دسته از فرط مبارزه و زدوخورد بایکدیگر خسته و فرسوده شده عاقبت همهٔ آنها بسردارسپه تسلیم شدند!

بعقیدهٔ من سردارسپه از تمام رجال مملکت زیرك تر و دور اندیش تر و پر

---

۱ - بنیچه: عضو اول بنیچه بندی: نوعی از سربازگیری قدیم بود که بر هر روستا یا طایفهٔ عده ای سرباز تقسیم میشد کسه خرج آنها را بدهند و برای کار همواره حاضر باشند. بتفصیلی که در جای خود موجود است.

کارتر بود ، وطرز عمل اوهم از اول طوری بود که در همان حال که بین دو دستهٔ مثبت و منفی مد ور را دامن میزد ، یا لااقل از آن جلوگیری نمی‌نمود ، خود را هم داخل آن بازیها نمیکرد و برای خود کار میکرد وآرام آرام پیش میرفت ، چنانکه خواهیم دید !

• • •

از این جلسه نخستین روش عجیب اکثریت ـ یعنی اقلیتی که حالا اکثریت مدار شده بود ـ باهالی پایتخت آشکار گردید و آن اصل تهدید و ایجاد ترور برای اسکات اقلیت بود !

در موقع تنفس یکی از افراد اکثریت که از نطق ناطقین اقلیت بشدت اوقاتش تلخ شده بود ومشق این کار راهم نکرده بود که در برابر انتقادات اقلیت خونسردی بخرج دهد ، بنابراین برآشفته درضمن اعتراض بیکی از ناطقین اقلیت که مذکور افتاد دشنامی بحکومت سابق و هواداران او داد. عضو اقلیت هم سیلی سختی باو نواخت زیرا این عضو باآنکه تازه در صف اقلیت قرار گرفته بود امانظر بآنکه ازو کلای دورهٔ قدیم بود درس خودرا روان داشت ومیدانست که فرد عضو اکثریت حق ندارد عوض دفاع ازدولت خود ، بدولت قدیم که امروز دیگر وجود ندارد وجزء رفتگانست ، دشنام بدهد یابهتان ببندد !

اوسیلی را نواخت ؟

اما معلوم شد. هنوز غالب افراد اکثریت از عادت معهود پانزده شانزده ماهه خارج نشده‌اند، زیرا درهمان حین که رئیس مجلس باحضور شهود واقعه، مشغول تحقیق این مسئله بود، دیگری از لیدرهای اکثریت با حال شدید عصبی ازسرسرا پائین دویده جمعی ازیاران موافق را ازواقعه ای که درداخل محوطهٔ درونی مجلس رخ داده وهنوز کم و کیف آن معلوم نیست بهر طریق که دانست آگاه نمود وبداد و فریاد هائی آن جماعت را تحریک کرده بمرده بادگفتن وهنگامه راه انداختن وادار ساخت ، ودر نتیجه، بین گروه مردم درصحن بهارستان جنگ وزد وخورد بحمایت اکثریت واقلیت راه افتاد !

نوبهار درشمارهٔ ۲۱ صفحهٔ ۳۵۱ بعد ازشرح واقعهٔ مذکور فوق چنین نوشت :

«ما منتظریم ریاست محترم مجلس تحقیقات کامل نموده تشخیص بدهند که منبع این سیاهکاریها کجاست

آیا اقلیت را باصحنی باید بنده ومطیع اکثریت نمود ؟آیا قوهٔ اکثریت، که امروزه درتمام عالم اولین قوه است باید در ایران بوسیله هتاکی، رشوه‌خواری و افترا وتهدید ابراز واظهار شود؟ **آیا برای ادامه معبودیت این بتهای طلائی بازهم باید افراد منزه ومبرز این جامعه، قربانیهای گرانبها تقدیم کنند ؟!»**

انتخابات دورهٔ پنجم

نقشهٔ حزب «**سوسیال اونیفیه**» یا «**اجتماعیون**» که بریاست وزعامت سلیمان میرزا و طباطبائی درآغاز مجلس چهارم رسمیت یافته بود، خوب نقشه‌ای بود.

ما اشاره کردیم که درابتدای تشکیل مجلس چهارم- قبل ازاعلان رسمیت این حزب- برفقای قدیم«**دموکرات**» که بعدهاازسران حزب «سوسیالیزم»شدندپیشنهاد شدکه اکثریت‌مجلس رامیتوان باسرجمع کردن دموکراتهای‌مجلس دریك فراکسیون بدست گرفت ودولتی ازخود این حزب بوجود آورد وافراد «**اعتدالی**» و روحانی وسایر مخالفان این حزب را دراقلیت افکند.

ونیز گفتیم که چگونه ، مؤلف این تاریخ، زمینهٔ ایجاد چنین‌فراکسیونی را فراهم آورده بود: من درضمن تاریخی که در نوبهار هفتگی راجع بمجلس چهارم نوشته‌ام ،مکرر باین معنی اشاره کرده [1] و درآنجا توضیح داده ام که بعضی ازسر جنبانان غیر دموکرات هم بمحض احساس این معنی حساب کار خودرا کرده وچون یقین بخطیر بودن تشکیل چنین فراکسیونی داشتند گفته بودندکه اگر دموکراتها فراکسیون تشکیل دهند ماهم داخل میشویم ،چه ما درفلان تاریخ متمایل باین حزب شدیم . . . . امروز میتوانم بگویم که‌یکی‌ازگویندگان این عبارت **تیمورتاش** (سردار معظم‌خراسانی) بودکه ازافراد قوی ولایق‌مجلس شمرده میشد.

معذلك‌آقایان صلاح ندانستند ازحزب‌تازه‌سازخرد که‌درصورت، متکی بسیاست دولت شوروی شده بود، دست بردارند وچنین نقشه‌ای کشیدندکه درقسمتی از طول مجلس صورت اقلیت ولحن تافی بخویش بذیرند ،تا درنتیجهٔ قوت اجتماعی و باصطلاح خودشان که میگفتند:ما شمارا خردخواهیم کرد، بعدازخرد کردن حریفان یعنی‌دموکراتها ومدرس وسایر افراد قوی اکثریت، خود دراواخرمجلس زمام اکثریت را بدست

1- رجوع شود : نوبهار هفتگی شمارهٔ ۱۹ص ۳۰۱ و۳۰۲-۳۰۳ - شمارهٔ ۲۰ ص ۳۱۸-۳۱۹.

آورند و انتخابات را که سه ماه بآخر دوره شروع خواهد گردید بنفع خود و حزب خود ببرند .

از قضا این نقشه درست بجامه رفت .

چه حضرات اوایل مجلس در اقلیت ماندند در اواسط مدتی نسبت به مشیرالدوله باسایر افراد ائتلاف ورزیدند واز او حمایت کردند ، ودر همین بینها چنانکه دیدیم بناگاه **مشیرالدوله** استعفا داد، چه **مشیرالدوله** تصور کرده بود که حضرات با وزیر جنگ برضد او همکاری دارند وبهرصورت که بود بعد ازرفتن **پیرنیا** وآمدن **قوام السلطنه** بار دوم، حضرات باز دراقلیت افتادند تااین بود که پس از نزدیك شدن باوزیر جنگ موفق شدند بوسیلهٔ **امضا کردن** ورقه ای چندتن ازافراد ناراضی رااز اکثریت ربوده و کابینهٔ **مستوفی الممالک** را با اکثریت مذکور روی کارآورند وانتخابات را دردست گیرند .

این نقشه بسیار خوب پیشرفت کرد، وبراستی هرگاه روا باشد که جمعی از رجال کارکشته ومطلع که وجداناً وعقلاً وصورةً وحقیقةً مسئول امور مملکت هستند برای محو کردن رقیبان خود که آنها هم ازجنس خودشان وسروته یك کرباس اند تااین حد خود دوستی بخرج داده ازقبول اداره کردن مجلس سرباز زنند وبه اصول «**منفی بافی**» که شیمهٔ یك اقلیت حقیقی است قناعت ورزند وشانه از زیر بار مسئولیت ادارهٔ مملکت بعذراینکه ما مردمی پاکیم وبا خائنان نمیتوانیم دمساز شویم ، تهی سازند ویکدورهٔ یك سال واند ماه عمداً درکنج انزوا خزیده بفعالیت های سری وانتشارات عوام فریبانه وتوجه سرانیهای صرف ومذمت ودشنام برقیبان اکتفا کنند وعاقبت بقول خودشان (آنها را خراب کرده) درموقع (برهکشی) یعنی نزدیك پایان دوره و هنگام انتخابات دورهٔ بعد زمامدار شوند ...... **اگر این مقدمه روا باشد ... نقشهٔ سوسیالیستها بسیار خوب پیش رفت کرد !**

* * *

روز سه شنبه ۲۲ اسفند (حوت) ۱۳۰۱ صدهزار تومان اعتبار مخارج انتخابات دورهٔ پنجم مجلس ازمجلس گذشت وبموجب قانون بایستی ازاول (فروردین) ۱۳۰۲ انتخابات شروع شود .

درمجلس کمیسیونی برای تجدید نظر درقانون انتخابات تشکیل شده بودکه

بعضی از اعضاء آن از قبیل دکتر مصدق ، حایری زاده ، بهار سعی بسیار در این معنی بروز دادند که انتخابات حتی‌الامکان از دستبرد ارباب نفوذ ایمن بماند ، ولی بقدری از طرف صاحبان نفوذ با آن قانون مخالفت بعمل آمد که بموقع نرسید و بعمل انتخابات وصلت نداد .

نوبهار هفتگی در زیر عنوان «انتخابات و هرج و مرج» چنین نوشت :

..... بتاریخ برگردیم و بطرف بالا برویم - بعد از اعلان انتخاب در سنهٔ ۱۳۳۵ (قمری کابینهٔ اول وثوق الدوله) همین قسم یک کابینهٔ فعال برزمین زده شد ، کابینه هائی از مرغان بهشتی بروی کار آمد ، ترور خونین و بیربطی در تهران و سپس در تمام شهرها : تبریز ، خمسه ، مشهد ، کرمانشاه ، رشت ، اصفهان و غیره شروع گردید و انتخابات بهمین واسطه و بواسطهٔ پیشرفت دموکراتها در تهران - از طرف دولتهای مذکور عقیم ماند [1] و دامنهٔ هرج و مرج بقدری بالا گرفت که عکس العمل آن ایجاد شده ملت بصدا آمده دموکراتها و اعتدالیون متفق شده حکومت فعال وثوقی را ایجاد کردند !

حالا هم باز روح لفاظ و کم‌کاری روح مطالعه و هرج و مرج بمناسبت نزدیکی انتخابات خودی بمیان معرکه انداخته است ؟

..... ما نمیدانیم اقدامات عیقی که درمرکز برضد قانون انتخابات جدید - که جلو تمام بدبختیها و تمام مداخلات دولت و مامورین دولتی و متنفذین را میگرفت - بعمل آمد و عملیاتی که از طرف افراد صاحب نفوذ مجلس که در اکثریت و اقلیت مختلط بودند و فقط از گردهٔ منافع شخصی کار میکردند بعرصهٔ بروز رسید و بالاخره قانون جدید را بقدری عقب انداختند و در آن حرف زدند که با انتخابات جدید وصلت نداد . بگوش ملت ایران رسیده و در سامعهٔ ایالات و ولایات صدای حقیقی و خطرناک خود را منعکس نموده است یا نه ؟ ..... انتهی



انتخابات بجای آنکه در اول فروردین که درست سه ماه تا آخر دورهٔ چهارم بود اعلان شود ، پانزده روز بتاخیر افتاد ، تا عاقبت در تحت فشار نطقها و انتقادات اقلیت

۱ــ دولتی که انتخابات را در ۱۳۳۶ معطل گذاشت نیز دولت مرحوم مستوفی و در ستان او آقای مخبرالسلطنه و محتشم السلطنه و سایرین بودند .

دولت مجبور شد در ۱۲ فروردین ۱۳۰۲ انتخابات را اعلام نماید.

نگرانی ما همه این بود که کندی شخص رئیس الوزرا انتخابات را آنقدر عقب بیندازد که دورهٔ مجلس پایان آید و کسار بدست وزیر جنگ بیفتد و از قضا سوای شهر تهران سایر نقاط بدست امرای لشکر افتاد چنانکه خواهیم دید!

بالجمله اعلان انتخابات چنانکه دیدیم از اول حمل به ۱۵ و شروع آن از ۱۷ حمل به ۲۴ موکول گردید وصدای مخالفان در مجلس و جراید بلند شد!

در مجلس از طرف مدرس و جمعی دیگر از افراد اقلیت بدولت در موضوع تعلل و مسامحهٔ وی در امر انتخابات حمله‌های شدید بعمل آمد و آقای ادیب السلطنه کفیل وزارت داخله (کشور) مدافعاتی نمود ولی نتوانست مدلل دارد که دولت مسامحه و اهمال نکرده است. باز در جلسه دیگر اعتراضاتی شد که وزیر خارجه بدفاع برخاست ومغلوب شد و مسامحهٔ دولت معلوم گردید.

این دو سه جلسهٔ حمله اقلیت بدولت شدید بود و بهانهٔ خوبی هم در دست داشتند وطوری مجلس را اداره کردند که کفیل وزارت داخله موفق بجمع آوری آن نگردید وحتی رئیس مجلس آقای موتمن الملک هم در تعلل و مسامحهٔ دولت دایر بر امر انتخابات، مخالفان دولت را تصدیق کرد ونتیجه همان شد که دولت شروع بکار انتخابات کرد و کفیل وزارت کشور هم استعفا کرد ورئیس دولت هم از آن ببعد در مجلس حاضر نشد!

انجمن نظار مرکز بتاریخ ۲۴ حمل مطابق ۲۷ شعبان بریاست مشیرالدوله پیرنیا انتخاب گردید و انجمنهای جزء را بتدریج تعیین نمود و روز ۲۷ حمل مطابق غرهٔ رمضان اعلان انتخابات از طرف انجمن نشر شد که از روز ۱۱ رمضان تا ۱۸ و از روز ۲۴ رمضان تا آخر همان ماه که مجموعا پانزده روز (سوای ایام عزاداری و تعطیل) باشد تعرفه پخش شود و شبانه روزی هفت ساعت انجمن کار کند. واز روز سوم شوال تا غروب هفتم شوال مجموعاً چهار روز تعرفه ها بارای بر گردد و در صندوق ریخته شود.

از طرف جراید اقلیت مدت دادن تعرفه و استرداد آنرا کم دانستند و انتقاد ها شروع شد، و گفتند که: ... تمام ساعات تعرفه دادن عبارت از ۹۸ ساعتست واگر در تمام هشت نقطه‌ای که انجمن نظارت درداخل و خارج منعقد است باصحت وصمیمیت

بدون اعمال غرض تعرفه بدهند واشکالات نتراشند تازه بیش ازپانزده الی بیست هزار تعرفه توزیع نخواهد شد و بدیهی است که در شهر تهران و بلوکات آن متجاوز از پنجاه هزار تعرفه بایستی توزیع گردد.....[1]

فعالیت انتخابات در دو دستهٔ قوی شروع شد ، یکدسته حزب اجتماعیون (سوسیالیست) که بریاست سلیمان میرزا و طباطبائی و در زیر حمایت دولت آقای مستوفی مشغول کار بود، و دستهٔ دیگر جمعیت اصلاح طلب و دموکراتها وقسمتی از اعتدالیون که در محلات اتحادیه هائی بوجود آورده و در مجلس بحال اقلیت افتاده بودند.

هیئت نظار زیر نظر مرحوم مشیرالدوله پیرنیا تااندازه‌ای بیطرف بود، اما صلاح خود ومملکت را در وسعت دامنهٔ بخش تعرفه نمیدانست و در اعلانی که کرد گذشته از کمی مدت دادن و پس گرفتن تعرفه که قبلا اشاره کردیم ، قید تازه ای هم برشرایط انتخاب کنندگان افزوده بود وآن داشتن ورقهٔ هویت وسجل احوال(شناسنامه) بود که ظاهرا ازتکرار اخذ تعرفه ممانعت بعمل آید ودرضمن ازعدهٔ رای دهندگان کاسته گردد!

این کار مشیرالدوله موجب اعتراض مردم خاصه جراید اقلیت شده دربعضی از جراید ازهیئت نظار انتقاداتی بعمل آمد.

این حقیقت را باید بنام تاریخ گفت که : مرحوم مشیرالدوله بخلاف برادرش مرتمن‌الملک در کیفیت اجرای قوانین هرچند بامدلول ظاهری آن مخالفت داشته باشد گاهی جرئت غریبی ازخود بخرج میداد!

دراوایل مجلس چهارم، روزی مرحوم حاج آقای شیرازی قبل ازدستور بر ضد کارهای خلاف قانون‌صدور دورهٔ فترت بانهایت‌حرارت نطقی ایراد کرد.این نطق مبتنی براین بود که باید رئیس‌الوزراهای ایام فترت که بخلاف قانون اساسی کارهائی کرده‌اند محاکمه شوند.

مشیرالدوله آنروز در ردیف وکلا بود ودرآخرین صف پشت بدیوار جای داشت، وطوری ازنطق حاج آقاعصبانی شدکه بی‌اختیار سیگاری ازقوطی بیرون‌آورد

۱- نقل از یک قسمت از مقاله توبهار زیر عنوان «یاد داشتهای هفته» شماره ۲۹صفحه۱٤٤ - ۱۱۵ .

وآتش زد و بفور آنرا خاموش نمود. وبعد ازختم نطق که طولانی بود، رئیس مجلس تنفس داد؛ مشیرالدوله دراطاق متصل باطاق جلسه فریادش بلند شد ودرضمن انتقاداتی که ازناطق میکرد گفت:

«من قانون اساسی را برای مملکت میخواهم نه مملکت را برای قانون اساسی، وهرگاه پای صلاح مملکت درمیان باشد من قانون اساسی را زیر پا لگد میکنم!»

° ° °

قانون انتخابات مخفی ومستقیم و یکدرجه که هنوز هم مبتلای آن میباشیم از بدترین قوانین ومضرترین آنهاست رمیتوان گفت این قانون ازروی تقلیدصرف و بدون یکذره فکر واندیشه ازطرف حزب دموکرات داخل مرام آنهاشده ودردوره دوم پیشنهاد وپذیرفته گردیده بود.

این قانون بود که درانتخابات دورهٔ سوم تا دورهٔ کنونی چهاردهم قانونگذاری امتیاز فضلی را در مورد انتخاب کننده و انتخاب شونده از میان برد و اختیار انتخابات را همه جاچه درمرکز وچه در ولایات ازدست آزادیخواهان واحزاب واهل فضل گرفته بدست ملاکان یادلالان روستائی وعوام بی فضیلت سپرد که درمقابل پول یازور یاتوصیهٔ ارباب نفوذ زودتر از صاحبان سواد وتربیت شدگان تسلیم میشوند!

این قانون بود که نگذاشت در ادوار قانونگذاری جوانان ورجال صاحب فضیلت وارد مجلس شوند وکار دردست رجال کهنه کار وهواداران دولت یا پول دهندگان وتوانگران افتاد ونیز نگذاشت مردانی که بدرد مشروطه بخورند برای ما زیادتر ازینها تربیت شوند.

بهمین نظر بعد ازنخستین بار جریان اینقانون - در دورهٔ سوم، من درروزنامهٔ نوبهار بفساد این قانون اشاره کردم - ودر مجلس چهارم در کمیسیونی که برای اصلاح قانون انتخابات تشکیل گردید شرکت جستم ومخبری آن کمیسیون را بعهده گرفتم و یکدوره قانون بامطالعه وزحمت ومشورت بوجود آمد واز مجلس هم گذشت، لیکن ارباب نفوذ ازطرق خاص مانع اعلام واجرای آن شدند و باز همان قانون دیرین باتمام معایبش بحال خود باقی ماند وبعد از بیست سال در انتخابات دورهٔ چهاردهم نیز دیدیم که بازهم آراء خریداری شدهٔ ازروستائیان یاآرائی که دربلوك وحومهٔ شهر تهران

تحت نفوذ دولت قرار گرفته بود چگونه آراء شهر را پايمال ساخت ـ واين ابتلا در غالب بلدان ايران مشهود افتاد!

* * *

انتخابات مجلس پنجم در تهران بنفع دو دسته خاتمه يافت يعني مستوفي و قوام السلطنه و مدرس و آشتياني و سليمان ميرزا و بهبهاني وغيرهم بهمين ترتيب مختلط از صندوق بيرون آمدند وبيش از ٢٦هزار تعرفه در شهر و بلوكات تقسيم نشد ويك ربع از آراء هم برنگشت!

اما انتخابات ايالات بقدري دير كشيد كه مجلس چهارم پايان يافت و كار انتخابات ايالات براي بار اول بدست امراي لشكر ووزارت جنگ افتاد.

در تهران كميته‌اي تحت رياست «امير لشكر خدايارخان» وبهمراهي حزب تازه‌اي بنام «دموكرات مستقل» كه شرحش خواهد آمد. تشكيل گرديد وسردارسپه كه آنروز رئيس الوزراء شده بود ،اختيار انتخابات را بخدايارخان واقراد حزب دموكرات مستقل را گذار كرد وامراي لشكر را مامور كرد كه طبق صورتي كه ازاين كميته فرستاده ميشود فعاليت انتخابي بعمل آورند.[1]

ازآنروز نطفهٔ مجلس پنجم كه «مجلس خلع قاجاريه» نام دارد بسته ميشود واكثريت قاطعي كه بواسطهٔ خبط حزب دموكرات مستقل برهم خواهد خورد بوجود ميايد وما بتفصيل ازآن صحبت خواهيم كرد!

٤٩ ـ تزلزل دولت مستوفي

در ظرف سه ماه دولت مستوفي باوجود مساعدتهائي كه از طرف حزب اجتماعيون وسياست شمالي باوي بعمل آمد، واقليت هم نظر بعادت كردن بسياست مثبت مزاحم دولت نبود، كار زيادي انجام نداد.

اينست آنچه يكي از جرايد اقليت مي نويسد:

..... حالا قريب بسه ماه است كه اين آقايان بمساعدت اكثريت مجلس مصدر ولايت امر وادارهٔ كشور بوده‌اند وباوجود سكوت مطلق اقليت وخموشي صفوف

---

[1] ـ اتفاقا مؤلف اين تاريخ كه كانديداي وكالت خراسان بود ناگزير گرديد در بارهٔ انتخابات محل مذكور (نهر كاشمر) بكميتهٔ نامبرده مراجعه نمايد، چه سواي اين طريق محال بود انتخاباتي بعمل آيد يا كانديدائي درمحلي موفق شود!

مخالفین دولت، تازه دیده میشود که دراین مدت هیچکاری صورت نداده اند!

پلیهر از عمراین دولت بتعیین وزرا گذشته ـ بهر دیگر بنوشتن پروگرام و قسمت دیگر بتعیین کسری وزرا برگذار شده واز اول حمل نیز از قراری که می‌شنیدیم و یکی از نمایندگان اکثریت در مجلس اظهار داشت مشغول مشورت بوده اند که آیا اعلان انتخابات را (که مطابق قانون بایستی سه‌ماه بآخر دورهٔ قانونگذاری که همان حمل باشد انتشار یابد) نشر بدهند یانه؟ و بالاخره پس‌ازحملات واعتراضات نمایندگان اقلیت در ۱۵ روزه تاخیر اعلان انتخابات روز گذشته ۱۷ حمل اعلان منتشر شد...

....

باز درهمین مقاله مینویسد:

.....آیا خلاف صمیمیت نسبت بملت وقانون نخواهد بود که باوجود قطعیت اینمعنی که سه‌ماه بآخر هردوره مردم حق دارند انتخابات را شروع کنند، و با وجود اینکه درهیچ قانونی ننوشته‌اند که مردم بایستی منتظر وصول اوراق ودستور العمل از طرف دولت بشوند ـ وزارت داخله بگوید :انتخاب انجمنهای نظارت درایالات موکول بوصول دستورالعمل واوراق وغیره است؟...

آیا این قسمت اخیر بمردم حق نمیدهد که سوء ظن شدیدی نسبت بدولت پیدا کرده بگویند که دولت بااین اعلان قصد دارد درهرجا که میل داشته باشد دستورالعمل و اوراق لازمه فرستاده و در هر جا که میل نداشته باشد فرستادن اوراق را بتاخیر بیندازد؟!.....

دراین وقت شانزده نفر ازافراد اکثریت باقلیت پیوستند ومقدمات سستی دولت چنانکه خواهیم دید آشکار شد.

فعالیت دولت و تهدید مجلس

دولت مستوفی با آن کندی واحتیاط زیادی که در رئیس الوزرا بود نتوانست افرادی را که ازاکثریت قدیم ربوده بود نگاه بدارد ـ شکی نداریم که دسیسه وفعالیت های زیادی هم ازطرف مخالفین دولت بعمل می‌آمده است.

دراین اوان دولت یادوستان او در نظر گرفتند که ازراه اجتماعات موجبات تهدید مخالفین داخلی مجلس را فراهم سازند!

ازروز ۲۰ ثور پاره‌ای نطقها ازطرف بعض هواداران دولت در بعضی محلات

بعمل می‌آمد - روز یکشنبه ۲۳ ثور این ناطقین و افرادی بهیئت اجتماع از میدان توپخانه بطرف جلوخان مجلس حرکت کردند.

در زوایای جلوخان بهارستان سر و گردنهای ناطقین مذکور از میان دستجات چهل و پنجاه نفری دیده میشد که نطق کرده مرده باد و زنده باد میگفتند.

جلسهٔ علنی قرار بود دوساعت و نیم بعد از غروب تشکیل شود، تماشائیان بعادت معهود با بلیط وارد بهارستان میشدند.

دو دسته کلیمی موافق و مخالف یکدیگر با اوراق چاپ شده ای که بکاندیدای یکدیگر بدگفته بودند نیز پیش در بهارستان جمع شده بودند. چندتن پاسبان هم جلو درمجلس صف بسته بود. یهودیان اوراق خودرا بین مردم قسمت میکردند، مردم متفرقه نیز گردآمده جمع میشدند و شب فرا میرسید!

رئیس مجلس (مؤتمن الملك) آنشب نیامده بود وپیغام رئیس بنواب که جلسه را درغیبت ایشان تشکیل بدهند بعلت غیرمعلومی نرسیده بود وبدین واسطه انعقاد جلسه ازموقع معمول عقب میافتاد.

درین هنگام جمعی با بلیط وجمعی بدون بلیط وارد مجلس میشوند و گفته شد که معاون رئیس الوزرا نیز تا درمجلس جماعتی را مشایعت کرده بود - واز طرف گروهی که وارد شده بودند بمستحفظین گفته میشود که مانع ورود مردم بی بلیط نشوند و بلا فاصله مردم بیرون وکلیمیان فشارآورده وارد مجلس میشوند وپاسبانها هم خونسردی بخرج میدهند وجلوگیری نمیکنند!

بناگاه صحن بهارستان پر ازجمعیت میشود!

نجواها ورفت‌وآمدها بین موافقین دولت شروع میشود و با اشخاص متفرقه که در پائین بودند نیز گفتگو میشود . . . . .

بالاخره میتینگ های مختلف دراینطرف وآنطرف درمیان دسته‌های سی چهل نفری آغاز شد ومردم را ببستن درمجلس ولزوم دوام دولت و کشتن مخالفین (یعنی وکلای اقلیت) تشویق وترغیب مینمایند . مرده باد وزنده باد رواج میگیرد - موسسین این حرکت ، افراد حزب « اجتماعیون - سوسیالیستها» و اطرافیان رئیس الوزرا بودند!.

من بگوش خود شنیدم که میرزادهٔ عشقی برای یکدسته نطقی میکرد ومردم را

تلویحاً تشویق میکرد که ازسرسرا تجاوز کرده و کلارا بکشند وبعد از ختم سخن چون دید که مردم بدستور او عمل نمیکنند وفقط بمرده باد گفتن قناعت میورزند ، عصبانی شده میگفت : «عملا مرده باد!» مردم نیز همبارازشده میگفتند : «عملا مرده باد » بیچاره نمیدانست که جماعت عقلش آنقدر نیست که ازاین کنایهٔ شاعرانه چیزی دستگیرش بشود ! . . . .

این بازی سه‌ساعت امتداد پذیرفت، وکلای هوادار دولت درتکاپو ورفت‌وآمد بودند، موتمن الملك نه خودآمدکه جلسه را دایرکند ونه دستور اورا بتراب رئیس رسانیدند که آنها جلسه‌را بگشایند وتشکیل نشدن جلسه بیشتر برشوخی سیاست بافان صحن بهارستان می افزود .

میگفتند معاون رئیس‌الوزرا ووزیر فوایدعامه (مخبرالسلطنه) مردم‌رابااین‌عمل تحریك میکنند ومنجمله ازاظهارات جماعت این بودکه میگفتند باید درمجلس بسته‌شود وما دولت را حاضر خواهیم کرد که ازخزانه شهریهٔ طرفداران خود را بپردازد وآنها از وکالت استعفا بدهند تامجلس خودبخود بسته شود !

این «فکرزیبا!» بافکار حاج رئیس الوزرای عصر پهلوی وهمدستانش بی شباهت نبود وبیجا نبودکه میگفتند این سرود را ایشان بیاد مستان سیاست داده‌اندکه دولت مواجب چهل پنجاه وکیل را ماه بماه بپردازد وآنها هم استعفا داده این پول را دریافت دارند ومجلس منحل گردد !

اتفاقا درجراید دست چپ هم نظیراین فکر نوشته میشد . ولی یکی ازجراید دست راست چنین نوشت : « . . تعجب دراین است که چگونه این دولت ضعیف و بیحال وطرفداران لفاظ ومنفی باف او اطمینان دارند که پس ازبسته شدن‌درمجلس‌آنها میتوانند حکومت خودرا دوام داده درمقابل فشار و ماجراجوئی اجانب وسایر صاحبان نفوذ تاب‌آورده مقاصد خود را انجام دهند؟! » .

باری جراید دست راست وعقلا این حرکت را یك حرکت مرتجعانه نام نهادند ودر نتیجه برعدهٔ مخالفان دولت افزوده شد و بخلاف آمال محرکان اصلی صورت بست .

واکنش این حرکت ازطرف مخالفان دولت شب دیگر روی داد وجماعتی از بازار و محلات باازدحامی چندین برابر درجلو بهارستان گردآمدند . . . اما بخلاف

شب گذشته که پاسبانها با کمال ادب و نزاکت مردم را بدرون بهارستان راهنمائی کرده بودند درین شب پاسبان سوار و پیاده بصفوف انبوهی که آنجا گرد شده بود تاخته سواران اسب در میان جماعت راندند و علاوه بر پاسبانان سواران نظامی هم آنجا حاضر شده مردم را متفرق میکردند و در مجلس را نیز بروی کسی باز نکردند.

یکی از جراید چنین مینویسد:

« عملیات دولت درین دو شب خیلی باهم تفاوت داشت، شب دوشنبه که تحریکات از طرف دولت بود یك آزادی نسبی بخش عربده کنندگان صحن مجلس را احاطه کرده بود و آمدن یکدسته نظامی بحالت سکوت و رفتار آنها را با احترام بخانهایشان فرستاد.

ولی شب بعد که عکس العمل آن هنگامهٔ مرتجعانه پدیدار میشد بقدری دولت جدی و شدید و سیاست شده بود که جز چوب دستی آژان و قنداق تفنگ سرباز و سم اسب سواره شهربانی موجود نبود.

عده‌ای زیر دست و پا مانده مجروح شدند و عده‌ای که برضد دولت نطق کرده بودند از طرف نظمیه دستگیر شدند.

اما بخوبی میدانیم که اجانب ازاین بازیهای کودکانه کاملا استفاده میکنند، دولت نیز دیگر قادر برادامهٔ عمر خود نیست زیرا هدف این تحرکات باو چسبیده و اگر درست استنطاق و رسیدگی بعمل بیاید دخالت دولت رسما آشکار میشود و نباید این دولت بماند و باید پس از سقوط معلوم شود که تکلیف چنین اشخاصی که برای تهدید وکلای مخالف، رجاله راه انداخته و در صحن مجلس بعد مجلس و نمایندگان فضاحتی درست کرده اند بموجب قوانین مملکتی معین شود......

در همان روزنامه مینویسد:

...... شب چهارشنبه، دسته های ولگرد و متفرقه در پارك مسکونی رئیس دولت جمع شده و از جلو حملات مردم بازاری و اهالی محلات و آزادیخواهان که از مجلس و مشروطیت حمایت میکردند - بآنجا پناه برده بار جود اینکه مامورین دولت در جلو مجلس مردم را از میتینگ دادن و فریاد زدن منع مینمودند جمعیت مزبور در صحن پارك «آقا» مرده باد و زنده باد کشیده نوکرهای آقا هم باآنها شرکت میکرده اند!»

باز در همان مقاله مینویسد!

«..... دیکتاتور های جهان مکرر پارلمانها را بسته، مجالس را بتوپ کوبیده، وکلا را ترور نموده و کشته‌اند، اما هیچکدام آنها این عملیات را بادست رجاله و ..... انجام نموده و آبروی دولت و مجلس را بباد نداده‌اند!

۱- آن اوقات مرحوم مستوفی الممالك خانه پدرش بود - یعنی چون باخانوادهٔ خود قهر کرده و آنهارا ترك گفته بود بخانهٔ مسکونی خود که در گلوبندك واقع بود نمیرفت و در منازل دوستان خود جا داشت، در اینوقت او در عمارت سردار جنگ بختیاری نمایندهٔ همان دوره واقع در خیابان سعدی، که اکنون باشگاه ایران و آنروز باغی وسیعتر ازامروز بود - منزل داشت.

* * *

مؤلف این تاریخ درآنشب باسایر دوستان ورفقای اقلیت درمجلس بودم . اتفاقاً رئیس دولت سابق هم در ضمن نمایندگان آنشب حضور داشت ودرصف اقلیت مجلس قرار داشت. شبی بسیار مخوف برما گذشت. زیرا محسوس بود که دولت وقت مارا بدست گروه زیادی ازرجاله وهوچی وکسانی که بادولت سابق دشمن وبا مانیز صفائی نداشتند سپرده است .

رئیس مجلس نه خودش بمجلس آمده بود ونه دستور داده بود که مجلس بوسیلهٔ یکی ازنواب رئیس رسمی وعلنی گردد واین بی تکلیفی موجب شده بود که نمایندگان ازعصر درمجلس مانده، وغفلةً دچار هجوم یك عدهٔ متعصب هتاك [illegible] گردند !

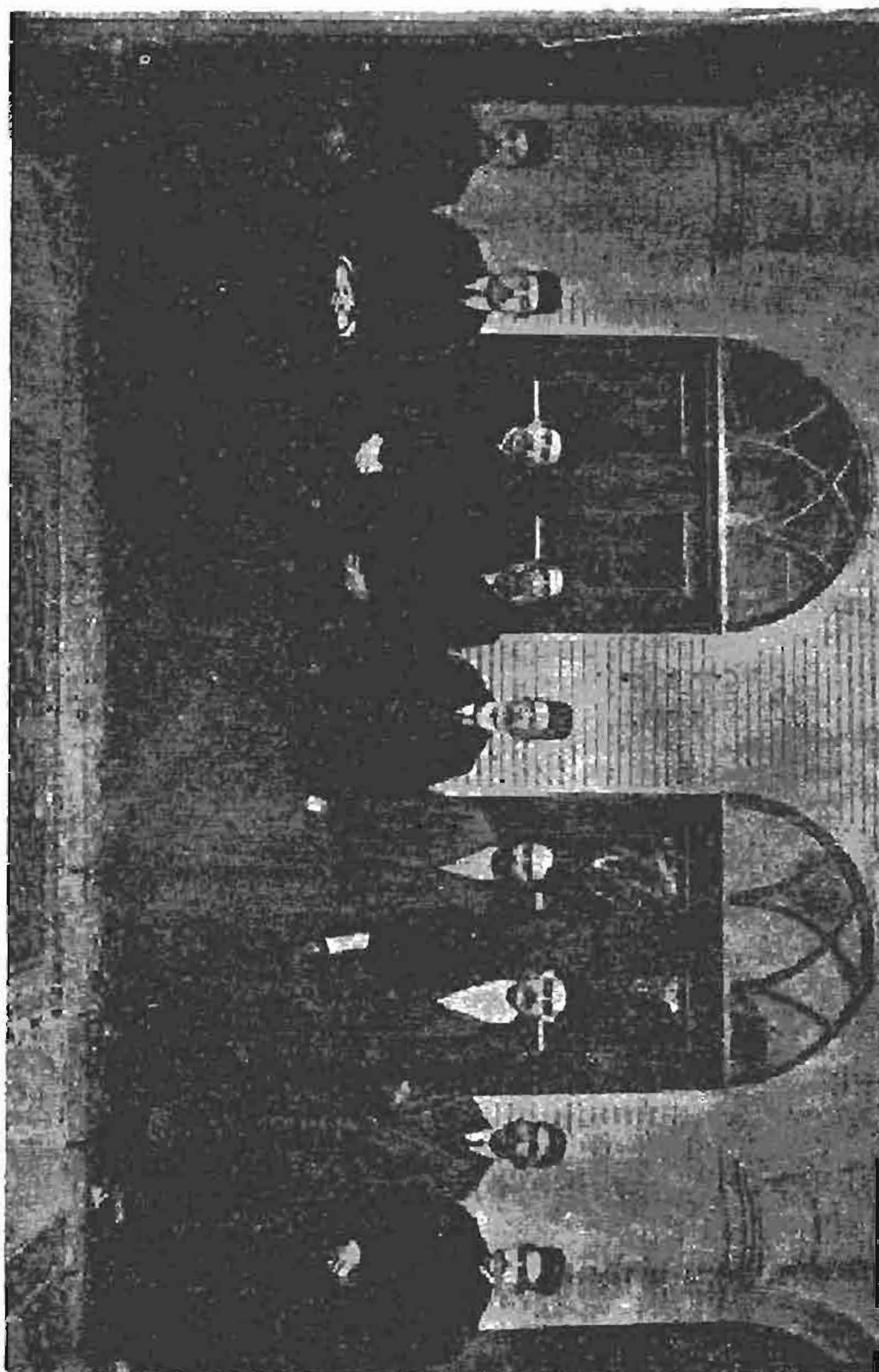
هرگاه تمام این عده وابستهٔ یك یادو حزب منظم میبودند وقبل از وقت برای محرکان اصلی ممکن میشد آنها را مسلح ومجهز ساخته ودستور بدهند که چه باید بکنند شکی نیست که بیمحابا ازسرسرا بالا دویده وزدوخوردی خونین دراطاقهای مجلس میان ما وآنها در میگرفت، چه کسی ازما آمادهٔ این مبارزه نبودیم، وبی شك تلفات سنگین ببار آورده میشد. اما چون سوای معدودی ناطق ومحرك باقی از افراد متفرقه و بی اراده بودند تحریك ناطقین بکشتن وکلای مخالف دولت تاثیر نبخشید، وهرقدر ناطقی که نزدیك درورودی بسرسرا نطق میکرد گفت: عملاً مرده بادا مردم هم گفتند: عملاً مرده باد! ومعنی این لطیفهٔ شیرین را نفهمیدند وناطق مذکور را ازکودنی خود عصبانی ساختند!

* * *

پس ازآنکه معلوم شد رئیس بمجلس نخواهد آمد، وپاسی از شب گذشت نیز مردم خسته شدند خودبخود بخانهای خود رفتند ومحرکان بی نیل مرام باز گشتند و وکلا هم بخانهای خود رفتند .

شب بعد هیئت رئیسه مجلس تصمیمی گرفت وآقای موتمن الملك صورتی از اشخاص معدودی که درصحن بهارستان فحش داده ومردم را تحریك میکردند تحصیل نموده وباصوابدید اکثریت نمایندگان درجلسهٔ خصوصی توسط معاون نظمیه فرستادند که باطلاع وزارت کشور، مرتکبین جلب وتنبیه شوند لیکن پس از یك شب بما اطلاع داده شد که دولت وقعی بتصمیم هیئت رئیسه ورئیس مجلس ووکلا

نگذاشته و بنظمیه امر کرده است که پس ازین مواظب باشند که نظایر قضیه تکرار نشود ا



قسمتی از هیئت رئیسه مجلس شورای ملی در دورهٔ ۱۵ قانونگذاری و غیرهم

من درآن شبی که لزوم تعقیب قضیه درجلسهٔ خصوصی مطرح بود گفته بودم :

«بعضی بدین هستند که دولت در این امر دخالت مستقیم داشته است ـ خوبست از مرتکبین استنطاق شود تا اگر دولت دخالتی نداشته است تبرئه شده، محرك اصلی هر که بوده است بدست آید .....».

بعد از گفته شدن این جمله از طرف یکی از نمایندگان، در واقع اعلان جرمی بود که مجلس نسبت بدولت نمود و حق چنان بود که دولت هر قدر توانائی داشت بکار می‌بست تا این نسبت را در مورد خویشتن رفع ودفع میکرد، ولی اهمال دولت موجب شد که تا امروز نسبت این واقعه بدولت مزبور باقی است و نیز همین دستور العمل دولت باعث آن شد که شب چهارشنبه ادارهٔ شهربانی آن سخت گیری و شدت را نسبت به ازدحام بازاریان وهوا داران اقلیت بکار بست ربا تاختن اسب درمیان مردم وزدن و راندن خلق وجلب وتوقیف جماعت از وقوع نظایر آن قضیه ممانعت بعمل آورد!

* * *

شب چهارشنبه بعد از این وقایع مجلس علنی افتتاح گردید، و مدرس نطقی بسیار ملایم ولی پرمغز دراین باب ایراد کرد وبمفاد «اتقاء الله قربة است» عمل نمود وباز سعی کرد که شاید دولت را وادار کند که در اطراف این واقعهٔ دور از نزاکت وخلاف قانون تحقیقاتی کرده وبصورت ظاهر هم که شده است رتق وفتق وتظاهری بعمل بیاورد. اما همهٔ این اقدامات بیفایده بود ودولت نخواست ذره ای بروی خود بیاورد که چه واقعه ای روی داده است!

بنابراین درشب پنجشنبه که باز جلسهٔ علنی تشکیل شده بود، قضیه از طرف من در مجلس مطرح گردید ودر پایان نطق مفصلی، دولت را نسبت بمجلس ومشروطیت «متمرد» خواندم مگر آنکه مدلل بدارد که متمرد نیست!

وهمان شب بار دیگر از طرف مجلس برئیس دولت نوشته شد که باید از مرتکبین قضیه تعقیب نماید. لیکن باز هم ثمری نداد وچنانکه گفته شد دولت در اجراء قدمی برنداشت[۱].

۵۰ - سقوط دولت

دولت مرحوم مستوفی الممالك بعد از واقعهٔ شب دوشنبه ۲٤ اردیبهشت ۱۳۰۲ وانتقاداتی که درمجلس علنی و در مطبوعات اقلیت با کمال شدت و طبق روشی حق

۱- رجوع شود بشماره ۷۸ نوبهار هفتگی صفحهٔ ٤٤٥ و ٤٤٦

بجانب ازحملهٔ دولت بمجلس شورای ملی بعمل آمد، و اهمال صریحی که دولت در رسیدگی باین امر ازخود نشان داد وهمچنین سستی که درامر انتخابات ایالات تاآن موقع (۱) یکماه بآخر دوره بیش باقی نمانده بود ازدولت دیده میشد ومسلم بود که باابودن این دولت بر سرکار امر انتخابات بدست چه کسانی فیصله خواهد یافت، ضعیف شد ومجموع این قضایا موجب سستی وفتور دولت مستوفی گردید.

دراینوقت مطبوعات دولت شوروی شدیداً ازحکومت مستوفی حمایت میکردند وبمخالفان او حمله مینمودند وحتی بعضی ازرجال رسمی حکومت مذکور ازمستوفی بالصراحه دفاع میکردند واین معنی نیز از لحاظ ایجاد روابط طبیعی وحسنه بین دولتهای کاملة الوداد ودولت ایران حسن اثری نمی بخشید، حمایت صریح دولتی همجوار ازدولت ایران خاصه که مخالفان اورا دشنام بدهد وآنها را انگلوفیل بخواند بالطبع در مملکتی کـه نمی بـاید هیچگاه موازنهٔ سیاسی بین دول دوست وهمسایه رابرهم زند، اثر خوبی نخواهد بخشید؛ بویژه که ایندولت علائم طغیان ودلایل آشوب واختلال را درسایهٔ ثبات خویش تا اندازه‌ای نشان داده باشد!

این مقدمات ازطرفی طبعاً موجب ضعف دولت را فراهم آورد وکم کاری وعدم جدیت خود دولت درپیشرفت امور هم ازیکطرف کار او را سـست کرد، وایجاد اختلالات وتحریك مردم برضد مجلس باقسمتی ازوکلا که بالاخره اهانت کلیهٔ مجلس را دربر داشت ازطرف دیگر، بعضی ازهواداران دولت را برگردانید.

تنها حامی دولت جراید دست چپ منسوب بجمعیت « اجتماعیون » بود که آنها هم در همان حین که هوادار دولت ودر واقع حامی یك سیاست «مثبت» بودند درنتیجهٔ حمله وهجوم سخت بمخالفان وتهمت «انگلوفیل» وهزاران افترا وبهتان دیگر ا بجای آنکه ازدولت نگهبانی نمایند، مخالفان را عصبانی تر وجدی تر میکردند وموازنه افکار داخلی وخارجی را بکلی ازدست داده بیشتر برجدیت مخالفان میافزودند، وکار را ازحدود انتقاد ومبارزهٔ سیاسی بخصومت های شدید انقلابی وجنك شراقتی منجر مینمودند.

من در سر مقالهٔ شمارهٔ ۳۰ نوبهار هفتگی مورخه سه شنبه ۱۵ خرداد ۱۳۰۲ درذیل «بحران» نوشته ام:

«... کشمکش الیمی بین اکثریت و اقلیت مجلس رخ نموده است که در تاریخ مشروطیت نظیر آن دیده نشده و در قانون اساسی ایجاد این قبیل اتفاقات پیش بینی نگردیده است و معلوم نیست درحال حاضر تکلیف وطن خواهان چیست؟

اقلیت سابق از روز تشکیل حکومت در موقع عرض پروگرام دولت نگرانیهای اساسی خود را نسبت بسیاست و مسلک رئیس دولت ابراز داشته و در همان اوقات محسوس بود اما یکعده سی و یکنفری به بیطرفی دولت و صمیمیت حکومت و اکثریت پارلمانی نسبت بسایر دستجات امیدوار نبوده، مخصوصا در موضوع انتخابات میدانستند که دولت بمناسبت سستی و تهاون فطری که در مواقع عدیده ازخود بروز داده است، اهمال و کندی بخرج خواهد داد و درعین اینکه انتخابات را برای یکدفعه باعجله طبق قانون شروع نخواهد کرد، ازخط بیطرفی و صمیمیت نسبت بسایر دستجات هم خارج خواهد شد

(در اینجای مقاله بتاریخ و سوابق عملیات مجلس چهارم و داستان پیشنهاد فراکسیون «دموکرات» از طرف من و اهمال بعضی از رفقا اشاره کرده و نوشته‌ام:)

«...... خلاصهٔ عدم موافقت رفقا این بود که ما نمی خواهیم زمام اکثریت مجلس را از حالا در دست بگیریم و نیز صلاح نمیدانیم با اعتدالیهائی که در فراکسیون ما هستند این موضوع را درمیان بگذاریم زیرا ممکنست ارما بریده بمخالفین ما ملحق شوند. این بود که باوجود حضور سی و پنجنفر از عناصر دموکرات در مجلس و امکان حتمی ایجاد روح ثابت دموکراسی در مملکت و تجمع این حزب فداکار معذلک بواسطهٔ عدم حضور و مضادت دو سه نفر از آقایان این فکر عقیم ماند و فقط از طرف اقلیت مذکور بمن تکلیف شد که یاخود وچند نفر از رفقا درفراکسیون اقلیت که از عناصر غیر متجانس و مختلف المسلك تشکیل شده بود داخل شوم، و یا یك فراکسیون علیحده‌ای باسم دموکرات تشکیل داده بنام‌شمول دراقلیت با فراکسیون مزبور ائتلاف نمایم. وبدیهی است قصد من وقوع در اقلیت نبود و میخواستم بلکه حضرات را درتحت لوای واحدی بنام «دموکرات» وارد در مرحلهٔ اکثریت و ایجاد یك دولت مفید و نیك نام و مقتدری بنمایم. و این تکلیف که بمن شد با «هر دو مقصد که تجدید روح دموکراسی و تشکیل حکومت دموکرات باشد کاملا منافات» داشت!

نظر اقلیت از همان روز برمن معلوم شد که یك نظر دیگریست، پیدا بود که

لیدرهای اقلیت برروی یک زمینهٔ ساده و صریحی قدم بر نمیدارند ـ سیاسیونی که باتخاذ رویه های اختلاف آمیز و تشبث بسیاستهای حاد خارجی از دیر باز معتاد شده بودند، در نظر داشتند که درمجلس چهارم نیز همان رویه را تعقیب و تجدید نموده یک عده اشخاص را که طرفدار سیاست مثبت و بیطرفانهٔ داخلی هستند با مردم طرف ساخته و یک حالت عصبانی در تلو شایعات جدیده در طبقهٔ جوان وبیکار تهران احداث نمایند و خود باوجود کهنگی عقیده واندراس طرز تفکر [1] بوسیلهٔ هجوم دائمی برحکومتها و دسته های مثبت مجلس ، در ظرف دوسال موفق شوند در رأس دستجات ناراضی و حاد وعصبانی قرار گرفته ، بدین وسیله هم سیاست خارجی را که باختلال و انقلاب وافکار حاد در ایران علاقمند است [2] روبخود کرده هم درموقع اعلان انتخابات ـ یعنی در اواخر دورهٔ چهارم ـ اکثریت مجلس را در دست گرفته انتخابات تهران بلکه ایران را بربایند [3] !

بدیهی است این نیت باعث شد که در عرض دوسال ، هیچ راهی برای نزدیک شدن دستجات مجلس و افراد وطن خواه و آزادی طلب بیکدیگر پدیدار نشد و بتدریج قضایای کوچک و جزئی ، رویهم متراکم گشته ، یک اختلاف عمیق و شدیدی فیما بین کسانی که لازم بود اواخر مجلس بایکدیگر همدست ومتفق شده از ایجاد دورهٔ فترت یا شبه فترت جلوگیری نمایند موجود گردید !

این نقشه ـ یعنی رو بخود کردن سیاست حاد خارجی وقرارگرفتن در رأس تمایلات افراد ناراضی و بیکار ونتیجه گرفتن از آن که عبارت از بردن اکثریت مجلس در اواخر مجلس تقنینیه وربودن انتخابات باشد ـ مستلزم خیلی از بیرحمیها و گناهکاریها وعدم مراعات منافع ومصالح حقیقی مملکت بود و میبایست طوری رشتهٔ

---

۱ ـ مراد نه کهنگی مرام ومسلک سیاسی است ، بلکه مراد کهنگی طرز تفکر وخودخواهی قدیم اجتماعی است که باصول منفی بافی وکناره جوئی از قبول مسئولیت وتحمل بار سنگین سیاست مثبت متکی بود، و حال آنکه در آندوره این سیاست بسیار کودکانه وخطرناک میبود ، چه سیاست دنیابما اجازه نمیداد با این بازیها دوسال خود وکشور را مشغول سازیم ، چنانکه اجازه نداد ورضا خان نظر آنکه سیاست مثبت داشت تقویت شد وحکومت را ازما رآنها ربود !

۲ ـ یعنی سیاست آنروز دولت شوروی که فقط قصدش ایجاد اشکال درمقابل انگلیسها بود نظری غیر ازاین نداشت وسپس آنکه رضاخان قوت گرفت برای جلب او باشاراليه همراه شد .

۳ ـ چنانکه باین نیت موفق شدند اما نتیجه ازانتخابات نگرفتند !

از تباطؤ فیمابین عوامل مؤثرهٔ خارج و دستجات داخلی مجلس گسیخته شود که تدارکات عاقلانه یا متانت «اصلاح طلبان»[1] نتواند آنرا اصلاح نماید!

اجرای این نقشه با فجایع سنگین و بدبختی های ناگواری همراه گردید که مهمترین آنهما از بین رفتن مسئله امتیاز نفت شمال (یکی از خدمات با قیمت مجلس چهارم) و خرابی مطبوعات و ایجاد سلیقه و مسلك پوسیدهٔ «هر و تهمت» و وقوع اختلافات سخت و دشمنیهای بدعاقبت بین طبقات مردم ایران و تحکیم نفوذ شدید همسایگان در نتیجهٔ این حالات در رك و ریشهٔ ملك و ملت و دوام بحران و تزلزل دائمی در حکومت و امتداد دورهٔ فقر و بینوائی و فلاکت اقتصادی در میان تجار و کسبه و زارعین و دوایر دولتی و غیره بود، و یك بدبختی دیگری که تصور میکنیم درست آنرا پیش بینی نکرده بودند، همانا عقب افتادن انتخابات و احتمال قوی تجدید دورهٔ فترت و مرك آزادی برای بار چهارم است[2]!

اگر نقشهٔ حضرات اقلیت اسبق و کنونی (که هنوز بدان اعتراف نکرده‌اند) در بادی امر و یا لااقل یك سال قبل از این بموقع عمل گذارده شده خاصه اگر این نقشه مبتنی بر اصول مسلك حزب دموکرات و یك سیاست بیطرفانه نسبت بروس و انگلیس تعقیب شده بود، نه محتاج باین همه بدگوئیها و هتاکیها و بهتان زدن بمردم بود نه احتیاجی بحمایت علنی دولت ساوت در مسکو و سفارت آندولت در تهران پیدا میکردند نه هم مصالح مملکت و مسائل سیاسی و تجارتی بین ما و همسایگان تا این

---

1 - اصلاح طلبان چنانکه قبلا اشاره کرده ایم، عبارت از افراد مثبت مجلس از دموکراتها و اعتدالیون و بیطرفان بود که گرد آمده باین نام اکثریت مجلس را تقریباً تا آخر دورهٔ چهارم در دست گرفتند - افراد مبرز آنحزب عبارت بود از مرحوم مدرس - آشتیانی - بهبهانی - تیمورتاش - فیروز - قوام‌الدوله - قاطعی بیات - سردار نصرت - حاج میرزا عبدالوهاب همدانی - داور - وغیرهم.

2 - این نگرانی آنروز باین شکل بنظر میرسید، زیرا تولید شدن یك بدبختی بزرگی در نتیجهٔ هوچی بازی و هتاکی و زمام گسیختگی جراید و عداوت شدیدبین دستجات مردم که اختلاف عقیده باین شدت باهم نداشتند ما را یك بدبختی تهدید میکرد، ولی چون همواره انسان آینده را بحکم گذشته قضاوت میکند ما هم تصور میکردیم بدبختی محتمل آتیه، ایجاد دورهٔ فترتی باشد که رضاخان بر آن حکومت کند - اما غفلت کرده بودیم که رضا خان ممکن است انتخابات را بمیل خود خاتمه دهد و فترت ایجاد نشود و نفاسی بالاتر از فترت بوجود بیاید و مرك آزادی (چنانکه این یکی درست پیش بینی شده است) نتیجهٔ آن باشد. اینمعنی برمن مسلم است که هر وقت بناست بدبختی بزرگی بر ضد دموکراسی پیش بیاورند قبلا از هرج و مرج ابتدا میکنند.

درجه غامض و لاینحل باقی میماند[1] - و تاکنون خدماتی نیز از قبیل ختم مسئله لفت شمال و عقد قرارداد تجارتی بین ما و مسکو و تخلیهٔ سواحل خلیج فارس از نفوذ مادی دولت انگلیس و غیره که همه دوای بر ءالساعه امراض اقتصادی ما بود انجام میپذیرفت و دولتی ثابت و صاحب نقشه ایجاد گشته در ضمن، وسایل کار و شغل و حرفت و تجارت از قبیل ماشین آلات و اسباب سهولت مصنوعات و غیره وارد شده، در دست آخر هم با اتفاق تمام عناصر و طنخواه، انتخابات دورهٔ پنجم شروع میشد و بخوبی و صحت خاتمه یافته، نقشه‌جات باقیماندهٔ دورهٔ چهارم بدورهٔ پنجم (همان قسم که در نطق مقدماتی خود موقع طرح پروگرام دولت آقای مستوفی و در نطق دیگر خود موقع اعلان انتخابات گفتم) متصل میگردید و مردم آهسته آهسته مزه و لذت مشروطیت را در یك محیط و عرصهٔ آرام و منزه از قبیل و قال و فحش و تهمت می‌چشیدند و یکبار دیگر هم از مشروطه و آزادی و مطبوعات و وکیل و سیاست، منزجر و متنفر نمی‌شدند!

اقایان خیلی دیر جنبیدند، گرهی را که بادست میتوانستند باز کنند با دندان باز کردند، اکثریتی را که بوسیلهٔ ترك خودخواهی واتخاذ طریقهٔ دوستی و مهر و عقل و نقوی ممکن بود بدست آورند با همهمه و فحش و بهتان و دسته بندی و تقلید از حرکات دورهٔ دوم و سوم تقنینیه برای خود تهیه کردند و خط مشی سیاسی را که ممکن بود با اصول دموکراسی که تازه افکار ملی با آن مانوس شده بود باتفاق سایر عناصر آزادیخواه اتخاذ کنند با اصول تقلیدیه صرف پیش گرفتند[2] و برای اجرای نقشه ای شبیه

---

۱ - عقد قرارداد نیز ایران و شوروی که از کابینهٔ اول قوام شروع شد و عاقبت تقی زاده مامور مسکو شد. عقب می‌افتاد تا آنکه دولت مستوفی بروی کار آمد و جنجال جراید راقلیت را میتوان یکی از علل مسامحهٔ دولت شوروی در تسریع اینکار شمرد - باری پیسم مسکو در ۱۴ مارس ۱۹۲۳ مطابق ۲۳ اسفند ۱۳۰۱ در کابینه مستوفی خبرداد که قرارداد تجارتی در یکی از جلسات نزدیك قطعاً تصویب و امضا خواهد شد.

۲ - امروز هنوز یك کارخانه در ایران دایر نیفتاده بود و سرمایه داران ما عبارت بودند از چند تاجر که ثروت آنها ملك مزروعی بود و پول نداشتند و یکی دو صراف عادی و چند تن از اعیان ملکدار مانند سپهسالار و سپهدار و فرمانفرما و مانند ایشان که غالباً صد هزار تومان پول نقد نداشتند و هرچه عایدشان میشد با مردم و اجزای شخصی خود میخوردند و کارگر بمعنی حقیقی خود وجود نداشت و دورهٔ فئودالیزم با همه جزئیاتش برسر پا بود و مسلك دموکرات و آزادی بورژوازی هنوز تحقق نیافته بود - دراین وقت اتخاذ مسلك کمونیزم و حتی سوسیالیزم جز تقلیدی صرف و خنك و خالی معنی دیگری نداشت - علاوه براین صلاح مملکت ایران نبود که احزابی دارای سیاستهای یك طرفه وجود داشته باشد و اتفاقاً بعدها معلوم شد که حزب اصلاح طلب، هیچوجه متکی بانگلستان (آنطوری که سوسیالیستها عنوان انداخته بودند!) نبود و حتی بدنام ترین مخالفین مستوفی بدست دولتی که بعد بروی کار آمد و متکی بانگلیس بود گشته شدند و از بین رفتند!

بنقشهٔ دورهٔ سوم و تشبث بدالمان ها وایجاد مهاجرت ، مسلك سوسیالیزم را با وجود عدم تناسب بامعیشت امروزی ایرانیان اتخاذ کردند ویك ضدیت واختلافی عجیب تر و مخرب تر از ضدیت دموکرات و اعتدال ، در ساحت ویرانه و ناتوان ایران بدبخت تولید نمودند و عجیتر اینکه با تمام خبطهای اجتماعی فوق ، تصور کردند که میتوانند در آخر دورهٔ مجلس با این خط مشی ها واین قبیل تظاهرات ، موفق بتحکیم و تنسیق یك اکثریت ثابت و با دوامی شده و . . . .

. . . . چون اساس عملیات آقایان مبتنی بر تظاهرات فریبنده ولفاظی و ریاء کاری بود جرئت نکردند در موقع جلب اکثریت وانتخاب رئیس دولت که کاملا در تحت اختیار آنها بود . یك نفر دیپلومات جوان یا یك مرد جدی و تازه نفس باوزرائی از طبقهٔ احرار واز همان افراد سوسیالیست تعیین کرده وجبران دیرآمدن اقلا برای دست آخر دولتی برویکار آورند که تلافی مافات را نموده ومحتاج نباشد از نطق دکاراخان ، معاون کمیسری خارجهٔ روس یا از تشبثات بیکاران و ناطقین . . . برای بقاء شهرت و تحکیم بنای زمامداری وی استعانت جویند . . . .

. . . . . . چون اساس کار وفعالیت آنها صوری ولی بی بنیاد و متزلزل بود قدرت وجرئت ایجاد یك دولت کاردان و با حرارت نکرده و برای اینکه دندان طمع رفقای خود را که داوطلب زمامداری و وزارت بودند و بهمین طمع دور آنها جمع شده بودند بکنند و آنها را ساکت کنند اولا آقای مستوفی الممالك را رئیس الوزرا کرده ثانیاً انتخاب وزرا را هم بمیل خود ایشان گذاشتند . ایشان هم وزرائی که باخیالات یك دسته تند رو ابداً تناسبی نداشت برگزیده جوانان فعال ازافراد حزب سوسیالیست ورفقای قدیمی خود را که دربیرون مجلس وداخل مجلس بقدرکافی موجود بودند بکار دعوت نکردند[1] !

و بهمین مناسبت از همان روز اول تعیین دولت ، مورد انتقاد وحملهٔ مخالفان شده روزبروز یکی دوتا از افراد اکثریت ازآنها جدا شده بمخالفان پیوستند .

---

[1] ـ جای دیگر گفته ایم که رجال مشروطه عموماً با جوانان وافراد آزادیخواه که از تیپ اعیان نبودند حاضر بهمکاری نمی شدند ومایل نبودند در انتخاب وزرا از پیرمردهای قدیم و رفقای اریستوکرات خود تجاوز نمایند ودلیل بزرگ ماآنکه جوانانی مانند سلیمان میرزا و طباطبائی وملك زاده وغیره را بکار هم دعوت بعضویت دولت نکردند !

و اتفاقاً دولت جدید هم برای نمونهٔ رفع اعتراضات مخالفان خود حاضر نشد یا نتوانست یك کار و یك خدمت و یك مسئله از مسائل مبتلا بهای مملکتی را که در آخر عمر مجلس رویهم متراکم شده بود روشن کرده بعرض مجلس و رفقای خود برساند!

یکی از مدافعین قوی و صمیمی دولت حاضر که حالا جزء مخالفان جدی آقاست میگوید: « از روز اول تا بحال ملتفت نشدیم و ندانستیم که دولت چه کرده و چه سیاستی را در پیش گرفته و چه کاری برای روسفیدی اکثریتی که از او مدافعه می کرده است انجام داده یا خواهد داد؟! »

« باری خیطهای رفقای محترم مایك ضربت الیم و زخم کاری دیگری بر پیکر باقی ماندگان آزادی خواهان و خدام آزادی زده و یك اختلاف شدیدی ایجاد نمود.

برای سیاسیونی که در نتیجهٔ محسوسات چند سالهٔ اخیر بین خود قطع کرده بودند که بایستی سیاست بیطرفانه ای نسبت باجانب اتخاذ کرد و از هردو طرف بمصلحت ایران استفاده نمود. اشکالات هنگفتی تولید نموده و درضمن بدگوئی ها و اشتباه کاریها که در سفارت خانها کرده اند، وضع اجتماعی ایران را بیك صورت غیر واقعی در نزد اجانب معرفی نموده وقضایائی را که کابینه های سابق در شرف ختم کردن و اصلاح بودند بهمین مناسبت معوق و عقیم ساخته و تقریباً همه کارها را مثل «نفت شمال و قرارداد تجارتی بین روسیه و ایران» بزمین گذاشتند ... »

انتهی

رفقای ما جر میزنند[1]

پیش از این خبر داریم که اکثریت مجلس باجمعیت اصلاح طلبان بود و افراد اقلیت توانسته بودند یکی یکی ناراضیها را بوعده و نوید فریفته و پای ورقه ای را امضا کنند و همان ورقه بود که پس از رسیدن امضاها بحد نصاب از طرف لیدر اقلیت برئیس مجلس داده شد و چون رئیس دولت از این قضیه آگاهی یافت، خود کناره گرفت و در صدد جلب آن افراد با مقابلهٔ بمثل برنیامد.

---

۱ ـ نقل از شمارهٔ ۳۰ نوبهار هفتگی مورخه ۱۵ جوزا ۱۳۰۲ مطابق ۵ ژوئن ۱۹۲۳ صفحه ۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۷۹ ـ این مقاله مفصل است و ما برای نمونهٔ طرز انتقادی که ما و رفقای ما گرفته بودیم و درمقابل جز دشنام و تهمت چیزی نمی شنیدیم این مقاله را نقل کردیم.

و نیز قبلا اشاره کردیم که ۱۶ نفر از افراد اکثریت پس از بحث در برنامهٔ دولت باقلیت پیوستند (ص: ۳۰۸ این تاریخ) و درین وقت چهل و شش تن[1] برضد دولت در مجلس وجود یافته بود. و آشوب شبهای دوشنبه و چهارشنبه در نتیجهٔ محسوس شدن شکست مذکور بود!

خلاصه آنکه اقلیت قوی پنجهٔ نامبرده باهمان حربه که مخالفان او حمله کرده بودند، اینک حمله میکرد.

در اوایل خرداد ۱۳۰۲ ورقه ای در مجلس بامضا رسید که چهل و پنج نفر پای آنرا امضا کرده بودند و عدم اعتماد خویش را بدولت اظهار نموده و در همان حال اکثریت مجلس سعی می کرد که از این عده بکاهد و نگذارد امضاها بسرحد نصاب برسد.

اکثریت مجلس ایندوزها با اقلیت از حیث عده چندان تفاوت قابل اطمینانی ندارند، اینست که لیدرهای فعال بوسائل گوناگون دست میزنند، گاهی مجلس را بوسیلهٔ جماعت تهدید میکنند، گاهی افراد را بوعده و نوید برمیگردانند، گاهی مجلس را از اکثریت می اندازند ـ ولی بالاخره این مقاومت‌ها سود نبخشیده نامه‌ای بامضای چهل و شش نفر برئیس مجلس تقدیم میگردد!

در روزنامه های اقلیت چنین مینویسند:

«... آقایان میگویند که ما میترسیم یك دولت غیر بیطرفی رویکار بیاید و اگر مارا معذش کند مادست از لجاجت برمیداریم؟! این قسمت هم تامین شد و همان عدهٔ مخالف دو روز قبل برئیس مجلس نوشتند که تمایل اکثریت را نسبت بآقای **مشیر الدوله** در حضور اعلیحضرت عرضه بدارند. در عین حال بجای متقاعد شدن! دیده میشود که باز فلان ...... را با چهل پنجاه نفر بیکار ... میفرستند جلو بهارستان و فحاشی میکنند و بمردم مرده باد میگویند و آقای مستوفی‌الممالک درخانه نشسته میگوید که: من مجلس چهارم را رسمی نمیدانم!...»

این شوخی از اول اردی بهشت ماه آغاز گردیده باوایل خرداد ماه پیوست، و

---

۱ ـ آقای خواجه نوری داستانی در مقالات بازیگران عصر طلائی مربوط به بیوگرافی مرحوم مدرس نوشته که از لحاظ فنی و ادبی کمال امتیاز را دارد ولی از جنبهٔ تاریخی ضعیف و خالی از نظرهای خصوصی نیست و در آن داستان جانب مستوفی الممالک را بر جانب مخالفان او رجحان نهاده اند و سبب اصلی این روش نیز روشن و معلوم است و از جمله اشتباهات آنست که عدهٔ فراکسیون اقلیت را شش نفر ضبط کرده و حال آنکه بیست و یکنفر بوده اند.

۲ ـ شمارهٔ ۲۰ مورخه ۱۵ خرداد ۱۳۰۲ صفحهٔ ۴۷۹ ستون اول سطر ۲۹-۴۰ نوبهار هفتگی.

دولت هنوز بدوبار میرفت و رابطهٔ خودرا با مجلس قطع کرده بود، اکثریت متزلزل روز بروز متزلزلتر میشد تاعدهٔ مخالفان ازحد نصاب نیز درگذشت و افرادی از مؤتلفین به ریاست آقای تدین نیز از اکثریت جداشده باقلیت پیوستند ودراینموقع هوا داران دولت تنها کاری که کردند آن بود که دولت را بمقاومت مجبور کرده خودشان هم جلسات را ازا کثریت می انداختند، وبتوسط جراید وافراد خارج از کارمندان حزبی حملات سخت وهجومهای شدید بمخالفان متواتر ساخته بودند.(۱)

پس درواقع رفقا جرزده بودند!

ما برای همین معنی مقاله ای را که بتاریخ ۱۵ خرداد در نوبهار هفتگی نوشته شده است و بیمزه نیست اینجا نقل می کنیم:

مطایبات:

ملا ملا

درایالات شرقی ایران بازئی است که آنرا «ملا ملا» گویند، جوانان و کودکان دو دسته شده قبلا ازمیان خود دو استاد انتخاب میکنند. بدیهی است اوستادان کسانی هستند که ازلحاظ جسم یاسن یاعقل نسبت بدیگران برتری داشته باشند.

اینجا نسب و شرافت خانوادگی وثروت بدرد نمیخورد، عالم کودکی چون بعالم طبیعت وحیات بدوی نزدیکتر است امتیازات طبیعی بیشتر مورد توجه است.

شاگردان پس از نامزد کردن اوستاد، همگی بدون تامل زیر بار شاگردی آنها رفته لجاج وطغیان بخرج نمیدهند ودر حالتی که مجبور بشاگردی واطاعت نیستند خودرا مقید بقبول همان قاعده‌ای که خود قرار داده‌اند میدانند.

سپس بوسیلهٔ قرعه که غالبا با «شیر خط» یا «تر وخشك» بعمل می‌آید یکی از دو دسته محکوم ودیگری حاکم میشود. این قاعده وقرارداد که هرکس در گفتن شیر یاخط - تریا خشك، اشتباه کند محکومست، در درجهٔ دوم واقع بوده مانند درجهٔ

۱ـ بهترین نمونه وطرز هجوم حضرات با اکثریت فعلی یااقلیت چندروز قبل قصیده ایست که میرزاده عشقی برضد وکلای مجلس بطرز مستزاد، گفته وبند مستزادش «دیدی چه خبر بود» است که آنروزها گفته‌شده و با استعفای رئیس‌دولت ونطق مرحوم مستوفی اشاره کرده است.

اول «اوستاد وشاگردی، لازم الاتباع وبصورت یك حق وحقیقتی بیرون‌آمده بی‌چون وچرا اطاعت میشود.

بلا فاصله دو دسته، حلقهٔ وسیعی تشکیل داده یکدسته که خطا گفته ومحکوم شده‌اند، پشت خودرا خم کرده ودستهٔ دیگر که راست ودرست گفته‌اند بر کول آنها سوار میشوند.

اوستاد غالب وشاگردانش، بر کول اوستاد مغلوب وشاگردان وی پریده، استاد بادست چپ خویش چشمان رفیق زیرین را میگیرد. بازی ازاینجا آغاز میگردد، یعنی پس ازگرفتن چشمان رفیق، اشعاری که اولش چنین است:

عطاری ومطاری،
شیشه بر کمر داری،
ای بلبل زنگاری،
رفتم در دروازه ... الخ

باآهنك طنازانه میخواند وهرقدر انصافش رخصت بدهد، در خواندن اشعار و طنازی وکشش آواز تاکید مینماید، وسپس‌دست راست خود را بالای سررفیق چشم بسته (یعنی استاذ محکوم) نگاهداشته میگوید:

«ملا ملا؟» وازیك تاپنج باختیار خود انگشتان رابسته یابازمیکند وعدد یا اعدادی‌را ازیك تاپنج روی هوا نگاه میدارد. درحالی که حریف مغلوب جواب‌میدهد: «جان‌ملا» اوستاد باادا واصول وآهنك، میپرسد: بگو به‌بینم، بگو به‌بینم چند ملا؟

دراین حین، شاگردان غالب ومغلوب، همه چشم‌ها باز وناظر منظره اند ودلها در بر می طپد!

* * *

آقایان مغلوب ومرکوب زیرین هرچند بسبب طولانی شدن اشعار وطنازی و اداهای‌استاد خرسوارخسته ومنکوب شده باشند، باز مثل اینکه حقی برای سواران خود معترفند سکوت کرده، سواری داده‌انتظار انجام واجرای قاعده وقرار بازی رامیکشند!

هرقدر افراد مغلوب، عصبانی یاضعیف یاخود خواه وسرکش باشند از زیر بار بازی ورسوم متداول آن شانه خالی نکرده داد وفریادنزده ابداً حاضر نیستند باصطلاح جرزده بازی را برهم بزنند، زیرا دیده‌اند که ندرة بعضی بچها جرزده از زیرش در رفته‌اند وبهمین سبب از سایرین تو سری خورده ودیگرکسی آنها را ببازی نگرفته‌است

عزت نفس و شرافت اجتماعی موجب آن شده است که تمام بچها در مقررات هر بازی مطیع و مواظب قرار دادها هستند ...

- ملا ملا ملا ملا !
- جان ملا ؟
- بگو به بینم بگو به بینم چند ملا ؟

اعدادی که از شش کمتر است بوسیلهٔ انگشتان اوستاد بالای سر مرکوب درهوا مرتسم میشود و میپرسد : چند ملا ؟ .

بیچاره باید چشم بسته غیب بگوید ! زیرا اینطور قرار داده‌اند . از کجا که غیب گوئی او درست بیرون بیاید؟

هر چه هست جواب میدهد : یك . . . یا چند ملا . . .

غالبا اشتباه میکند ، زیرا چشم بسته غیب گفتن کار مشکلی است ، رفقای او هم که خلاص آنان بسته بغیب گفتن استاد است بنا بقاعده و قرار بازی نباید باو برسانند که چند ملا است !

چندانکه مرکوب خطا گفت ، استاد از پشت او فرو جسته روی کول دیگری از سمت راست سوار میشود ، شاگردانش نیز از کول این یکی پائین جسته بر کول آن دیگری سوار میگردند ، و ممکن است این سواری تا چندین دوره بطول بینجامد و چندین دور بیچارگان سواری بدهند و هر شاگردی بارها مثل اوستادش در زیر تنهٔ خطیب غالب ، چشم بسته بغیب گوئی مجبور شود .

بالاخره هر بازی دو طرف دارد !

یکوقت خواه در اول بازی خواه در دور های مکرر بعد ، یکی از .ن دستهٔ مغلوب حرف راست خود را میزند ، سخن صدق که تنها وسیلهٔ خلاص و آزادی دسته وحزب مغلوب است بر زبان او جاری میشود .

در اینوقت باز قاعده و قرار جاری است !

بمحض غیبگوئی - بمحض ادای یك سخن راست و مطابق با واقع ، فوراً خمر - سوارها سست شده پائین می‌افتند و سواری دادگان جری شده قدعلم کرده برگردهٔ آقایان سوار میشوند و اگر یکی از آن سواران درفرود آمدن تامل کند اورا با مشت و لگد پایین انداخته سوارش میشوند - ولی باید دانست که میان کودکان چنین کسی

نادریافت شده است !

بازی در نتیجهٔ یك سخن صواب در تحت همان اصول وقاعده تکرار میگردد ومعکوس میشود ـ بازهمان ابیات وغمزات وغنجها ودلالها وطنازیها باتمام احوالات وسئوالات مکرر شده وبازی براین نظم ونسق براستی دور میزند .

* * *

اینها بازی است ـ چنانکه تمام کار های جهان نیز بازی است .

قاعدهها وقرارها وقوانین واصول ورسوم وترتیبات جاریه همه بازیست، ولی بشر چون خود مبتکر وموجد بازیها بوده وهست نبایستی از زیر بار بازیها فرار کند و شانه خالی نماید !

قانون مقدس است . پدران گذشتهٔ ما بوسیلهٔ این بازیها ما را باطاعت وخضوع در برابر مقررات اجتماعی عادت داده فرزندان خودرا بتحمل مشقات وبردباری در مقابل مقررات جاریه عالم واطاعت ازنوامیس اجتماعیه مانوس ساختهاند .

یا نباید داخل بازی شد یا باید ازاصول ومقررات بازی اطاعت کرد .

اینك آیا حکومت آقای **مستوفی** حاضر است بعد ازشنیدن این حرف حسابی و سخن صواب که: دولت درمجلس اکثریت ندارد ! از کول مردم پائین بیاید؟

آیا شایسته است یك رئیس دولت ویکدسته از وکلائی که طبق همین قاعده سوار کارشده بودند، **حالا که دیگران حرف راست را گفتهاند آنها جر بزنند ؟**

وآیا بامردم «جرزن» میتوان بار دیگر معامله نمود وآیا دیگر کسی اورا ببازی خواهد گرفت ؟ !

م . بهار

* * *

انتقادات ما ازاین قبیل بودکه تکه هائی از آن درضمن مقالات دیگر واین مقاله دیده میشود .

ما مقاومت دولت وقت واهانت بمجلس ونمایندگان ودشنام دادن جراید مخالف بتمام لیدرها و سردستگان جمعیت داصلاح طلب، رابوقایع قبل از مهاجرت ولجاج هوادران «عثمانی» و «المان» وتصمیم حرکت شاه ازپایتخت وانحلال مجلس سوم وقضیهٔ «مهاجرت» وزیانهای بیحدیکه در نتیجهٔ آن بازیها متوجه گردید و از قضا غالب سر دستگان آن بازی، از همین لیدرهای امروزی بودند . تشبیه کردیم وشاه را بوسیلهٔ جراید آگاه کردیم که این رفتار خلاف قاعده خطر مشروطیت و

حکومت ملی وتاج وتخت قاجاریه را تدارك می بیند:

...... ما از رئیس محترم مجلس واز شخص شخیص اعلیحضرت شهریاری تعجب داریم که چرا باین منظرهٔ فجیع وننگین که برای اساس مشروطیت وحکومت ملی وحتی تخت وتاج دودهٔ قاجار یك بلای مبرمی تدارك می بیند، باخونسردی نگاه کرده بوظیفهٔ قانونی خودکه بدان قسم یاد نموده‌اند عمل نمی‌کنند؟[1]

بعضی از نمایندگان عمل باحتیاط کرده باز شاه پرسیده بودندکه هرگاه علاقه بابقای دولت مستوفی الممالك هست مخالفت خود را پس بگیرند، ولی شاه بیطرفی کامل ابراز داشته بود.

گفته میشدکه تابحال هشت هزار نمره نامه در دفتر ریاست وزرا خوانده نشده و یا جواب آنها بامضای رئیس الوزرا نرسیده و یکماه است وزارت کشور بدون معاون و کفیل مانده است.

گفته می شدکه رئیس دولت گفته است: من مجلس را نمی‌شناسم، مرا شاه آورده و باید شاه بمن بگوید ودستخط صادر کند ومهر سلطنتی بزند تا از کارکنار بروم، این‌مطالب راجرایدمخالف‌دولت‌مینوشتند. وآنچه مسلم‌است‌اینست‌که‌دولت‌حاضر نبود باورقه‌ای که اکثریت امضا کرده اند کناره جوئی کند ومیگفت:

باید استیضاح کنند ومن جواب بگویم واگر رای اعتماد بحد کافی نداشتم کنار بروم زیرا من میل ندارم‌مثل قوام السلطنه بصرف رویت ورقه‌امضا شده استعفا بدهم

ولی اکثریت‌میگفت: بموجب اصل ۶۷ قانون‌اساسی هرگاه مجلس عدم‌اعتماد خود را نسبت‌بدولت اظهار بدارد آندولت منعزل‌است‌واین‌مسئله ربطی باستیضاح‌ندارد استیضاح مربوط بوقتی‌است که مجلس ازیك وزیر یاجمعی ازوزرا درمقابل خطا و خلافی پرسشهائی بکند. ولی‌اگر مجلس بقای دولتی‌را مصلحت ندانست واز آندولت بای نحوکان سلب اعتمادکرد باید آندولت بیدرنك کنار برود.

این مباحث درجلسات ۹ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۶ الی ۲۰ خرداد ۱۳۰۲ در مجلس علنی مطرح می شد و در هر جلسه اقلیت که هواداران دولت بودند مجلس را از اکثریت می انداختند وچنانکه اشاره شد ازبیرون مجلس هیاهو وهتاکی راه انداخته مجلس را رسماً تهدید میکردند ولی دولت که می‌شنید درمجلس اکثریت ندارد ومیدید که اوضاع ازچه قرار است باز مقاومت مینمود ومعتقد بود که مفاد مادهٔ ۶۷ قانون

---

۱ ــ نوبهار شماره ۳۰ صفحه ۴۷۹ ستون دوم

اساسی آنست که باید از دولت استیضاح شود و رای اعتماد بر او یا به او داده شود پادشاه دستخط کرده دولت را معزول نماید.

بالاخره قرار شد قضیه درهیئت رئیسه باحضور نمایندگان دوطرف مطرح شود واین جلسات هم مکرر گردید.

زلزله در تربت

دربین بینها قضیهٔ هولناکی روی داد درشهر «تربت حیدری» واقع درخراسان زلزلهٔ شدیدی شب پنجم خرداد ۱۳۰۲ اتفاق افتاد وخرابی زیاد وتلفات سنگینی باهالی شهر و روستاهای تربت وارد آمد واین زلازل مکرر شده تاروزهای هشتم ونهم خرداد طول کشید.

راپورت اول مورخه ۵ جوزا :

شب پنجم هفت ساعت وربع ازشب گذشته زلزلهٔ عظیمی واقع شد که نظیر آنرا هیچکس یاد ندارد وتا کنون که یکساعت ونیم از روز گذشته متوالیا زلزله مداومت دارد ولی بشدت وسختی مرتبهٔ اول نیست، تمام منازل سست بنیاد بکلی خراب وآنچه باقی است بواسطهٔ گسیخته شدن ارکانش ازهم قریب بانهدام وبقسمی خطرناکست که عبور ازداخل آنعمارات ممکن نیست. عجالة تلگرافچی تربت فقط بایکدستگاه که درتوی چادر گذاشته شده برای اینکه سیم تعطیل نشود مشغول کار است، میزان خسارت وعدهٔ تلفات وارده درشهر واطراف هنوز تحقیقا معلوم نیست، برای هرکس که امکان دارد درچادر ودور ازعمارت منزل میکند.

راپورت دیگر دو ساعت قبل ازظهر ۵ جوزا :

هنوز کاملا عدهٔ تلفات ومیزان خسارت وارده معلوم نیست حکومت شخصاً باتفاق مامورین وعمادالملك خرابیهای وارده بشهر رامعاینه وبرای سرکشی بدهات اطراف رفته و امدادیه برای باقی ماندگان ومجروحین ازآوار در آمده ومردمان زیر آوار، حرکت کرده است. بقدری حالت شهر وسکنهٔ آن ووضع قراء واطراف و تلفات وارده رقت آور است که حد ندارد، آنچه تا کنون شنیده شده است درشهر قریب سی وپنج نفر زیر آوار رفته واغلب تلف شده‌اند وبقیه مجروح شده وقریه مهم جوزق وصدرآباد زیاد نر دچارلرزه شده، بقرار مسموع ازجمعیت کثیر آن عدهٔ قلیلی نیمه جان نجات یافته‌اند، صدرالعلماء ودامادش باشش نفر اولاد وبستگانش که درقریهٔ صدر آباد بوده‌اند تلف شده‌اند.

هنوز هم پی‌درپی زلزله حمله میکند. خداوند عاقبت این بلای عظیم را بخیر بگذراند!

راپورت ظهر ۷ جوزا :

از دیروز تا کنون وقایع تازه اتفاق نیفتاده است، دیشب و امروز سه چهار مرتبه زلزله آمد، سه مرتبه خفیف و یك مرتبه یك ساعت قبل از ظهر امروز سخت بود، بطور عموم و خفیف در تمام اوقات زلزله محسوس میشود که لاینقطع زمین متزلزل است.

از طرف حکومت تربت ورئیس التجار وامین التجار وسایرین حتی المقدور برای بیرون آوردن اجساد ودفن وکفن آنها جدیت هائی شده ومیشود.

...... جناب آخوند ملاعباس هنوز خارج شهر و بادای وظیفه اشتغال دارند. امروز هم عدهٔ دیگر عمله وچند نفر غسال و غساله و مقداری آذوقه و چندین توپ پارچه برای کفن از طرف حکومت باتفاق مامورین مخصوص بخارج فرستاده شد. حالت عموم خیلی بد وبهت غریبی عامه را فرا گرفته بازار ودکاکین تعطیل، تمام زن ومرد در باغات اطراف پراکنده اند. هیچیك از ابنیهٔ شهر قابل سکونت نیست، تمام باید از بنیاد برداشته شده ثانیاً ساخته شود، قراء منهدمهٔ اطراف تمام سکنه و مواشی آن تلف شده زراعاتشان هم بواسطهٔ عدم صاحب وسرپرست از میان خواهد رفت.

...... عفونت اجساد لاشه‌های مواشی قراء منهدمهٔ مذکوره تمام اطراف آن نواحی را عفن نموده است.

...... میزان تحقیقی تلفات بغیر از مجروحین که تا کنون تحصیل شده است بقرار ذیلست:

قریهٔ ملکی ۳ نفر - گوجو ٤ - بالا ولایت ۲۰ . مرتضویه ٤۰۰ - نوزان ۹۰۰ - خورق ٥۰۰ - جعفر آباد ۲٤ - جمع باقی دهات و شهر کلیه: ۲۲۱۹ نفر است.

راپورتهای حضوری نمایندگان خراسان

دو فقره حضوری با نمایندگان مخابره شد. خلاصهٔ آنها چنین است:

عدهٔ تلفات و زخمیهای شهر شصت نفر. خرابی دهات اطراف که بکلی واژگون شده است: خورق ونوزان وکاج درخت و نقی آباد ودهنو و مرتضویه که باستثنای عدهٔ قلیلی که در موقع وقوع زلزله در قلعجات فوق نبوده اند بقیه که تخمیناً علاوه از دو هزار نفر بوده اند بکلی زیر آوار مانده در سایر دهات متفرقه هم که با این دهات یك فرسخ ونیم فاصله داشته است علاوه از ششصد نفر تلفات پیدا شده است، آنچه

تصور میشود وتا اکنون صورت بدست آمده قریب سه هزار نفر تلف شده اند ـ با این ترتیب حال اهالی معلوم است چه‌قسم‌است زیرا خانهای شهر ابداً قابل سکونت نیست ....

چهار رشته قنوات متعلق بشهر و دهات اطراف نیز مسدود شده است .

* * *

اتفاقاً جلسات علنی هم بواسطهٔ حاضر نشدن‌هواداران دولت در مجلس تشکیل نمی‌شد تا درمسئله اعانه تربتیان اقدامی‌شود ـ معذلك از طرف شاه دعوتی بعمل آمد و کمیسیونی برای تدارك اعانه بزلزله زدگان تربت تشکیل گردید . دولت هم مساعدتی کرد و سایر محسنین نیز اقدامی کرده اعاناتی در مرکز و ایالات برای تربت جمع و حواله گردید[1] .

درین دعوت شاهانه ، همگی علما و شاهزادگان و وزرا و اعیان و بازرگانان حاضر بودند . روز دعوت عصر یك شنبه بیستم خرداد ۱۳۰۲ بود و متجاوز از یك صد و پنجاه تن در کاخ گلستان حضور بهمرسانیدند وشاه از فرح آباد بشهر آمده در مجلس مذکور حاضر گردید ونطق زیرین را ادا کرد :

بیانات احمد شاه

« قضیهٔ هائله تربت وتصور حال بلادیدگان‌این مصیبت بزرك خاطر مارا بینهایت ملول ومتأثر داشته تصمیم فرموده ایم بحال رقت انگیز بازماندگان و مجروحین این بلیه توجهی فرموده تهیهٔ موجبات تسهیل معیشت ومسکن ومحل زندگانی آنان را فراهم نمائیم ، لهذا این مجلس را بریاست عالیه خودمان تشکیل ومقرر می فرمائیم حاضرین مجلس که مراتب نوع پرستی آنها را کاملا میدانیم با این عقیده ونیت ما

---

۱ ـ ازطرف مؤلف‌این‌تاریخ نیز درجلسهٔ یکشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۰۲ باتفاق نمایندگان‌خراسان بدولت‌پیشنهادی شد که مبلغ صد هزار تومان ازمحل قرضهٔ جدید برای اعانهٔ تربت اختصاص داده شود ، و دولت پنجاه هزار تومان متقبل گردید وبالجمله اعاناتی کافی جمع شد اما همهٔ آنها بمصرف‌نرسید مانند داستان اروپی واین عادت خست طبیعی اولیای امور است که آنقدر طول میدهند که مار گزیده بمیرد ونوشدارو پس از مرك سهراب برسد ـ منجمله من خود اطلاع دارم که سی هزار تومان ازین وجوه در بانك‌شاهنشاهی‌مشهد تا مدتها بعد موجود بود وعاقبت بحساب لشکر شرق گذاشته شد ـ من‌خوداین مطلب‌رادرضمن مطالب دیگر از حسین آقای خزاعی سرلشکر شرق شنیدم ! ....

موافقت کرده در بذل اعانه و مساعدت باآن بلا دیدگان هرکس بقدر مقدور کومك و همراهی نماید ، و همچنین مقرر فرمودیم که دولت تصمیم ملوکانه را بایالات و ولایات اعلام ، و تأثرات خاطر ما را مخصوصاً بسکنهٔ بیخانمان آنجا ابلاغ نماید »
بالجمله چنانکه اشاره شد مبلغ معتنی بهی از مرکز وایالات و خود خراسان گرد شد وقسمتی بمصرف رسید.

استیضاح از دولت

مسامحه طولانی شد، عاقبت اکثریت مجلس حاضرشد ازدولت مستوفی‌الممالك (باآنکه بهیچروی مصلحت نبود) استیضاح بعمل بیاورد ا
اینکه میگوییم مصلحت نبود از آنروی است که طرز عمل حزب سوسیالیست اونیفیه (اجتماعیون) در ایجاد روح طغیان و انقلاب وتولید حالتی شبیه بمقدمات یك شورش سیاسی بر علیه مسلك و روش دموکراسی معاصر از قبیل انتقادات زننده برضد روحانیون واعیان و اشراف وهمهٔ رجال کشور (سوای آقای مستوفی ومعدودی دوستان مشار الیه) و تهدید بقتل ومحو وتخریب که از حدود انتقادات بین دوحزب متقارب المشرب فرسنگها بدور بود وحساب نکردن اینمعنی که بعد از انقلاب روسیه و قضایای قفقاز که تازه بیخ گوش ایرانیان صدا میکرد ـ وبالاخص باهبودن مردی چون سردارسپه با مسلکی دگرگون که بوی دیکتاتوری از حرکات وسکنات او هویدا است ، راه انداختن این سروصداهای انقلاب جویانه آنهم بحمایت دولتی که بر سر کار است از ناحیهٔ اکثریت مجلس و درحین انتخابات ، ساده بنظر نمیرسید ، و علاوه براین جای شبهه نبود که تکیه داشتن این هنگامها ولیدرهای این بازی مخوف بسیاست یك طرف، ممکن است طرف دیگر را طوری تهدید کند که هرگاه خود این عملیات موجب خطر نباشد واکنش آن از طرف رقبای سیاسی موجب خطر گردد[۱]!

این مقدمات موجب عدم اعتماد اکثریت مجلس (اصلاح طلبان) شد وغالب افرادی که از اکثریت سابق (سوسیالیستها) جدا شده بودند وباصلاح طلبان پیوسته، درنتیجهٔ همین نگرانیها بود. پس اگر بایستی استیضاحی ازچنین دولتی بعمل بیاید ناگزیر

۱ ـ چنانکه موجب خطر گردید ! ...

بایدمتکی بخبط آندولت درسیاست خارجی باشدوبازی کردن یکجانبهٔدولت وهواداران او مورد استیضاح قرار بگیرد وحق این بود که دولت نمی بایست بگذارد که از او استیضاح بعمل آید وکاری برخلاف نزاکت صورت بندد ، زیرا ، ما احتیاج مبرمی بایجاد روابط حسنه ودوستی صمیمانه بادولت شوروی داشتیم وهنوز قرار دادتجارتی بین ما وآنها بسته نشده و گفتگوهای مهم دیگر مانند مسئله لیانازوفها (مربوط بصید ماهی دربحر خزر) ومسائل متعدددیگر درمیان بود که بادوستی وحسن روابط دوستانه ممکن بود انجام پذیرد واین استیضاح ضرورت نداشت ، زیرا برخشونت ومخالفت دولت شوروی درنهان می افزود .

لیکن پافشاری ولجاج حزب مزبور مقاومت مرحوم مستوفی را که خود بهتر ازهمه ازین امور واقف بود سبب گردید وراستی اینست که اوضاع بواسطه تحریکات جراید وتولید جنگ عصبی وآشوب فکری بقدری آشفته وغیر قابل اصلاح شده بود که مردی چون مستوفی رابدین پافشاری وادار کرد وعاقبت اورا بایراد نطقی که از متانت وآقاتی دور بود و رجالی چون مشیرالدوله ، موتمن الملک وغیره را برنجش افکند مجبور ساخت !

* * *

بالاخره مرحوم مدرس وعده ای ازرفقای ایشان ورقهٔ استیضاح راکه مربوط به درویه دولت نسبت بسیاست خارجی ، بود توسط رئیس مجلس بدولت دادند .

روز یکشنبه ۲۰ جوزا وزیرخارجه درجلسهٔ علنی حاضرشد ودرمورداستیضاح اظهار داشت که هروقت مجلس معین کند برای روز استیضاح دولت حاضر خواهد بود ولی فقط چون استیضاح راجع برویه دولت نسبت بسیاست خارجی است ومواد مخصوص که دولت بتواند جواب آنرا قبلا حاضر کند معین نکرده‌اند من تقاضا می کنم موادی معین شود تادولت مطلع شود .

وزیرخارجه خوب میدانست که استیضاح کنندگان چه میگویند ، واو هم به اشکالاتی که حضرات درپیش داشتند واقف بود ، اما بحکم لزوم مقاومت ومبارزهٔ سیاسی میخواست خصم را بزحمت بیندازد .

مدرس درپاسخ فروغی گفت : مراد من کلیاتست وشاید محتاج بذکر بعضی جزئیات نشوم .

مدرس هم نمیخواست داخل بحث صریح شود، زیرا مسائلی در پیش بود که نمیشد گفت، این بود که سعی میکردند بدون دادن استیضاح و گفتگو دولت سقوط کند ولی بالاخره ناچار کار باستیضاح کشید، وعاقبت قرار براین شد که روزشنبه ۲۱خرداد استیضاح بعمل آید.

روز مزبور ازطرف ناطقین دوطرف که مهمترین آنها «مدرس» و «فروغی» بودند سخنهائی رد وبدل گردید اما همه در لفافه پیچیده و با کمال احتیاط ادا شده و عاقبت رئیس الوزرا پشت تریبون رفت ودر آغاز کلام بیانی ملایم اظهار داشت ولی بالاخره نتیجهٔ حالات عصبانی که درمملکت ایجاد شده بود درآنمرد شریف تیز بروز کرد وخلاصه این معنی آن بود که: **موقع بره کشی فرارسیده است ومعدهٔ من برای بره خوردن مستعد نیست ـ من نه آجیل میدهم و نه آجیل میخورم...**

این نطق که از مردی مانند مستوفی الممالک قدری تند و زننده بنظر میرسید با کثریت مجلس (که قطعاً غالب آنها از دیگران کمتر آجیل خورده و در مدت عمر ازخزانهٔ دولت پول نگرفته بودند وساعات عمرشان کمتر صرف شکار وعیاشی و خوشگذرانی میشد) برخورد.

مستوفی نطقش را تمام کرد ومنتظر جواب نشد ونیز صبر نکرد ورقهٔ سفید یا کبود بنشانهٔ اعتماد یاعدم اعتماد بایشان داده شود واز همان کرسی خطابه پائین آمد واز درتالار جلسه بیرون رفت ووزرای ایشان هم ازپشت سر رئیس خود بیرون دویدند وتنها سردار سپه وزیر جنگ استوار نشست وسپس برخاسته برای حفظ انتظامات پائین رفت وقبل از رفتن از رئیس مجلس پرسید که: من هم بروم یا بمانم؟ ـ ودرپائین هم عده‌ای نظامی را فرمانداد تا برای حفظ انتظامات آماده باشند.

بعدازرفتن دولت همهمه درقسمتی ازتماشاچیان افتاد ورئیس مجلس موتمن الملک امر کرد بعض آنهارا گارد مجلس توقیف کند.

دولت رفت ومنتظر انجام تشریفات نشد!

یکی از نمایندگان بعد از رفتن دولت نطق مفصلی کرد و ضمنا گفت: «رئیس دولت جواب میدهد، حرفهایش را میزند، دیگر تامل نمیکند که جواب حرف هایش را بشنود واز این در راه می افتد ومیرود آیا هیچ اینحرکت منطقی است؟...

.... اگر میخواستند استعفا بدهند پیش ازاستیضاح بهتر بود، والا ازوسط استیضاح

بر خیزند و بروند غلط است و فرار است و شایستهٔ یکنفر زمامدار نیست ! ...

دولت رفت، روزنامه های هوادار دولت داستان نطق مستوفی و سایرین را که در حقیقت ازجنبهٔ متانت، ضعیف و با حالت عصبی که داشت شبیه یك سرمقالهٔ بسیار تند وزنندهٔ جراید دست چپ بود، عنوان قرار داده و این دفعه برئیس مجلس و وزیر جنگ نیز حمله‌های سخت بردند !

جراید مخالف دولت نیز نطق مستوفی را که اهانت بمجلس و جمیع رجال مملکت در آن مستتر بود، انتقاد کردند.

مؤتمن الملك، درجلسهٔ بعد مورخه ۲۳ خرداد چنین گفت :

قبل ازورود در دستور اجازه میخواهم مطلبی خدمت آقایان عرض کنم که یك قسمتش درواقع راپرتی است که بمجلس میدهم و قسمت دیگر هم توضیحاتی است.

دوشب قبل درپایان استیضاح که از طرف شصت هفتاد نفر از تماشاچیان (نه پنج شش نفر چنانکه گفته شده است) آن بی نظمی‌هائی که مشاهده فرمودید رخ داد بنده فقط وفقط من باب حفظ انتظامات داخلی مجلس مجبور شدم یك پیشنهادی بکنم و تصویب هم فرمودند و گمان میکنم که باتفاق آراء هم تصویب شد بعد ازآن که آن رای داده شد بنده بنظمیه تلفون کردم آمدند اینجا و تحقیقاتی هم که بنا بود بشود شد ولی جمعی از تماشاچیان ازاینجا خارج شده بودند. نظمیه تحقیقاتی کرد و یك راپرت وصورت ۱۳ نفر از اشخاص را به بنده دادند، نظمیه می گفت این اشخاص منشاء این غوغا بوده اند بنده هیئت رئیسه را تشکیل دادم ودراین باب مذاکراتی شد وهیئت رئیسه عقیده شان براین بود که بیش ازاین نباید این اشخاص را تعقیب کرد وداخل این امر شد اگر برای این است که دیگر این قبیل امور درمجلس روی ندهد وخلاف نظمی واقع نشود همین قدر که این اشخاص چند ساعتی توقیف شدند کافی است. این بود که بنده هم به نظمیه دستور دادم آن اشخاص رامستخلص کنند. این قسمت راپرتی بود که بر اثر رای مجلس لازم بود داده شود.

یك قسمت هم توضیحاتی است که بنده باید بدهم وآن اینست که دراطراف این قضایا مطالبی که بکلی کذب وخلاف واقع است منتشر شده است. مثلا گفته شده‌است که بنده بآقای سردار سپه دستوردادم که تماشاچیها راساکت کنند و گفته شده‌است که بنده بآقای سردار سپه دستور داده‌ام که قوای نظامی باینجا بفرستند بنده این مطالب

را تکذیب میکنم بنده بهیچوجه دستوری بآقای سردار سپه ندادهام بعد ازآنکه آقایان وزراء ازمجلس خارج شدند آقای سردار سپه آمدند نزدیک کرسی خطابه ازمن پرسیدند که من هم بروم یا بمانم بنده عرض کردم میل خودتان است میخواهید تشریف ببرید نمی خواهید تشریف نبرید .اینکه ایشان آمدند نزدیک کرسی نطق و صحبت کردند صحبتشان همین بود که عرض کردم لاغیر . حالا اگر درخارج متعرض کسی شده اند یازد و خوردی واقع شده است مربوط به‌بنده نیست و بنده ازآن رائیکه گرفتم بهیچ وجه تجاوز نکردم .

حتی آمدند و به بنده گفتند درپائین جمعی هستند که منشاء فتنه وفساد هستند امر بدهید آنها را بگیریم بنده گفتم خیر رائی که گرفته شده است فقط راجع باین اطاق بوده است اگر این خلاف واقع‌ها ومطالب ناصحیح در روزنامه منتشر نمیشد بنده اهمیت نمیدادم، ولی چون بنده جراید را چیز بسیار مهمی می‌دانم ومربی وهادی افکار عامه میدانم ومی بینم این قبیل مطالب سراپا کذب در بعضی جرائد انعکاس پیدا نموده است برای اینکه مبادا سوء تفاهمی بین مردم وشاید بعضی‌ازآقایان وکلاء تولید شود لازم دانستم این توضیحات را در اینجا بدهم تااگر درواقع سوء تفاهمی تولید شده است رفع شود .

قضاوت ما :

صراحت لهجه بسیار خوبست. لیکن درایران این صفت متاسفانه متداول نبوده ونیست ،وعمده موجب وسبب کتمان عقیده وسیاست استتاردرطرز وروش رجال سیاستمدار واولیای امور این کشور این بوده است .

علت آنهم بر واضح است - مملکتی که از دیر باز دولت دربرابر قوای ملی وروحانی میخواسته است باطرز ریاکاری زندگی کند، ومخصوصا ازوقتی که سیاست ایران درمیان دو دولت مقتدر همجوار باطرز واصول روزمره میخواسته است گذران کند وباهردو طرف راه برود ،ناگزیر این طرز سیاست متداول شده است .

مستوفی الممالك يك عنصر ملی ویکنفرعضو باحرارت حزبی نبود که بااصول صراحت لهجه پرورش یافته باشد، بلکه او پسر میرزا یوسف مستوفی الممالك صدر اعظم ناصرالدین شاه بود ودر طراز اول طبقهٔ نجبا واعیان قرار داشت ودو اقیانوس در بار

بارآمده بود. بااینمقدمات هرگاه حقیقت و روشنی را درساعتی مخوف اظهار میکرد وپرده از کار جمعی که مشغول خیانتی یادرصدد دسیسه وضربتی بکشور میبودند برمیداشت چیزی بود. لیکن صحبت «آجیل» خوردن واصطلاح «بره کشی» بخلاف واقع کردن در واقع یك نوع اهانت و دشنامی بود که نسبت بافراد وطنخواه و رجال عالی مقام و نمایندگان حقیقی مردم که آنجا نشسته بودند از روی خشم و حقد روا داشته بود و این معنی از شخصیت آنمرحوم بسیار بدور بود - و این عمل هم ضربت دیگری بود که بعد از اهانتهای گذشته بشخصیت ملی و حریت واساس دموکراسی از طرف ایشان وارد شد ! . . .

در ضمن نطقهائی که بعد از رفتن مستوفی در مجلس ایراد گردید، موارد مکرر از آجیل دادن دولت بیان شد و همچنین جراید مخالف دولت اینمعانی را نوشتند.

مرحوم عشقی دربارهٔ این نطق چنین گفت :

مستوفی از آن نطق که چون توپ صدا کرد

مشت همه وا کرد . . . الی آخر

این یك حقیقتی است که بر زبان شاعر جاری شده است، آری مستوفی مشت همه را باز کرد - مشت یکمشت مشروطه خواه را که بواسطهٔ القاء نفاق محکوم بفنا و زوال شده بودند و از قضا خود ناطق محترم و دوستانشان هم در عداد باقی قرار داشتند !

آنروز همه گرم بودند، ولی حالا بهتر میشود قضاوت کرد ودریافت که این نطق و سایر اتهامات وحمله‌ها و افتراهای جراید دست چپ ازقبیل «کار» و «پیکان» و «طوفان» وجراید دیگر چون «شفق سرخ» و «ستاره ایران» و «اقدام» و غیرهم بزعمای مشروطه که هنوز بروبکار بودند وبالنسبه آبروئی داشتند، درمقابل «قزاقها» چه اثر زشت وانعکاس شومی می‌بخشید ؟

بزرگترین هجومی که بدولت توام با دیگران میشد این بود که اینها از خزانهٔ عمومی برداشت میکنند . از پرتو نفوذ خود مداخل های بزرك بزرك میبرند و غیره . . . در صورتیکه آن اوقات خزانهٔ مملکت خالی بود، مالیات درست وصول نمیشد، ثروت بعد از جنك در دست تجار و کسبه متفرق و در خانهٔ مردم از شهری وروستائی سیم و زر موج میزد، ولی دولت پول نداشت و احدی نمیتوانست از پهلوی

دولت چیزی برباید ، گواه این معنی میزان متوسط ثروت رجال آن عهد است که امروز خوب میتوان آنرا حساب کرد وبشمار آورد .

دولت پول نداشت بنا براین نه خودش میبرد و نه بدیگران میداد . تنها گشاد بازی دولتها دادن شهریه بود که آنهم در آن اوقات درش تخته شده بود ...

امانشهرت : بردند ، بردند ، خوردند ، خوردند ! که از ناحیهٔ جراید نشر می‌یافت مورد قبول و باور قزاقها و قزاق باشیها شد و بمحض آنکه روی کار آمدند آن درسهارا شروع کردند پس بدهند ، وبردن بردن وخوردن خوردن آغاز گردید ! و چون خود را در بردن و خوردن اولیتر و مقدم تر بر دیگران میدانستند ، طوری بیغما دست بردند که در ظرف چند سال آه در بساط کسی باقی نماند !



۳۶ـ قوام السلطنه در ریاست وزرائی دومش و سردارسپه

زیان دیگر که از این تشنج و مبارزهٔ شوم عاید مشروطه طلبان گردید ، شهرتی بود که مؤسسان کودتای ۱۲۹۹ داده و گفته بودند که این رجال وزعما لایق اداره کردن کشور نیستند ـ این سخن را مؤسس کودتا گفت و رفت لیکن سردارسپه تا آنروز جرئت نکرده بوداینسخن رابرزبان آورد ، چنانکه دیدیم هنوز نسبت برجال مملکت و رؤسای دولت و مجلس شورای ملی خضوع وخشوعی داشت .

اما از این تاریخ رفته رفته مشت رجال عالیمرتبهٔ ایران پیش سردارسپه باز شد ـ و نتیجه آن شد که بزودی قوام السلطنه را دستگیر کردند و بفرنگ فرستادند وپیرنیا

(مشیرالدوله) را از پشت میز ریاست وزرا عذر خواستند و خود زمام امور را برضایت احمد شاه دردست گرفتند !

زبان دیگر ترس و وحشت شاه بود ـ شاه میدید کسانی که صاحب مسلک سوسیالیزم هستند با این شدت وخشونت، برجال کشور او و بمجلس ملی حمله میکنند غوغای جراید که برضد اعیان و اشراف بلند بود و تا پای جان با اینها مبارزه مینمود و حتی سردارسپه را مرعوب و دستپاچه ساخته وظاهراً بسکوت و تملق واداز کرده بود، شاه را بسختی بیمناك میکرد و ساعت بساعت اورا ازمداخله در کارها و نگاهداشتن تعادل سیاسی بر کنارتر و دلسردتر میساخت . این معنی موجب آن شد که شاه با آنکه تازه از فرنك باز گشته بود باردیگر بخیال فرار افتاد و چنانکه خواهیم‌دید سردارسپه را رئیس الوزرا کرده خود از ایران خارج شد ، در صورتیکه قرار براین بود که شاه و رجال کشور نگذارند سردارسپه از آنجائی که هست بیشتر آید و چنانکه دیدیم همواره با تند رویهای او مخالفت میکردند و پیشنهاد او دایر براخراج سوئدیهای شهربانی وسپردن‌این اداره بروسای قشونی، ازطرف دولت ردمی شد ـ اما این هیجانهای مصنوعی و بی معنی و عربده ها ومبارزهٔ بآن‌شدت میان دو دستهٔ‌مشروطه طلب که حریفی چون سردارسپه و قزاقها در برابر داشتند ، شاه را ترسانده و چون مشت‌همه‌واشده، قوام دستگیر و پیرنیا خانه نشین گردیده بود اوهم فکر خود را کرده از ایران بدر رفت وبازیها بنفع قزاقخانه پایان یافت !

بالجمله هرگاه حزب سوسیالیست و مستوفی بعد از این مبارزات شدید و این نطق فاش و صریح که سند خیانت و عدم امانت همه رجال مشروطه و رفقای قدیم و دوستان سالهای بعد مستوفی‌الممالك را مسجل میساخت منجر ببقاء ودوام‌اومی‌شد و حقیقةً حزب سوسیالیست بزعامت مستوفی و وزرائی جوان و فعال از خود حزب وتکیه گاهی که داشتند ، برسر کار باقی میماندند و مجلس را بپایان برده انتخابات را باکفایت ودرایت بنفع حزب‌خود تمام کرده‌و مجلس پنجم‌را دایر وشاه‌را نگاه میداشتند و سیاست مجلس چهارم را دنبال میکردند ، عیبی نداشت . چه در سیاست هر کار و هرعمل شنیع و خشنی که مقرون ببقاء و قدرت شخص یا جماعتی گردد رواست ، ودر عرف ملکداری جایش هموار میشود ، اما بدبختی آنجا بود که این نطق مهیج وقتی ادا شد که دولت در شرف سقوط بود چنانکه تملق شایسته ندید که بعد از نطق

خود در مجلس توقف کند و از تأثیر گفتار خویش تمتع جوید ، بلکه مستوفی قسمتی از پایان نطق خودرا بین کرسی خطابه و درخروجی اطاق مجلس، گفت و باشتاب و عجله بیرون تاخت !

در اینصورت میدانست که افتاده است و کار از کار گذشته ، پس چه نیت و اراده ای ایشان را وادار کرد که دربرابر بیانات با نزاکت و ملایم مرحوم مدرس اینطور زبان بشتم و قدح حریفان برگشاید و آنانرا بیرحمانه و بخلاف واقع بتهمت آجیل خوردن و آجیل دادن (که هرچه بود همه رجال مملکت باشدت و ضعف در آن شریك بودند و روش سیاسیون ما نیز بنایش بر استتار وپاس آبروی همگنان بود) آلوده نماید ؟!

عصبانی شده بود ؟

شاید !

اما کسی از مرد بزرگی چون او انتظار نداشت که عصبانی شود ، و درنتیجه بخلاف سیره و روش دیرین خود واسلافش سخن بگوید .

بویژه که همین مردبزرگ چندی بعد از آن بچشم خود دید که چه برده کشیها و چه آجیل خوریهائی در کارست ، و سکوت کردو تا پایان عمر دم بر نیاورد ، فقط عقیده اش نسبت باستیضاح کنندگان آنروز که بعدها از سردارسپه نیز استیضاح کردند تغییر یافت و با آنها دم از دوستی زد ودراطاقهای خلوت وزیر سقفهائی که احتمال نمیداد جاسوس رضاخان یارضا شاه آنجا باشد درد دل مینمود و راه چاره نشان میداد ، اما درمجلس سکوت محض بود !

ما این نطق و نطقهای دیگران را نقل نکردیم . زیرا جنبهٔ تاریخی نداشت ، و یك مشت اباطیل و صورت سازی بیش نبود و تاریخ سیاه روز های آشفتهٔ بعد ثابت کرد که چه نطقهائی تاریخی است ، و چه بسا کسانی که آنروز در پرتو فروغ آتشین این نطق و حمایت محرور او گرم میشدند ولی بزودی در آغوش سرنیزه‌های قزاقان خزیدند و بآجیل‌خوردن پازیدند ، وچه بسیار کسان که آنروز در شمار آجیل خوران قلمداد شده از سوزش این نطق برشته شدند و در ایام پسین بجای آجیل خوردن سر نیزه خوردند و درراه‌حق و پاس مشروطه تا پای جان ایستادند و بیشترشان جان

سپردند ! !

آری این نطقها - این مبارزات پرطمطراق - این هجومهـای حاد و پرحرارت هیچکدام تاریخی نبود ، حقیقت نداشت . نه تنها با حقیقت آنزمان مطابقت نداشت بلکه باشخص یااشخاصی که سخن میگفتند هم تطبیق نمیشد - آنها همه خوب مردمی بودند اما برای شخص خودشان نه برای وطن ! . . . . .

° ° °

من پس از سقوط دولت مستوفی در شمارهٔ ۳۱ نوبهار چنین نوشتم :

...... مجلس چهارم سپری شد ، جان ماهم بلب رسید ، دیگران بر صندلیهای راحت لمیدند و خود را در لندن و سویس فرض کرده مارا دارای امساک در اعجاز و کرامت تصور نمودند و نزد خدمات ما را بدی دادند و چاشنی تجربیات تلخ مارا که نوبت شیرینی آن فرارسیده بود درکام ممالکت ترش و زهرآگین کردند و برمراد اجانب بالطبع مرتکب جنایاتی اخلاقی شدند که فقط پس ازآنکه بجای ما آمدند و تجربیات مارا باقیمت جان و جوانی خریدند خود برخویشتن نفرین خواهند فرستاد !»

---

۱ - در بیوگرافی هائی که نوشته شد وحتی در تاریخی که برخی از روی اسناد شفاهی این و آن برداشته و تحقیقاتی میکردند نوشته شده است که مدرس وزرائی بکابینهٔ مستوفی میخواست تحمیل کند و او نپذیرفت این بود که مدرس مرحوم ازدولت مستوفی استیضاح کرد - اما نویسندهٔ این تاریخ دخیل درسیاست بوده واطلاع دارد که چنین نیست ، مرحوم مدرس مستوفی را مردی قوی که بتواند ایرانرا آن اوقات اداره کند وجلو تندرویهای وزیر جنگ را بگیرد نمیدانست واز روز اول با او مخالف بود ، آقای رهنما مدیر روزنامه قانون درآن اوقات همکار ما بود ، روزی مرحوم مستوفی در اوایل تشکیل دولت خود آقای رهنما را احضار کرده گفته بود : من بامدرس چه بکنم - من حاضرم مستشاران امریکائی را حفظ کنم ، وسیلهٔ استخلاص محبوسین را فراهم سازم وعملیات اینشخص (سردارسپه) راتعدیل کنم وغیره ولی خوبست مدرس دوماه سرالملاک مدرسهٔ سپهسالار تشریف ببرند . من قوام‌الدوله را نامزد وزارت پست وتلگراف کرده ام و شما راهم بمعاونت او برقرار میکنم . . . آقای رهنما میگوید : من آنروز بمدرس دسترسی نداشتم ، مطالب آقارا بمشاراليه نوشتم وجواب فوری خواستم - مدرس پشت پاکت من جواب نوشت :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم - قبول این وزارت ومعاونت از طرف قوام‌الدوله وشما کمر مارا میشکند قضایای دیگر راهم خودمان بعون‌الله تعالی حل خواهیم کرد والسلام - مدرس .

من مدعی نیستم که مدرس داعیه نداشت ، اومیخواست زمامدار باشد و دولتهائی بوجود آورد که مطیع نظریات او باشند ، اما حد داعیه اش تاحد وزیرتراشی واین قبیل لفت ولیسها تنزل نمیکرد وفکرش اصولی‌تر ازاین حدود بود . امروز آنهر دو مرده‌اند اما حقیقت و راستی زنده است !

۵۱ ـ مشیرالدوله میآید

از روز تزلزل دولت آراء مجلسیان بسوی **مشیرالدوله** متمایل بود و تقریباً سه هفته بود که اکثریت مجلس رای و تمایل خودرا نسبت باینمرد دانشمند و پاکدامن برئیس مجلس عرضه داشته بود .

پس از کناره جوئی دولت و رفتن از مجلس بطریقی که دیدیم ، اقلیت هم با این تمایل همداستان گردید و در نتیجه روز ۲۸ شوال ۱۳٤۱ مطابق با ۲٤ خرداد ۱۳۰۲ فرمان ریاست وزرا بنام **مشیرالدوله** از طرف **شاه** صادر و همانروز منتشر گردید .

دو روز بعد **مشیرالدوله** وزرای خود را نامزد و بحضور شاه معرفی نمود و همانروز درجلسهٔ اول شب دولت را بمجلس نیز معرفی کرد :

مشیرالدوله ـ رئیس الوزرا ،

سردارسپه ـ وزیر جنگ

مصدق السلطنه ـ وزیر خارجه .

ذکاءالملك ـ وزیر مالیه

حکیم الملك ـ وزیر عدلیه ،

حکیم الدوله ـ وزیر معارف ،

فهیم الدوله ـ وزیر پست وتلگراف ،

اعتلاءالسلطنه ـ کفیل وزارت داخله ،

وزیر فواید عامه را هم گفت عنقریب معرفی خواهد کرد .

جراید ملی عموما باین دولت تبریکات صمیمانه گفتند ،

«.... آقای مشیرالدوله درکابینهٔ سابق خودشان هم طرف اعتماد مجلس بود و تا موقع استعفا ، مجلس بایشان ودولت ایشان اعتماد داشت . اکنون هم تشکیل این کابینه یکی ازمرادهای حقیقی ایران دوستان و وطن خواهان واقعی است ، امیدواریم دولت ملی که از عناصر جوان وصالح ودانشمند بسرپرستی مردی عاقل و دیپلومات باوجدانی مثل مشیرالدوله تشکیل شده است بتواند خرابیها و نا باکیهای اجتماعی و اخلاقی و ادبی را که بدبختانه درحالت معرا انبساط مهلکه رالیمی استاصلاح وجبران نموده . برای روزهای افتتاح پنجمین مجلس شورای ملی ارمغان آبرومندی از انتظام وعدالت اجتماعی واقتدار آماده سازد ....»

«نوبهار»

* * *

مشیرالدوله بکار محکم چسبید ، وامیدواریهایی بود که انتخابات در دورهٔ زمامداری مشارالیه بصحت جریان یابد زیرا دلبستگی باحزاب خاص نداشت ومورد اعتماد همهٔ احزاب ودسته ها بود .

از طرف سیاست خارجی هم نگرانی زیادی درکار دیده نمی‌شد و امیدمیرفت که کارها برونق صواب پیش برود .

اما نقشهٔ مشارالیه درزمینهٔ استقراضی که ازدولت‌اتازونی درنظر داشت قدری برایش گران تمام می شد این بود که بزودی اورا از کار بیرون کردند !

* * *

استقراض از بانکهای آمریك

مجلس روز ۳۱ خرداد ۱۳۰۲ از یکساعت‌بظهر مانده بریاست مؤتمن‌الملك تشکیل گردید وسه ربع بعد ازظهر خاتمه یافت ومجدداً مقارن غروب درتحت‌ریاست مدرس تشکیل گردید، پس از تصویب چندین فقره لوایح و پیشنهادات ، موضوع ۵ میلیون دولار قرضه از بانکهای امریکائی که راپرت آن از طرف کمیسیون خارجه وبودجه تهیه شده بود ازطرف دولت بشرح ذیل مطرح وتصویب گردید :

مادهٔ اول ـ مجلس شورای ملی به وزارت مالیه اجازه میدهد که معادل پنج میلیون‌دلار ازبانك‌های امریکائی استقراض‌نماید .

مادهٔدوم ـ قرضه مذکور در مادهٔ اول برای پرداخت مخارجی است که در دورهٔ تقنینیهٔ چهارم تصویب شده‌است و بمصرف وخرج دیگری نخواهد رسید .

مادهٔسوم ـ ربح قرضه مذکوره در مادهٔ اول سالیانه زیاده از صدی هشت نخواهد بود .

مادهٔچهارم ـ مدت پرداخت قرض مذکور ازهشت سال‌کمتر و پانزده سال بیشتر نخواهد بود .

مادهٔپنجم ـ بوزارت مالیه اجازه داده میشود که برای انجام قرضهٔ دیگری بجهت مصارف مولد ثروت معادل ۳۵ میلیون دولار بابانکهای امریکا داخل مذاکره شود ولیکن قبل از اینکه نتیجهٔ مذاکرات با قرض دهندگان بتصویب مجلس برسد‌تعهدی در این خصوص ننموده و مجلس شورای ملی در هر حال حق رد قرض مندرجه در این

ماده را خواهد داشت.

شور در کلیات بعد از مختصر مذاکره کافی و دخول در شور مواد تصویب شد و در هریك از مواد مختصری مذاکرات شده اخذ رای بعمل آمده تصویب گردید و در شور کلیات پیشنهاد شد که بعد از کلمهٔ امریکا «اتازونی» علاوه شود. این اصلاح مورد قبول واقع و پیشنهاد شد که با ورقه اخذرای شود و با کثریت ۵۰ رای درمقابل ۲۲ رای تصویب گردید.

در این موقع مجلس برای تنفس تعطیل گردیدو پس از یك ربع مجدداً مجلس بریاست مؤتمن‌الملك تشکیل یافت سپس چند فقره از لوایح دولت مورد مذاکره و تصویب واقع گردید و مجلس برای چهار ساعت از شب گذشته خاتمه یافت.

جلسه آتیه مجلس بروزجمعه ۲۳ جوزا (خرداد) ٤ بظهر مانده موکول گردید.

آخرین جلسهٔ مجلس چهارم

روزجمعه ۲۳ جوزا مجلس‌دوساعت بظهر مانده درتحت ریاست مؤتمن‌الملك تشکیل وپس از تصویب چند فقره از لوایح دولت مجلس یکساعت ونیم بعد از ظهر ختم شد. مجدداً ساعت سه بغروب مانده درتحت ریاست مؤتمن‌الملك تشکیل گردیدو رئیس‌الوزراء پشت تریبون رفته چنین اظهار داشت:

نطق رئیس الوزرا

بنده تاکنون راجع به پروگرام وخط مشی کابینه چیزی عرض نکردم‌وتصور میکردم که پس از مطالعه پروگرامی تقدیم دارم ولی گرفتاریهای چند روزه مجال‌و فرصت نداد که پروگرامی تهیه شود و از طرفی هم لازم می‌بینم که آقایان نمایندگان از طرز و رویهٔ خط مشی دولت مطلع بوده‌باشند، باین جهت چند کلمه در خصوص خط مشی دولت بعرض آقایان نمایندگان محترم میرسانم.

درسیاست خارجه خط مشی و سیاست دولت روی اصول موازنه و حفظ مناسبات و روابط حسنه با دول متحابه است با محفوظ ماندن اصول بیطرفی و در سیاست داخله منظور نظر دولت تسریع در کار انتخابات واینکه مجلس شورای ملی بزودی افتتاح یابد و دولت در این خصوص کمال جدیت‌را خواهد داشت و نیز کمال جد و جهد را خواهد داشت که زمینه هائی برای مسائل اقتصادی که کمال اهمیت را برای مملکت دارا هستند تهیه نماید و دیگر البته وظایف دولت خواهد بود که نظارت

کند برای اجرای قوانین خاصه بودجه ها یکه از مجلس گذشته است. این است اهم اموریکه در مد نظر دارد والبته بعد از این مطالب امور دیگری هم هست که دردرجه ثانی واقع است .

پس از بیانات رئیس الوزرا سلیمان میرزا پشت تریبون رفته چنین اظهارداشت:

نطق سلیمان میرزا :

بطوریکه آقای مشیرالدوله رئیس الوزرا فرمودند ماها همه بهمان طوریکه ملاحظه شد باتفاق رای اعتماد بشخص ایشان دادیم امیدواریم که بخواست خداوند ایشان موفق شوندکه پروگرام خودشان رابعمل آورده ودر روز افتتاح مجلس آنچه که کرده اند باطلاع نمایندگان دوره پنجم برسانند والبته باوجود بودن ایشان ما امیدوار هستیم که بزودی انتخابات با کمال بی طرفی خاتمه ومجلس پنجم افتتاح پذیرد وبا کمال حسن ظن واعتمادی که بشخص ایشان و هیئت دولت داریم معذلک برای تذکرویادآوری خواستم عرض بکنم هرچندکه محتاج بتذکر نیست ومطابق مادهٔ قانون اساسی بدون تصویب مجلس نه دیناری میتوان گرفت ونه دیناری میتوان داد - بنابراین هیئت دولت درایام فترت که امیدواریم دوره اش مختصر باشد بهیچ وجه اجازه نمی دهند خرجی شود مگر آنچه که در دوره چهارم در بودجه ها تصویب شده است وهمچنین مراعات سایرترتیباتی که مطابق قانون استخدام است ازجمله استخدام اشخاص غیر ایرانی بهیچ وجه ممکن نیست مگر برطبق کنترات مصوبهٔ مجلس ودر این موضوع نمایندگان تقاضائی کرده اندکه بعنوان تصمیم مجلس بعرض میرسانم:

نظر بمادهٔ ۱۱ قانون استخدام که عموم مستخدمین خارجی دولت باید برطبق کنترات مخصوص استخدام شوند ودر غیبت مجلس هیچ نوع کنترات قابل تصدیق نیست وچون ممکن است که دربعضی دوایر دولتی اشخاصی باشندکه کنترات نداشته باشند لهذا مجلس تصمیم وبدولت اعلام می داردکه ازاول سرطان ۱۳۰۲ هیچ خارجی بدون کنترات مصوبهٔ مجلس حق خدمت درادارات دولتی واخذ حقوق ندارد .

پس از بیانات شاهزادهٔ سلیمان میرزا شاهزاده نصرت الدوله پشت تریبون رفته چنین اظهار داشت :

نطق شاهزاده نصرت الدوله

وقت خیلی ضیق وبعد ازاظهارات حضرت والا که حقیقتا بوکالت تمام ماها بود

نباید عرضی بکنم ولکن بنوبه خودم هم خواستم اظهار تشکر بنمایم ازآقای **مشیرالدوله** بواسطهٔ اظهاراتی که فرمودند ونیز خواستم عرض کنم که ماها که امروز ازاینجا خارج میشویم این اظهارات عین آرزو وآمال ماست که بعمل بیاید و هیچ تردید نداریم که تمام جد وجهد ایشان صرف این مطالب مهم خواهد شد - یك مطلب دیگر که خواستم عرض کنم این بود که درپایان مجلس نمایندگان حاضر که ازهم جدا می شویم کمال خورسندی را داریم که درپایان سیاست ودرپائین و بالای آن همه متفق وبا کمال اطمینان خاطر مملکت را بدست آقای رئیس الوزراء میسپاریم و اگر هم بطور فردی ازما کاری ساخته باشد باهمان وحدت نظری که داشتیم درانجام آن امر ساعی خواهیم بود .

پس از بیانات شاهزاده نصرت الدوله چندفقره لوایح دیگر دولت مطرح وبتصویب رسید سپس مجلس برای تنفس موقتاً تعطیل گردید .

* * *

مجلس بار دیگر مقارن غروب تشکیل گردید .

سلیمان میرزا پشت تریبون رفته اظهار داشت : دراین ساعت که آخرین دورهٔ چهارم مجلس است بنده اجازه گرفتم که چند کلمه بعرض برسانم .

اول شکر مرخداوند را که موفق شدیم که دورهٔ چهارم با یك ترتیب مرتب و منظمی بعکس دوره های سابق خاتمه یافت زیرا تا کنون سه دوره مجلس هر یك بترتیب و طریق خاصی انجام یافته و این اول دفعه ایست درتاریخ مشروطیت که دوره چهارم با ترتیبات مرتبی انجام یافته است و این مسئله در خور همه قسم تشکر است بحمدالله دوره مجلس وقتی خاتمه مییابد درصورتیکه دولتی مثل دولت آقای **مشیرالدوله** که موردِاعتماد عموم وکلا وباتفاق به ایشان رای اعتماد داده شده است در سرکار هستند وسابقه خدمات ایشان در ادوار مشروطیت قابل انکار و محتاج بذکر نیست و یکی از دلایلی که میتوان براین معنی اقامه نمود انتخابات دوره پنجم طهران است و همانطوریکه لحظهٔ قبل اظهار کردند امید واریم که منتهای سعی و کوشش را خواهند نمود که بزودی اکثریت نمایندگان درمرکز حاضر شده زودتر مجلس راافتتاح نمایند و کاملا مطمئن هستیم که انتخابات با نهایت بی طرفی و از روی صحت و طبق قانون انجام بذیرد .

چون وقت کم است و آقای مدرس هم فرمایشاتی دارند بیش از این داخل در صحبت نمیشوم و همین قدر در این ساعات آخر عرض میکنم که همانطوری که رئیس محترم دولت قبول و وعده فرمودند درغیاب مجلس دیناری از مالیهٔ مملکت مصرف نخواهد شد مگر آنچه که مجلس شورای ملی تصویب نموده است البته مطابق قانون اساسی و باوجود یك چنین رئیس دولتی بایستی مطمئن شد که در دوره پنجم دیگر یك کتاب شهریه پیشنهاد نخواهد شد و همچنین قطعنامهٔ اخیر مجلس تصدیق شد که در غیاب مجلس بهیچوجه کنتراتی راجع بمستخدمین خارجه نخواهد شد و سایر مواد قانون اساسی و قوانین دیگری که تاحال گذشته البته در تحت مسئولیت شخصی مثل آقای مشیرالدوله بقدری که ممکن است روز بروز جریان خواهد یافت و مملکت با ترتیبات قانونی بهتر از پیش اداره خواهد شد و یکی از بهترین چیزهائی که ذکر فرمودند راجع بعدلیه و کمیسیونی است که در خصوص قانون جزا تقاضا کردند وما در آتیه از شخص ایشان منتظر هستیم که این عملیات را انجام دهند و ازخداوند میخواهیم که ایشان را موفق بدارد که دوره پنجم پیش از انتظار باین آب وخاك خدمت کرده باشد و تصور میکنم ازطرف عموم آقایان سمت نمایندگی داشته باشم که قبلا از آقای مؤتمن الملك رئیس مجلس تشکر نمایم که در تمام دوره بیطرفی را حفظ و کاملا وظایف خود را انجام داده و البته از شخصی مثل آقای مؤتمن الملك غیر از این نباید منتظر بود وامیدواری هست که باز در این ایام فترت توجهی بفرمایند به ترتیبات ادارهٔ مجلس و من میخواهم با اجازهٔ آقای رئیس و آقایان رفقا از آقای ارباب تقاضا کنم بعد از تشکرات بسیار ازاقدامات ایشان ازحسن اداره مباشرت که قبول فرمایند همچنانکه سابقاً هم در ایام فترت مجاناً وبلاعوض زحمات مجلس را متحمل شده اند ومجلس را بمجلس دیگر رسانیده اند این مغرهم این زحمت ایام فترت را قبول کنند که مجلس که یکی از بناهای آزادی و مشروطیت است در ایام فترت هم سرپرستی نمایند وازمستخدمین مجلس که انصافاً آنها هم درخدمت خودشان انجام وظیفه کرده اند با اجازهٔ آقایان از همه تشکر میکنم و بنا بر این امیدوارم که ایشان هم این تقاضا را قبول فرمایند و مجلس راتحویل نمایندگان پنجم بدهند تا ایشان هم بخواست خداوند همینطور دست بدست بسپارند وبدیگری برسانند .

نطق مدرس:

مدرس - قسمتی از عرایض بنده را آقای شاهزاده اظهار داشتند اگر چه آقایان و مستخدمین امروز خسته شده اند ولی یك مطالبی است که انشاءالله بعد از عرض رفع خستگی خواهد شد - موضوع عرض من مجلس چهارم است که چگونه آمد و تکلیفش چه بود - تقریباً شش سال فترت طول کشید . با چه وقایع و حوادثی که دنیا را متزلزل کرد و چه حوادثی در ایران رخ داد که همه آقایان مستحضر هستند و هر چه تصور نمیکردیم واقع شد مثل مهاجرت مثل قحطی مثل جنگهای داخلی مثل قرار داد مثل کودتا که هر کدام در جنبهٔ خودش یك حادثه عظیمی است برای یك مملکت ضعیف و فقیری ، در این بین انتخاباتی هم واقع شد که دورهٔ چهارم مرضی و مطبوع ملت واقع نشد کما اینکه در اول تأسیس مجلس هم شخص بنده نظریات خوبی نداشتم و انتظار خدمات خوبی از این دوره نداشتم - بالاخره مجلس دوره چهارم وجود خارجی پیدا کرد و نظریات مردم نسبت بمجلس بین افراط و تفریط واقع شد وحتی منتهی باین شد که بعضی اطاله لسان ها هم نسبت ببعضی یا نسبت باغلب شنیده و دیده شد لکن هرچیز مخفی باشد عملیات مخفی نیست اگر امروز مخفی باشد فردا ظاهر و هویدا خواهد شد ودرهر صورت با توافق نظر یکدیگر یك کارهای مهمی شده است. درغیبت مجلس و فترت سیاست خارجی یك طرفی شده بود وحالا نیست و باتوافق نظر یکدیگر جلب مستشارانی از دنیای تازه کردیم که امیدواریم باوجود آنها خیلی اصلاحات بشود وخیلی از قوانین وضع شده است مانند نفط شمال و ممیزی وغیره وغیره که هریك بجای خود مهم و اساسی است . توسعهٔ قشون و نظام هم درمجلس چهارم شده است .

میفرمائید سردار سپه مرد کاری وجوهردار با کفایتی است بلی باجوهر و کفایت است ولی موافقت مجلس قشون را تا بادر برد مجلس پول فراهم کرد مجلس قوت به نظام داد مملکت امن شد ولی توفیق از خداوند بود که مارا موفق کرد بمساعدت با او بنده عقیده ام اینست که یکی ازکارهای مهم این دوره سپردن زمام فترت است بآقای مشیرالدوله و جهت این سه نکته است - مکرر عرض کرده ام رجال مملکت ما هر کدام برای یك موقعی خوب هستند به عقیده من و تمام آقایان رئیس الوزراء حالیه

برای این موقع بلانظیر است سه مسئله بود - یکی بیطرفی مشار الیه در انتخابات بیطرفی در سیاست خارجه که در زمان فترت وغیبت مجلس فوق‌العاده اهمیت دارد یکی تسریع در افتتاح دوره پنجم وبا این سه اصل است که بعقیده من و آقایان سپردن زمان فترت بایشان یکی از کارهای خوب بوده است در فترتی که امید میرود بزودی خاتمه یابد البته وضعیات مجلس کمافی‌السابق خواهد بود وحسب الوظیفه امروز در هیئت رئیسه مذاکره شدوماهم از شخص مستخدمین متشکریم ومنظور ایشان هم مرتب و منظم شده است و آقای رئیس مقرر داشتند که آسوده خاطر باشند .

نطق ذکاءالملك :

ذکاءالملك فروغی اظهار داشت : من خیلی متأسفم که آقای رئیس الوزرا بموجب وعده ای که قبلا داده بودند نتوانستند در مجلس حضور داشته باشند اینست که چون کاملا ازاحساسات ونیات ایشان اطلاع دارم ازطرف ایشان نیابت نموده و اظهار تشکر میکنم از نمایندگان محترم ملت و از زحماتی که در این دورهٔ تقنینیه کشیده اند وهیچ جای شبهه نیست که قوانینی مفید بحال مملکت وضع کرده اند و خدماتی هم انجام داده اند که قسمت اعظم آنرا آقای مدرس فرمودند ویك قسمت خیلی مهم بعقیده من تشکیل تنظیم یك بودجه است ونیز تشکر میکنم ازطرف آقای رئیس الوزراء از اظهار محبت و اعتمادی که بهیئت دولت میفرمایندوتشکر میکنم که این حسن ظن و اعتماد نه تنها لسانی بود بلکه عملا بوده است که در این چند روزه برای پیشرفت مطالب دولت خواب راحت را سلب وقدمهائی که برای پیشرفت کار دولت در آتیه لازم بود برداشته وانجام وظیفه خودرا تکمیل نمودند - اظهار مسرت میکنم که الحمدلله این دوره چهارم بخیر و خوبی ختم شد و اظهار امیدواری میکنم که دوره فترت هم که سابقا طولانی میشد ایندفعه خیلی مختصر شود وازطرف هیئت دولت اطمینان میدهم که بقدر مقدور جدیت بعمل خواهد آمد که دوره فترت کم و افتتاح مجلس زود تر بعمل آید و دولت کمال علاقه را دارد که با مجلس کار کند و همیشه وجود مجلس را خیلی مغتنم شمرده وسعی دارد که دوره فترت کوتاه باشد .

پس با تجدید مراسم تشکر از طرف هیئت دولت بنمایندگان محترم عرایض خود را خاتمه میدهم .

نطق رئیس مجلس :

پس از بیانات ذکاءالملك فروغی، رئیس مجلس (مؤتمن الملك) اظهار داشت :

ضمن نطق شاهزاده سلیمان میرزا بیاناتی نسبت به بنده شد که طرف تصویب نمایندگان محترم واقع شد. از این حسیات ملاطفت آمیز مجلس نسبت به بنده کمال تشکر و امتنان را دارم. وخیلی متشکر هستم که این نوع اظهارات برای بنده بهترین یاد بود دوره چهارم خواهد بود. درمدت این دوسال که بنده دربین آقایان بودم و خدمات ناقابل خود را انجام داده ام ملاحظه شده است که همیشه دو نظر داشته ام : یکی انجام وظایف و دیگری حفظ بیطرفی. اگر بنظر آقایان رسیده باشد که پاره‌ای اوقات ازاین بیطرفی منحرف شده باشم تصدیق بفرمائید که عمدی نبوده است واگر قصوری شده است باید اغماض فرمایند.

از بابت وضعیت مجلس در ایام تعطیل در هیئت رئیسه مذاکرات شده و قرار شد که اجزاء اداری ومستخدمین کماکان درسرجای خود خواهند بود وترتیب بودجه تشکیلات معامله خواهد شد - اداره تقنینیه در تحت نظر معاون اداری هیئت رئیسه و ادارهٔ مباشرت وملحقات آن تماماً در تحت نظر آقای ارباب کیخسرو باشد اگرچه آقای ارباب بواسطه خستگی استنکاف داشتند و باایشان مذاکرات زیاد شد ولی قطع دارم که پس از اظهارات شاهزاده سلیمان میرزا وتمایل مجلس این امر مهم را قبول فرمایند خودشان هم اجازه خواسته اند اظهاراتی بنمایند.

سپس ارباب کیخسرو چند جمله ای از حسن ظن مجلس اظهار تشکر کرده ضمناً قبول نمود که در ایام فترت وظایف محوله را انجام دهد.

در خاتمه رئیس مجلس اظهار کرد با اجازه آقایان مجلس را ختم میکنیم.

مجلس یك ساعت ازشب گذشته خاتمه یافت.

* * *

مجلس چهارم یکی ازمجالس خوب ایران بود.

انتخابات مجلس چهارم بتدریج درظرف سه چهار سال تکمیل گردیده وقسمت عمده اش در دورهٔ زمامداری وثوق الدوله جریان یافت، وشك نداریم که در تمام مدت نظر دولت و اولیای امور درانتخابات دخالت داشته است. اما اگربخواهیم حقیقت

را گفته باشیم، باید اذعان نمائیم که این معنی در مجلس اول ودوم وسوم و سایر ادوار نیز معمول به بوده است، چیزی که اهمیت دارد اینست که حزب دموکرات واعتدال دو حزبی بودند که در آن دوره نفوذ داشتند، خاصه دموکراتها در مرکز و ایالات صاحب سازمانها و دسته بندیهای مهم بودند، و انتخابات در این قبیل نقاط بهمدستی دولت بااحزاب مزبور صورت گرفته و باز دارای جنبهٔ ملی وحزبی بوده است و از اینروی بود که ما قبلا از این اشاره کردیم که اگر قسمتی از دموکراتهای ضد تشکیل حزب تازه وتوی بنام «سوسیالیست» درست نمیکردند و دنبالهٔ کارها و زحمات حزب دموکرات را رها نمی‌نمودند ودرمجلس بایکدیگر همکاری داشتند میتوانستند مانند ترکیه زمامدار بی منازع و مطاق کشور شوند و اتفاقاً بعضی مقامات خارجی هم از این اتفاق نگران بوده ومایل بافتتاح این مجلس نبودند وتشویق کودتا و دستگیری قسمت عمدهٔ وکلای دوره چهارم مبتنی برهمین نگرانی بود، خاصه بعد از آنکه اکثریت وکلای حاضر در تهران قبل از کودتا لایحه ای در روزنامهٔ رعد منتشر کردند وبالصراحه گفتند که با قرارداد ۱۹۱۹ موافقت ندارند.

در عین حال بعضی از وجهاء مقیم تهران که یا وکیل نشده و یانظر سیاسی خاصی داشتند شورش وهنگامهائی برضد وکلای دورهٔ چهارم راه انداختند و آنان را «وکلای قرارداد» نام نهادند و بعد از آنکه خود آنها باافتتاح مجلس نامبرده موافق شدند انتشارات و تحریکات خود را نتوانستند برگردانند و همهمه برضد این مجلس تا روز افتتاحش برقرار بود!

یکی ازمخالفان جدی مجلس چهارم مرحوم مدرس بود که بعدها خود درعداد وکلای تهران درآمد[1] ودرمجلس هم طرف مثبت را گرفته فراکسیون «اصلاح طلبان» را ایجاد کرد وفرد مبرز اکثریت مجلس قرار گرفت.

مجلس چهارم نظر بسختی هائی که از ایام فترت دیده بود ووحشتی که از نفوذ قزاقان داشت، بسیاردقیقانه رفتار کردوباآنکه موجب سقوط حزب «دموکرات» و حزب «اجتماعیون اعتدالیون» گردید، پایهای فکری صحیح ومتینی در طرز کار

۱ــ مدرس در انتخابات تهران (دورهٔ چهارم) چهاردهمین نفر بود، ولی بعد ازفوت سید حسین اردبیلی وحاج محمد تقی شاهرودی وکناره گیری نواب دربرلن و انتخاب شدن مؤتلف این تاریخ از بجنورد و ترک مقام خود که دوازدهمین شده بود مدرس را دعوت کردند وقبول نمود.

در وضع قوانین و ایجاد بودجه و تهیهٔ زمینهٔ انتفاعات مملکتی از جلب مستشار و قرضه و آوردن کارخانه و انتظامات عمومی بجای گذاشت که بعد ها وسیله عمل و پیشرفت دولت پهلوی گردند.

مجلس چهارم و شاه و بزرگان کشور تا اواسط مجلس حس همدردی طبیعی و بی‌آلایش خاصه در برابر بسط قدرت قزاقان بایکدیگر داشتند و همانطور که اشاره کردیم، رقابت و مضادت و بالاخره دشمنی و مبارزه بیمعنی و شوم اخیر، این حس همدردی را برهم زده هردو قسمت را ضعیف ساخت.

کار ضعف صنوف سیاسی بجائی رسید که جمعی کثیر از سیاسیون عالیمقام ما در تقرب بسردار سپه بریکدگر پیشی جسته و در این مسابقهٔ خائنانه نیوز شرکت کردند!

۵۲- واقعهٔ بحرین

روز بیست و سوم رمضان ۱۳۴۱ مطابق ۲۰ اردیبهشت تقریبا درساعت ۹ صبح هنگام خرید وفروش یك قاب ساعت بغلی بین یك عرب نجدی وهابی ویکنفر ایرانی نزاعی رخ میدهد و منتهی بزد و خورد میشود، ایرانیان بی‌خیال بگمان آنکه قضیه ختم شده غفلت میکنند ولی اعراب نجدی بشرارت ذاتی یا باشاره اجانب مسلح شده غفلة بر ایرانیان حمله میکنند، ایرانیان چون اسلحه نداشتند فقط با چوب بدفاع میپردازند یك ساعت ونیم جنك طول میکشد وعده ای از ایرانیان درحدود سه نفر مقتول وعده‌ای درحدود ۲۷ نفر مجروح و پنج نفر مفقود شده اندو از اعراب نجدی کسی تلف نشده مگر یکنفر که آنهم بواسطه تیر خود آن ها هلاك گردیده است. پس از یکساعت ونیم جنك ایرانیان ناچار میشوند به خانه‌های خود رفته پناهنده و مخفی گردند، حکومت محلی هم قادر بجلوگیری نمیشود و قریب ۲۵ روز تمام ایرانیان دکاکین و حجرات خود را بسته درخانه نشسته دچار تهدید وخطر بودند تا اینکه مجدداً اعراب وهابی باعراب شیعه حمله کرده ۸ نفر مرد مقتول و ۲ نفر زن مقتوله و دو نفر زن دیگر زخمدار میشوند. روز ۲۶ رمضان یك کشتی انگلیسی وارد و روز ۲۷ نیز کشتی دیگری که حامل بالیوز بوشهر بود وارد بحرین میشود وچهل نفر سربازهندی با دو عراده توپ پیاده کردند.

صبح ۲۸ رمضان ایرانیان عرضحال خودرا بقونسولخانه فرستاده هشت نفر را از جانب خود بوکالت انتخاب مینمایند که درمحکمه رفته محاکمه نمایند ضمناً بدولت ایران اطلاع میدهند که اگر دولت علاج فوری ننماید برای تمام ایرانیان خطر حتمی است و بقیه هم مجبور بهجرت از بحرین خواهند گردید .

* *

جزیرهٔ بحرین از املاك قدیم دولت ایران است ، و در ۱۹۰۰ میلادی اغتشاشی در آنجا روی نمود و دولت بریتانیا قوائی برای اسکات شورشیان بدان جزیره گسیل داشت .

از آن ببعد نفوذ دولت ایران در آنجا ازبین رفته وتحت نفوذ دولت بریتانیا قرار گرفت .

گویند وزیر خارجهٔ وقت مراسله ای بسفارت انگلیس نوشته دخالت آندولت را درحفظ جان ومال اهالی خواستار شده بوده است واین سند برای مداخلهٔ بریتانیا کافی شمرده شده آنجارا تحت نظر گرفت .

بعد از وقوع قضیهٔ اخیر جلسهٔ سری در مجلس شورای ملی خاص واقعهٔ بحرین تشکیل گردید . و در حکومت سردار سپه نیز بار دیگر این موضوع زیر نظر دولت قرار گرفت و اقدامات زیادی هم بعمل آمد که بنظر اهل تحقیق صورت سازی بیش نبود و حتی دولت در این باب بجامعهٔ ملل هم مراجعه کرد و نتیجه تا امروز نا معلوم است .

۵۳- تبعید علمای اعلام

روز سیزدهم تیر ۱۳۰۲ بایران تلگرافاً خبر رسید که متجاوز از سی تن از علمای طراز اول و مجتهدین بین النهرین بامر دولت عراق و بریتانیا بایران تبعید میشوند - در آن اوقات من درنوبهار مقالهٔ ذیل را نوشتم :

فاجعهٔ بین النهرین

تبعید علما

همه میدانند که مهمترین علت هجوم قشون انگلیس بر بین النهرین مسئله راه آهن بین النهرین بود که ازچندی قبل ازجنك دولت آلمان امتیاز آنرا ازدولت عثمانی

گرفته و با سرعتی زایدالوصف شروع بکشیدن راه مزبور نموده بود راه مزبور شط‌العرب و مصب دجله و فرات را در خلیج فارس بدریای مرمره و ساحل اروپائی متصل می‌نمود ، این راه در شرف تمام شدن بود که جنك بین‌الملل زبانه زده و قوای انگلستان برقورنه و بصره بالاخره کوت‌العماره و بغداد هجوم آورد و بالعکس نیز از طرف ارکان حرب آلمان و قیصر ویلهلم، سردار معروف «فندر غولتس» بریاست کل قوای مدافع بین‌النهرین منصوب گشته و فرمانفرمائی آن ناحیه نیز ضمیمهٔ شغل وی گشت ، اتفاقاً غولتس پاشا در بغداد وفات نمود و بجای او از طرف قیصر دیگری از سردار های آلمانی « فالکن هاین » مأمور دفاع بین‌النهرین شد ولی نفاقی که بین صاحب منصبان عثمانی وصاحب منصبان آلمانی رویداد و ازطرفی نیز مهمات و ذخایر عمدهٔ مربوط بجبههٔ بین‌النهرین در گار حیدر پاشا محترق گردید و اقدامات بی‌نتیجه که ترکها بدون رضایت آلمانها در ایران نمودند سبب شد که قوای دفاعیهٔ بغداد ضعیف و قشون انگلیس بر بین‌النهرین غلبه نمود ـ شکست قطعی آلمان، استعفای قیصر، زبونی بلغار و تسلیم اسلامبول وغیره متعاقباً قدرت انگلیس را بر بین‌النهرین ثابت کرد و عاقبت درجامعهٔ ملل قیمومت انگلستان بر بین‌النهرین شناخته آمد .

استفادهٔ که انگلستان از جنك برد ـ سقوط خانوادهٔ هوهنزولرن، شکستن سطوت تزار های روس، امانت داری فلسطین و تصرف بین‌النهرین است !

تاریخ قیام ملت عراق بعد از جنك بین‌الملل برای اجرای مواد چهارگانه ویلسن و احراز آزادی و استقلال در خاطر اکثر ایرانیان هست و فدا کاریهای حجج اسلام خاصه مرحوم آیةالله شیرازی که درجواب استفتای مسلمین صریحاً لزوم رد قیمومت انگلیس را مرقوم داشتند و زحماتی راکه ایشان و سایر علماء برای ایجاد اتفاق مابین پیروان مذاهب مختلفه درعراق متحمل شدند و قربانی‌هائی که ملت بین‌النهرین در آستان حریت و سیادت ملی تقدیم داشت و با فشاری و جانفشانی هائیکه بافقدان اسباب و وسائل در مقابل تجهیزات انگلیس نمودند ـ اینطور نتیجه داد که برای اقناع افکار عمومی عالم گفته شد : بایستی حکومتی که ملت انتخاب میکند بر بین النهرین حکومت نماید . این حکومت منتهی شد باخذ آراء تحمیلی و سلطنت «امیر فیصل» پسر امیرحسین شریف مکه و امیر حجاز ، و بلا فاصله قرار دادی از طرف سرپرسی کوکس کمیسر بریتانیا با امیرفیصل انعقاد یافت و این قرار داد قیمومت

بریتانیا و تحت الامری بین‌النهرین را مدلل میداشت.

قرارداد مزبور از طرف ملیون بین‌النهرین با اعتراض و نفرت تلقی شد. کتابچهٔ که ازطرف مجلس ملی ایران طبع شده حاکی جزئیات این واقعه است. ازآن تاریخ تا بحال وضعیات بین‌النهرین منظره های فجیع وخونین را حاویست و بالاخره آخرین نیت حکومت داخلی و دولت انگلیس اجرای انتخابات و تشکیل مجلس مؤسسان و تصدیق قرارداد مزبور ازطرف مجلس ملی بین‌النهرین میباشد.

زعمای انقلاب بین‌النهرین و رؤسای احرار و مدافعین آزادی آن کشور اسلامی از روز نخست علماء شیعه بوده اند که متفقاً با کلمهٔ واحده بوظیفه حفظ استقلال و حمایت از آزادی و حریت آن مملکت کوشیده و گذشته از متبوعیت مقام روحانی از جنبهٔ سیاسی نیز دارای مقام زعامت و پیشوائی ملی شناخته شده‌اند این مقامات عالیه برای شکستن تصمیم دولت انگلیس و ملک فیصل انتخابات را حرام فرموده و بمردم اجازهٔ شرکت در انتخابات ندادند.

ملک فیصل دریکی از محاوره های خود با نمایندهٔ ایران گفته بود: علمای ایرانی میهمان ما هستند ما نهایت احترام را نسبت بآنان مبذول میداریم ولی اگر بخواهند درشئون داخلی وسیاست ملکی ما دخالت نمایند ما آنها را قلع و قمع و اخراج خواهیم کرد!

یکی از مأمورین انگلیسی نیز درهمان اوان این زمزمه را سر کرده وبمأمورین ایران این نیت واراده را گوشزد نموده بود. اخیراً اطلاع میرسد که درپایان مقاومت آقایان علماء اعلام در حرمت انتخابات، حکومت بین‌النهرین نخست آقای آیةالله خالصی را که مقدم زعمای عظام بودند با دو فرزند و یك بنده بحجاز تبعید کرده و سپس عده‌ای ازآقایان ازقبیل آقای سیدابوالحسن اصفهانی وحاج میرزاحسین نائینی و آقا زادگان مرحوم آیةالله خراسانی آقامیرزا مهدی وآقامیرزا احمد ودیگر آقای شهرستانی سیدهبةالدین را جبراً بطرف ایران روانه داشتند آقایان بسرحد ایران رسیده و شرح فاجعه را بعلمای ایران اطلاع داده واخیراً بکرمانشاهان وارد شده اند.

هیجان در تهران

در نتیجه وصول این اخبار، هیجانی در میان آقایان علما. اعلام مقیم پایتخت حادث شده مصمم شدند که باجمعهم بطرف کرمانشاه عزیمت نمایند وبلافاصله خبر این فجایع و بی‌احترامی

بزرك را با تلگراف بتمام علماء اعلام در ایران اطلاع داده وجلساتی متوالی وخطابها و هیجاناتی برعلیه این اقدام مستبدانه از طرف آقایان علما و سایر صنوف و طبقات پایتخت مشهود افتاده و دوام دارد . منجمله در این ایام اخیر اصناف قصد کردند که بازارها را تعطیل کنند وجبران این حرکت را توسط دولت ایران واعلیحضرت شاه از مرتکبین مطالبه نمایند ولی تا بامروز دولت ایران بامید موفقیت در جبران قضیه با جد و جهد بسیار از شدت هیجان وحتی از حرکت آقایان جلو گیری نموده و معلوم نیست تا چه اندازه دولت کنونی قادر خواهد بود که این اقدام توهین آمیزرا که یك ضربت خشن و غیر قابل تحملی بروح آزادی و دیانت اسلام وارد ساخته است تلافی کرده وجبران آنرا تدارك نماید؟ ما میدانیم که دولت درصدد بر آمده وامروز نیز آقای حکیم الدوله وزیر معارف ازطرف دولت وشاهزاده عضدالسلطان ازطرف اعلیحضرت برای پذیرائی آقایان بکرمانشاه میروند ولی هنوز خبر نداریم که طرز جبران قضیه از چه قرار است؟

اسلام و بین النهرین

گذشته از علایق روحی وادبی ونژادی که بین ملت ایران و اهالی بین النهرین موجود بوده و صرف نظر از روابط تاریخی فقط از نقطه نظر دیانت یك سلسله علایق قطع نشدنی که ازهر علاقه وارتباطی قوی تر و اساسی تر و محقانه تر است ، بین علماء اعلام و ملت بین النهرین برقرار است که هیچ قانون واصلی نمیتواند آنرا انکار کرده وبآن اهمیت ندهد، اراده و امر علماء اعلام عین اراده وعقیدهٔ ملت بین النهرین و بزرگترین فکر عمومی وملی عراق و عرب بوده واین عقیده درموارد عدیده برحکومت ها و عمال انگلیس به ثبوت رسیده است چنانچه فتاوی مرحوم آیةالله شیرازی و مرحوم شریعت اصفهانی هریك در موقع خود برای اعلان جنك و خونریزی یااستقرار صلح کفایت کرده و بعد از آن نیز پیوسته نفوذ مقامات روحانیه بسط و توسعه یافته است .

نکته ای را که حکومت محلی بغداد و کمیسر عالی انگلیس شاید نخواسته اند مورد توجه قرار دهند این است که : درعراق عرب علماء اعلام بمیل خود درکارهای سیاسی هیچگاه شرکت نکرده اند و این مردم هستند که بدون شور و تجویز و امر علماء راضی بقبول هیچ عقیده و رویهٔ سیاسی نمیشوند . رؤسا ومشایخ عشایر وسادات واعیان بلاد متابعت از دستور و نظریات مقامات روحانیه را وظیفهٔ دینی و وجدانی

خود میشمرند ـ بنابراین اعم از اینکه علماء اعلام در بین‌النهرین اقامت ورزیده یادر ایران وهند سکنی بگیرند ؛ مسلمانان آن خط دراتخاذ هررویه و تصمیمی خود را مجبور به‌مراجعه واستشاره از ایشان دانسته ویقین است بعداز این تبعید که اهالی بخوبی میدانند من باب مقاومتی است که در راه آزادی و نجات آنان بعمل آمده بیش‌از پیش عـامهٔ عراقیها را قلباً و روحاً به ایشان علاقمند میسازد ، نتیجهٔ که برای انگلستان و حکومت دست نشانده‌ازین سیاست خشونت آمیز حاصل‌میگردد اینست که اولا عالم اسلام متنفر گشته و ثانیاً انگلستان در نظر مسلمانان مانند عدوی دین متمثل گردد و مخصوصاًاحساسات‌مذهبی بین‌النهرین تهییج شده‌واگر رخنهٔ هم برای حصول مسالمت ومسامحت موجود باشد یکجا مسدود خواهد شد!

نوبهارهفتگی شماره ۴۴ مورخه ۱۸ سرطان ۱۳۰۲

پس‌از انکه شاه ازقضایا مستحضرشدتلگرافاتی‌خطاب به‌آقایان علماء اعلام بقصرشیرین سرحدایران‌مخابره‌واظهار نهایت محبت ومرحمت درمورد آقایان علماء اشعارگردید ومخصوصاً دراین تلگرافات تاکید شده بود که حاکم ازطرف دولت پذیرائی نماید.

پس از وصول خبر تبعید از طرف دولت ایران فوراً اقدامات مقتضیه بوسیله سفارت دولت‌انگلیس درتهران‌وهمچنین بوسیله نماینده سیاسی ایران دربغدادوبوسیله وزیر مختار ایران مقیم لندن مذاکرات بعمل آمد که هرچه زود تر ازطرف مقامات مربوط رفع این اجحافات وتوهینات وارده نسبت بعلمای اعلام بشود.

اجتماعات علما در تهران

همین که خبر تبعید آقایان مراجع تقلید وعلما درتهران انتشار پیدا کرد ازطرف آقایان علماء مرکز نیزاقداماتی بعمل‌آمد وصبح وعصرجلساتی‌درمساجد تشکیل دادند و بادولت مشغول مذاکره شدند ، جمع کثیری از وجوه‌طبقات نیز درمساجد و منزل مرحوم‌حاج آقاجمال‌اصفهانی وآقای‌میرسیدمحمدبهبهانی گرد آمده منتظر اقدامات آقایان علماء تهران بودند. روز ۱۵ سرطان ۱۳۰۲ عموم علماء درمسجد،روی جمع شده خطابه‌های مهمی برعلیه اقدامات‌حکومت‌عراق عرب ودولت‌انگلیس‌ایراد گردید.

برای پذیرائی و احترام علماء

موضوع تبعید علماء ازبین‌النهرین هنگامه‌ای در تمام نقاط ایران برپاکرد و قرار شدکه رسماً آقایان علما از طرف دولت و شخص شاه پذیرائی شوید بنابراین

شاهزاده عضدالسلطان عموی سلطان احمد شاه و حکیم‌الدوله وزیر فرهنگ از طرف هیئت دولت بعنوان نمایندگی برای پذیرائی وتبریك ورود و احترامات لازمه بکرمانشاه حرکت نمایند ووجهی هم ازطرف وزارت دربار در اختیار این دونفر گذارده شد که بخرج برسانند.

همچنین ازطرف علماء مقیم تهران نیز قرارشد یکنفر بعنوان نمایندگی ازطرف علماء ایران وتهران بهمعیت این دونفر بطرف کرمانشاه حرکت نماید.

شاهزاده عضدالسلطان وحکیم‌الدوله عصر روز ۱۹ سرطان درهیئت وزراء حضور بهمرسانیده وبارئیس الوزراء ملاقات کرده و ابلاغی که از طرف احمد شاه صادر شده بود بنظررئیس الوزراء رسانیده پس‌از اخذتعلیمات لازم و دستور اجرای پذیرائی و مراسم احترامات خداحافظی کرده بطرف کرمانشاه حرکت کردند.

تلگرافات علماء

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مقام آقای مصدق السلطنه وزیر امورخارجه دامت شوکته

تلگراف محترم که کاشف ازاحساسات اسلام پرستانه و تاثیرقلبی ازاین پیش آمد بود برمراتب امتنان وامیدواری افزوده همواره دوام تایید وحسن موفقیت وجود اشرف را در حفظ نوامیس اسلام واداء وظایف مقامیه خواستاریم انشاءالله تعالی

الاحقر ابوالحسن موسوی اصفهانی - الاحقر محمد حسین الغروی نائینی

انقلاب داخلی در بین‌النهرین

پس از تبعید آقایان علماء جنبشهائی نیز در بین‌النهرین برعلیه حکومت آغاز گردید واهالی نسبت باین عملیات تظاهراتی نموده احساساتی بروز دادند بطوریکه از طرف عشایر عرب جنبش هائی بعمل آمد و متعرض حکومت بین‌النهرین شدند ودولت ناگزیر گردید با آنها بهمبارزه پردازد.

اقدامات دولت:

براثر مذاکرات دولت ایران باحکومت عراق ومقامات انگلیسی درخصوص تبعیدآقایان علماء توافق نظر حاصل شد که آقایان مزبور بعتبات مراجعت نمایند ولی مشروط براینکه دیگرآقایان علماء در امور سیاسی مداخله ننمایند همچنین نسبت بهمراجعت خالصی ازحجاز بایران موافقت حاصل گردید.

در حضور شاه

برحسب تمایل و احضار مرحوم سلطان احمدشاه راجع بواقعات بین النهرین و تبعید علماء چند نفر از آقایان علما مرکز تدریجاً بحضور شاه رفته و دراین مورد وارد مذاکره گردیدند . از طرف سلطان احمدشاه نیز نسبت باین وقایع اظهار همدردی و تأثر شد و ضمناً آقایان علمای اعلام را بمراحم مخصوص شاهانه و اقدامات مجدانه هیئت دولت امیدوار ساخته نسبت به آقایان مزبور مرحمت و محبت فوق‌العاده‌ای ابراز داشت .

ملاقات در دربار

روز ۱۵ سرطان ۱۳۰۲ خورشیدی نیز آقای ظهیرالاسلام که از بزرگان و محترمین علمای تهران بود و از لحاظ انتساب بخانواده سلطنتی هم مورد احترام بود باتفاق چند نفر دیگر از آقایان علماء تدریجاً در دربار حاضر شده با رئیس الوزراء در مورد وقایع بین‌النهرین وارد مذاکره گردیدند و در خصوص ورود آقایان علماء از بین‌النهرین بکرمانشاهان نیز مذاکراتی بعمل آورده قرارشد که هیئت دولت هم اقدامات مؤثری بنماید .

اقدامات دولت

دولت نیز در خصوص این پیش آمد اقدامات خود را ادامه داد و بوزارت خارجه دستور داد که بنمایندهٔ خود در لندن و بین‌النهرین تعلیمات لازمه برای مذاکرات با مقامات مربوطه صادر کند .

اقدامات تجار

از طرف تجار و اصناف نیز در مورد این پیش آمد اقدامات و عملیاتی بعمل آمد و در اتحادیه تجار هم مذاکراتی جریان و تصمیماتی اتخاذ شد که بهیئت دولت پیشنهاد نمایند که در صورتیکه رفع توهینات وارده نشود از آقایان خواستار گردند که امتعهٔ همسایهٔ جنوبی را تحریم نمایند .

دستورات راجع بحفظ انتظامات شهری

چون بواسطه انتشار خبر تبعید علما اجتماعات زیادی در شهر تشکیل شده بود که اگر توجهی نشود انقلابی دربگیرد. بنابراین از طرف هیئت دولت باداره‌شهربانی تعلیمات و دستورات مقتضی داده شد که با نهایت مراقبت و مواظبت انتظام شهر

طهران را حفظ نموده و از پیش آمد های سوء و آشوب طلبی بعضی اشخاص جلوگیری نمایند .

ورود حجج اسلام بکرمانشاهان

برطبق تلگرافاتی که از کرمانشاهان بطهران واصل گردید روز ۱۵ سرطان ۱۳۰۲ برابر ۲۲ ذیقعده ۱۳۴۱ قمری آقایان علماء از عتبات با نهایت تجلیل وشکوه و در میان احساسات فوق‌العادهٔ اهالی در حالیکه تمام دکاکین و تجارت خانه و ادارات را تعطیل نموده بودند بکرمانشاهان وارد شدند . و تلگراف ذیل از طرف حجج اسلام در جواب تلگراف خیر مقدم سلطان احمد شاه مخابره گردیدند .

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضور مبارك اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ادام الله تعالی سلطانه پس ازتقدیم مراسم دعا گوئی عرضه میداریم دستخط مبارك تلگرافی که متضمن تفقدات وعنایات کاملهٔ ملوکانه بود بر تشکر و دعاگوئی و امیدواری داعیان و سایر آقایان حجج اسلام وهمراهان افزود همواره دعاگوئی ودوام ظل عطوفت و دین‌پروری ذات اقدس شاهنشاه دین پناه اعزالله تعالی نصره را از اهم وظایف دانسته اداء این وظیفه مهمه را در هر نقطه غفلت نداریم انشاء الله - **الداعی ابوالحسن الموسوی اصفهانی - الداعی محمد حسین غروی نائینی .**

همچنین تلگراف دیگری که ذیلا درج میشود از طرف آقایان علماء از کرند در جواب تلگراف خیر مقدم هیئت دولت مخابره گردید ،

مقام منیع ریاست وزراء عظام دامت شوکته

تلگراف محترم درکرند عز وصول بخشید حفظ نوامیس اسلامیه را بعون الله تعالی و حسن تائیده همیشه دولت علیه ادام‌الله تعالی شوکته و شیدالله ارکانها ذمه دار و ازاهم تکالیف خود دانسته . همواره تائید و حسن موفقیت حضرت اشرف و هیئت معظم دولت را امیدواریم انشاء الله .

حسن طباطبائی - عبدالحسین شیرازی - عبدالحسین طباطبائی - جواد صاحب جواهر - الاحقر مهدی خراسانی - الاحقر ابوالحسن موسوی اصفهانی محمد حسین - الاحقر احمد خراسانی .

موافقت با تبعید مرحوم خالصی بایران

قبلا گفته‌شد که بعضی از آقایان علماء را حکومت عراق عرب بحجاز تبعید کرده از

مرحوم خالصی که از علمای بزرگ بود حکومت عراق بحجاز تبعید کرده بود ولی بر اثر اقدامات دولت ایران و موافقت دولت انگلیس قرار شد که مشارالیه تا تعیین تکلیف قطعی از حجاز حرکت کرده بایران ورود نماید .

تظاهرات عمومی بر له علمای اعلام

بر اثر این وقایع وانتشار خبر تبعید علماء اعلام در کلیه شهرستانها علماء اجتماعات کرده و در تلگراف خانه‌ها آمده درمورد تبعید آقایان علماء تلگرافات زیادی بمرکز مخابره کرده اقدامات فوری دولت و شخص شاه را در این مورد خواستار گردیدند .

همچنین علماء مقیم مرکز همچنان اجتماعات خود را درمساجد داشته و در روز ۲۴و۲۵ ذیقعده در مسجد جامع ومسجد سید عزیزالله و مسجد و مدرسه خان مروی اجتماعات آقایان وطلاب علوم دینیه وطبقات مختلفه باقی ومذاکرات راجع به تبعید آقایان علماء جریان داشت و از طرف ناطقین نیز نطق های حرارت آمیز ایراد گردید .

* * *

دنباله این قضایا تاسقوط مشیرالدوله وآمدن دولت سردارسپه کشید ا

بالاخره قرار براین داده شد که علما بعداز گردش درایران وزیارت عتبهٔ معصومه درقم بعتبات مراجعت نمایند . وهمین قسم هم شد ، ولی مذاکرات دیری بطول انجامید وبعدازین هم خواهیم دید که تاظهور جمهوری یعنی اواخر همین سال جمعی ازآقایان درقم بودند وخالصی اجازه مراجعت به بین النهرین نیافت و با خانوادهٔ خود بخراسان مهاجرت کرد وهم در آنجا (شهرمشهد) بدرود حیات گفت وپسران انمرحوم که بزرگ آنان آقای خالصی زاده است درایران مانده ازخراسان بتهران آمد و در وقایع جمهوری چنانکه باید نقش بزرگی بازی کرد واکنون هم پس از مدتی تبعید بملایر وکاشان درتهران زندگی میکند .

۵۴ ـ تبدیل نماینده شوروی

درنتیجهٔ سقوط کابینهٔ مستوفی‌الممالک وتندرویهای رفیق روتشتین نمایندهٔ مختار دولت شوروی ، رفیق شومیاتسکی بسمت وزیر مختاری دولت شوروی وارد ایران گردید وروز ۱۷ تیر ۱۳۰۲ باتفاق وزیر خارجه ورئیس تشریفات انوزارتخانه بحضور شاه پذیرفته گردید .

نطق وزیر مختار شوروی در حضور شاه

پس از آنکه وزیرمختار دولت شوروی اعتبارنامهٔ خود را بحضور شاه تقدیم نمود نطق ذیل را نیز درحضور شاه ایراد کرد:

اعلیحضرتا، خجسته شهریارا، وثیقهٔ ترقی واستحکام روابط حسنهٔ دولتین علیتین روس و ایران وافتخار پیشرفت اقتصادی و استقلال ملی دولتین، حفظ مراقبت وقفه ناپذیر و موافقت کامل عملیات حکومتین میباشد.

اتصال وپیوستگی مساعی همکارانه و مواظبت دائمی برای اینکه مناسبات دوستانه فیمابین بوسیلهٔ ارتباطات اقتصادی وسیاسی وتمدنی بیش از پیش محکمتر و شدیدتر گردد. دولت متبوعهٔ دولتخواه رابروز قریب‌الوقوع فیروزی و بشارت وعده میدهد که درآنروز میمون مساعی وعملیات همکارانهٔ مزبور که شروع آن موقع‌امضای قرارداد سیاسی ۱۹۲۱ بوده بواسطهٔ امضاء وتصویب قرارداد تجاری ۱۹۲۳ که‌تماما مورد قبول واقع‌شده ودولت متبوعهٔ دولتخواه‌حاضراست، هروقت‌ازطرف دولت علیه‌پیشنهاد شود آنرا امضا نمایند و بموجب انعقاد قرار داد های متفرقهٔ مخصوصه که شامل سایر جنبه‌های‌مناسبات فیمابین دولتین میباشد ـ صورت‌انجام‌وحسن‌ختام بخودخواهد گرفت.

نظر بمراتب فوق بانهایت افتخاراجازه خواسته میشود که دولتخواه که یکی‌از عاملین عملیات مفید مزبور است و تاکنون بسمت شارژدافری بااولیای دولت علیه اشتغال بکار داشته اینك درموقع تقدیم‌اعتبارنامهٔ خود که بموجب آن‌دولتخواه بسمت نمایندهٔ مختار اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی معرفی میشود و نیز درحین تسلیم احضار نامهٔ مسیو رتشتین، سلف این دولتخواه که اولین شخص معرو فی است که بمناسبات دوستانه فیمابین دولتین علیتین پرداخته از حضور مبارك اعلیحضرت اقدس همایونی استدعا و تمنی نماید که نیز دراین سمت مشئولیت دار نمایندهٔ مختاری همواره حسن توجه ومکرمت شاهانهٔ خودرا درپیشرفت امور این‌دولتخواه که بمنفعت دولتین علیتین می باشد مبذول فرمایند.

باامید باینکه دوستی تغییر ناپذیر وهمکاری درعملیات وصلح ومسالمت ومساعی جمیله که تماما مساعد کار وشغل مسئولیت‌دار نمایندگی‌مختار این دولتخواه نیزخواهد بود این‌دولتخواه هم بامساعدت الطاف ذات اقدس ملوکانه من‌بعد طوری عملیات خود راجریان خواهدداد که باعث‌صلح وصفا وحیات‌رفاهیت‌آمیز وثروت‌انگیز درمملکت

اعلیحضرت اقدس شهریاری ومخصوصا درسرحدات زیبا وقشنگ وخوش منظر شمالی دولت علیه ایران گردد .

نطق سلطان احمد شاه

پس از اتمام نطق نمایندهٔ مختار دولت روسیه از طرف سلطان احمد شاه قاجار درجواب، نطق ذیل ایراد گردید :

آقای وزیر مختار !

« بانهایت خرسندی و مسرت اعتبار نامه‌ای راکه داثر بمعرفی خودتان بسمت نمایندهٔ مختار حکومت جمهوری اجتماعی متحدهٔ شوروی روسیه دردربار ما میباشد دریافت میداریم ، اظهاراتی که درنهایت فصاحت بیان نمودید موجبات خشنودی خاطر مارا فراهم ساخت، نظرهمایون ماتشید واستحکام مبانی روابط ودادیهٔ حسنه بین دولتین بوده وخواهد بود .

انعقاد عهدنامهٔ مودت ۱۹۲۱ مبشر طلوع دورهٔ جدیدی در روابط بین دولتین بوده وامیدواری حاصل است که روابط همسایگی که خوشبختانه مابین دو مملکت برقرار شده است بیش از پیش محکم گردیده باعث رفاهیت دوقوم همسایه ودوست خواهدشد ـ ازمساعی جمیله که تاکنون در راه استحکام روابط مملکتین مبذول داشته‌اید نهایت رضایت خاطر راداشته ویقین کامل داریم بااعتماد جدیدی که از طرف دولت متبوعه خودتان دربارهٔ شما ابراز شده است بیش از پیش درانجام وظیفهٔ مهمی که بعهده شمامحول است ساعی وجاهد خواهید بود وبا ایقان باین مسئله به امنای دولت خود دستور میدهد که در انجام ماموریتی که ازطرف دولت متبوعه خود دارید با شمانهایت مساعدت وهمراهی رابعمل آورند .

دراین موقع که نامهٔ احضار مسیورتشتین سلف محترم شمارا دریافت میداریم مخصوصا متذکر میشویم که مشارالیه درمدت اقامت خود در طهران ماموریت خویش را باصداقت وفعالیت انجام داده و مراتب خوش وقتی ورضایت خاطر مارا نسبت بخود جلب نموده است .»

۵۴ـ عاقبت کنفرانس لوزان وظهور آتاترک

در فصول پیشین شرحی دربارهٔ کنفرانس لوزان و مساعدتهای عیانی و نهانی

دولت شوروی با دولت عثمانی و ایجاد حس رقابت و همچشمی شدید بین دولتین فرانسه وانگلیس ومساعد شدن افکارعمومی فرانسه ودولت مذکور باعثمانیان خاصه باکمالیون ذکر کردیم[1].

اینك باید به بینیم نتیجهٔ این قضایا بکجا منتهی میشود، میدانیم که سپاه یونان در نتیجهٔ فعالیت بی‌نظیر **مصطفی کمال‌پاشا** رئیس‌دستهٔ کمالیون درقریهٔ « **اینونو** »[2] از پیش‌سپاه ترك بسر کردگی **عصمت‌پاشا** ـ که بعد بعصمت **اینونو** معروف شد و امروز رئیس جمهوری دولت ترکست ـ شکست فاحش یافت وپس‌ازانکه بیرحمیهای تاریخی نسبت بمردم ترك از مرد وزن و کودك بعمل آورد و مورد اعتراض ملل اسلامی قرار گرفت سپاه یونان در۷محرم ۱۳۴۱ بدریا ریخته شد.

اینك متن پروتست دولت ایرانرا بدولت یونان برای تائید تاریخ نقل میکنیم.

پروتست دولت ایران به‌یونان

براثر فجایع و مظالمی که یونانیان در موقع عقب نشینی خود ازانقره و خاك ترکیه نسبت بمسلمین وقشون ملیون عثمانی مرتکب شدند دراوایل برج‌میزان ۱۳۰۱ پروتستی که ذیلا ذکر میشود ازطرف دولت ایران بوسیله وزیر مختار دولت فرانسه بدولت یونان فرستاده شد:

«بطوریکه اخبار تلگرافی واطلاعات مختلفه دیگرحکایت میکند جنك اخیر فیمابین قشون ملیون عثمانی و قشون یونان که بالاخره منجر بشکست و عقب نشینی قوای یونان وتخلیهٔ نقاط متصرفی آنها درازمیر ونواحی دیگر گردید قشون یونان در موقع عقب نشینی برخلاف قوانین بین المللی وقواعد انصاف نسبت بساکنین مسلمان قراء و قصبات از زن ومرد وبچه ومردمان غیر نظامی جنایاتی از قبیل قتل، غارت واحراق منازل ومساکن وغیره مرتکب شده که شرح آن فوق‌العاده اسباب تالم و حقیقة برای تمام ملل‌متمدنهٔ دنیا موجب‌تاثر است. اینك باذکر مراتب فوق دولت ایران بمناسبت جهت جامعهٔ اسلامیت از ابرازتاثرو تاسف خودداری ننموده بوسیلهٔ آنجناب، پروتست خود رااز فجایع قشون یونان نسبت بمسلمین اظهار میدارد».

۱ـ کمالیون در ۱۵ مارس ۱۹۲۱ مطابق رجب ۱۳۳۹ بادولت شوروی و در ۲۰ اکتبر ۱۷ صفر ۱۳۴۰ با دولت فرانسه عهد مودت بستند. ۲ـ قریهٔ اینونودرشمال‌غربی اسکی شهر ودر ۱۱ ژانویه ۱۹۲۱ مطابق ۴ ج ۱-۱۳۳۹ یونانیان را شکستند ودرجنك بعدکه تا محرم ۱۳۴۰ دوام داشت مصطفی کمال بدرجهٔ مشیری و لقب غازی ملقب شد.

٭ ٭ ٭

در مدت سه چهار ماه زمستان و بهار ۱۳۰۱-۱۳۰۲ حزب کمال پاشا معروف به کمالیون قوت گرفت ورقابت بین دول معظمه، برسر جلب رضایت مصطفی کمال پاشا و ایجاد دولتی که بتواند معاهدات بعد از جنك و تقسیمات ممالك «عثمانی» را بین متفقین فاتح تصدیق نماید شدت یافت.

بعض دول فاتح ازطرفی میخواستند شهر استامبول و بغازها دردست دولتی ضعیف باقی بماند وبدست دولتی اروپائی نیفتد وازطرف دیگر مایل بودند سند رسمی از تقسیم ممالك عثمانی میانهٔ خودشان در دست داشته باشند وعثمانی را برای همیشه از داعیهٔ «خلافت اسلامی» وامپراطوری بزرك آسیائی واروپائی ترك که مانند میخی درچشم ملل مسیحی قرارداشت منصرف سازند. و در همین حال توجه ایندولت را از المان وروسیه منحرف وبسوی فرانسه وانگلیس متمایل کنند؛ دولت ساویت نیزدرانروزها ازآزادی ترك بشدت دفاع میکرد.

بنابراین مردی راکه میخواستند بدست آوردند - وآن مرد مصطفی کمال پاشا مدافع سرسخت ورشید «گالی پولی» و «چناق قلعه» برد که روزی سرپنجه با دریا نوردان بریتانیا درسواحل داردانل نرم کرده بود!



۳۷- آتاترك
مصطفی کمال پاشا که در اناطولی حزب کمالیون را دایر کرد و بعد آنرا حزب خلق نامید و سپس بغازی ملقب شد و بعد رئیس جمهور گردید و بالاخره لقب «اتاترك» یافت

مصطفی کمال پاشا دانست که چگونه بادول فاتح باید کنار آمد وبخوبی مقاصددول بزرك را درك کرد وبنابراین ازیکطرف باروسها گرم گرفت و از طرفی فرانسه را بنفع خود و دولتی که میخواست بوجود آورد بکار واداشت ودست آخر دریافت که انگلستان درمشرق چه میخواهد و اورا از این حیث مطمئن ساخت!

درنتیجهٔ این بازی ماهرانه وصرف نظر کردن از سکونت دراستامبول والغای اصل خلافت وترك تعصبات دینی (یگانه حربهٔ امپراطوری عثمانی) وبرابری مسیحیان و مسلمین در خاك ترك وتصدیق مسائل بین‌النهرین و سوریه و فلسطین و در گذشتن ازسرموصل ومسئلهٔ نفت وسایر اصول ضروریه، خودرا طوری نشان داد که همهٔ دول بزرك اورا برای دنیای خود، مفید بشناسند.

ازین روی بود که موفق گردید نخست در کنفرانس لوزان مقاصد استقلال جویانهٔ ملت خود را بحریفان بقبولاند سپس توانست دول بزرك را از همراهی بادولت متجاوز «یونان» بازدارد و بقوهٔ سرباز ترك وابتکارات جنگی خود ورفیقش عصمت پاشا سپاهیان یونان وادر اروپا وآسیا ازمیدان بیرون کند واستقلال کامل دولت « ترك » را بدست بیاورد [1] و تخلیهٔ استامبول از قوای مؤتلفه وآزادی آبهای داردانل ومرمره از جهازات جنگی متفقین والغای «کاپی تولاسیون» وپستخانهای اجانب واستمهال دیون عثمانی وتخفیف غرامات جنگی واسترداد «تراس» وپس گرفتن چناق قلعه وغیره رابنفع دولت ترك عملی سازد.

بالجمله: کنفرانس لوزان در ۲۰ ژوییه خاتمه یافت وروز ۳۱ ژوییه بمناسبت عقد صلح لوزان در استامبول جشن گرفتند و دیوارها به بیرق ترك تزئین یافت و تعطیل عمومی شد و ۱۰۶ تیر توپ بشادمانی این جشن ملی شلیك گردید و سپس کار دولت ترك کاملا روبراه شد.

مستر لوید ژورژ بعد از امضای معاهدهٔ لوزان گفته بود: که این یك صلح ننگینی برای انگلستان بیش نبود! ولی واقفان رموز سیاسی میدانند. که ایجاد دولت دیکتاتوری ترك بدست حزب خلق و مردی چون کمال پاشا (آتاترك) و ترك

---

۱ ـ کنستانتین پادشاه یونان در حین جنك بین‌الملل عدم رضایت کامل متفقین را بسوی خود جلب کرده بود و ازملت یونان هم چندان رضایتی نداشتند. چنانکه گفته میشد که دولت فرانسه ذخیرهٔ سه کرباره فرانسوی را که در « سیلیسی » داشت بترکها بخشید و نیز دولت روس مساعدتهای مالی کرده ومهمات داد، این یودیکی از اسرار شکست یونان در آسیای صغیر و بعد از این شکست نیز یونانیان انقلاب کرده پادشاه را خلع کردند و فرماندهان سپاه و برخی از وزرا را محاکمه و اعدام نمودند و روابط انگلستان بعد از این محاکمه‌ها و اعدامها در یونان بادولت مزبور برهم خورد و همچنین دول اسلامی در مورد قتل عامهائی که قشون یونان در بازگشت از آسیای صغیر از مسلمین کرده بود بدولت نامبرده اعتراضات کردند...

سکونت در اسلامبول و الغای خلافت و کارهائی که تا امروز در آن کشور شده و میشود ، برای سیاست شرقی دولت انگلستان و مناسبات این دولت با ملل اسلامی و حفظ صلح در آسیای میانه ، صد اندر صد مفید و ضروری بوده است و نمیتوان آنرا صلحی تنگین نام داد . . . و شاید بهمین زودی منافع بزرگتری هم ازاین رهگذر نصیب دولت انگلستان بشود ؟ . . .

حذف خلافت

امپراطوری خاندان « **عثمان خان**[1] » که از ترکمانان مهاجر در آسیای صغیر تشکیل گردیده و شهر بزرگ « **استامبول** » و بغازهای داردانل و بسفور را در ۸۵۷ هجری - ۱۴۵۳ میلادی گشوده دولت روم شرقی را سرنگون و دولت عظیم عثمانی را در بر اروپا و بالکان خار دیدهٔ ملل اروپائی ساخته بود - بعد از جنگ بین‌الملل ۱۹۱۴-۱۹۱۸ از هم پاشیده شد .

امپراطوری عثمانی علاوه بر جنبهٔ سیاست دارای جنبهٔ ریاست دینی نیز بوده و بسمت خلافت اسلامی شناخته میشد - سبب اینکار چنین بود که سلطان سلیم‌خان اول بعد از آنکه در ظرف هشت سال اول سلطنت خود پادشاه ایران « **شاه اسمعیل صفوی** » را مغلوب کرد و دیاربکر را بمملکت عثمانی افزود، بدولت مصر که سوریه و حرمین را در دست داشت حمله برد و در سال ۹۲۳ مطابق ۱۵۱۷ میلادی سپاه ممالیک را شکست داد و سلطان غوری پادشاه مصر در جنگ بمرد و مملکت مصر و شام و عربستان نیز بدست او افتاد .

بعد از سقوط بغداد در زمان **هلاکو خان** که در سنه ۶۵۶ هجری روی داد بعض اولاد خلفای بغداد بمصر شتافتند و در آنجا بسمت خلیفهٔ اسلام شناخته شدند و تا

۱- عثمان خان از قبیلهٔ «قزی» که در سنه ۶۵۶ هجری قمری مطابق ۱۲۵۶ میلادی تولد یافته بود با قبیلهٔ خود که پس از هجوم مغول از خراسان بآسیای صغیر افتاده بودند در پناه سلاطین سلجوقی روم در ولایت فرژیا « اپکیتوس » که بعدها بولایت « سلطان اونی » موسوم گردید اقامت گزیدند و در محاربات مختلف بیاری سلاجقهٔ روم لشکر میدادند . عثمان خان اولین کسی بود که در ولایت بی تی نیا از ولایات امپراطوری روم شرقی و در مرکز ولایت « سکوت » که معرب آن « اسقوطره » است تأسیس حکومتی کرد و بتدریج بر سلاجقه و امرای قرامان پیروز شده تأسیس سلسله‌ای کرد که بعد بآل عثمان یا عثمانی نامیده شد و از سنه ۶۹۹ هجری قمری مطابق با ۱۲۹۹ میلادی تا سنه ۱۳۰۲ مطابق با ۱۹۲۴ دوام یافت و از این بعد دولت مزبور کوچک شده آسیای صغیر و قسمت کمی از اروپا و شهر اسلامبول و بغازها منحصر گردید و دیکتاتوری حزب خلق در آنجا ایجاد شد و مصطفی کمال پاشا بریاست جمهور ترکیه نامزد و بعد از او - در تاریخی که این کتاب تالیف میشود - ریاست جمهوری ترکیه با عصمت اینونو میباشد .

ورود سلطان سلیم بمصر بقایای آنها درمصر بودند واثاثهٔ خلافت از ردا ولوای نبوت وسایر اشیاء مقدس را بسلطان سلیم‌خان تسلیم کردند واز آن پس سلطان سلیم‌خان بمقام خلافت مسلمین و مالک حرمین شریفین موسوم گردید وعلمای حنفی نیز جایز بودن خلافت اسلامی را در غیر قریشی وحق در مرد ترکی فتوی دادند و خلافت از آن تاریخ در این خاندان باقی ماند.

بعد از او بازماندگانش مخصوصاً پسرش سلطان سلیمان لیاقت این منصب بزرگ را ثابت نمود و از بوداپست و ساحل دانوب تا مجارستان و از شلالهٔ اسوان در مصر، تاساحل فرات و از طرفی تا باب جبل‌الطارق مملکت عثمانی را وسعت بخشود و هرگاه مردان ورزیده و سواران دلیر با ایمان قزلباش جلو آنها را در ایران نگرفته بودند شاید تاهند و ترکستان نیز در زیرلوای خلافت ترک قرار گرفته بود.

خلافت عثمانی درعهد عبدالحمید دوم (۱۲۹۳-۱۳۲۷ هجری قمری) روی بفتور نهاد و استبداد سلطان بحدی رسید که مردم تاب نیاوردند و قوای مقیم سلانیک در تحت قیادت محمود شوکت‌پاشا برضد سلطان قیام کردند و حزبی بنام جرانان ترک بشرکت افرادی مانند انوربیك و جمال بیك و طلعت بیك و نیازی بیك وغیرهم که همه عضو لشکری ترك بودند، تشکیل گردید و اسلامبول را فتح و سلطان را حبس کردند و سلطان محمدرشاد موسوم به محمدخامس را به سلطنت و خلافت بر داشتند.

دولت عثمانی بعد از جنگهای بالکان (در ۱۹۱۲ - ۱۹۱۳م. مطابق با ۱۳۳۰-۱۳۳۱ هجری) در حکومت ژون ترك، که به اتحادوترقی نامیده شده بود ضربت سختی دید وقسمت بزرگی از اروپای ترك از دست رفت وتنها ایالت ادرنه و اسلامبول وسواحل بغازها دردست او باقی ماند ودرهمان‌زمان طرابلس غرب هم بدست ایتالیا افتاد. مصر را هم مدتی بود از دست داده بود. بنابراین دولت عثمانی خودرا برای اصلاح لشکری در کنف آلمان کشید و در محاربات جنگ عمومی گذشته بنفع آلمان داخل کارزار شد و پس از شکست، بصورتی که دیدیم درآمد. یعنی شامات و حرمین و موصل و بین‌النهرین نیز از کفش بدر رفت[1].

---

۱ ـ بمناسبت نام سران حزب اتحادو ترقی این قطعه درآن‌زمان گفته شده است:

فغان که ترك مرا تیره گشت روی روی — دگر به گرد دل خسته ترکتازی نیست

برفت شوکت وطن شد جمال و طلعت او — مرادگر به رخ انورش نیازی نیست

درحین جنگ عمومی سلطان **محمد خامس** نماند و **وحیدالدین** (سلطان محمد سادس) خلیفه و سلطان شد و بعد از جنگ در معاهدهٔ «سور» و **لوزان** حزبی بنام **کمالیون** اطراف **مصطفی کمال** که مدافع رشید **چناق قلعه** و **کالی پولی** بود و نام بلندی یافته بود گرد آمده با سلطان مزبور مخالفت آغاز کردند که چرا اجازه داده است قوای بین المللی وارد اسلامبول شوند و قوائی که سلطان برای دفع کمالیون بسوی اناطولی و «آنکارا»[1] میفرستاد شکسته یا بکمالیون که مرکز ناراضیان ترک شده بودند می پیوست، و عاقبت قوای ناراضی بر پایتخت غلبه کرد و چنانکه دیدیم، بعد از شکست یونان طوری بر قدرت **غازی مصطفی کمال** افزود که خلیفه تاب مقاومت نیاورده از ترکیه بگریخت و کمالیون بجای او **عبدالمجید** ثانی را بخلافت نصب کردند بشرط آنکه تنها بکارهای دین ناظر باشد و در سیاست ملکی دخالتی نکند.

گویند زره پوشهای دولت **انگلیس** در آبهای ساحل **اسلامبول** ترپهارا مقابل قصور سلاطین **آل عثمان** کشیده و لنگر افکنده بودند و منطقهٔ خاصی را زیر نفوذ خویش داشتند - در همان منطقه روزنامه «**ینگی صباح**» بنویسندگی **علی کمال** از نویسندگان معروف ترک دایر بود و برضد مجلس کبیر و کمالیون و سرکشی آنان از امر سلطان مقالات تند مینوشت. روزی دو تن از کلاه بلندان - اعضاء حزب خلق - در آن محله او را گرفتند و او فریاد میزد که این محل زیر حمایت دولت انگلستان است ولی کسی اعتنا نکرد و علی کمال را ربوده در اتومبیل انداخته باناطولی بردند و کشتند!

چندروز دیگر **رأفت پاشا** بسفارت از جانب «**کمالیون**» وارد اسلامبول میشود. ویرا در «**ترک اجاقی**» که رو بروی تربت سلطان احمد واقع بود پذیرائی شایانی کردند. **توفیق پاشا** رئیس الوزرا و وزیر داخله و جمعی از بزرگان از وی دیدار نمودند. **رأفت پاشا** باالصراحه گفت: مجلس کبیر و «حزب خلق» درانقره رسمیت دارد و دولتی دراسلامبول برسمیت نمی شناسد، اما بمقام خلافت خاضع است و بخلیفه از لحاظ دین احترام میگذارد.

---

۱ - آنکارا در اصل «انگوریه» است که به انقره معروف شده و بعد از تغییر خط در ترکیه آن را «آنکارا» کردند.

ازعجایب اتفاقات آنست که بعداز ربودن علی کمال وقتل او که بدست رجاله درانقره صورت گرفته بود و پس‌از سفارت رأفت پاشا واعلام انحلال دولت عثمانی و تشکیل دولتی زیر نظرمجلس کبیرملی در انقره، بجای آنکه ازطرف قوای لشکری بریتانیاوزره پوشهاوناوگان‌آندولت جنب‌وجوشی بعمل‌آید، بخلاف انتظار خونسردی کامل بظهور پیوست وحتی کشتیهای جنگی انگلیس هم سرتوپهارا برگردانیدند و تشریف بردند!

دراینوقت بود که پیروزی غازی کمال پاشا بحد کمال رسید، خلیفه «سلطان‌محمد» هم باروپا فرار کرد و عبدالمجید دوم را بمقام خلافت خشك چنانکه دیدیم در ۱۳٤۱ قمری هجری برگزیدند، وجمهوریت‌ترك بریاست مصطفی کمال در ربیع‌الاول مطابق عقرب ۱۳۰۲ شمسی و نوامبر ۱۹۲۲ مقارن ختم مجلس چهارم و عزیمت احمدشاه باروپا اعلام گردید.

خلیفه بیچاره چندماهی خودداری کرد اماچون الغای‌خلافت عثمانی‌مقدر گردیده بود منع‌قضای مقدرممکن نمی‌شد، درتاریخ (ع ۱-۱۳٤۱) ازطرف مجلس‌ملی قانون لغو اختیارات سلطان وضع شده بوداکنون‌هم ازطرف مجلس کبیرملی (٤ مارس۱۹۲۳ = ۱۵ رجب ۱۳٤۱) قانونی‌وضع شد که، هرکس با خاندان آل‌عثمان خویشاوندی دارد محکوم بخروج از خاك ترك میباشد!،

پیداست که بایرلیغی چنین بلیغ دیگر برای‌اقامت خلیفه دردارالخلافةاسلامبول معنی ومفادی موجود نبود، این بود که از طرف دولت انقره بخلیفه عبدالمجید امر شد که ازمملکت خارج شود وتمام داماداان وخاندان خلافت یکباره از ترکیه رخت بربستند و خلافت آل‌عثمان ازمیان رفت و امپراطوری‌عثمانی به جمهوری‌ترك تبدیل یافت!



تمام شد جلد اول تاریخ انقراض قاجاریه و بعد ازو جلد دوم است.

فهرست اعلام رجال

الف

ب

پ

ت

ش

ی



بها: ۲۸۵ ریال

شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی: ۱۸۲۵ – ۱۳۵۷/۷/۲۳